تمدن ساسانی جلد اول



www.tabarestan.info

علی سامی

تمدن ساسانی

جلد اول

تبرستان
www.tabarestan.info

علی سامی

تهران
۱۳۹۳

سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)
مرکز تحقیق و توسعهٔ علوم انسانی

باستان‌شناسی ۳۵

سرشناسه: سامی، علی، ۱۲۸۹-۱۳۶۸.
عنوان و نام پدیدآور: تمدن ساسانی (۱) / علی سامی.
مشخصات نشر: تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعهٔ علوم انسانی، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری: ۲ ج.
فروست: «سمت»؛ ۱۲۵۶، ۱۲۵۷. باستان‌شناسی؛ ۳۵، ۳۶.
شابک: ۵ ـ ۳۳۲ ـ ۵۳۰ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸ ۹۵۰۰۰ ریال
شابک دوره: ۹ ـ ۳۳۴ ـ ۵۳۰ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸
یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: Ali Sami. Sassanid Civilization.
ج. ۱ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۸، چاپ سوم: بهار ۱۳۹۳).
موضوع: تمدن ایرانی ــ تاریخ ــ پیش از اسلام.
موضوع: ایران ــ تاریخ ــ ساسانیان، ۲۲۶- ۶۵۱ م.
شناسه افزوده: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعهٔ علوم انسانی.
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۸ ۸ ت ۲ س/۴۰۵ DSR
رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۳
شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۲۰۹۱۶

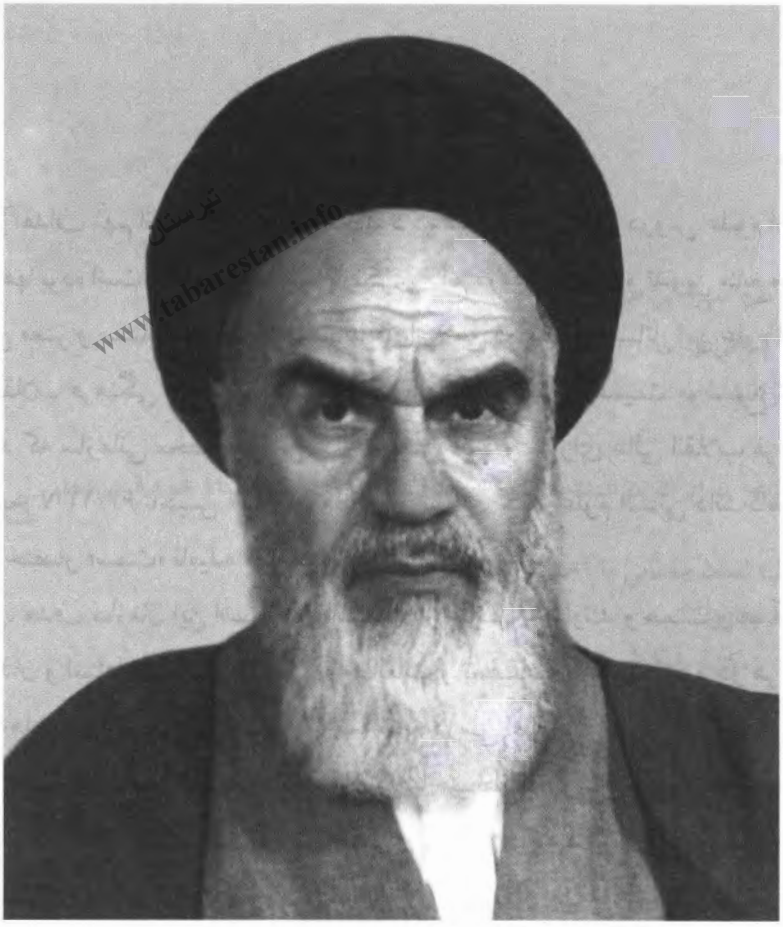
تبرستان www.tabarestan.info

سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)
مرکز تحقیق و توسعهٔ علوم انسانی

تمدن ساسانی (جلد اول)
علی سامی
چاپ اول: زمستان ۱۳۸۸
چاپ سوم: بهار ۱۳۹۳
تعداد: ۵۰۰
حروفچینی و لیتوگرافی: «سمت»
چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وابسته به اوقاف و امور خیریه
قیمت: ۹۵۰۰۰ ریال. در این نوبت چاپ قیمت مذکور ثابت است و فروشندگان و عوامل توزیع مجاز به تغییر آن نیستند.
نشانی ساختمان مرکزی: تهران، بزرگراه جلال آل احمد، غرب پل یادگار امام (ره)، روبه‌روی پمپ گاز، کدپستی ۱۴۶۳۶، تلفن ۲ـ۴۴۲۴۶۲۵۰.
www.samt.ac.ir info@samt.ac.ir

هر شخص حقیقی یا حقوقی که تمام یا قسمتی از این اثر را بدون اجازه ناشر یا مؤلف، نشر یا پخش یا عرضه یا تکثیر یا تجدید چاپ نماید، مورد پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت.

بسم الله الرحمن الرحیم



تبرستان
www.tabarestan.info

مبارزه علمی برای جوانان زنده کردن روح جستجو و کشف واقعیتهاست.

صحیفهٔ نور، ج ۲۰، ص ۲۴۲

سخن «سمت»

یکی از اهداف مهم انقلاب فرهنگی، ایجاد دگرگونی اساسی در دروس علوم انسانی دانشگاهها بوده است و این امر، مستلزم بازنگری منابع درسی موجود و تدوین منابع مبنایی و علمی معتبر و مستند با در نظر گرفتن دیدگاه اسلامی در مبانی و مسائل این علوم است.
ستاد انقلاب فرهنگی در این زمینه گامهایی برداشته بود، اما اهمیت موضوع اقتضا می‌کرد که سازمانی مخصوص این کار تأسیس شود و شورای عالی انقلاب فرهنگی در تاریخ ۶۳/۱۲/۷ تأسیس «سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها» را که به اختصار «سمت» نامیده می‌شود، تصویب کرد.
بنابراین، هدف سازمان این است که با استمداد از عنایت خداوند و همت و همکاری دانشمندان و استادان متعهد و دلسوز، به مطالعات و تحقیقات لازم بپردازد و در هرکدام از رشته‌های علوم انسانی به تألیف و ترجمهٔ منابع درسی اصلی، فرعی و جنبی اقدام کند.

دشواری چنین کاری بر دانشمندان و صاحب‌نظران پوشیده نیست و به همین جهت مرحلهٔ کمال مطلوب آن، باید به‌تدریج و پس از انتقادها و یادآوریهای پیاپی ارباب نظر به دست آید و انتظار دارد که این بزرگواران از این همکاری دریغ نورزند.

کتاب حاضر برای استفاده دانشجویان دوره کارشناسی رشته باستان‌شناسی در درس «تمدن ساسانی» تهیه شده است؛ امید است علاوه بر جامعه دانشگاهی سایر علاقه‌مندان به مباحث باستان‌شناسی نیز از آن بهره‌مند شوند.
از استادان و صاحب‌نظران ارجمند تقاضا می‌شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، این سازمان را در جهت اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعهٔ دانشگاهی جمهوری اسلامی ایران یاری دهند.

www.tabarestan.info تبرستان

فهرست مطالب

تبرستان
www.tabarestan.info

عنوان	صفحه
مقدمه دکتر علی‌اکبر سرفراز	۱
یزدان را سپاس و پیامبر را درود	۳
مقدمه مؤلف	۵
مقدمه	۱۰
غلبه اسکندر بر ایران نتوانست ملیت و فرهنگ ایران را تحت‌الشعاع خود قرار دهد	۱۱
فصل اول: تمدن ساسانی یا آخرین تجلی صنعت شرق باستان	۱۷
خط پهلوی	۲۱
کتیبهٔ پایکولی (Paikuli)	۲۶
کتیبهٔ طاق بستان	۲۹
کتیبهٔ سرمشهد	۳۰
کتیبهٔ کعبهٔ زرتشت	۳۴
کتیبهٔ کرتیر در کعبهٔ زرتشت	۵۵
کتیبهٔ پهلوی دیگر در نقش رستم	۶۰
کتیبهٔ شاپور اول در غار حاجی‌آباد	۶۱
کتیبه‌های نقش رجب	۶۳
کتیبه‌های تخت جمشید	۶۶
کتیبه‌های شاپور کازرون	۶۸
کتیبهٔ پهلوی تنگاب فیروزآباد	۷۰
کتیبه‌های پهلوی بالای استودانها	۷۲
کتیبهٔ پهلوی کوه مقصودآباد	۷۲
کتیبه پهلوی تنگ براقی	۷۲

عنوان	صفحه
کتیبهٔ پهلوی اقلید	۷۳
کتیبهٔ پهلوی تنگ خشک سیوند	۷۳
نوشته‌های پهلوی روی سکه‌ها	۷۴
سفالها و پاپیروسهای پهلوی	۷۴
کتیبه‌های پهلوی مکشوفه در خارج از خاک ایران	۷۵
خط پهلوی در زمان اسلام	۷۷
توضیحات	۸۵
خواندن خطوط پهلوی	۸۷
زبان و لهجه‌های فرس میانه (ساسانی)	۸۸
زبان سغدی	۹۴
زبانها و لهجه‌های محلی ایرانی	۹۵
فصل دوم: علوم و فرهنگ	۱۰۱
دانشمندان، دانشکده‌ها، آموزش و پرورش در زمان ساسانی	۱۰۱
سالنامه‌ها	۱۰۷
توضیحات	۱۱۱
پزشکی در زمان ساسانی	۱۱۴
نجوم و هیئت-علوم عقلیه	۱۲۸
آموزش و پرورش	۱۲۹
اوستا	۱۳۳
آثار ادبی-تواریخ عهد ساسانی	۱۳۳
اوستاشناسی	۱۳۸
سایر متون پهلوی و کتابهای زمان ساسانی	۱۴۱
قطعه برگزیده‌ای از *پندنامه بزرگمهر* (یادگار بزرگمهر)	۱۵۳
قطعه برگزیده‌ای از پندنامه *اندرز باد مهر اسپند*	۱۵۴
اندرز آذربد ماراسپندان	۱۵۵
قطعهٔ برگزیده‌ای از *گجسته ابالیش*	۱۵۶
قطعهٔ برگزیده‌ای از *مینو خرد*	۱۵۷
قطعهٔ برگزیده‌ای از یادگار جاماسب (جاماسب‌نامه)	۱۵۸
قطعهٔ برگزیده‌ای از کارنامه اردشیر پاپکان	۱۵۸
شعر در زمان ساسانی	۱۵۹
هنر نقاشی در زمان ساسانی	۱۷۲

تبرستان
www.tabarestan.info

عنوان	صفحه
موسیقی ایران در زمان ساسانی	۱۷۸
آلات موسیقی	۱۸۹
پارچه‌های ساسانی	۱۹۷
راههای دریایی- بازرگانی	۲۰۱
قالیهای زمان ساسانی	۲۰۲
سکه‌های ساسانی	۲۰۵
مالیات	۲۱۰
قضاوت و قوانین حقوقی	۲۱۶
کتابهای حقوقی و روایات قضایی	۲۲۰
فصل سوم: ادیان	۲۲۳
زرتشتی	۲۲۳
مسیحیت در ارمنستان	۲۵۲
مانی و مانویان	۲۵۳
اصول مذهب مانی	۲۵۹
توسعه مانویت و بقایای آن	۲۶۴
مزدک و مزدکیان	۲۶۸
گنوستیک	۲۷۶
فلسفه زروان و زروانیان	۲۷۸
مهر و مهرپرستی	۲۸۰
فصل چهارم: پرستشگاهها و آتشکده‌ها	۲۸۷
احترام به آتش و آتشکده‌های مهم	۲۸۷
آناهیتا	۳۱۱
ملحقات	۳۲۰
پروفسور و. ب. هنینگ	۳۲۵
منابع و مآخذ	۳۶۶
نمایه	۳۷۰

تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست تصاویر

تبرستان
www.tabarestan.info

عنوان	صفحه
ویرانهٔ معبد کنگاور	۱۵
کتیبهٔ پهلوی سرپل	۲۱
بنچاق اورامان	۲۲
کتیبهٔ پهلوی شوش	۲۳
الفبای پهلوی	۲۷
قسمتی از کتیبهٔ پایکولی	۲۸
کتیبهٔ پهلوی شاپور دوم در غار کوچک طاق بستان	۲۸
کتیبهٔ پهلوی شاپور سوم در غار کوچک طاق بستان	۲۸
نقش بهرام دوم در سرمشهد	۳۱
کتیبهٔ پهلوی اشکانی اورامان روی چرم	۳۲
بنای سنگی در نقش رستم معروف به کعبهٔ زردشت	۳۳
کتیبهٔ پهلوی کرتیر در نقش رستم	۶۱
کتیبهٔ پهلوی حاجی‌آباد	۶۴
کتیبهٔ کرتیر در نقش رجب	۶۵
کتیبهٔ شاپور اول در نقش رجب	۶۶
کتیبهٔ پهلوی شاپور سکانشاه در تخت جمشید	۶۷
کتیبهٔ پهلوی کاور (Kavare) در تخت جمشید	۶۷
دو ستون شاپور که روی زمین افتاده است	۶۹
کتیبهٔ پهلوی نقش برجستهٔ بهرام اول در شاپور کازرون	۶۹
ستون شاپور در کازرون	۷۰
تنگ دزکرد جای کتیبه تنگ براقی	۷۳
کتیبهٔ دزکرد در تنگ براقی	۷۳
سکه‌های ساسانی با خط پهلوی	۷۴

عنوان	صفحه
کتیبهٔ پهلوی روی صلیب عیسویان کلدانی در مدرس	۷۶
یادگار پهلوی پارسیان در غار کنهری	۷۹
نقش شاپور اول و والرین امپراتور روم (نقش رستم)	۱۰۰
چند قطعه از *اوستا*	۱۶۱
یک قطعه از یسنا	۱۶۲
قسمتی از نمای کعبهٔ زرتشت در نقش رستم	۱۷۲
نمونهٔ نقاشی مانویان (لوکوک، خوچو)	۱۷۴
نمونهٔ نقاشی مانویان (لوکوک، خوچو)	۱۷۶
نمونهٔ نقاشی مانویان (لوکوک، خوچو)	۱۷۷
موزاییک پیدا شده در شاپور کازرون در ۱۳۱۹	۱۸۴
ظرف نقرهٔ ساسانی با نوازندگان وآلات موسیقی	۱۸۵
ظرف نقرهٔ ساسانی با نقش نوازندگان	۱۸۶
تنگ نقرهٔ ساسانی با نقوش برجسته رامشگران و صحنه‌های رامشگری پیدا شده ...	۱۸۷
ظرف نقرهٔ ساسانی با نقش نوازندگان	۱۸۸
بشقاب نقرهٔ مربوط به دوران ولیعهدی اردشیر دوم ساسانی، حدود ۳۷۵ میلادی...	۱۸۸
ظرف نقرهٔ ساسانی با نقش نوازندگان	۱۸۹
نوازنده ساسانی	۱۹۱
نبرد بهرام با امرای قبایل شمال شرقی، نقش رستم	۲۷۵
مجسمهٔ مهر، موزهٔ واتیکان	۲۸۶
نقشه مقطع و نمای یک آتشکده عهد ساسانی	۲۹۵
اسباب و ادوات افروختن و نیایش آتش: ...	۳۰۸
نشان سفالین مکشوفه در شوش که نقش روی آن را مظهر ناهید تصور کرده‌اند.	۳۱۷
مراسم تاج گذاری نرسی در نقش رستم، نقش دست راست مظهر ناهید است.	۳۱۷
خرابهٔ معبد ناهید در قصبهٔ کنگاور، طرف چپ منظرهٔ قصبهٔ فعلی است.	۳۱۹
نقوش تنگ سروک بهبهان	۳۳۸
کتیبهٔ تنگ سروک بهبهان	۳۳۸
نقوش تنگ سروک بهبهان	۳۳۹
نقوش تنگ سروک بهبهان	۳۴۰
نقوش تنگ سروک بهبهان	۳۴۱
قسمتی از کتیبهٔ پهلوی سرمشهد، کازرون	۳۴۲
کتیبه‌های پهلوی روی پاپیروسها	۳۴۳
کتیبه‌های پهلوی روی پاپیروسها	۳۴۴

تبرستان
www.tabarestan.info

عنوان	صفحه
کتیبه‌های سلوکی و پهلوی مکشوفه در ایران و آسیای مرکزی	۳۴۵
کتیبه‌های سلوکی و پهلوی مکشوفه در ایران و آسیای مرکزی	۳۴۶
کتیبهٔ پهلوی روی ستون ایوان شرقی موزهٔ تخت جمشید	۳۴۷
کتیبهٔ پهلوی فیروزآباد	۳۴۷
کتیبهٔ پهلوی نقش رجب	۳۴۷
ستون در شاپور کازرون با کتیبهٔ پهلوی هنگام آبادانی. این ستونها فعلاً در یک حیاط...	۳۴۷
کتیبهٔ پهلوی حاجی‌آباد	۳۴۸
نمونهٔ پارچهٔ ساسانی	۳۴۹
نمونهٔ یک قطعه پارچهٔ قدیمی و نقش طراحی عالی روی آن	۳۵۰
نمونهٔ نقاشی با سوزن یا شیء نوک‌تیز دیگری از دوره ساسانی بر دیوار سنگی...	۳۵۲
نمونهٔ سکه‌های ساسانی	۳۵۳
نقش پشت سکه‌ها	۳۵۳
مراسم تاج‌گذاری اردشیر ساسانی در نقش رجب	۳۵۴
نمونهٔ چند سکهٔ دیگر ساسانی	۳۵۵
کتیبهٔ سن‌توما	۳۵۵
نمونهٔ چند سکهٔ دیگر ساسانی	۳۵۶
نقاشی از روی نقوش تنگ سروک بهبهان	۳۵۶
نقشه شهر قدیمی گندی‌شاپور که باستان‌شناسان شرکت سازندهٔ سد دز و...	۳۵۷
نقاشی از روی نقوش تنگ سروک بهبهان	۳۵۸
نقوش و کتیبهٔ تنگ سروک بهبهان	۳۵۹
نقوش و کتیبهٔ تنگ سروک بهبهان	۳۶۰
نقش بانوی هنرمند روی ظرف نقرهٔ ساسانی	۳۶۰
نقش شاپور در نقش رجب	۳۶۰
شاپور اول و والرین و کتیبهٔ پهلوی پشت سر شاپور (نقش رستم)	۳۶۱
قسمتی از کتیبهٔ یونانی دور کعبهٔ زرتشت، (نقش رستم)	۳۶۲
چند سطر از کتیبهٔ یک ستون در شاپور کازرون	۳۶۳
چند سطر از کتیبهٔ یک ستون در شاپور کازرون	۳۶۴
چند سطر از کتیبه یک ستون در شاپور کازرون	۳۶۵

تبرستان www.tabarestan.info

مقدمه دکتر علی‌اکبر سرفراز

سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز مرده آن است که نامش به نیکویی نبرند

بی‌گمان رشد و تعالی و بالندگی علمی این سرزمین و پیشرفتهای ناشی از آن مرهون تلاش و خدمات علمی و پژوهشی اندیشمندان و محققان بزرگی است که هر یک به نوعی در سربلندی ایران عزیز نقشی بی‌بدیل داشته و منشأ خدمات شایانی گردیده‌اند. در همین راستا گروه باستان‌شناسی سازمان «سمت» از آغاز فعالیت تاکنون از تجارب و اندوخته‌های شخصیتها و چهره‌های علمی بهره‌های فراوان برده است. از جمله این فرهیختگان مرحوم علی سامی باستان‌شناس و استاد دانشگاه شیراز می‌باشد که عمده تحقیقات منحصربه فرد و ارزنده وی - به رغم گذشت سالیان متمادی - در بین جامعه علمی خصوصاً باستان‌شناسان کشور از اعتبار فراوانی برخوردار است.

شادروان استاد علی سامی علاوه بر تألیف کتابهای *تمدن ساسانی* و *تمدن هخامنشی*، قریب سی عنوان کتاب در زمینه فرهنگ و تمدن ایران‌زمین تألیف کرده‌اند. ایشان علاوه بر ویژگی علمی، انسانی خداباور، با ایمان و اخلاص بودند به طوری که در نوشته‌های وی می‌توان سجایای اخلاقی، انسانی و علمی را به وضوح درک نمود. وی در سال ۱۲۸۹ هـ‌ش در شیراز در خانواده‌ای مذهبی دیده به جهان گشود و به دلیل هوش سرشار و فطرت علم‌طلبی ذوق و علاقه بی‌شمار به تاریخ و فرهنگ این سرزمین در سال ۱۳۱۰ هـ‌ش در ابتدا به کسوت آموزگاری تاریخ مدارس شیراز درآمد و در سال ۱۳۱۳ هـ‌ش به سرپرستی دانش‌سرای مقدماتی فارس منصوب شد. علاقه وی به آموزش و پژوهش موجب شد که از سال ۱۳۱۸ تا ۱۳۴۰ هـ‌ش عملاً بر کاوشهای باستان‌شناسی تخت جمشید، پاسارگاد و اتلال باستانی مرودشت نظارت داشته باشند. متعاقب آن سرپرستی تحقیقات علمی تخت جمشید و باستان‌شناسی فارس را برعهده گرفتند و در

www.tabarestan.info تبرستان

طول این مدت ضمن همکاری با هیئتهای حفاری متعدد، با پژوهشگران خارجی بی‌شماری به شناسایی و کاوش آثار باستانی پرداختند که حاصل این تلاشهای مستمر، چاپ کتابها و مقالات متعددی در حوزه تاریخ و باستان‌شناسی ایران‌زمین است که سازمان «سمت» به دلیل اهمیت این پژوهشها و تحقیقات ارزشمند با هدف دسترسی علاقه‌مندان، با کمترین تغییرات اقدام به انتشار مجموعه‌ای از آنها در چهار مجلد (*تمدن ساسانی* ۱ و ۲، *تمدن هخامنشی* ۱ و ۲) نموده است. در پایان ضمن تقدیر و سپاس از همکاریها و مساعدتهای خانواده گرامی آن مرحوم در موافقت با انتشار مجدد این آثار، امید است علاوه بر جامعه دانشگاهی کشور مورد استفاده سایر پژوهشگران علاقه‌مند به مباحث تاریخ و تمدن ایران قرار گیرد.

www.tabarestan.info تبرستان

دکتر علی‌اکبر سرفراز
مدیر گروه باستان‌شناسی

یزدان را سپاس و پیامبر را درود
به نام خداوند بخشندهٔ مهربان

www.tabarestan.info تبرستان

«ستایش می‌کنم تو را که پروردگار جهانیانی، بخشنده‌ای مهربان و دارندهٔ روز پاداش. پروردگار بزرگ، تو را می‌پرستیم و از تو یاری می‌جوییم. ما را به راه راست راهنمایی کن، راه کسانی که به ایشان نعمت دادی، نه راه آنانی که به ایشان خشم گرفتی و نه گمراهان.»

پروردگارا ما را شناسای ذات خود گردان. جز تو کسی دیگر را شایستگی پناه بردن نیست، تنها راهنمایی تو دستگیر ما خواهد بود و ما را رستگار خواهد ساخت.

دانای بزرگ، ما را دانش و بینش ارزانی فرما، و هستی‌مان را با پرتو شناسایی خود برافروز و اراده‌ای ده که تو را هیچ‌گاه از یاد نبریم، چه در تنهایی چه با تنها. آفریدگان ستایشگر تواند، و هر مرغی که بر شاخساری زمزمه می‌کند ثناخوان توست. این بندهٔ ناتوان را نیز یاری ده تا وظیفهٔ بندگی را به جا آرم و ستایشگر تو باشم. خدایا فرصتی مده که حتی دمی به سوی بندگان و آفرینندگان تو که چون من ناتوان و زبون‌اند، روی نیاز بیاورم و دست خواهش دراز کنم.

با کمال فروتنی و درماندگی، پیشانی نیاز به درگاه تو می‌سایم، مرا بیامرز و بخشش را از بندهٔ گنهکار پریشان روزگار خود دریغ مدار. من جز نافرمانی، پشیمانی، درد و نادانی، توشهٔ دیگری همراه ندارم، ولی امید به کرم تو، بهترین دستگیر روز شمار است.

پروردگارا، تو که نیاکان ما را از نعمت شادی برخوردار فرمودی، به ما نیز این نعمت و توانایی شادساختن دل دوستان را ارزانی فرما. دلهای ما را با مهر به یکدیگر، مهر میهن و زادبوم، مهر بندگی خودت، دمساز گردان. در کارهای نیک

یاریمان ده و از کردار بد و ناپسند دورمان بدار. جهان و جهانیان آماده بدکرداری، بداندیشی و نافرمانی‌اند، تو خود ما را از این گرداب هولناک برکناردار.

من چون فرزندی فروتن و حق‌شناس، در برابر سرزمین پاک میهن خود، سرکرنش فرود می‌آورم و پیشانی بر خاکش می‌سایم، و از تو می‌خواهم که شکوه و فروغ فرهنگ باستانی، از نو پرتو افشانی کند و مرا هم توانایی بیشتری دهد که به سهم خود و به فراخور دانایی‌ام آتش فرهنگ کهن را در دلهای فرزندان دیار خود برافروزم.

آرزومندم که «فرکیانی، فرآریایی، همچنان تابان بماناد و فره‌وشیان پاک، همواره این سرزمین را برکت دهند. فرهنگش جاودان تابنده، و نژاد پاک فرزندان ایران شادان ماناد، تا ایران زمین را آبادان نگاه دارند و نامش را در جهان بلند دارند.»

تبرستان www.tabarestan.info

مقدمه مؤلف

«هنر ساسانی هنری است که عملاً منعکس سازندهٔ قریحه‌های فردی و ابداع و نبوغ خاص ایرانی است»
(دالتن)

www.tabarestan.info تبرستان

دیر زمانی است که تحقیق در اطراف فرهنگ قدیم ایران یکی از کارهای عمده و اساسی انستیتوها و دانشگاهها و انجمنهای آسیایی و مجامع علمی دنیا قرار گرفته و انصافاً دانشمندان و پژوهندگان و باستان‌شناسان بنامی در سده گذشته و حاضر در این راه تلاش و کوشش فراوانی به کار برده و فداکاریهایی کرده‌اند که درخور کمال ستایش و سپاسگزاری است و اگر هم احیاناً تسامح و غفلتهایی از لحاظ تعصب ملی و قاره‌ای روی داده، برماست که آن تغافل و تسامح را جبران و اصلاح کنیم. چه بسیار از جوانان و مردمان این کشور که از نتایج آن تحقیقات بی‌خبرند. وظیفهٔ فرهنگ‌دوستان است که تا حد توانایی، برادران و هم‌میهنان خود را از ثمرهٔ آن مساعی که نمودار شدن قسمتهای تاریک تمدن و هنر باستانی ایران است آگاه سازند.

برماست که برگهای درخشان و گلهای شکفته شده فرهنگ گذشته خود را، پیش چشم فرزندان عزیز این آب و خاک، و هم در برابر دیدگان جهانیان بگشاییم تا دماغ جان از آن معطر و تازه گردانند و بدانند که ایران کهن، ایران زمان هخامنشی و ساسانی، سازنده، گردآورنده و نگاهدارنده یک فرهنگ شگرف ریشه‌دار بوده است.

مطالب این مجموعه از همان مقوله است.

در ۱۳۳۵ که تدریس دروس تمدن هخامنشی و ساسانی دانشکده ادبیات شیراز به بنده پیشنهاد شد، رغبت و جوشش دانشجویان به این بحث شیرین و جالب سبب شد تا مطالب سخنرانیها به صورت جزواتی درآید. جلد اول تمدن هخامنشی

در بهار ۱۳۴۱ چاپ و منتشر شد و در بهار امسال [۱۳۴۲] نیز قسمتی از تمدن ساسانی (همین جلد حاضر) با تأیید خداوندگار، چاپ و منتشر می‌شود. مطالب چهار جلد دیگر این کتاب و چهار جلد تمدن هخامنشی نیز حاضر و آماده است و از خدا می‌خواهد که همو وسایل چاپ آنها را نیز فراهم فرماید تا در دسترس دانشجویان این درس و سایر علاقه‌مندان قرار گیرد.

نویسنده حتی‌الامکان کوشیده است که مطالب را با تشریح و تحلیل دقیق و از روی مدارک مستند و زنده‌ای که متجاوز از ربع قرن[1] از عمر خود را صرف کار تحقیق و مطالعه آنها کرده است، بیان کند.

www.tabarestan.info تبرستان

ولی البته این نکته را باید در نظر داشت که مقصود مؤلف از نگارش این جلد و جلدهای دیگر آن، و همچنین جلدهای تمدن هخامنشی، ذکر تاریخ و سرگذشت شاهان، کشورگشایی و به تخت نشستن و فرود آمدنشان و برآمدن و شدن دودمانها نیست، بلکه مقصود چگونگی سیر فرهنگ و دانش و تمدن و هنر ایران است در زمان این دو دودمان برجستهٔ تاریخی پیش از اسلام. دایرهٔ این تحقیقات بسیار وسیع ولی در عین‌حال پیمودن این راه به دلیل محدود بودن منابع و مآثر، مخصوصاً در ایران، تا حدی دشوار و ناهموار است، خاصه آنکه نویسنده هم مقید بوده است که فرصت محدود و استعداد و حوصلهٔ دانشجویان را در نظر بگیرد و از ذکر مطالب مفصل‌تر خودداری کند.

در جهان پرآشوب و دگرگون‌پذیر امروزی که هر روز، بلکه هر آنش بشر سرگرم ماجرا و تحولی است و تمام اندیشه‌ها و هم او صرف هم‌آهنگ ساختن خود با شرایط محیط و فراهم کردن یک زندگی ماشینی می‌شود، تلاش برای گذران زندگی و واپس نماندن از کاروانان پیشرو و جبر زمان و خواسته‌های محیط و تمایلات امروزی، کسی را مجال به خود فکر کردن نمی‌دهد تا چه رسد به بررسی در حالات گذشتگان و پیشینیان. پس در ذکر مطالب باید این نکته مهم را نیز رعایت

---

۱. مؤلف از اواخر ۱۳۱۸ چند ماهی پس از عزیمت هیئت علمی امریکایی تا بهار ۱۳۴۰ که بازنشسته شد، عهده‌دار سرپرستی کاوشهای علمی تخت جمشید و پاسارگاد و تپه‌های ما قبل تاریخی مرودشت و سایر کاوشها و تعمیرات ابنیهٔ تاریخی فارس بوده است.

کرد، معهذا با همه آشوب و جنجالی که از لابلای شبح افق آینده احساس می‌شود، امید است پویندگانی هم پیدا شوند که پشت‌پا به مادیات بزنند و در این راه گام نهند. مساعی و تحقیقات پیشینیان و ما که خوشه‌چین خرمن آنها بوده‌ایم تا حدی راه را برای پژوهندگان بعدی هموار ساخته است و امیدوار است این کار ناقابل و ناچیز مقدمه کار دامنه‌دار و عظیم آنها شود. باشد که بهتر و بیشتر از ما بتوانند پرده از روی تاریکیهای ابهام‌آمیز دوران گذشتهٔ سرزمین خود بردارند.

تاریخ و فرهنگ و هنر و آثار گذشتهٔ هر قوم، پروندهٔ افتخار و شایستگی و در حقیقت شناسنامه آن کشور است. تاریخ زندگی ما هم مثل بسیاری از ملتهای عالم از دو فصل ترکیب یافته است: فصل مهم و آبرومندش پیروزی، سربلندی و فصلی است که ادارهٔ قسمت بزرگی از دنیای عصر و زمان با ما بوده و مفتخر و مباهی هستیم که چنین تاریخ و فرهنگی را از ادوار کهن داریم، و با آنکه در طول تاریخ چند هزار سالهٔ خود به واسطهٔ موقعیت جغرافیایی و قرارگرفتن سر راه اقوام و قبایل مهاجم دچار دگرگونیهای پی در پی شده است، به‌خوبی توانسته است همان‌طور که ملیت و موجودیت خود را نگاه داشته، اعتبار و اصالت سبک و خصیصهٔ ملی فرهنگ و تمدنش را نیز نگاه دارد.

این تمدن، گاهی در اثر گسترش دامنهٔ پادشاهی در فرهنگها و تمدنهای دیگر اثر گذاشته و زمانی هم به واسطهٔ اختلاط با مردم و تمدنهای دیگر از آنها متأثر شده است، ولی با وجود همهٔ ضعف و شدتها و نشیب و فرازها، به قهقرا برنگشت و در هر سده و دوره‌ای با سبکی دلپذیرتر نمودار شد و اثر آن تند و کندها را با نفوذ معنوی و فرهنگی خود در قدرتهایی که مایل به برتری بر آنها بوده، جبران کرده است. یونان و روم و تازی و ترک مسحور و مغلوب همین نفوذ معنوی و فرهنگی شدند، گرچه بعضی از آنها به ظاهر چند صباحی این سرزمین را زیر چنگال و سلطهٔ مادی خود داشتند.

ایران باستان ادوار درخشان و خیره‌کننده‌ای دارد و نفوذش در دنیای کهن بارآور بوده است. در زمان شاهان هخامنشی ارتباط فرهنگی خاور و باختر به وسیله همین کشور، عملاً تحقق یافت و ایران عامل و نگاهبان و توسعه‌دهندهٔ تمدنهای کهنسال شد و موقعیت جغرافیایی‌اش ایجاب می‌کرد که در هر زمان وسیلهٔ ارتباط مدنیتهای متنوع مردمان گوناگون شرق و غرب باشد که از دره سند تا نیل و

www.tabarestan.info تبرستان

از ماوراءالنهر تا دانوب، از جمله تمدنهای ریشه‌دار مصر و بین‌النهرین و هند و ارمنستان و سوریه و خوارزم و غیره را در برمی‌گرفت. خود نیز با اندیشه‌های رسا و فیلسوف‌نشانه، مسائل عمیق زندگی را بررسی و عناصر فرهنگی مختلف را در یک فرهنگ جامع و بلیغ‌تر عرضه داشت.

این فرهنگ و تمدن در کشورهای دیگر جهان و مخصوصاً همسایگان و همچنین در دولت بزرگ اسلامی که بعد از زوال این شاهنشاهی و امپراتوری بزرگ روم شرقی و غربی، جانشین آنها شد، تأثیر شگرف و ریشه‌داری داشت و در تمام مظاهرش اثر گذاشت. تأثیری که این تمدن در تمدن اسلامی و بالنتیجه مغرب زمین داشته نصیب کمتر قوم و کشوری شده است و این نکته را در جلدهای آخر تمدن ساسانی مورد بحث قرار خواهد داد.

www.tabarestan.info تبرستان

نمایاندن فرهنگ کهن و ریشه‌دار ساسانی از لحاظ محدود بودن مدارک و منابع و مآثر همان دشواری نمایانیدن تمدن هخامنشی را دارد، خاصه آنکه پژوهندگانی که این راه را پوییده‌اند نیز محدود بوده‌اند و پژوهندگان بیگانه نیز با همهٔ تلاش و کوشش گاهی به روح حقیقی این فرهنگ و تمدن پی‌نبرده و پایین‌تر از آنچه بوده و سزاوار است قضاوت کرده‌اند و هنوز نتوانسته‌اند تابلو حقیقی دورنمای این فرهنگ کهنسال مشرق زمینی را با نمایاندن همهٔ جزئیات و دقایق، ترسیم کنند.

هر قدر زمان بیشتر بگذرد و دامنهٔ اکتشافات مبسوط‌تر شود و تحقیقات جلوتر رود، ارزش و تابندگی تمدن ایران در زمان ساسانی بهتر نمودار خواهد شد. اثرات این هنر و دانش پانزده قرن است که چون آفتابی درخشان بر تارک قسمت مهمی از قاره عظیم آسیا تا کرانه‌های مدیترانه و دریای هند تابان و نافذ است.

ارزش و اهمیت این امپراتوری نه‌تنها در این دوره و زمانه مشهود شده است، بلکه تاریخ‌نویسان و محققان اسلامی و محققان قدیم نیز کم و بیش با احترام و ستایش، یادی از آن کرده‌اند که در جای خود، هرجا مناسبت پیدا کرده در بین مطالب کتاب، ذکر شده است و در اینجا به نقل گفته سه مورخ اکتفا می‌شود:

۱. در *خلاصة العجائب* نوشته شده:

«مردمان کلیهٔ ممالک به برتری ایرانیان برخویشتن معترف بودند. قانون مملکتداری،

آیین بدیع در جنگ، هنرمندی در استعمال رنگها و آماده کردن خورشها و آمیختن داروها، شیوه پوشش، نظام و اداره ولایات، مواظبت در نهادن هر چیزی به جای خویش، انشاء رسائل و مقالات، تیزهوشی، پاکی و پاکیزگی، درستی و راستی، احترام و تکریم شاهان، این همه در میان ایشان به نهایت کمال و مایهٔ اعجاب و تحسین دیگران بود، تواریخ آنان برای هر کس که پس از ایشان بخواهد جهانداری کند، دستور و پیشوای خوبی خواهد بود.»

۲. ابوالفدا[1] می‌نویسد:

«شاهان ایران در نزد جهانیان بزرگ‌ترین شاهان گیتی شمرده می‌شوند. ایشان را خرد بسیار، و فکر و هوش بلند بود و در آیین شاهی هیچ یک از شاهان جهان به پای ایشان نمی‌رسد.»

۳. تئوفیلاکت (Théophilacte) مورخ اهل بیزانس در قرن هفتم میلادی در جلد چهارم کتاب خود راجع به خسرواپرویز گفته است:

«انسانی جاودان در میان خدایان و خداوندی بسیار توانا در میان آدمیان، صاحب شهرت عظیم، شهریاری که با خورشید طالع می‌شود و دیدگان شب عطا کرده اوست.»

الفضل للمتقدم

کتاب *تاریخ تمدن ایران ساسانی* را در ۱۳۳۱ دانشمند گرانمایه جناب آقای سعید نفیسی استاد عالی‌قدر دانشگاه تهران تألیف کرده و به چاپ رسانده است و هم‌اکنون مورد استفادهٔ دانشجویان و علاقه‌مندان این رشته است. مؤلف نیز به قدر استطاعت و استعداد خود از این گنجینه گرانبها بهره‌هایی برداشته است و در این مورد خود را موظف می‌داند که از مساعی آن استاد بزرگوار در تنظیم و تألیف آن کتاب یاد کرده و صمیمانه ایشان را تحسین کند.

شیراز خرداد ماه ۱۳۴۲ خورشیدی

علی سامی

---

۱. اسماعیل بن محمود بن عمر بن شاهنشاه بن ایوب عمادالدین‌الایوبی که در سال ۶۷۲ در دمشق متولد شد و در ۷۳۲ در حماة درگذشت صاحب جغرافیای معروف به *تقویم البلدان*.

www.tabarestan.info تبرستان

مقدمه

«سلسلهٔ کاملاً ایرانی ساسانیان بنیان‌گذار رستاخیز فرهنگی عظیمی بودند که بر دین و آداب ملی تکیه داشت.»
(پروفسور پوپ)

www.tabarestan.info تبرستان

حکومت چهارصد و بیست و پنج ساله ساسانیان (۲۲۶-۶۵۲ میلادی) بعد از شاهنشاهی هخامنشی یکی از درخشان‌ترین دوره‌های تاریخی ایران است، زیرا این دودمان که خود را زادهٔ خدایان و منسوب به شاهان هخامنشی خوانده‌اند، علاوه بر آنکه شکوه و عظمت و وسعت دیرین ایران را در دنبالهٔ کوششهای پانصدسالهٔ سلاطین پارت به دست آوردند، در احیای دین قدیم ایران و آداب و رسوم ملی، بسط علوم، احداث شهرها و معابد، تأسیس دانشکده‌ها و مراکز علمی و دینی کوشیدند و تا حد امکان و شرایط زمان برای پیشرفت صنعت و تجارت، حجاری و شهرسازی و ساختمان قصرها و معابد و جاده و پل، تشویق صنایع ظریفه، ازدیاد فرآورده‌های داخلی، در دست داشتن فروش صادرات چین و هند به سایر کشورهای غربی و حمایت از ارباب حرف و صنایع کوشش کردند. بقایای ویرانه‌های عظیم کاخها، شهرها، کتیبه‌ها، تصویرها و نقوشی که از آنها در سینه صخره‌ها و درون غارها به جا مانده و قطعات پارچه‌های ابریشمین، ظروف و زینت‌آلات گرانبهای سیمین و زرین که هم اکنون زینت‌بخش موزه‌های جهان است، بهترین نشانهٔ آثار هنری و تمدن عالی آنان است.

غلبه اسکندر بر ایران نتوانست ملیت و فرهنگ ایران را تحت‌الشعاع خود قرار دهد

تبرستان
www.tabarestan.info

«اسکندر خواب دید که مشرق و مغرب را مطیع خود می‌سازد. گرچه نیمی از این خواب تعبیر شد، ولی او یونان را ایرانی مآب کرد و نتوانست ایرانیان را تحت نفوذ یونان قرار دهد.» **(دارمستتر)**

هجوم اسکندر به ایران و عدم موفقیتهای پی در پی سپاهیان ایران در نبردهای گرانیک (Granique)، ایسوس (Issus) و آربل (Arbel) دستگاه شاهنشاهی دویست و چندساله (۵۵۹-۳۳۰ ق.م) هخامنشی را به‌کلی واژگون ساخت و پای یونانیها را که مدتها پیش در انتظار این سقوط بودند، به حوزهٔ پهناور این حکومت شکست خورده، از هم گسیخته و بی‌سرپرست باز کرد. نتیجهٔ این تحول و اختلاط سرایت و نفوذ صنعت و زبان و خط و پاره‌ای از آداب یونان در ایران و بلکه تا قلب آسیا شد. این نفوذ هنری و اجتماعی با طول مدتی که در پی داشت، تقریباً سطحی بود و آن طور که انتظار می‌رفت عمیق و نافذ نشد و نتوانست به‌کلی هنر ایران هخامنشی را نابود سازد و حتی تغییرات اساسی و مهمی در طرز زندگانی و اخلاق و آداب و سنن فرهنگ ایران به وجود نیاورد، و در عین‌حال نفوذ فرهنگ ایران از نفوذ سیاسی و زودگذر اسکندر با دوام‌تر شد، زیرا ستارهٔ عمر سردار متجاوز و فاتح مقدونی چند صباحی بیش ندرخشید و بهار جوانی‌اش در روزهای آخر بهار ۳۲۳ قبل از میلاد یعنی هشت سال پس از سقوط سلسله هخامنشی به خزان گرایید که در برابر طول عمر و زمامداری فاتحان و فرمانروایان مدت ناچیزی است، و با

مرگ ناگهانی او شیرازهٔ کشورهای گشوده شده از هم گسیخت و از هر گوشه و کنار و حتی از هر یک از سرداران و همکارانش ندایی برخاست. شرق و غرب دچار بی‌نظمی شدید و مدهش و مواجه با پر مخاطره‌ترین محاربات بین سرداران اسکندر شد. ولی این دولت مستعجل زودگذر با همه عواقب وخیمی که در پی داشت، از نفوذ پاره‌ای آداب و رسوم و خط و هنر و زبان جلوگیری نکرد و یونانیت و یونان مآبی را تا چندی در ایران باقی داشت. منتها پایهٔ عظمت و کیاست و انتظامات این دستگاه عظیم طوری در فاتح مقدونی اثر کرد که با همهٔ عناد و حسادتی که به آن داشت، نتوانست آن فضایل و تمدن و مزایا را نادیده انگارد و به یکباره ایرانیان را کنار بگذارد و همه مقامها و مراتب حساس را به یونانیان واگذارد. او از ایرانی شدن لذت می‌برد. جامهٔ پارسی پوشید، تاج کیانی بر سرگذاشت و برتخت شاهی ایران نشست. دارمستتر (Darmesteter) در این باب می‌نویسد: «اسکندر خواب دید که مشرق و مغرب را مطیع خود می‌سازد. گرچه نیمی از این خواب تعبیر شد ولی او یونان را ایرانی مآب کرد و نتوانست ایرانیان را تحت نفوذ یونان قرار دهد.» همین رفتار که برای اسکندر از لحاظ سیاست و موقعیت الزامی و اجباری و شاید برخلاف عقیده‌اش نیز بود، حس کینه و بغض مقدونیها را برانگیخت و چندین بار علناً و رسماً این تفوق و جانبداری را به اسکندر یادآوری و اظهار نگرانی کردند.

در نتیجهٔ تحولاتی که پس از مرگ ناگهانی اسکندر به وجود آمد، سلوکوس نیکاتر (Seleucus Nicator) یکی از یارانش که از زمان تسخیر شوش در رأس تشکیلات سواره‌نظام دسته‌های ایرانی قرار گرفته بود، قسمت مهم متصرفات اسکندر را زیر نفوذ گرفت و سلسله سلوکی را تشکیل داد و جانشین هخامنشیان شد.[1] حکمرانان این سلسله در نظر داشتند همان راهی را بروند که هخامنشیان رفته بودند، ولی جنگهای پی در پی با سایر جانشینان اسکندر و با مصر و روم و اشکانیان زمینه اضمحلال سلوکیها را فراهم کرد و بالاخره پس از تقریباً شصت سال حکومت، منقرض و محو شدند و جهانداری شرق مجدداً به دسته دیگری از نژاد آریا یعنی

۱. از ۳۱۲ تا ۲۵۰ ق.م که آغاز سلطنت اشکانیان است سلسله سلوکی در ایران حکمرانی کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

پارتها که به واسطه موقعیت محلی تا حدی از آسیب طوفان اسکندر برکنار مانده بودند، محول شد.

سلوکوس با «آپاما» دختر اسپیتامن یکی از دشمنان عمده اسکندر در سرزمین باکتریا ازدواج کرد، بنابراین سلسله مزبور نیمی ایرانی بوده‌اند.

حکومت چهار صد و هفتاد ساله این سلسلهٔ دیگر ایرانی (۲۵۰ ق.م تا ۲۲۶ ب.م) با طول مدت زمامداری، چون طبیعتاً سلحشور و کم‌تمدن بودند، آن‌طور که باید و شاید نتوانست دنباله تمدن هخامنشی را بگیرد و به آن حیات نوی بخشد. به همین دلیل از سلسله‌ای که تقریباً پنج قرن با قدرت بر قسمت مهمی از جهان حکومت کرد، آثار جالب و فراوان به دست ما نرسیده و آنچه مانده انگشت‌شمار و فاقد امتیازات و نکات و رموز عالی هنری است. این تصور نیز می‌رود که شاید آثار آنها را سلسله بعدی از بین برده باشد.

www.tabarestan.info تبرستان

در هر صورت از آثار و هنر اشکانی قسمت جالب و مهمی تاکنون به دست نیامده است و به همین دلیل از سقوط سلسله هخامنشی تا طلوع ساسانی را دورهٔ رکود هنر و ادبیات و معماری ایران دانسته‌اند، تنها آثار نسبتاً مهمی که منسوب به اشکانیان می‌دانند عبارت‌اند از ویرانه‌های «هاترا»[۱] در پنجاه میلی مشرق موصل - شهر کاروانی «دورا»[۲] در کنار رود فرات - خرابه‌های معبد کنگاور (یک صد کیلومتری مشرق کرمانشاه) و نقوش سرپل «زهاب» و بیستون و تنگ سروک بهبهان. ولی مسکوکات زیادی که وسیلهٔ مبادله کالا در حوزهٔ پهناور امپراتوری بوده به دست آمده است.[۳]

---

۱. Hatra بین دجله و فرات که در حدود قرن دوم پیش از میلاد اشکانیان آن را بنا کرده‌اند.

۲. دورا (Dura) در سوریه کنار فرات و مشرق پالمیراست و در قرن سوم قبل از میلاد ساخته شده است و آن را دورا اروپوس (Dura Europus) نیز نوشته‌اند.

۳. طاقهای آجری و ضربی یادبود دوران پارتهاست. از حجاری زمان اشکانی دو نقش برجسته در پای صخره‌های بیستون برجای مانده که گویا در ۱۲۳ م نقش شده و تصویر چهارتن اشراف است که در برابر مهرداد دوم کرنش می‌کنند و نام این اشخاص در بالای سرشان نوشته شده است: مجلس دوم تصویری از گودرز (۴۶-۵۱ م) است که با حریفی پیروزمندانه می‌جنگد. مبارز و حریف هر دو بر اسب سوارند. گودرز نیزهٔ خود را در بدن حریف فرو کرده است و←

سکهٔ پادشاهان اولیهٔ اشکانی به سبک مسکوک یونانی یعنی نقش شاه است که در بعضی از آنها با ریش تراشیده دیده می‌شود، به خط سکه یونانی و مخصوصاً کلمه فیل هلن (Phil Hellene) (دوستدار یونان) بر آن نقش است. بعداً نقش شاه به همان شکل شاهان ایرانی دارای ریش است و خطوط یونانی نیز به خطوط پهلوی اشکانی تبدیل شد. در سکه فرهاد اول، پادشاه بزرگ و از سکه مهرداد به بعد، شاهنشاه نوشته شده است.

نخستین پادشاه اشکانی که این لقب را انتخاب کرد میترادات اول بود (۱۷۳-۱۳۶ ق.م). در اوایل قرن سوم میلادی، از نو حکومت به دست یک دودمان اصیل پارسی افتاد که در اثر موقعیت طبیعی تا حدی رسوم و آداب و سنن قدیمی خود را حفظ کرده بودند.

www.tabarestan.info تبرستان

از ذکر این مقدمه چنین نتیجه گرفته می‌شود که سقوط سلسلهٔ هخامنشی و استیلای مقدونیها و نفوذ یونان در ایران نتوانست عظمت و سیادت معنوی ایران را از بین ببرد و طولی نکشید باز همان کشورهایی که پادشاهی هخامنشی را تشکیل داده بودند، پادشاهی اشکانی و ساسانی را تشکیل دادند و منطقه نفوذ آنها تا سرحدات روم رسید. مطالعهٔ وقایع زمان سلطنت اردشیر، شاپور اول و دوم، انوشیروان و خسرواپرویز این مطلب را تأیید می‌کند.

← تاج پیروزی بر سر دارد. نقش فروهر بالای سر گودرز در حال پرواز است و شیء پارچه مانندی شبیه تاج در دست دارد. این حجاری مانند حجاری سرپل‌زهاب خشن و بی‌تناسب و فاقد ظرافت و جنبه عالی صنعتی است، خاصه آنکه در اثر عوامل طبیعی و جوی، آسیب فراوانی نیز دیده و تقریباً محو شده است کتیبه‌ای یونانی نیز دارد. گودرز (اشک بیستم) پسر ارشک گیو از سلسله اشکانی ارمنستان و پسرخوانده اردوان سوم است. وی به تقلید از داریوش پادشاه هخامنشی خواسته است غلبه خود بر مهرداد (یکی از شاهزادگان وکاسیوس رومی والی سوریه) را بنمایاند. در سرپل‌زهاب نیز دو نقش مربوط به قبل از ورود آریاها به ایران و حدود دو هزار سال پیش از میلاد وجود دارد و سپس نقش اشکانی. در نقش اشکانی یکی از پادشاهان آن سلسله نمایانده شده که سوار بر اسب است و گلی را از دست شخصی که رعیت تشخیص داده شده، می‌گیرد. این حجاری هیچ نوع تناسب و ظرافت هنری ندارد، ولی با توجه به محدود بودن نقوش و آثار اشکانی حائز اهمیت است.

تبرستان
www.tabarestan.info



ویرانهٔ معبد کنگاور

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل اول

تمدن ساسانی یا آخرین تجلی صنعت شرق باستان

www.tabarestan.info تبرستان

«ایران ساسانی همچون سپری عظیم از فرهنگ قدیم آسیای غربی در برابر حمله‌های اقوام بدوی که با جنبش شدید خود سرحدهای شمالی وی را مورد تهاجم قرار می‌داد، دفاع کرد.» **(گیرشمن)**

تمدن ساسانی که موضوع گفتارهای آینده ما خواهد بود، مکمل و در بعضی از موارد زنده‌کنندهٔ تمدن هخامنشی است. هنر و معماری و حجاری این عهد در سهم خود حائز کمال اهمیت است و اگر حجاریها از حیث ظرافت و سلیقه به پای حجاری بی‌نظیر هخامنشی نمی‌رسد، در قسمت فلزکاری و گچ‌بریهای عالی و معماری مخصوصاً ساختن طاقهای گنبدی و هلالی و تالارهای وسیع بدون ستون، برتری خود را نسبت به معماری هخامنشی ثابت کرده است.

تمدن و هنر و معماری و پارچه‌بافی ایران ساسانی نه‌تنها تحت‌تأثیر هنر مغرب زمین قرار نگرفت، بلکه در بعضی از موارد مغرب زمین از آن تقلید کرد. سبک آن کاملاً همان اسلوب و خصیصه ایرانی است. این تمدن را محققان آخرین تجلی صنعت شرق باستان دانسته‌اند که مایه و اساس آن را هنرهای ادوار گذشته ایران از هزاران سال پیش از میلاد تا زمان آنها تشکیل می‌داد و بعداً نیز رکن اعظم تمدن بعد از اسلام شد. درخت هنری که ساسانیان کاشتند، در ادوار اولیهٔ اسلامی شکوفه کرد و برومند شد. این تمدن به منزله پلی بین تمدن کهنسال آسیا و تمدن

قرون وسطایی است و ما امیدواریم که در جای خود اثر این تمدن و هنر را در تمدن بیزانس و تمدن اسلامی مورد بحث قرار دهیم.

در تأیید این مطالب نوشتهٔ چند نفر از مستشرقان و باستان‌شناسان معروف و صاحب‌نظر نقل می‌شود:

باستان‌شناس شهیر امریکایی پروفسور پوپ (Arthur Upham Pope) در کتاب *شاهکارهای هنر ایران* می‌نویسد:

«سلسله کاملاً ایرانی ساسانیان (۲۲۶-۶۵۰ م) مؤسس رستاخیز فرهنگی عظیمی بود که بر دین و آداب ملی تکیه داشت. نیروی نهضت ملی با دلیری خاصی که حاصل ادراک و عظمت دیرین و ایمان به اعتبار و برتری دین ایرانی بود، سراسر آسیای غربی را به زیر فرمان ایرانیان درآورد. جنگهای تخریبی با دولت روم شرقی که آن نیز به خود می‌بالید و سلطنت خود را از جانب خدا می‌دانست، سرانجام نیروی دورانی را که بر هنر سراسر جهان تأثیر کرده بود ناتوان کرد. هنر این دوره، پهلوانی و دارای چنان قدرتی بود که از چین تا اروپای رومی را تحت‌تأثیر قرار داد.

این سلسله هم مانند هخامنشیان بر اثر تجمل و غرور و نظم اشرافی در امور اجتماعی و مذهبی و سیاسی کم‌کم ضعیف شد و آن نیروی اصلی که یگانه مایه حیات و برتری آن بود از میان رفت.»[۱]

آقای ر. د. بارنت موزه‌دار اشیاء عتیقهٔ آسیای غربی در موزه بریتانیا، در مقاله‌ای با عنوان «آثار عتیق ایران در موزه بریتانیا» می‌نویسد:[۲]

«هنر این عهد گاهی از عهد هخامنشی الهام گرفته و بر سنن باستانی استوار است و گاه نیز دنبالهٔ هنر اشکانی و در نتیجه تا حدی تحت‌تأثیر هنر یونانی است. اما با وجود این تأثیر اندک خارجی، نمونه‌های هنری که از زمان ساسانی مانده است صددرصد ایرانی و دارای خصیصه‌های ملی است.» دالتن (Dalton) در کتاب بزرگی که درباره گنجینه‌های کنارهٔ آمودریا تنظیم کرده است دربارهٔ هنر ساسانی می‌نویسد:

«معلوم نیست که مقاومت ملی در برابر نفوذ تمدن و هنر روم و یونان شدید یا

---

۱. پوپ، آرتور آپهام، *شاهکارهای هنر ایران*، اقتباس و نگارش پرویز خانلری، تهران ۱۳۳۸، ص ۷. (*Master Pieces of Persian Art*, Arthur Upham Pope)

۲. *مجلهٔ نقش و نگار*، سال ۱۳۳۷، شماره پنجم.

www.tabarestan.info تبرستان

ضعیف بوده است اما از اینکه آثار الهام گرفتن از هنر یونان و روم در بعضی از نمونه‌های هنر ساسانی آشکار است، نباید متأسف باشیم. خوشبختانه امپراتوری عظیم ساسانی در برابر تأثیرات غربی نه به زانو درآمد و نه زیاده‌روی کرد، بلکه تنها گاهی الهام گرفت. اگر هنر ساسانی کاملاً تحت‌تأثیر هنر مغرب زمین قرار گرفته بود جز آثار تقلیدی با مشخصات خارجی از خود چیزی به یادگار نمی‌گذاشت. ولی سبک چنین آثاری با روحیه و احساس ایرانی که دارای خصیصه‌های اصیل است سازگار نبود. هنر ساسانی هنری است که عملاً منعکس سازنده قریحه‌های فردی و ابداع و نبوغ خاص ایرانی است و اگر هم بیان‌کننده احساسات مردم نیست و نبوغ مردم عادی موجد آن نیست، لااقل متعلق به دربار و نمودار ذوق و سلیقه سلاطین و برگزیدگان ایرانی است.»

www.tabarestan.info تبرستان

هنر ساسانی در حقیقت پایه‌ای بود که هنر اولیه اسلامی در ایران بر آن بنا نهاده شد. درختی که ساسانیان کاشتند، در عهد اسلامی شکوفه کرد و میوه داد. اما نمونه‌های هنر اسلامی در موزهٔ بریتانیا آنقدر متعدد است و مجموعه‌های این موزه در این قسمت چنان غنی است که آثار اسلامی نیاز به بحث جداگانه‌ای دارد.

دکتر گیرشمن باستان‌شناس فرانسوی معروف قرن اخیر که متجاوز از سی سال در نقاط مختلف ایران از جمله در تپه سیلک کاشان ـ ویرانه‌های شاپور کازرون و مدت مدیدی در شوش به کاوشهای علمی و تحقیقات باستان‌شناسی مشغول بوده است در کتاب *ایران از آغاز تا اسلام* چنین می‌نویسد:[۱]

«پنج قرن و نیم، پایان پادشاهی هخامنشی را از آغاز سلسله ساسانی جدا می‌کند. در طول این مدت سرزمین ایران که رابط بین دو جهان به شمار می‌رفت از تصادم آن دو رنج می‌برد. در برابر نفوذ یونانی که از مغرب ناشی شده بود، نفوذ پارتیان که از استپهای مشرق آمده بودند قرار داشت. در مدت این چند قرن گویی عناصر مختلف و اصولی که عمیقاً باهم اختلاف داشتند در یک بوته ریخته شده و ممزوج گردیده‌اند. مغرب آثار قطعی در افکار طبقه علیای ایران به جا گذاشت و موجب پیدایش اشکال ایرانی-شرقی شد و پارتیان درصدد محو این آثار برنیامدند. آثار مزبور از آغاز تاریخ مسیحی با شدتی متزاید جلوه‌گر شد. در این لحظه که مخصوصاً برای شکفتن تمدن ایرانی با سجایای ملی مناسب بود، تاج و تخت به

۱. گیرشمن، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، تهران، ۱۳۳۶، ص ۳۵۸.

دست ساسانیان افتاد و مرحله‌ای است که در تاریخ ایران درجهٔ اول اهمیت را دارد.»

در جای دیگر باز می‌نویسد:[۱]

«ایران ساسانی که ریشه‌های خود را در فرهنگ کهن ایرانی-شرقی فرو برده بود، در تعقیب پیشرفتهای سیاسی و نظامی خود در مغرب علیه رومیان و در مشرق علیه کوشانیان، بار دیگر دروازه‌های خود را بر امواج جدید فرهنگهای نواحی مجاور باز کرد و از جمله فرهنگ ایالات روم شرقی با فرهنگ ایرانی تازه نیرو گرفته، پیوند یافت. عهد ساسانی را فقط از طریق همین اختلاط جدید باید شناخت.

تمدن ایرانی در عهد ساسانی همچنان که از منابع خارجی مستفید بود، خود بیش از ادوار سابق به اعمال نفوذ در اقوام دیگر ادامه داد. هنر وی تا اقیانوس اطلس پرتوافکن شد و به صورت جریان جدید ایرانی-بودایی (Irano Bouddhique) به چین رسید. ادیانی که در سرزمین ایران برخاستند و در اروپا و افریقا با آنها مبارزه شد، در صحاری آسیای مرکزی نفوذ کردند. تشکیلات نظامی آن راه فروسیت (Chevalerie) قرون وسطی را آماده کرد و تشکیلات اداری آن در دربار شارلمانی نفوذ کرد.

ایران ساسانی همچون سپری عظیم از فرهنگ قدیم آسیای غربی در برابر حملات اقوام بدوی که با جنبش شدید خود سرحدهای شمالی وی را مورد تهاجم قرار می‌دادند دفاع کرد.»

رنه گروسه دانشمند فرانسوی می‌نویسد:[۲]

«سلاطین بزرگ ساسانی تصمیم گرفتند از روی اصول و سنن قدیم، ایران را احیا کنند. این سنن در زمان اشکانیان کمی فراموش شده بود و جای خود را به یونانی‌مآبی داده بود. ساسانیان کوشش کردند بیش از هر چیز واقعیت دورهٔ خود و هخامنشیان را نادیده گرفته زمان حال را به گذشتهٔ هخامنشی پیوند دهند.»

«در زمینه هنر و صنعت ساسانیان مایل بودند هنر و صنعت زمان هخامنشی را احیا کنند و این امر از مناظر و تصاویر ساسانی و مناظر شکار روی ظروف نقره و نقوش برجستهٔ دامنهٔ کوهها مثلاً در طاق بستان و آثار پیدا شده در حفاریهای ژرژ سال (George Salles) و گیرشمن در شهر شاپور معلوم می‌شود. به‌علاوه هنر و صنعت

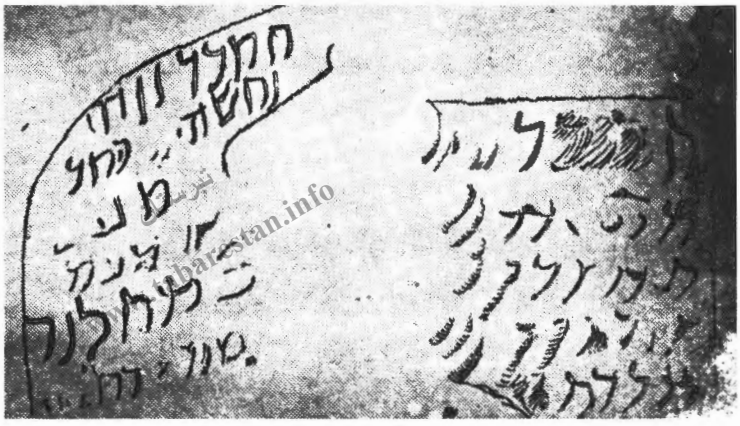
---

۱. همان.

۲. *تاریخ تمدن ایرانی*، ترجمه عیسی بهنام، ص ۱۲۵.

www.tabarestan.info تبرستان

ساسانی در افغانستان خصوصاً در بامیان با هنر و صنعت بودایی امتزاج یافت و حتی نقاشی و سنگ‌تراشی کاشغری را در قرن پنجم تا هشتم میلادی زیر تأثیر خود قرار داده است (نقاشیهای دیواری در قزل نزدیک کوچا(Koutcha))».



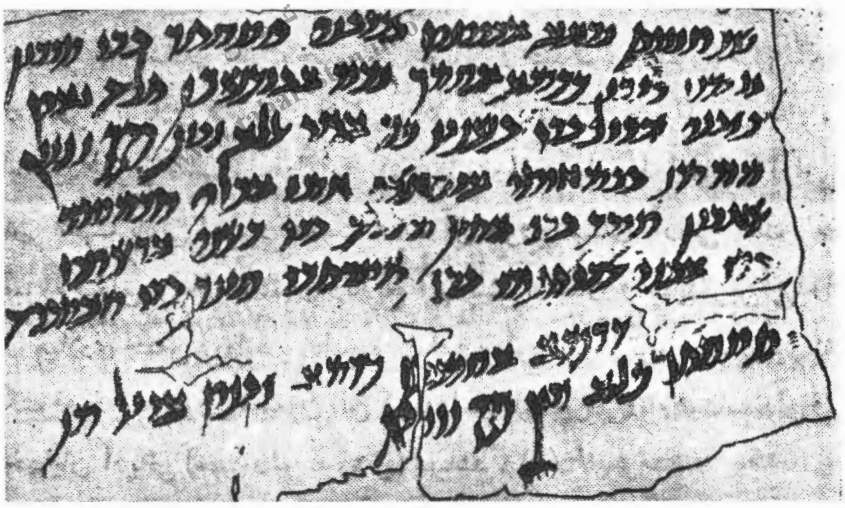
کتیبهٔ پهلوی سرپل (از صفحه ۸۴ *پایکولی*)

خط پهلوی

خط پهلوی که استادان زبان آن را فارسی میانه نامیده‌اند در بدو امر در زمان پارتها (۲۵۰ ق.م تا ۲۲۶ ب.م) و سپس ساسانیان (۲۲۶ تا ۶۶۱ ب.م) از خط آرامی با تغییرات مختصری که در آن به عمل آمده، مایه گرفته است و چون آن را منسوب به پارتها می‌دانند، با قلب و تبدیل حروف، پهلو شده است (پرثو Parthava - پرتو - پرهو - پلهو - پهلو)، درحالی‌که به عقیده بعضی از استادان خط پهلوی، انتساب این خط به پارتها صحیح نبوده زیرا خط پهلوی از خط آرامی گرفته شده و خط آرامی نیز پیش از زمان هخامنشیها و زمان آنها متداول بوده است.

پهلوی اشکانی در آذربایجان، خراسان، اصفهان، کردستان و سواحل غربی بحر خزر و ارمنستان رواج داشته و آثار چندان مهمی از آن به دست نیامده است و بیشتر روی مسکوکات اشکانی و همراه نوشته‌های پهلوی ساسانی در سنگها نقر شده است. اوراقی از پوست آهو نیز در ۱۹۰۹ میلادی در اورامان به دست آمد که یک قباله ملکی است به خط اشکانی مربوط به سالهای سده اول پیش از میلاد.

بنچاق اورامان سه نسخه است روی پوست آهو. دو نسخه به خط یونانی متعلق به سال ۸۸ ق.م است که بر پشت آن پنج سطر به خط پهلوی اشکانی نوشته شده و برحسب تحقیق مینس (Minns) مربوط به اواخر دورهٔ مهرداد دوم (حدود ۸۸ ق.م) است، دیگری مربوط به زمان فرهاد چهارم اشکانی، حدود سال ۲۱ قبل از میلاد است، آن یک که به خط پهلوی است کمی بعد از دومی نوشته شده است (موزهٔ بریتانیا).



بنچاق اورامان (*پایکولی*، تألیف پروفسور هرتسفلد، ص ۸۳)

یک کتیبهٔ پهلوی اشکانی نیز ده دوازده سال پیش در شوش ضمن حفر قبر یکی از ساتراپها به دست آمد و متعلق به زمان اردوان پنجم (۲۱۳-۲۲۶ م) است که اینک در موزه ایران باستان نگاهداری می‌شود. این نوشته در متن و حاشیه نقش اردوان پنجم درحالی‌که چیزی شبیه به دستخط فرمانداری یا حلقه و تاج به شهربان شوش می‌دهد، کنده شده است. خط متن شش سطر و در حاشیه نیز دور مجلس حجاری خطوطی منقور است. اردوان اشکانی در این مجلس روی صندلی نشسته و با دست راست، فرمان را به شهربان شوش که در جلو او ایستاده است، می‌دهد.

در کاوشهای اخیر در نسای عشق‌آباد اشیاء و مجسمه‌های سنگی نظیر مجسمه‌های یونانی، و چند ساغر (ریتون) - مثل ساغرهای هخامنشی - و بسیاری

از کتیبه‌های اشکانی روی قطعات سفال و خمها ـ در حدود ۲۰۰۰ قطعه ـ پیدا شده است. خط این کتیبه‌ها نزدیک به خط قباله اورامان، آرامی ولی زبان آنها پارتی است و قسمت عمدهٔ آن هزوارشهای آرامی است. این خطوط متعلق به زمان اشکانیان و تاریخ آنها پیش از میلاد است و جدیدترین آنها را سده اول میلادی حدس زده‌اند. در این صورت، این خطوط قدیمی‌ترین خط پهلوی اشکانی مکشوفه خواهد بود. مضمون این کتیبه‌ها نامهای ایرانی و نام امشاسپندان و بعضی از خدایان آریایی (مهر رشن سروش) است.[1]

تبرستان www.tabarestan.info

کتیبه کال جنگال نزدیک بیرجند نیز به خط پهلوی اشکانی است و برحسب تحقیقات استادان زبان پهلوی به احتمال قوی مربوط به اوایل دورهٔ ساسانی است.



کتیبهٔ پهلوی شوش

1. Parthian Administrative Documents From South Turkemenistan, Paper presented by the Soviet Delegation at the XX III Enter, Congr, Orient.

برحسب تحقیق آقای دکتر صادق کیا استاد دانشگاه تهران[1] خطوط کال جنگال از همان حروف پهلوی اشکانی «گشته دبیره اشکانی» است که برروی سکه‌های چند تن از پادشاهان اشکانی و بنچاق اورامان و سنگ‌نوشته‌های ساسانی نوشته شده و معنی آن این است: «پسر اردشیر نخور شهربان».

پهلوی ساسانی در جنوب و جنوب غربی کشور رایج بوده و بدان می‌نوشته‌اند، ولی اغلب کتیبه‌های ساسانی با هر دو خط نوشته شده تا همهٔ افراد کشور بتوانند آن را بخوانند و چون در دورهٔ اسکندر و جانشینان او و سلوکیها و اوایل سلطنت پارتها در پاره‌ای از نقاط خط و زبان یونانی نیز نفوذ زیادی پیدا کرده و تا حدی همه با آن آشنا بوده‌اند، گاهی در نوشته‌های ساسانیان خط یونانی نیز در کنار خط پهلوی حک شده است (نقش رستم، نقش رجب). خط پهلوی دارای ۲۵ حرف با صدا و بی‌صداست (بدین ترتیب ا ب گ ج د ه و ز ی ل ک م ن س ف پ چ ژ ر ش ت ث خ ذ غ)[2].

هزوارش: عده زیادی بیش از یک هزار هزوارش ذکر کرده‌اند، یعنی لغاتی که به زبان آرامی نوشته می‌شده و به زبان پهلوی خوانده می‌شده، مثلاً شاه را ملکا که کلمه‌ای آرامی بود می‌نوشتند و در خواندن شاه می‌گفتند. شاهان شاه ملکان (Malkan)، ملکا (Malka)، نوشته می‌شد، یا به جای کلمهٔ مردم کلمهٔ آرامی گبره‌ام را می‌نوشتند و در تلفظ مردم می‌خواندند (مرد به زبان آرامی گبره و ام پسوند پارسی بود که به آخر آن افزوده شده و معنی مردم می‌داده). به جای دیوانه (شیدا) کلمه آرامی آن را می‌نوشتند و در تلفظ دیوانه می‌خواندند.

و همچنین «لهما» (Lahma)، به معنی نان، «من» (Min)، از، «لوتح» با، «بیسرا» (Bisra)، گوشت، «زنا» (Zana)، این، «برا» (Bara)، پسر است، مانند اعداد سیاقی قدیم که آن را به عربی می‌نوشتند و به فارسی تلفظ می‌کردند.

---

۱. *مجلهٔ مهر*، شمارهٔ ۹، سال هشتم.

۲. حروف «ح ص ض ط ظ ع ق» که در زبان فارسی فعلی وجود دارد در زبان پهلوی نبوده است.

نظیر هزوارشهای خط پهلوی در زبانهای اروپایی هم هست مانند:

تلفظ انگلیسی	معنی	تلفظ لاتین	علامت اختصاری یا هزوارش
That is	یعنی	Id Est	i. E
For Exemple	مثلاً	Exemplae Gratia	E. G
And so on	و غیره	Et Cetra	Etc
God Willing	انشاءالله (به خواست خدا)	Deo Volontae	D. V

مثلاً این کتیبه:

۱. پتگری زنا مزدیسن ارتخشتر ملکان ملکا ایران، مینو چتری من یزتان برابغ پاپک ملکا، این‌طور خوانده می‌شد:

۲. پتگر این مزدیسن بگ ارتخشتر شاهان شاه ایران که چتر از یزتان پسر بغ پاپک شاه، کلماتی از هر دو کتیبه که با حروف ۱۲ سیاه نوشته شده هزوارش است که در کتیبه به صورت ردیف یک نوشته می‌شده و با تلفظ ردیف دو خوانده می‌شده است. تلفظ کتیبه به لاتین چنین است:

"Patkari Zana Mazdayasn Bagi Artakhshatr, Malkan Malka Airan, Minu Chitri Min Yaztan, Bara Papaki Malka"

معنی به فارسی امروز:

«این پیکر خداوندگار مزداپرست اردشیر شاهنشاه ایران است که نژاد از خدایان (دارد) پسر خداوندگار پاپک‌شاه»

هزوارش یا زوارش (ایدئوگرام) (Ideogramm) در واقع به طوری که گفته‌اند پنهان کردن معنی کلمات پهلوی، در پشت لغات آرامی بوده است و وجود همین هزوارشها در زبان پهلوی، آن زبان را مشکل کرده است و اتفاقاً در نوشته‌های زمان ساسانیان و بعد از آنها و سایر نوشته‌های پهلوی، غیر از نوشته‌های تورفان مربوط به مانویها، این کلمات موجود است.

کتیبه‌های پهلوی که مربوط به شاهان ساسانی است عبارت‌اند از: پایکولی، نقش رستم، سرمشهد، نقش رجب، تخت جمشید، شاپور کازرون، حاجی‌آباد، تنکاب فیروزآباد، طاق بستان، تنگ‌براقی و چند کتیبه متفرقه دیگر در پیشانی استودانهای شاه اسمعیل و گرم‌آباد (حوالی نقش رستم) و دروازه شهر قدیمی استخر و کوه مقصودآباد و اقلید تنگ خشک سیوند و سرحد حوالی سمیرم.

www.tabarestan.info

کتیبهٔ پایکولی (Paikuli)

کتیبه مفصلی که در مرز ایران و عراق و در خاک عراق (کردستان شمالی) واقع است و بر روی برج سنگی که شکل نرسی (۲۸۲-۳۰۱ م) فرزند شاپور اول بر روی آن نقش شده نوشته شده است. پایکولی در کوهی بین گنزک قدیم[1] و تیسفون (مدائن) واقع شده و خرابه این اثر امروز به بتخانه آتشکده معروف است و پنج نقش در آنجا حجاری شده که مربوط به نرسی است. به طور کلی کتیبه‌ها و نقوش به یادبود غلبهٔ نرسی بر بهرام سوم در محلی که هنگام عزیمت از ارمنستان به تیسفون بزرگان کشورها به او پیوسته‌اند، بنا شده است. کتیبه‌ها در حدود ۴۷ سطر مفصل به خط پهلوی اشکانی و ساسانی است. مضمون و عبارت هر دو کتیبه یکی است. مضمون قسمتی از آن بدین شرح است:

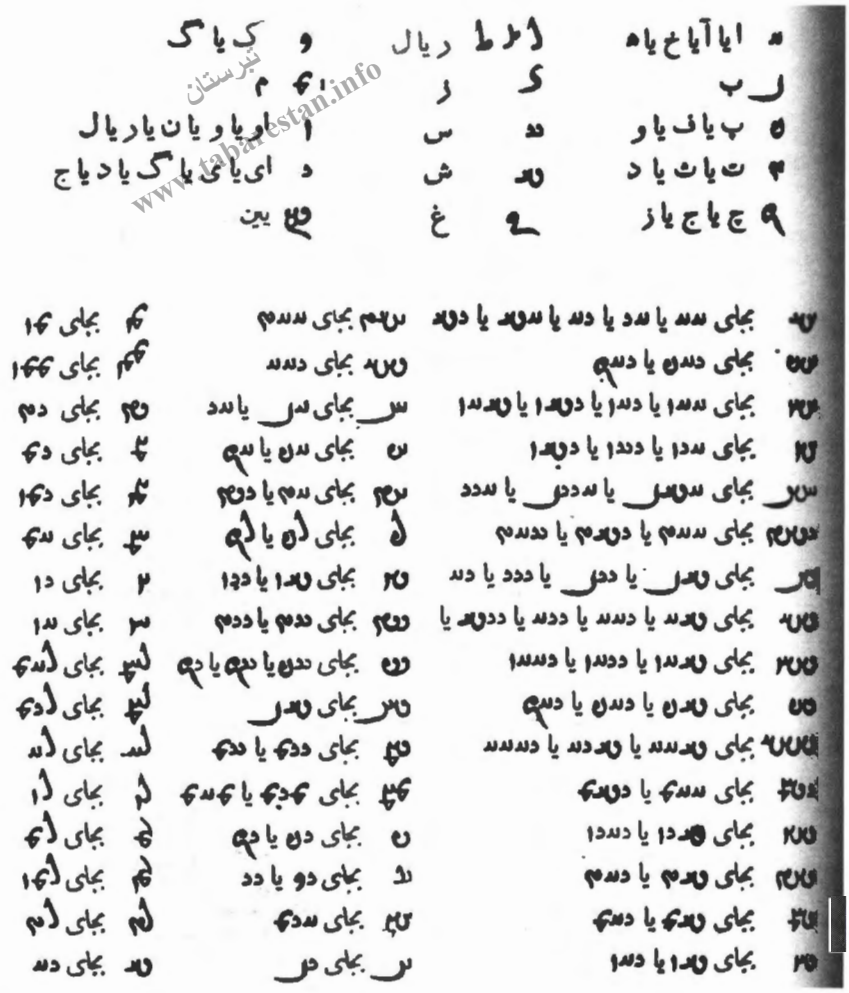
www.tabarestan.info تبرستان

«از نجیب‌زادگان و بزرگان و از اذان فرستاده به سوی ما آمد که شاهنشاه به مبارکی و نیکی از ارمنستان به عادت بر ایران شهر بسیج می‌فرمایند و فر و شکوه و کشور و تخت خویش و پادشاهی موروث از نیاکان را از یزدان می‌پذیرد.» بقیه تفصیل جنگ نرسی با بهرام سوم و شکست دادن او و اطاعت بزرگان از شاهنشاه است که ترجمهٔ مفصل آن را بعداً خواهیم گفت - کتیبهٔ یادشده را نخستین بار سرهانری راولینسن (Sir Henry Rawlinson) افسر دانشمند انگلیسی (خواننده کتیبه‌های میخی پارسی) در ۱۸۳۶ م دید و پس از هفت سال موفق شد سوادی از روی آنها بردارد، ولی یادداشتهایش به چاپ نرسید. بعداً قسمتی از ترجمه این کتیبه را ادوارد توماس (Edward Thomas) در ۱۸۶۸ میلادی با نام «Early Sassanian Inscription Seals and Coin» *در مجله آسیایی پادشاهی لندن* (*Journal of The Royal Asiatique Society*) منتشر کرد و پروفسور هرتسفلد (Hertzfeld) در سالهای ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۳ آن نوشته‌ها را مورد بررسی دقیق و مطالعه قرار داد و کپیه‌هایی از آن برداشت و به‌طور مقدمه در یادداشتهای آکادمی برلن شرحی از مفاد ترجمه آن را منتشر کرد و در ۱۹۱۷ موفق به عکس‌برداری کاملی از آنها شد و با استفاده از عکسها و کپیه‌های پروفسور زاره (Fridrich Sarre) که از کتیبه‌های پهلوی حاجی‌آباد، نقش رجب، نقش رستم و تخت جمشید برداشته بود

---

۱. گنزک جایی در آذربایجان

یادداشتهای خود را تکمیل کرد و چون فرهنگستان برلن اقدامی برای چاپ تحقیقات وی نکرد با کمک و مساعی پروفسور ادوارد بروان (Edward Brown) در ۱۹۲۷ م در لندن در دو جلد به چاپ رسید: یک جلد قطور حاوی عکس کتیبه‌ها و نقوش و مناظر پایکولی و جلد دیگر حاوی متن و ترجمهٔ کتیبه‌های پهلوی و دستور و قواعد زبان پهلوی و توضیح واژه‌ها. نام کتاب این است: H. Hertzfeld, *Paikuli*, 1924[1].



الفبای پهلوی (تهیه شده توسط آقای شارپ مدرس دروس زبان قدیمه دانشکده ادبیات شیراز)

۱. نوشته پروفسور هنینگ روی این کتیبه:
W. B. Henning, A. Fare Well-To The-Khagan The Agatärûn BSOAS. 1952.

قسمتی از کتیبهٔ پایکولی

کتیبهٔ پهلوی شاپور دوم در غار کوچک طاق بستان

کتیبهٔ پهلوی شاپور سوم در غار کوچک طاق بستان (از کتاب پایکولی)

کتیبهٔ طاق بستان

در دامنهٔ کوه پرّو[۱] نزدیک کرمانشاه نقوش برجسته‌ای از شاپور دوم (۳۷۹-۳۰۹ م) و شاپور سوم (۳۸۳-۳۸۸ م) وجود دارد. در دو طرف یکی از نقوش دو کتیبه پهلوی به نام شاپور دوم بدین مضمون دیده می‌شود:

«این پیکر مزداپرست خداوندگار شاپور، شاهنشاه ایران و غیر ایران،[۲] از نژاد پاک آسمانی زاده خدایان، پسر مزداپرست خداوندگار شاهنشاه ایران و غیر ایران از نژاد آسمانی، زاده خدایان پسر مزداپرست خداوندگار هرمز شاهنشاه ایران و غیر ایران از نژاد پاک آسمانی، نوه خداوندگار نرسی شاه شاهان است» و کتیبه دیگر به نام شاپور سوم پسر شاپور بزرگ (۳۸۲-۳۸۵ م) در سیزده سطر با مضمون زیر است:

www.tabarestan.info تبرستان

«پیکر مزداپرست خداوندگار شاهپور شاه ایران و غیر ایران از نژاد آسمانی، زادهٔ خدایان، پسر مزداپرست شاپور شاه شاهان ایران و غیر ایران از نژاد پاک آسمانی، زادهٔ خدایان، نوه خداوندگار هرمز شاهنشاه است.»

این کتیبه را نخست آبه بوشان یک کشیش اروپایی در ۱۷۹۲ م ترجمه و منتشر کرد، منتها دانشمند نام‌برده هنگام قالب‌گیری و سوادبرداری اشتباهاً به جای کلمه شاپور، بهرام خوانده است. دمرگان فرانسوی (De Morgan) در کتاب

---

۱. کوه پرو مشرف و مسلط بر دشت پهناوری است که قله آن در قسمت مهمی از سال پوشیده از برف است و در پای این کوه چشمه‌های چندی است که در گذشته محل توقف کاروانان و قافله‌ها بوده و در همین کوه است که کتیبه بزرگ و تاریخی داریوش کبیر نوشته شده است.

۲. ایران و انیران: سرزمین قوم ائیریه Airya و غیر ایرانی انائیری Anairya (اَ علامت نفی در فرس قدیم و نون همان نونی است که غالباً در لهجه‌های قدیم ایران بین دو حرف بی‌صدا هنگام اتصال به هم می‌آمده، مثل انوشه روان (اَن اُشَ رَ وان). ائیرین در فرس پهلوی اران (Èrân) و در فارسی «ایران» شده است. خود این کلمه از Arya که در زبان اوستایی Airyana است گرفته شده و در زمان ساسانی اران (Èrân) نوشته و تلفظ می‌شده است. در قرن هفتم هجری و پس از آن که تشخیص یاء معروف از مجهول از میان رفت، «اران» «ایران» خوانده شد، چون «دو= دیو» و «کش=کیش» «مغ=میغ». استرابون (Strabon) جغرافی‌دان قرن اول میلادی ایران را متشکل از این نقاط دانسته: «آریانه به پارسی ماد و بلخ و سغد و مشرق ایران که به یک زبان تکلم می‌کرده‌اند اطلاق می‌شده است.»

یادداشت هیئت علمی ایران، ترجمهٔ این دو کتیبه را صحیح نقل و ترجمه کرده و کپیه حروف را که با گچ برداشته شده، در موزهٔ «گیمه» پاریس گذاشته است.

غیر از دو کتیبه بالا سایر کتیبه‌های پهلوی ساسانی در خاک فارس‌اند، به شرح زیر:

کتیبهٔ سرمشهد

سرمشهد دهی است در مغرب جره و جنوب کازرون. در نزدیکی پل آبگینه راهی است که به فامور و بالا ده و جره می‌رود (۶۶ کیلومتر تا کازرون فاصله دارد). از جره تا سرمشهد سی کیلومتر راه صعب‌العبوری است که با اسب یا پیاده باید رفت. جلگهٔ سرمشهد از جنوب به شمال کشیده می‌شود و از شرق به غرب بیش از ده کیلومتر مسافت ندارد و از اطراف با کوههایی احاطه شده است. نوشته پهلوی در کوه غربی پشت ده سر مشهد در ارتفاع ۲۵ متری سینه کوه قرار گرفته است. طول آن ۵ متر و عرض آن ۲/۵ متر است و با خط درشت پهلوی بالای نقش بهرام دوم نگاشته شده است.

کتیبه نام‌برده یکی از چهار کتیبهٔ پهلوی کرتیر مؤبدان مؤبد است. موضوع آن شبیه به نوشته دیگرش در نقش رستم است و از خدماتی که برای استحکام دین زردشت متحمل شده و موفقیتهایی که در این راه نصیبش شده است صحبت می‌کند.

کیفر بزهکاران و پاداش نیکوکاران و کشف و شهودی که برای وی در عالم رؤیا دست داده است سایر مطالب این کتیبهٔ بزرگ را تشکیل می‌دهد.

نخستین دانشمندی که این کتیبه را دید پروفسور هرتسفلد در ۱۹۲۴ میلادی است و در ۱۹۲۶ در روزنامهٔ آلمانی زیمگ (Zimg) به طور مختصر به آن اشاره می‌کند. هرتسفلد در مسافرتهای بعدیش به ایران آن را مورد مطالعه و دقت بیشتری قرار داد و در کتاب *ایران در شرق باستان* (*Iran in the Ancient East*) که به سال ۱۹۴۱ به چاپ رسیده راجع بدان بحث کرده است. مضامین آن با مضامین کتیبه‌های پهلوی نقش رستم و کتیبهٔ پهلوی نقش رجب یکسان و متعلق به زمان شاپور و کرتیر مؤبدان مؤبد است.

نام کرتیر را وست (West) تاج ترجمه کرده است. قبل از او توماس نیز همین نظریه را داشته است. هرتسفلد هم این نام را یکی از عناوین ساسانی دانسته و تصور کرده کرتیر عنوان تنسر بوده است. کریستن‌سن نیز به همین اشتباه باقی مانده بود، ولی

www.tabarestan.info تبرستان



نقش بهرام دوم در سرمشهد

اسپرینگ‌لی (Martin Springling) پس از مطالعه و خواندن کتیبه‌های پهلوی دور کعبهٔ زردشت در ۱۹۴۰ م معلوم داشت که نام هیربدان هیربذ زمان شاپور اول بوده است.

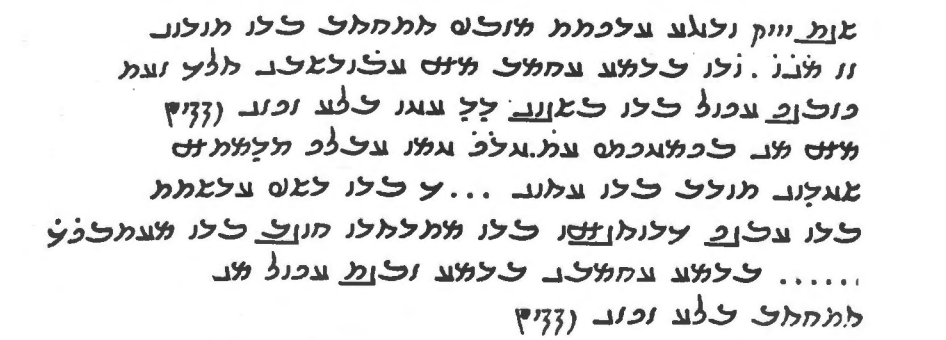
کرتیر از روحانیان بزرگ و متنفذ دربار ساسانیان است که در زمان پنج پادشاه نخستین آن سلسله «اردشیر، شاپور اول، هرمزد اول، بهرام اول، بهرام دوم» زندگی کرده است. در زمان شاپور اول مقام هیربدی داشته، در زمان بهرام دوم به مقام مؤبدان مؤبد می‌رسد - سه کتیبه پهلوی دیگر او یکی در نقش رجب و دیگری در نقش رستم پشت سر نقش شاپور و والرین و آخری در ذیل کتیبهٔ پهلوی شاپور بر بدنهٔ کعبهٔ زردشت نگاشته شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

در فروردین ماه ۱۳۲۹ وزارت فرهنگ اقدامات اساسی برای خواندن و استنساخ این نوشته به عمل آورد، به این معنی که آقای پروفسور هنینگ استاد زبان پهلوی دانشگاه لندن به همراه کارکنان بنگاه علمی تخت جمشید یک قالب لاستیکی از آن برداشت و با خود به لندن برد. تاکنون جز عکس کتیبه‌ها که انتشار یافت هنوز متن ترجمهٔ کتیبه منتشر نشده است، اگر هم منتشر شده به دست نویسنده نرسیده است.

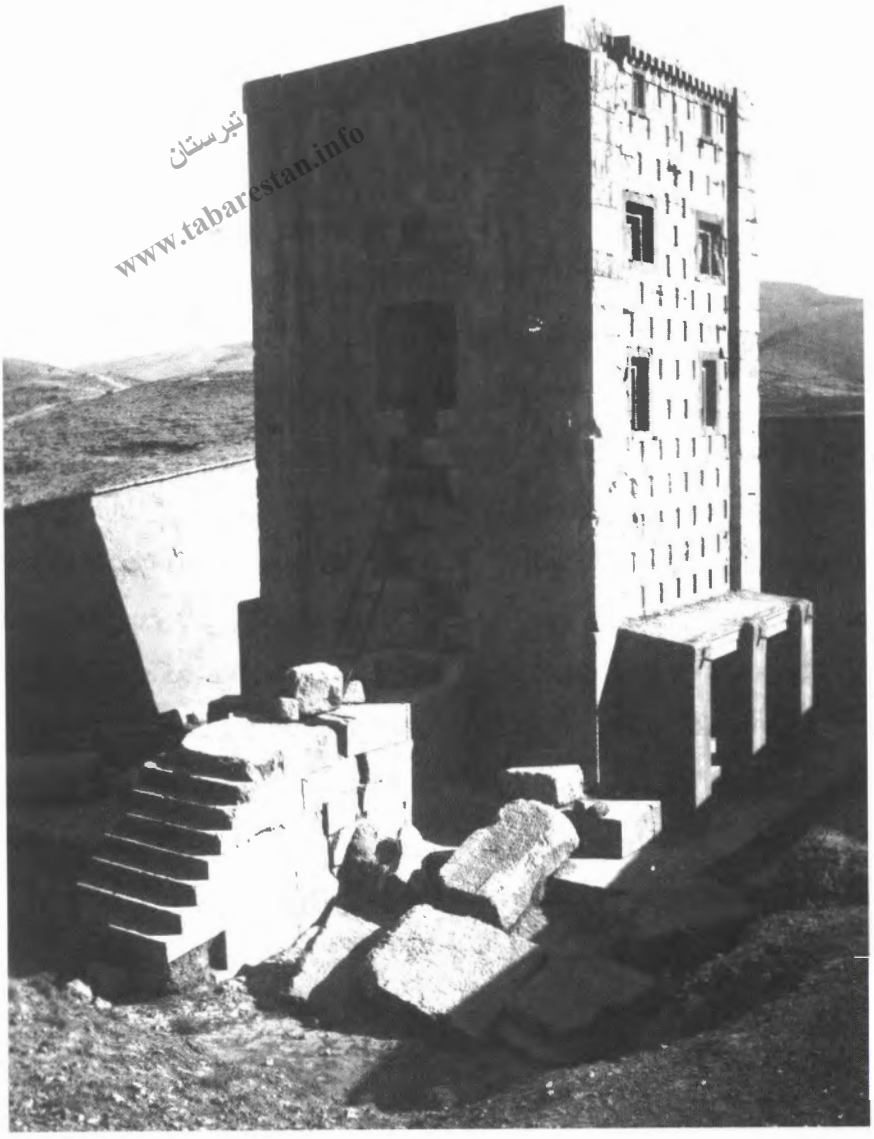
چون بازدید از این کتیبه و رفتن به سرمشهد برای باستان‌شناسان و استادان خط پهلوی مشکل بود، هنگامی که نویسنده، سرپرستی حفاریهای علمی تخت جمشید و پاسارگاد را به عهده داشت دو قالب گچی از آن تهیه شد که یکی در موزهٔ ایران باستان و دیگری در موزهٔ تخت جمشید نصب شده و در دسترس خوانندگان خط پهلوی قرار گرفته است.

PARCHMENT FROM ÁWRAMÁN (Áwr.)



کتیبهٔ پهلوی اشکانی اورامان روی چرم (نقل از کتاب *پایکولی*)

تبرستان
www.tabarestan.info



بنای سنگی در نقش رستم معروف به کعبهٔ زردشت

کتیبهٔ کعبهٔ زرتشت

«اکنون چون ما در کارها و خدمت خدایان کوشا هستیم و چون آفریده خدایان هستیم و چون از طرف خدایان کمک می‌شویم، پیش رفتیم تلاش کردیم، تمام این کشورها را گرفتیم و نام و عنوان قهرمانی کسب کردیم. هر کس که پس از ما می‌آید اگر خوشبخت باشد مثل ما بایستی در فرمانبرداری و خدمت به خدایان کوشا باشد. تا خدایان به وی مساعدت و لطف فرمایند و او را مأمور خودشان بگردانند.»

(شاپور اول ـ کعبهٔ زرتشت)

www.tabarestan.info تبرستان

خط باستانی فارسی در سرزمینی ریشه دارد که هر گوشه و کنارش گویای فر و شکوه دیرین ماست و این افتخار و برتری را دارد که بنیان‌گذاران دو پادشاهی بزرگ شرق باستان را در دامن خود پرورانیده و باشکوه‌ترین آثار هنری و نوشتاری زمان جهانداری آنان را برای سرفرازی و غرور اخلافشان، در آغوش پر مهر و محبت خود نگاه داشته است. یکی از آن مآثر و مفاخر که محتوی مهم‌ترین و مفصل‌ترین نوشتهٔ تاریخی بدو تأسیس دولت ساسانی است، بنای مهم و بی‌نظیر کعبه زرتشت در نقش رستم است که خوشبختانه نسبت به سایر بناهای باستانی سالم‌تر مانده و با آنکه بیش از ۲۴ قرن را پشت سر گذاشته، باز در اثر استحکام و دقتی که در پی‌بندی و زیرسازی آن به کار رفته، از همهٔ دگرگونیها و فراز و نشیبها و بی‌مهریهای روزگار و ابنای زمان جان سالم به در برده و هنوز چون کوهی در صحرای حاجی‌آباد مرودشت در برابر آرامگاه شهریاران هخامنشی برپای ایستاده است و هماره گذشت جهان را می‌نگرد و با این عمر دراز و پر حادثه هنوز خم به پیشانی نیاورده است و سالهای دراز دیگر نیز که ما خاک باشیم این خشت استوار خواهد ماند.

نام‌گذاری کعبه زرتشت مبنای صحیحی ندارد و مانند نام نقش رستم است. تصور می‌رود چون سنگهای سیاه به کار رفته در نماهای خارجی سه طرف این بنا که شبیه حجرالاسود کعبه مسلمانان است، اینجا به نام کعبه زرتشت مشهور شده است.

برج سنگی چهارگوش که نگاهبان یک سند پرارج و بهای حکومت ساسانی است از بناهای زیبای دورهٔ هخامنشی است و ۱۲ متر ارتفاع دارد و با ۱۶ ردیف سنگهای گران‌وزن مرمرنما در فاصلهٔ ۴۶ متری کوه مقدس و تاریخی حاجی‌آباد برابر آرامگاه داریوش دوم برپا شده است. سنگهای بنا از یک نوع سنگ صلب و سفید شبیه به مرمر و نظیر همان سنگهایی است که در آرامگاه کوروش کبیر و کاخهای او در پاسارگاد به کار رفته است. معدن این سنگهای محکم مرمرنما تا ۱۳۳۴ بر محققان و باستان‌شناسان مجهول بود؛ در آن سال مأموران اکتشافی بنگاه علمی تخت جمشید آن را در شمال سیوند در جایی به نام کوه لعل‌شکن کشف کردند و نویسنده در کتاب *پاسارگاد* که به زبان انگلیسی در ۱۳۳۴ منتشر شد و سپس در جلد چهارم *گزارشهای باستان‌شناسی* منتشره در ۱۳۳۸ به تفصیل آن را توضیح داده است.

www.tabarestan.info تبرستان

اضلاع آن مکعب سنگی در هر طرف ۷/۳۰ متر است و سه سکوی سنگی[۱] اطراف آن را محصور ساخته است. در بالای برج در سطح خارجی هر طرف، شش قطعه سنگ یکپارچه سیاه که دو مستطیل و چهار مربع است وجود دارد که با سنگهای سفید به کار رفته، زیبایی و لطف خاصی به بنا بخشیده است.

به کار بردن سنگهای سیاه، در داخل سنگهای سفید از ظریف‌کاریهای حجاری دورهٔ اول هخامنشیان است که در پاسارگاد همه جا در ترکیب زیرستونها و سرستونها و سنگ‌فرش ایوانهای کاخ و درگاهها دیده می‌شود و زیبایی بخصوصی به آثار داده و منظره زیبای بنا را از حالت یکنواختی و سادگی درآورده است.

بالای بنا اتاقی است به وسعت ۱۲ متر مربع (۳/۵×۳/۵ متر) که دری در سمت مغرب دارد و پس از پیمودن چند پلکان به داخل آن می‌رفته‌اند. قسمتی از این پلکانها را در قرون گذشته یغماگرانی که تصور می‌کرده‌اند در زیر اتاق و درون بنا گنجی پنهان است، خراب و در همان حول و حوش بنا پراکنده کرده‌اند و فقط هشت ردیف اول آن سالم و در جای خود باقی مانده است. پلکانها کم‌عرض است و به خلاف پلکانهای ورودی کاخ تخت جمشید که عریض و وسیع‌اند، برای بالا رفتن چندان هموار و آسان نیست.

---

۱. سه ردیف سکو به ترتیب ۹×۹ متر و ۱۱/۵×۱۱/۵ متر و ۱۴/۸۰×۱۴/۸۰ متر وسعت دارد.

سقف اتاق مرتفع و تقریباً شش متر ارتفاع دارد برخلاف سقف اتاق آرامگاه کوروش کبیر در پاسارگاد که کوتاه است و بیش از دو متر و ده سانتی‌متر ارتفاع ندارد. علت کم‌ارتفاع بودن اتاق آرامگاه کوروش این است که روی آن و بر فراز سقف اتاق دو قبر در ضخامت سنگ بالایی تعبیه کرده بودند که تصور می‌رود قبر کوروش و ملکهٔ محبوبش کاسان‌دان مادر کمبوجیه و بردیا بوده است.[۱]

سقف برج کعبه زرتشت را چهار سنگ یکپارچه قطور که هر کدام در حدود ۷/۶۰ متر طول و در حدود ۱/۹۰ متر عرض دارد پوشانده است - یک سنگ آن در اثر زلزله یا سایر عوامل مخربه کمی از جای خود تکان خورده و به خارج منحرف گردیده است.

www.tabarestan.info تبرستان

ساختمان برج به طوری که گفته شد مانند ساختمان آرامگاه کوروش کبیر در پاسارگاد و بنای تخت گوهر بین تخت جمشید و نقش رستم از سنگهای گران‌وزن حجیم ساخته شده و با نهایت استادی و ظرافت آنها را درزگیری کرده‌اند و به روی هم استوار ساخته‌اند و همان‌طور که معمول سایر سنگ‌کاریهای هخامنشی بوده با بستهای آهنی دم چلچله‌ای به یکدیگر متصل و مستحکم گردیده و طوری دقت در بنیان آن به‌کار رفته که اگر پلکانش عمداً خراب نشده بود با یک بنای تازه ساخته شده تفاوت نمی‌نمود و با اینکه دوران ما عصر میکانیکی و اختراعات عجیبه و همه‌گونه وسایل حمل‌ونقل و جرثقیل برای بلند کردن و بالا بردن اشیاء سنگین در دست است باز در برابر حمل سنگهای عظیم‌الجثه یکپارچه‌ای که بر فراز این اثر کهنسال قرار گرفته، بیننده حیران و مبهوت می‌گردد.

بنای دیگری نظیر کعبه زرتشت به همان استحکام و ابعاد و شکل در پاسارگاد وجود داشته که به دست ابنای روزگار برای استفاده از سنگهای سفید و تراشیده‌اش خراب شده و اینک بدنه غربی آن باقی مانده که نزد مردم و ساکنان دهات مجاور به زندان سلیمان معروف گردیده ولی عقیده بسیاری از باستان‌شناسان بر این است که آن

---

۱. برای اطلاع کامل از کشف این دو قبر و خصوصیات آن به صفحه ۴۷ کتاب *پاسارگاد یا قدیم‌ترین پایتخت شاهنشاهی ایران*، ضمیمه جلد اول *گزارشهای باستان‌شناسی* تألیف نویسنده مراجعه شود.

برج آرامگاه کمبوجیه فرزند و جانشین کوروش کبیر بوده است و پیدایش قطعه‌ای از یک کتیبه سنگی که روی آن نام کوروش در حالت مضاف‌الیه نوشته شده تا حدی این نظریه را تأیید نمود (*گزارشهای باستان‌شناسی*، مجلد چهارم، ص ۹۰).

سیاحان و خاورشناسانی که در گذشته کعبه زرتشت را دیده‌اند چون به‌طور متوسط نصف آن در زیر خاک پنهان مانده بود ارتفاع آن را شش و هفت متر نوشته‌اند ولی پس از انجام خاکبرداریهای آن در سال ۱۳۱۶ توسط باستان‌شناسان بنگاه شرقی دانشگاه شیکاگو تحت ریاست دکتر اریک اشمیت استاد دانشگاه نام‌برده معلوم گردید که قسمت اعظم این بنا و سه ردیف سکوهای سنگی دورادور آن در زیر خاک فرو رفته و این عنصر پاک رازپوش، یک صفحه از تاریخ فروزان و برجسته سالهای نخستین، دومین پادشاه ساسانی را که بر سه بدنه این بنای کهنسال به یادبود پیروزیهای درخشانی که در استانهای آسیای غربی نصیب او گردیده و شکست و اسارت والرین امپراتور روم و بسط حوزه پادشاهی ایران از طرف مغرب نوشته شده در آغوش خود نگاه داشته است.

راجع به اینکه کعبه زرتشت برای چه منظوری بنا گردیده و محل استفاده آن چه بوده اقوال و عقاید خاورشناسان مختلف است. بعضی آن را مقبره و پاره‌ای جایگاه آتش مقدس و دسته‌ای محل نگاهداری کتاب دینی اوستا و پرچمهای سلطنتی دانسته‌اند. دیولافوا و پروفسور هرتسفلد از معتقدین دسته اول و کرپرتر و جکسن و زاره و واسموس در زمره آنانی هستند که آنجا را آتشکده دانسته‌اند، دلیل اینان وجود نقوشی است شبیه این بنا بر پشت سکه‌های فراتاداران که گاهی شعله‌های آتش مقدس بر فراز آن فروزان و دو نفر در دو طرف آن ایستاده‌اند ولی این تصور مبنای صحیحی ندارد زیرا نقشی که بر پشت سکه‌های فراتاداران (امرای محلی فارس) نقش گردیده آتشدانهای کوچکی است که اندازه آن از اندازه طبیعی اندام انسان چندان بلندتر نبوده و شبیه آتشدانهایی است که در برابر شاهان هخامنشی در نمای خارجی آرامگاهشان در نقش رستم و تخت جمشید و سایر نقوش حجاری گردیده است.

از باستان‌شناسان اخیر آقای دکتر گیرشمن رئیس هیئت علمی فرانسوی مأمور کاوشهای شوش نیز به موجب مقاله‌ای که تحت عنوان برج نورآباد در مجله *سیریا*

www.tabarestan.info تبرستان

نوشته آنجا را آتشگاه دانسته درحالی که احتمال آتشکده بودن این بنا بسیار ضعیف و ناچیز است و نویسنده در کتاب *آثار تاریخی جلگه مرودشت* که در سال ۱۳۳۰ چاپ و منتشر شده در صفحه ۹۶ تا ۱۲۰ از ترجمه عین مقاله دانشمند نام‌برده و اشتباهات آن را به تفصیل بیان کرده است و در شمارهٔ دوم سال اول مجلهٔ دانشکده ادبیات شیراز نیز در تکمیل آن مطالبی نوشته است که ذکر آنها در اینجا موردی ندارد و فقط به ذکر دلایلی می‌پردازیم که نشان می‌دهند برجهای پاسارگاد و نقش رستم به طور کلی آتشگاه نبوده و به احتمال قوی قبر یا مکان مقدسی برای نگاهداری اسناد و اوراق مذهبی بوده‌اند. مقدمتاً اضافه می‌شود که فلاندن و دیولافوا و هرتسفلد هم معتقدند که این دو برج قبر بوده‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

دلایلی که برای مقبره یا جایگاه مقدس دیگری جز آتشکده بودن برج سنگی کعبه زرتشت می‌توان تصور کرد از این قرار است:

۱. اتاق کوچک بالای این بنای سنگی که قبلاً به آن اشاره شد، در مدخل دری از سنگ داشته که جای پاشنه آن در سنگ کنده شده و وجود آن را به‌خوبی نمودار می‌سازد. نظیر این در را نویسنده در ۱۳۳۷ در جلو آرامگاه اردشیر سوم در تخت جمشید ضمن خاکبرداریهای حریم آن آرامگاه پیدا کرد که قطعات شکسته‌اش به موزهٔ تخت جمشید منتقل و در جایی وصل و نصب شد.[۱] اگر فرض شود که این اتاق به افروختن آتش مقدس اختصاص داشته، دری به آن محکمی برای اتاقی که هیچ منفذی نداشته استفهام‌آمیز است، زیرا اگر در را می‌بستند، حبس هوای درون، آتش مقدس را خاموشی می‌کرد و این خود با عقیده و احترامات خاصی که در مورد نگاهداری آتش معمول بود، مغایرت دارد، زیرا ایرانیان باستان خاموش شدن آتش را مترادف با مرگ و نیستی می‌دانستند و چه آتشکده‌های عمومی و چه آتشکده‌های اختصاصی در منازل و دهات همیشه مشتعل و فروزان بوده، مگر در مرگ شاه که به علامت سوگواری موقتاً خاموش می‌شده است.

۲. ساختمان آتشکده در محلی که آرامگاه پادشاهان بوده و طبعاً مستلزم

---

۱. به *گزارشهای باستان‌شناسی*، تألیف نویسنده، جلد چهارم، چاپ شیراز، صفحهٔ ۱۳۳۸ مراجعه شود.

سکوت و خموشی است چندان مناسب به نظر نمی‌رسد، زیرا آتشکده‌ها مورد نیایش و احترام همه مردم بوده و در مواقع مخصوص و معین به زیارت آنجا می‌رفتند و لازمهٔ زیارتگاهها نیز ازدحام و شلوغی است و بنابراین، شایسته و معقول به نظر نمی‌رسد که آرامگاه شاهان در جوار آتشکده باشد.

۳. به طوری که نوشته‌اند در زمان ساسانیان و اواخر سلطنت اشکانیان احترام به پرستشگاهها به منتها درجه خود رسیده است و چنانچه کعبه زرتشت آتشگاه بوده باشد به‌طور حتم در زمان ساسانیان نیز دایر و بیشتر مورد توجه بوده است. بنابراین معقول به نظر نمی‌رسد که شاپور بر دیوار آن خطوطی بنویسد و وقایع بنگارد. شاید از قبور متروکه بوده و همان‌طورکه در پای سایر قبور نقوش و خطوطی رسم کرده‌اند در پای این بنا نیز کتیبه‌هایی نوشته‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

۴. به فرض اینکه بنای سنگی یاد شده برحسب عقیده آقای گیرشمن و چند تن از دیگر باستان‌شناسان قبل از او، آتشگاه باشد، بنای نیمه تمام یا تمام شده و بعداً ویران شدهٔ تخت گوهر را که در دو کیلومتری جنوب نقش رستم است نیز بایدآتشکده بدانیم، درحالی‌که وجود دو آتشکدهٔ یک شکل که هر دو از حیث عظمت یکسان بوده‌اند در یک محل و با فاصلهٔ کم معنی ندارد و با موازین عقلی تطبیق نمی‌کند. شاید معقول‌تر باشد که تخت‌گوهر را آرامگاه یکی از شاهان هخامنشی و کعبهٔ زرتشت را نیز آرامگاه دیگری بدانیم.

۵. ساختمان اتاقهای درونی کعبهٔ زرتشت و ساختمان نظیر آن در پاسارگاد (که به زندان سلیمان معروف است و اکثراً آن را قبر کمبوجیه جانشین کوروش کبیر می‌دانند) شبیه اتاق بنای آرامگاه کوروش و جنس سنگ و طرز ساختمان آنها نیز مانند هم است، تنها اختلاف آنها سکوهای اطراف قبر کوروش است که سه ردیف بیشتر از سکوهای دور قبر کمبوجیه و کعبهٔ زرتشت است. آن هم از نظر معماری و اختلاف سلیقه و تغییراتی که بعداً در بناهای مشابه در نتیجه تجربه و سلیقه صورت گرفته است چندان مهم نیست و از لحاظ ابداع و ابتکار هم که باشد دو برج دیگر را کم سکو ساخته‌اند و به نصب پلکانی که اشخاص را در مواقع لزوم به درون بنا برساند اکتفا کرده‌اند.

۶. تصور ضعیف دیگر راجع به برج نقش رستم این است که شاید قبری موقتی و محل امانت گذاشتن یا اجرای مراسم مذهبی و کارهایی از قبیل مومیایی کردن جسد شاه بوده است. فلاندن براین عقیده است و می‌نویسد: «هرودوت گوید ایرانیان رسم داشتند مردگان را بشویند، سپس اعمالی می‌کردند که یکی از آن مومیایی نعش پیش از کفن‌کردن بود. محلی که برای این کار مذهبی معین می‌شد باید به سادگی قابل استفاده می‌بود و مرده مومیایی شده را در آن قرار می‌دادند. درش باید بلندتر از کف زمین و آن چنان باشد که به‌سادگی نتوان به آن دسترسی پیدا کرد. این در به فضای کم وسعتی باز می‌شود که چیز جالبی ندارد و دیوارهایش اگر تزییناتی داشته‌اند امروز عاری از آن هستند.» و نیز می‌توان تصور کرد که چنانچه در زمان فوت شاه، آرامگاه او هنوز تمام نشده بود جسد را در آنجا نگاهداری می‌کردند و پس از اتمام آرامگاه جسد به آنجا منتقل می‌شد، زیرا اقلاً ده سال طول می‌کشید تا حفره‌های درونی و تزیینات و حجاریهای بیرونی آرامگاههای سلاطین هخامنشی ساخته و پرداخته شود.

۷. پروفسور زاره معتقد است که آنجا محل نگاهداری پرچمهای پادشاهی بوده است زیرا روی مسکوکات سلاطین پس از هخامنشی تصویر این بنا یا نظایر آن در یک طرف و در طرف دیگر پرچمهای سلطنتی نقش شده است.

۸. شاید جایگاه موبدان و روحانیان نگاهبان قبور شاهان بوده است، همان‌طورکه در حال حاضر نیز بر سر قبور بزرگان و صاحبان عناوین، قاریان و مستحفظانی می‌گمارند که کار آنها اجرای مراسم مذهبی و تلاوت قرآن و نگاهداری اثاثیه و لوازم روی قبر است.

۹. همچنین احتمال می‌دهند که این بنا قبر پدر داریوش ویشتاسب یا جد او ارشام باشد، زیرا نمی‌توان متقاعد شد که داریوش کبیر برای پدر و جدش که در تمام کتیبه‌ها از آنها نام برده و از شخصیتهای عالی‌مقام هخامنشی بوده‌اند، آرامگاهی نساخته باشد.

بر این دلایل می‌توان نوشته کرتیر (هیربدان هیربد زمان شاپور اول) را اضافه کرد که در زیر کتیبه پهلوی ساسانی بر بدنه شمالی کعبهٔ زرتشت نوشته شده و

www.tabarestan.info تبرستان

پروفسور هنینگ در مقدمه کتاب *مجموعهٔ کتیبه‌های ایرانی*[۱] ترجمه کرده است و قاطع‌ترین دلیل بر آتشکده نبودن برج فوق است.

کرتیر چنین نوشته است:

«و تمام این چندین آتشهای وقفی و خدماتی که در این کتیبه ذکر شده و (منظور کتیبه شاپور است) حتی بیش از اینها بوده، مخصوصاً خدمات شاهپور پادشاه (با فرمان مربوطه) به اینجانب واگذار شده است. متن فرمان شاپور چنین است: «و این خانه بنیادی به شما تعلق خواهد داشت. به بهترین وجهی‌یزکه صلاح می‌دانید عمل کنید تا موجب رضای خاطر خدایان و ما باشد.» سپس پروفسور هنینگ چنین اظهار عقیده کرده است: کلمات «خانه بنیادی» یا «بن‌خانک» حتماً مربوط به بنایی است که این کتیبه روی دیوار آن حک شده است و منظور همان کعبهٔ زرتشت است.

www.tabarestan.info تبرستان

این جمله ایجاب می‌کند که مورد تحقیق و بررسی دانشمندان علم باستان‌شناسی قرار گیرد، زیرا دانشمندان مزبور دربارهٔ وظیفه و کار اصلی کعبه زرتشت به توافق

---

۱. *Corpus Inscriptionum Iranicarum*, London 1957. *مجموعهٔ کتیبه‌های ایرانی* شامل نوشته‌هایی است که روی کتیبه‌های فرس باستانی، فرس میانه (پهلوی ساسانی و اشکانی)، خوارزمی، ختنی، سغدی، هبتالی و فارسی که بر سنگها و سفالها و کاشیها و مهر و نگین نقش شده‌اند. این مجموعه چاپ و منتشر شده است، دانشمندان عالی‌مقامی که در این کمیته عضویت دارند بیست و یک نفر از معروف‌ترین استادان زبان باستانی قرن حاضرند که سرشناس‌ترین آنها از انگلستان پروفسور والتر هنینگ، پروفسور بیلی، پروفسور مینورسکی و از فرانسه پروفسور بن‌ونیست، پروفسور مناس، پروفسور ماسه. از امریکا پروفسور لابا، گایگر، ژرژکامرون، کوثیز، فرای. از آلمان پروفسور لنتز، شدر. از نروژ مورگن‌شترن، از دانمارک پروفسور بار، از ایتالیا پروفسور پالیارو، از شوروی پروفسور دیاکونف، از سوئد پروفسور نی‌برک و از ایران آقای دکتر یارشاطر هستند. آقای تقی‌زاده نیز ریاست افتخاری این شورا را دارد. این کمیته از ۱۹۵۱ که کنگره مستشرقین در اسلامبول برگزار شد تشکیل گردید و از آن به بعد در کنگره مستشرقین که هر سه سال یک بار در یکی از شهرها برگزار می‌شود تشکیل مجمع می‌دهند و تاکنون چند نشریه شامل ترجمهٔ کتیبه‌های پهلوی انتشار داده‌اند. انتشارات این مجمع همه مربوط به کتیبه‌های ایرانی و در دو جلد است: یک جلد تصویرها و عکس کتیبه‌ها و جلد دیگر متن کتیبه و ترجمه و توضیح است که به زبانهای انگلیسی و فرانسه منتشر می‌شود. اهمیت این نشریه در *مجله دانشکده ادبیات تهران*، سال پنجم، شماره ۱ و ۲، دی ماه ۱۳۳۶، صفحه ۲۳۶ به قلم آقای دکتر یارشاطر استاد دانشگاه تهران مورد بحث قرار گرفته است.

نرسیده‌اند. اکنون ما متوجه کلمه «بن‌خانک» یا خانه اساسی می‌شویم و بنابراین ممکن است بتوان چنین حدس‌زد که بنای مزبور مخصوص نگاهداری منشورها و مدارک پرستشگاه بوده نه صرفاً مدارکی که کرتیر علاقه‌مند به ذکر آنها بوده است و شاید برای نگهداری نسخه‌های اصلی *اوستا* به کار می‌رفته است. در اینجا می‌توان خاطر نشان کرد که نام کوه نقش رستم در اول کوه نبشت (کوه کتیبه‌ها) بوده است، زیرا کتاب *اوستا* در آنجا نگاهداری می‌شد (ابن بلخی، *فارس‌نامه*: ۴۹) و نیز اصطلاح پهلوی «دژنبشت» «دژ کتیبه‌ها» ممکن است برای خود کعبهٔ زرتشت مورد استفاده قرار گرفته باشد...

بنابراین به طوری که از نتیجهٔ تحقیق استاد فقید برده در مورد نوشتهٔ کرتیر موبدان موبد در زیر نوشته شاپور برمی‌آید، کعبهٔ زرتشت یک مکان مقدس و پرستشگاه و جایگاه نگاهداری فرامین و احکام دین و اعلامیه‌های سلطنتی بوده است که نگاهداری آن به وی (کرتیر) محول شده و به هیچ‌وجه از این بنا به عنوان آتشکده و آتشگاه که به حد فراوان در گوشه و کنار کشور ساسانی وجود داشته نامی برده نشده است.

و اما اینکه کعبهٔ زرتشت آن‌طور که استاد هنینگ حدس زده همان دژنبشت مورد اشاره در *فارس‌نامهٔ* ابن بلخی یا *نامه* کرتیر یا *ارداویرافنامه* یا دینکرد، یا سایر نوشته‌های مورخان بعد از اسلام باشد، محتاج تعمق و مطالعه و بررسی بیشتری است و دژنبشت تخت جمشید یا استخر جایی غیر از برج کعبهٔ زرتشت بوده است.

عین عبارت *فارس‌نامه* راجع به کوه نفشت چنین است:[1]

«چون زرتشت بیامد وشتاسف او را به ابتدا قبول نکرد و بعد از آن او را قبول کرد و کتاب *زند* آورده بود به حکمت و بر دوازده هزار پوست گاو دباغت کرده نبشته بود به زر وشتاسف آن را قبول کرد و به اصطخر پارس کوهی است کوه نفشت گویندکی همه صورتها و کنده‌گریها از سنگ خارا کرده وآثار عجیب اندر آن بود و این کتاب *زند* و *پازند* آنجا نهاده بود...»[2]

---

۱. *فارس‌نامه* را ابن‌البلخی در آغاز قرن ششم هجری (حدود ۵۱۰ هـ.) به رشتهٔ تحریر درآورده و به سلطان غیاث‌الدین محمد سلجوقی (۴۹۱-۵۱۱ هـ.) تقدیم کرده است.

۲. *فارس‌نامه* به سعی و اهتمام لیسترنج (Lestrange) و نیکلسون (Nicholson)، چاپ کمبریج، ۱۹۲۱ میلادی، صفحات ۴۰ و ۵۰.

نویسنده معتقد است دژنبشت جایی بوده که اوراق مذهبی در زمان هخامنشیان در آنجا نگاهداری می‌شد. وتنسر هیربدان هیربد زمان اردشیر سرسلسله ساسانی نیز ضمن نامه خود جسنفشاه پادشاه طبرستان در این عبارت: «میدانی که اسکندر کتاب دین ما دوازده هزار پوست گاو به استخر بسوخت» به آن اشاره کرده و در *ارداویرافنامه* نیز با مضمون: «زند اوستا که در روی پوستهای گاو به خط زر نوشته شده بود در استخر پاپکان بود، در دفترخانه، اهریمن پتیارهٔ شوم، اسکندر بدکنش را بر آن داشت که آن را بسوزاند»، در دینکرد به این صورت: «دارای دارایان همه اوستا و زند را چنان که زردهشت از هرمزد پذیرفته بود نوشته و دو پچم (نسخه) یکی به گنج شایگان (شسپیکان) و یکی به دژنپشت فرمود نگاه داشتن» از آن یاد شده است و در بعضی از کتابهای مورخان بعد از اسلام مسطور است[1]. چون بنا به سنت قدیم ملل مشرق و ایران کتابها و سالنامه‌ها در جوار کاخهای شاهی و پرستشگاهها یا آتشکده‌های مهم و بزرگ مضبوط بود، شاید در جوار تخت جمشید کاخ عظیم شاهنشاهی نگاهداری می‌شده و در حریق سال ۳۳۱ پیش از میلاد کاملاً سوخته و نابود شده است و ارتباطی به کعبهٔ زرتشت ندارد، زیرا مدارک و قرائنی در دست نیست که نشان دهد آنجا نیز چون تخت جمشید هنگام حملهٔ اسکندر سوخته باشد خاصه آنکه کعبهٔ زرتشت بنایی است با سقف سنگی و مرتفع که هر چند هم در پیرامون آن فرضاً آتش‌سوزی شده باشد به خود آن بنا و اتاق کوچکی که بر فراز آن است و یک درب سنگی قطور آن را مسدود می‌ساخته، سرایت نکرده است، مگر آنکه مخصوصاً درب آن را گشوده و آتش را به درون اتاق افکنده باشند تا محتویات آن بسوزد. نقر کتیبهٔ پهلوی در زمان شاپور اول بر بدنهٔ آن دلیل مصونیت آن از آتش‌سوزی است، زیرا اگر در پیرامون آن آتش‌سوزی می‌شد و این بنا در وسط آتش قرار می‌گرفت، سنگهای آهکی آن در اثر شعله و لهیب آتش سست

www.tabarestan.info تبرستان

۱. در کتاب جغرافیای پهلوی موسوم به *شهرهای ایران* نوشته است: «کیخسرو پسر سیاوش آنجا (سمرقند) بزاد. پس آتش مقدس بهرام را آنجا بنشانید، دیگر زرتشت دین خود را بیاورد و به فرمان گشتاسپ شاه هزار و دویست فرگرد (فصل) بدین دبیری بر تختهای زرین ثبت کرده و نوشته و به گنجینه آن آتش نهاد. سپس اسکندر ملعون آن را سوخته و به دریا ریخت...»

می‌شد و مستعد نقر کتیبه نمی‌بود، همان‌طور که بسیاری از سنگهای تخت جمشید در اثر آتش‌سوزی سوخته و سست شده است.

معهذا ابراز نظر دربارهٔ نگاهداری مدارک و فرامین دینی و سلطنتی در آنجا به طوری که از فحوای کتیبه «کرتیر» برمی‌آید، بدون تطبیق آن با دژنبشت امری منطقی‌تر و صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

تصور می‌رود در *فارس‌نامه* ابن بلخی راجع به کوه «نفشت» تحریفی روی داده باشد و «کوه نقشت» باشد، یعنی کوهی که دارای نقوش است و این حدس را توضیحی که خود ابن بلخی بعد از «کوه نفشت» می‌دهد: «کی همه صورتها و کنده گریها از سنگ خارا کرده و آثار عجیب اندر آن بود...» تأیید می‌کند و تا حدی مسلم می‌سازد.

www.tabarestan.info تبرستان

کتیبه در ۱۳۱۶ زمانی که دکتر اریک اشمیدت از طرف بنگاه شرقی شیکاگو ریاست حفاری تخت جمشید را داشت در خاکبرداریهای اطراف آن پیدا شد و به سهم خود همان اهمیت را دارد که کتیبه تاریخی داریوش کبیر در کوه بیستون.

پس از پیدایش کتیبه در ۱۹۴۱ م پروفسور اسپرینگ‌لی استاد السنه شرقی دانشگاه شیکاگو آن را ترجمه و منتشر کرد و ترجمهٔ فارسی آن در شماره ۲ *مجله دانشکده ادبیات شیراز* درج که مفاد آن در شرح سطور آتی ذکر خواهد شد. در بهار ۱۳۲۹ پروفسور هنینگ استاد زبان پهلوی در دانشگاه لندن بنا به دعوت دولت ایران با همکاری بنگاه علمی تخت جمشید از روی این کتیبه قالبهایی برداشت و از نزدیک آن را مورد مطالعه و بررسی دقیق قرار داد. هنوز نتیجهٔ مطالعات و تحقیقات این دانشمند منتشر نشده، فقط آلبومی از عکسهای قطعات کتیبه با مقدمه محققانه و موجزی راجع به خود بنای کعبه زرتشت تحت عنوان «مجموعهٔ کتیبه‌های ایران» (*Corpus Inscriptionum Iranicrum*, London, 1957) منتشر شده است. ترجمهٔ کامل کتیبه بعداً منتشر خواهد شد. ولی پروفسور نام‌برده سخنرانی جالبی در انجمن ایران‌شناسی تهران ایراد کرد که آقای دکتر محمد معین، استاد دانشگاه تهران، آن را ترجمه کرد و در اینجا قسمتی از آن نقل می‌شود:

کتیبهٔ شاهپور با فهرست ایالاتی که به دولت ساسانی تعلق داشته آغاز می‌شود و نشان می‌دهد که قلمرو پادشاهی شاپور بیشتر از آنچه تاکنون تصور می‌شد وسعت داشته

است، مخصوصاً در مشرق و شمال شرقی در مغرب ارمنستان گرجستان و تمام درهٔ کر تا معبد آلانان (دریال جدید)[۱] در قفقاز به شاهپور تعلق داشته است. ایران در مشرق تا ایندوس (Indos) وسعت داشته و شامل بلوچستان و سند و کابل و قسمت اعظم مملکت سابق کوشان تا شهر پشاوور (پیشاوور) می‌شده که نام آن هم ذکر شده است. در شمال شرقی سلطنت شاپور را تا سرحدهای کاش یعنی کاشغر جدید شناخته بودند.

بعد به‌طور مختصر جنگهای خود با امپراتوری روم را در مدت بیست سال اول سلطنت خود که مقدم بر نصب کتیبه بود، شرح می‌دهد. در آنجا نخست از حمله گردیانوس (Gordianus) امپراتوری بابل، کمی بعد از جلوس شاپور بر تخت سلطنت بحث می‌کند. امپراتور شکست خورد و در جنگ کشته شد. سپاهیان رومی فیلیپ مشهور به عرب را امپراتور روم اعلام کردند و این انتخابی نادرست بود. فیلیپ برای درخواست عفو نزد شاپور آمد و پس از پرداخت فدیه‌ای به مبلغ نیم میلیون دینار طلا مرخص شد تا به کشور خویش باز گردد.

پس از چند سال صلح، جنگی تازه بر سر ارمنستان که همواره سبب جنگهای ایران و روم بود، روی داد. شاپور سپاهیان روم را مغلوب کرد و به سوریه حمله برد و به ساحل انطاکیه و در جنوب به حمص رسید.

بر اثر این حمله خسارات بسیار وارد شد. رومیان همهٔ قوای خود را برای انتقام گرد آوردند. در کتیبه فهرست مفصلی از ایالات رومی که سپاهیان را از آنها جمع کرده بودند درج شده است، اما بخت به رومیان روی نکرد و پس از جنگی بزرگ در جوار ادسا[۲] (Edesa) (اورفای جدید) سپاهیان رومی تلف شدند و سرداران ایشان

www.tabarestan.info تبرستان

---

۱. آلانیا (Allania)، رومیان به سرزمینی که در جوار ارمنستان بود نام گذارده بودند، ایرانیان آنجا را «آران» و بومیان «آلبان» می‌گفتند.

۲. ادسا در شمال عراق (بین‌النهرین)، نام این شهر فعلاً اورفا و در سریانی ارهی (Orhai) پس از اسکندر در زمان سلوکوس (Seleukos) به نام یکی از شهرهای مقدونیه ادسا نامیده شد و سپس تا قرن پانزده میلادی نزد تازیان رها خوانده شده است. در حوالی همین شهر والرین (Valerian) امپراتور روم از شاپور اول شکست خورد (۲۶۰ م). در زمان سلوکیها مرکز زبان سریانی و در قرن دوم میلادی یکی از مراکز مهم عیسویان بوده است. در کتاب *پهلوی* از «شهرستانهای ایران» به نام اورها (Urhâ) یاد شده است. در کتاب *حدودالعالم* تألیف قرن چهارم هجری ←

که امپراتور والرین هم در بین آنان بود اسیر گردید. این شکست بزرگ‌ترین شکستی بود که ایرانیان به رومیان وارد آوردند و نتایج مهم تاریخی در پی داشت. این شکست دولت جوان ساسانی را به منزلهٔ اداره‌کنندهٔ دولتی جهانی و همدوش امپراتوری وسیع روم تثبیت کرد. در هر حال از محاربهٔ ادسا به بعد جنگهای بسیار بین این دو کشور روی داد، ولی هرگز هیچ یک امیدی نداشت که طرف دیگر را شکست دهد و بر او تسلط یابد. این وضعی که برقرار شد مدت چهار قرن ثابت ماند. جنگهای دائم بین این دولت با اشتیاقی تمام صورت می‌گرفت و طرفین انتظار پیروزی نهایی را نداشتند. این جنگها به‌تدریج طرفین را ضعیف کرد و عاقبت به شکست هر دو در برابر عربها منجر شد. شاپور پس از شرح تاریخ جنگهای خود با روم از قدرت خداوندی که پیروزی خود را به او نسبت می‌دهد سپاسگزاری می‌کند. او برای اظهار امتنان آتشکده‌های متعدد بر پا می‌دارد و وقف می‌کند تا شعله‌های مقدس جاویدان به یاد حوادث بزرگ روزگار وی مشتعل باشد. هر روز در برابر این آتشها از تمامی کسانی که در ایجاد دولت ساسانی و این نهضت، ایران را یاری کردند تا از صورت مملکتی ضعیف و پراکنده به شکل کشوری متحد و مقتدر درآید با احترام یاد می‌کردند.

www.tabarestan.info تبرستان

نام این کسان در فهرستی طویل که تقریباً نصف کتیبه را فراگرفته ذکر شده است. از نظر مورخ این فهرست اسامی و عناوین که به نظر خسته‌کننده می‌آید بزرگ‌ترین فایده را دارد. این فهرست شامل نامها و مقامات و همهٔ اعضای خاندان شاهی از جد اعلای شاپور «ساسان» به بعد است. در این صورت نه‌تنها نام صاحب‌منصبان دولت شاپور دیده می‌شود بلکه اسامی صاحب‌منصبانی که در زمان اردشیر و حتی پاپک خدمت کرده بودند نیز یادداشت شده است. تغییراتی که در عناوین داده شده نشان می‌دهد چگونه دولت ساسانی از صورت یک حکومت ایالتی بی‌اهمیت به‌سرعت رسمیت یافت و به شکل دولتی جهانی درآمد.

و اینک ترجمهٔ متن کتیبه از روی تحقیقات و مطالعات پروفسور اسپرینگ‌لی

← در وصف این شهر چنین گفته شده: «رها شهری است خرم و بیشتر مردمان وی ترسایانند و اندر وی کنیسه است که اندر جهان کنیسه‌ای از آن بزرگ‌تر و آبادان‌تر و عجیب‌تر نیست. سوادی خرم دارد و اندر وی رهبانانند.»

دانشمند عالی‌مقامی که نخستین بار این کتیبه را با دقت و تحقیق فراوان ترجمه کرد، نقل می‌شود:[۱]

۱. من هستم خداوندگار مزداپرست شاپور شاهنشاه ایرانیان و غیرایرانیان، زادهٔ خدایان، پسر خداوندگار مزداپرست اردشیر شاهنشاه ایرانیان زادهٔ خدایان نوهٔ خداوندگار بابک شاه‌زاده آسمانی.

۲. امارات و ایالات امپراتوری ایران اینها هستند: پارس[۲] پارت خوزستان[۳] میشان[۴] آشور[۵] آدیابن[۶] عربستان[۷] آتروپاتکان[۸] (آذربایجان) ارمینا (ارمنستان) و یرچان[۹] سیکان[۱۰] آردان[۱۱] بالاسکان[۱۲] تا حدود کوههای کاپ[۱۳] (قفقاز) تنگه آلان (Alans) و کلیه کوههای پارشخوار[۱۴] ماد[۱۵] ورکان[۱۶] مارگو[۱۷] (مرو) خرو[۱۸] (هرات)

www.tabarestan.info تبرستان

۱. متن انگلیسی کتیبه با جدیت آقای عبدی فیروزمند لیسانسیه علاقه‌مند و مطلع زبان خارجه دانشکده ادبیات شیراز به فارسی ترجمه شده و از نظر دانشمند ایران‌شناس آقای دکتر شارپ نیز گذشته است و بدین وسیله از همکاریهای صمیمانهٔ هر دو سپاسگزاری می‌شود.

۲. در متن یونانی Persis

۳. یونانی Ouzéné?

۴. یونانی Mesênê

۵. متن پهلوی اشکانی Asurestân

۶. پهلوی اشکانی Natushirakan

۷. پهلوی ساسانی Arabistân

۸. یونانی Adourbadéné

۹. یونانی Iberia

۱۰. یونانی Makhelonia

۱۱. Ardân یونانی آلبانی Albania (شاید اران Arrân) باشد.

۱۲. Balaskân یونانی شاید Byrasagéné

۱۳. Kap منظور کوکاس Caucasus

۱۴. Parâshkhwar یونانی Pressouar، یعنی هنیک من Honigmann البرس Elbrus و Elbruz.

۱۵. Mâd یونانی Madéné

۱۶. Varkân یونانی گورکان Gourgan

۱۷. Margu یونانی Marou

۱۸. Khrêv یونانی Rê

و تمام آپارخشتر[۱] کرمان[۲] سیستان[۳] تورستان[۴] مگوران[۵] پرتان[۶] کیندستان[۷] (هندوستان) کوشان[۸] تا حدود پشکابور[۹] (پیشاور) تا کاش[۱۰] (کاشغر) سوگد[۱۱] (سغد) و کوههای چاچستان[۱۲] تا آن قسمت از دریا به نام داخی خشتر[۱۳] و ما آن را هرمزد اردشیر شاپور[۱۴] نامیدیم. این کشورها و مملکتها و ایالات زیاد خراج گذار و مطیع فرمان ما شده‌اند.

۳. قسمت اول: بعداً وقتی که من نخست بر تخت امپراتوری مستقر شدم قیصر گوردیانوس لشکری از تمام قلمرو روم و کشور ژرمنزو گوت گرد آورد و علیه ما و آشور به امپراتوری ایران حمله‌ور شد و در سرحد آشور در مشیک[۱۵] یک نبرد سخت مرزی صورت گرفت. قیصر گوردیانوس کشته شد و سپاه روم منهدم گردید و رومیها فیلیپ را قیصر کردند. بعداً قیصر فیلیپ به سوی ما آمد تا به ما پیشنهاد سازش کند و با تقدیم پانصد هزار دینار به عنوان فدیه برای نجات جان یاران خود باج گذار ما شد و ما به واسطهٔ این امر مشیک را پارگوزشاهپور[۱۶] نام گذاری کردیم.

www.tabarestan.info تبرستان

---

۱. Aparkhshatr یونانی تمام قسمتهای علیا

۲. Karman یونانی kermanzéné

۳. یونانی Segistané

۴. Tugran یونانی شاید تورن Tourênê که تورستان باشد بوده است.

۵. Makûrân یونانی ?Mak

۶. پهلوی اشکانی Pâratân یونانی Par...ne و شاید پهلوی ساسانی Pâradân

۷. Khindastan یونانی India پهلوی ساسانی شاید Khind

۸. Kûshânkhsâtr یعنی امپراتوری کوشان یونانی کوسان ?Kousan

۹. Pashkabur یونانی paskibouroi

۱۰. Kash یونانی Kas

۱۱. Sugd یونانی Sodikéné

۱۲. Châchastân یونانی Tsatséné

۱۳. Dakhi-Khshatre یونانی Degistene Sabour

۱۴. Hormizd Artaxeir نام یونانی Akhurazd Artakhshatr Shakhypukhr

۱۵. Meshik یونانی Mesikh

۱۶. Pêrôs یونانی Pargôz

قسمت دوم: بعداً دوباره قیصر (Caesar) دروغ گفت و به ارمنستان ظلم کرد و ما به خاک امپراتوری روم حمله کردیم و سپاه روم را که شصت هزار بود در باربالیسوس (Barbalissus) تارومار کردیم. قلمرو آشور و آنچه در علیای آشور قرار داشت تمام به آتش سوختند و بایر و اسیر نمودیم و ما در آن یک جنگ از امپراتوری روم دژها و شهرها گرفتیم: آناط (Anath) شهر و کلیه نواحی اطراف آن و دژ اروپان (Arupan) و کلیه نواحی اطراف آن و دژ اسپوراکان[۱] و کلیه نواحی اطراف آن و سورا (Sura) شهر و کلیه نواحی اطراف آن و باربالیسوس و منبوک[۲] و حلب[۳] و گین‌چرای[۴] آپومایا[۵] رانی‌پوس[۶] زوگما (Zeugma)، اوریما (Urima)، کیندار (Gidaros) آژمیخ[۷] سلوکیه (Seleucia) آنتیوک (Antioch) کورش (Kyrros) سلوکیه دیگری اسکندریه (Alexandria) نیکوپولیس (Nicolis) سزار[۸] خاماث[۹] (Khamâth) اریستون[۹] دیکول[۱۰] دولا[۱۱] دورکو[۱۲] سرسزیوم (Cirscisium)، ژرمانیسیا (Germanicia) باتنی (Batnae) خانار (Khanar) در کبدوکیه[۱۳] ساتالا (Satala) دمانا (Domana) آرتان‌گیل (Artangil) سویزا (Souisa) سوئیدا (Souida) فریتا (Phreata) کلیه شهرها با نواحی اطراف[۱۴] آبادی را مسخر نمودیم.

www.tabarestan.info تبرستان

---

۱. Aspurakân یونانی Asporakos

۲. Manbûk یونانی Hierapolis

۳. Kharap یونانی شاید Beroia باشد.

۴. Kimnechray یونانی Chalcis

۵. Apumaya یونانی Apaimia

۶. Ranipus یونانی Raphanea

۷. Armenach یونانی Larmenaz

۸. Sizar یونانی Sinzaros

۹. Aristûn یونانی Aristia

۱۰. Dikul=R یونانی Dikhor

۱۱. Dûl=Râ یونانی Dolichê

۱۲. Dûr=Lakhû یونانی Doura

۱۳. Cappadocia یونانی از کاپادوسیا

۱۴. در متن یونانی این رقم اندکی اختلاف دارد.

قسمت سوم: در نبرد سوم وقتی که ما به کارهی (Carrhae)، و ادسا حمله بردیم و این دو ناحیه را محاصره کردیم قیصر والرین با هفتاد هزار تن لشکری متشکل از صنوف ژرمن رتی‌یا (Raetia) نوری‌کوم (Noricum) داسیا (Dacia)، پانونیا (Pannonia) مواسیا (Moesia) ایستریا (Istria) پاردانیا (Dardania) اپیروس (Epirus) تراکیه (Thracia) بی‌تی‌نیا (Bithynia) اسیا (Asia) پمفلیه (Pamphylia) سوریه (Syria) سلوکی با کماژن (Seleucis With Commagene) لیکاژنیه (Lycaonia) غلاطیه (Calatia) لیبیه (Lycia) کیلیکیه (Cilicia) کپدکیا (Cappadocia) فریکیه (Phrygia) سوریه علیا-فینیقیه یهودیه (Judaea) عربستان (Arabia) موریتانیا (Mauretania) ژرمانیا (Germania) ردس (Rhodos)؟ اسروئن (Osrhôëne)؟ بین‌النهرین (Mesopotamia) با ما مصاف داد و نبرد کرد و نبرد سختی در آن طرف کارهی و ادسا با قیصر درگرفت و با دست خود قیصر والرین را اسیر کردیم. همچنین کلیه مأموران قضایی، سناتورها، سران سپاه و کلیه افسران سپاه مزبور را اسیر و به طرف ایران کوچ دادیم و سوریه و کاپادوکیه را آتش زده و بایر و اسیر کردیم. در این جنگ از امپراتوری روم نقاط (اسکندریه) کاتیزان (Katison) و ساموساتا (Samasatâ) کاتابلن (Katabolon) ای‌گاای (Aégaeae)، مومپسواستیا (Mompsuestia) مال (Mallos) آدانا (Adana) ترسوس (Tarsus) زفیرین (Zephyrien) سباست (Sebaste) کریکس (Korykos) اگریپاس (Agrippas) کاستابالا (Kastabala) نرنیاس (Neronias) فلاویاس (Flavias) نیکوپولیس (Nicopolis) اپی‌فانیا (EpiPhaneia) کلندریس (Kelenderis) انمورین (Anemourion) سلینوس (Selinous) می‌نوپولیس (Myônopolis) آنتیوک (Antiock) سلوکیه (Seleucia) دم‌تی‌پلیس (Dometioupolis) تی‌یانا (Tyana) قیصریه (Caesarea) کمانا (Komana) کی‌بی‌سترا (Kybistra) سباستیا (Sebasteia) بیرتا (Birtha) رکوندیا (Rakoundia) لاراندا (Laranda) ایکونیوم (Iconium) (قونیه امروز) روی هم رفته ۳۶ ناحیه با اراضی اطراف به دست آوردیم و مردمی که رومی و غیرایرانی بودند اسیر کردیم و از آنجا کوچ دادیم و در خاک امپراتوری ایران در پارس، پارت، خوزستان، آشور و نقاط دیگری که شالوده و اساس آن را خودمان یا پدرانمان و نیاکانمان ریخته بودند ساکن کردیم.

www.tabarestan.info تبرستان

قسمت چهارم: و در بسیاری از ممالک دیگر تلاش و گردش کردیم (برای حمله و فتح) و اعمال نامور و قهرمانی زیاد انجام دادیم که در اینجا نوشته نشده است، ولی برای اینکه هر کس بعد از ما می‌آید آن نام و قهرمانی و فرمانروایی را که از آن ماست، بداند، دستور دادیم این نکات نوشته شود.

۴. قسمت اول: و نظر به اینکه خدایان بر این وجه اساس کارها را برای ما استوار فرمودند و با توفیق خدایان ما به سرزمینهای بسیاری حمله کردیم و آنها را به دست آوردیم، بنابراین ما نیز در بسیاری از سرزمینها آتشهای زیاد بهرام برقرار ساختیم و درآمد بسیاری به مؤبدان اعطا کرده‌ایم و باعث پرستش زیاد خدایان شده‌ایم[۱].

www.tabarestan.info تبرستان

قسمت دوم: و در اینجا نیز به وسیلهٔ این کتیبه آتشی به نام آتش نیکنام شاپور برای شادی روح ما و نگهداری نام ما و آتشی به نام آتش نیکنام آذر آناهیتا (ناهید) برای شادی و نگهداری نام آذر آناهیت ملکه ملکه‌ها و دختر ما و آتشی به نام آتش نیکنام هرمزد اردشیر برای شادی روح و نگاهداری نام هرمزد اردشیر شاه بزرگ ارامنه پسر ما و آتش نیکنام دیگری به نام نیکنام شاپور برای شادی روح و نگهداری نام شاپور پادشاه میشان پسر ما و آتش مقدس به نام نرسخی (Narsakhy) برای شادی و بقای نام مزداپرست نرسخی شاه هند و سیستان و توران و سواحل پسر ما برقرار کردیم.

قسمت سوم: آنچه برای این آتشها اهدا و آن مقرری که برقرار کرده‌ایم به همین ترتیب در بودجه شاهی نوشته‌ایم و راجع به آن یک هزار بره یک‌ساله که از تارکاپیش (Tarkapisn) بر ما معمول گردیده و توسط ما به این آتشها اهدا شده است، به ترتیب زیر مقرر می‌فرماییم:

قسمت چهارم: برای شادی روح ما روزانه یک بره یک‌ساله یک گریو (Grîv) و پنج خونپ[۲] نان و چهار پاس (Pas) شراب مقرر شد به این آتشکده‌ها اهدا شود.

قسمت پنجم: برای شادی روان خداوندگار ساسان و پاپک شاه و شاپور شاه پسر پاپک و اردشیر شاه و خوران‌زیم (Knuranzim) ملکه امپراتوری و آذر آناهیت (Athûr Anahit) ملکه ملکه‌ها و دیناکی (Dînaky) ملکه و بهرام شاه گیلان (Gîlân)

---

۱. در متن یونانی قسمت جمله آخر حذف شده (تا اینکه از خدایان عبادت شده).

۲. Khup در متن یونانی ۱$\frac{۱}{۲}$ مدیوس Modios نوشته شده است.

(گیلانشاه) و شاپور شاه میشان (میشانشاه) و هرمزد اردشیر شاه بزرگ ارامنه و نرسخی شاه سکان (Sacans) (سکانشاه) و شاپور دخت ملکه سکان و خشمک بانو (Chashmak) و شاهزاده فیروز (Pôrôs) و میردوت بانو مادر شاپور شاه و شاهزاده نرسخی و شاهزاده خانم ردوخت (Rôddukht) دختر انوشک (Anôshak) ورازدخت (Varazdukht) دختر رانزیم و ملکه استخریات (Stakhriât) و پسر پادشاه ارامنه هرمزدک و هرمزد و هرمزدک و اتابخت (Otabakht) و بهرام و شاپور و پیروز پسران پادشاه مشان و شاهپور دختک دختر پادشاه میشان و ارمزد دختک دختر سکانشاه یک گوسفند یک‌ساله و یک گریو و پنج خونپ نان و چهار پاس شراب اهدا شود.

www.tabarestan.info تبرستان

قسمت ششم: و آن بره‌های یک‌ساله که زیاد آمده‌اند تا کاملاً مصرف شود برای شادی روح آنهایی هستند که ما شاهنشاه مقرر می‌داریم مراسم و آیین مذهبی برای خاطر روان کسانی که نامشان در اینجا ذکر شده برقرار گردد و روزانه یک گوسفند یک‌ساله و یک گریو و پنج خونپ نان و چهار پاس شراب اهدا شود.

قسمت ششم (الف): آنانی که تحت لوای پادشاه بابک زندگی کرده‌اند عبارت‌اند از: ساسان پسر آرنوک (Sâsan Arnuk) پسر پاردیک (Pardik) وارت‌راگن‌پات کور پسر (Vartragnpat Khùrson) اسپریک پسر اسپریک (Asporik Asporikson) پوخریک پسر مارتین (Purkhrik Martinson) رناک خوانسالار (Ziak) شاهپور پسر ویزان (Shahpuhr Wezan) شاهپور پسر میتربوزان (Mitrbuzan).

قسمت ششم (ب): آنانی که تحت لوای اردشیر شاه شاهان زندگانی کرده‌اند عبارت‌اند از: ساتراپ پادشاه اپریناک (Aprinak) اردشیر شاه مرو اردشیر شاه کرمان اردشیر شاه سیستان دیناکی (Dinaky) مادر پاپک شاه روتکی (Rutaky) مادر اردشیر شاه شاهان دیناکی ملکه ملکه‌ها فرزند پاپک اردشیر بی‌تخش (Bitakhsh) پاپک هزار پت دیخین وراز (Dikhin Vârâz)، ساسان سورن (Sûrên) ساسان سالار اندیکان (Andikan) پیروز قارن (Pêrôr the kâren) گوک (Guk) قارن اپرسام (Apûrsâm) اردشیر فارگیلمان (Gilman) دونباوندیان (Dûmbâvandian) رخش (Rakhsh) سپاه بدمرو (The Spahpat) دبیربذ (Mard) پاپک خوانسالار پاچهر (Pâchihr) ویس‌پاریزن (Visparism) ویپرد پسر پاردی (Vipard Pardison) میتری حوشت بریسن

(Mitrikhusht Bernison) خومافرات (Khumaphrat) مادکان سالار داران (The Madkan Lorddaran) رئیس مهمات چهرک (Chirak) قاضی واردان (Vardan) میر آخور میترک پسر توزار (Mitrak Tûsar)، زیاک؟ پسر زابار (Ziak Zabar) ساکپوس (Sagpùs) میرشکار خوتیک (Khutik)، خواربردار زهین (Zâhîn) شرابدار.

قسمت ششم (ت): آنانی که در زمان سلطنت شاپور شاه زندگی می کردند عبارت‌اند از: اردشیر شاه نتوشرکن (Ntvsrkn) اردشیر شاه کرمان دنیکی ملکه مشان دستکرت شاهپور خامازسپ (Kham azasp) شهناه ویرچان (Virchân) (گرجستان) ولگاش (Valgash) شاهزاده پسر پاپک ساسان شاهزاده که پاریکان (Parikân)، را اداره می کند، یک ساسان دیگر که کیتوکان (Kitûkân) را اداره می کند نارسخی شاهزاده فرزند پیروز نارسخی، شاهزاده پسر شاهپور شاهپور بی‌تخش پاپک هزار پت پیروز میرآخور (اسپ پت) اردشیر وراز اردشیر سورن نارسخی اندیکان سالار اردشیر قارن و هونام (فرماندار) پریاک (Prîak) ساتراپ وهی آنتیوک شاهپور (Vahy Antioch Shahpuhr) سریتود شخی‌موست (Sakhymust Srîtûd) ارتخشتر ارتخشتر (Artakhshatrshnûm) پاچهرتهم شاهپور (Pachikhr Takhm Shahpuhr)، اردشیر ساتراپ گودمان (Gûdmân) چشمک نیوشاهپور (Chashmak Nïv Shahpuhr) وخونام شاهپورش‌نوم (Vakhunam Shahpuhrshnûm) تیری‌میتری (Tirimitry) دژبان شترکارت (Shatrkart) زیاک (Zïâk)، خوانسالار اردوان (Artaban) دومباواندیان (Dumbavandian) وینددفرن (Vindapharn)، اباکان رزمی یدوپاپچ فیروز شاهپور شانبتکان (Shanbetakân) ورزان (Varzan) ساتراپ گابی (Gaby)، کارت‌سرو (Kartsarov) بی‌تخش پاپک پسر ویسپور ولگس پسر سیلوک (Sîluk) یزدپت (Yazdpat) مشاور عالی ملکه‌ها پاپک شمشیردار نرسخی ساتراپ رینند (Rind) تی‌یاناک (Tiânak) ساتراپ همدان وردپت (Vardapat) ملتزم رکاب یدم‌رارت (Yôdmrart) پسر راستاک (Rastak)، اردشیر پسر ویپارد (Vipard) اپرسام شاهپور (Apûrsâm) رئیس درباریان (وزیر دربار) نرسخی پسر باراد (Barad) شاهپور پسر نرسخی، نرسخی خواربردار... هرمزد دبیر کل نادوک (Nâdûk)، زندانبان پاپک دربان پاسفرد پسر پاسفرد (Pâsphard) آب‌داگاش

www.tabarestan.info تبرستان

(Abdagash)، پسر دربان کرتیر (Kartir)، موبد ((یونانی Magus) Herbedh) راستاک (Rastak)، ساتراپ وخی اردشیر (Vakhy Artakhshatr)، اردشیر بی‌تخش میترخوش (Mitrkhvasht) خزانه‌دار شاهپور فرماندار ارشتات (Arshtat) دبیر مأمور مطران (Matrân) ساسان ختنی (Eunnch) پسر ساسان ویرود (Vîrūd) بازرا سالار اردشیر ساتراپ نای‌ریز (Nairizh) بغدات (Bagdat) پسر وارداپت (Vardapat) کرتیر اردوان زرواندات (Zarvandat) پسر باندک (Bandak) وینار (Vinar) پسر ساسان مانزیک (Manzik) ختنی (Eunuch) ساسان قاضی وردان (Vardan) پسر ناش سالار وارداک (Vardak) (پهلوی میانه گلک) (Culak) سالار گراز (Varaz Lord) جمعاً یک گوسفند یک گریو و پنج خونپ نان و چهار پاس شراب.

www.tabarestan.info تبرستان

۵. اکنون چون ما در کارها و خدمت خدایان کوشا هستیم و چون ما آفریده خدایان هستیم و چون به یاری خدایان ما کمک می‌شویم، ما پیش رفتیم تلاش کردیم و تمام این کشورها را گرفتیم و یک نامی و قهرمانی کسب کردیم. هر کس که پس از ما می‌آید اگر خوشبخت باشد مثل ما بایستی در فرمانبرداری و خدمات خدایان کوشا باشد تا خدایان به وی مساعدت و لطف فرمایند و او را مأمور خودشان بگردانند.

۶. در متن پهلوی اشکانی این جمله اضافه‌تر است: «این نوشته از من است هرمزد کاتب پسر شیراک (Shirak)[1] کاتب».

تفسیر و توضیح شهرهایی که در متن کتیبه ذکر شده و تطبیق بعضی از آنها با شهرهای امروزی خود موضوع بحث جداگانه‌ای است و در اینجا اجمالاً چند شهر اروپایی و آسیایی با نام امروزی تطبیق می‌شود:

راتیا (Rhaetia) قسمتی از اطریش امروز

نریکوم (Noricum) قسمتی ازیوگوسلاوی امروزی

داسیا (Dacia) در شمال رود دانوب قسمتی از رومانی امروزی

پانیا (Ponnonia) قسمتی از مجارستان امروز

---

۱. در نامهای لاتین متن ترجمهٔ پروفسور اسپرینگ‌لی همه جا به جای آکسان (^) علامت (-) گذاشته شده که متأسفانه چون در چاپخانه حروف لاتین با این علامت (-) روی حروف وایل موجود نبود، آکسان (^) گذاشته شده است.

موسیا (Moesia) در جنوب رود دانوب صربستان سابق

داردانیا (Dardanie) در جنوب موسیای بالا

اپیروس (Epirus) آلبانی

تراکیه (Thracia) قسمتی از ترکیه امروز که در اروپاست و قسمتی از شرق و شمال یونان.

بی‌تی‌نیا (Bithynia) قسمتی از ترکیه غربی امروز که روبه‌روی بحر اسود است.

پامپلیا (Pamphylia) قسمتی از ترکیه جنوبی امروز

تبرستان www.tabarestan.info

لاکئونیه (Lycaonia) در شمال سیلیسیه

گالاتیا (غلاتیه) (Galatia) در شمال لاکئونیه

لاسیا (Lycia) قسمتی از جنوب غربی ترکیه امروز

سیلیسیه (Cilicia) قسمتی از جنوب ترکیه امروز که رو به قبرس است.

کاپادوکیه (Cappadocia) قسمتی از مشرق ترکیه امروز

پریژیا (Phrygia) طرف غربی گالاتیا (غلاطیه)

مورتانیا (Mauretania) مراکش

اسروئن (Osrhoene) قسمتی از بین‌النهرین غربی در شمال رود فرات

و اینک ترجمهٔ کتیبهٔ پهلوی کرتیر بر بدنهٔ کعبهٔ زرتشت زیر کتیبهٔ شاپور اول و مقدمهٔ مختصری که ماری لوئیز شومون در جزوهٔ سوم شماره ۲۴۸ *مجله انجمن آسیایی پاریس* منتشر کرده است و دوست گرامی آقای رحیم افلاطونی دبیر فرهنگ و سرپرست آرامگاه سعدی ترجمه کرده‌اند، نقل می‌شود:[1]

کتیبهٔ کرتیر در کعبهٔ زرتشت

در حوالی محل سابق تخت جمشید در نقش رستم بنای نیمه مخروبه‌ای روبه‌روی آرامگاه پادشاهان هخامنشی برپاست که باستان‌شناسان به علت شکل و ترکیب ساختمانش تعبیرات و تفسیرات گوناگونی دربارهٔ آن می‌کنند. ساکنان آنجا کعبه زرتشتش می‌نامند.

1. L' inscription de Kartir a' la Kabah de Zoroastre, Par Marie Louise Chaumont.

هیئت حفاری و باستان‌شناسی دانشگاه شیکاگو در ۱۹۳۹ م کتیبهٔ بسیار جالبی که موضوع بحث مقالهٔ حاضر است در قسمت پایین دیوار شرقی این بنا کشف کرد. طول کتیبه که به نام کرتیر نوشته شده ۱/۸۶ متر و شامل ۱۹ سطر است. سطرهای هفدهم و نوزدهم آن نسبت به سایر سطور کوتاه‌ترند. در قسمت فوقانی کتیبهٔ دیگری است که در آن شاپور اول کارهای برجسته و فتوحات خود را نقل می‌کند.

کتیبهٔ کرتیر نسبت به کتیبهٔ دوم سالم‌تر مانده است، به طوری که تمام خطوط آن به وضوح خوانده می‌شود. از کرتیر موبدان موبد به کتیبهٔ دیگر شناخته شده است: یکی روی صخرهٔ نقش رستم روبه‌روی کعبهٔ زرتشت، دیگری در نقش رجب و سومی در سرمشهد جنوب بیشاپور. کتیبه‌های مزبور از این لحاظ اهمیت دارند که از یک طرف در خاک فارس مهد تمدن ساسانیان پیدا شده‌اند و از طرف دیگر همهٔ آنها به زبان مورد تکلم آن زمان یعنی پارسی جنوب غربی نوشته شده‌اند، درصورتی که کتیبه‌های سلاطین معاصر اغلب به سه زبان (پهلوی اشکانی-پهلوی ساسانی-یونانی) یا دو زبان (پهلوی اشکانی-پهلوی ساسانی) نوشته شده‌اند. کتیبه‌های کرتیر نشان‌دهندهٔ کوششی است که روحانیان زمان برای اشاعه و رونق لهجهٔ فارسی و تعمیم آن به سراسر قلمرو حکومتی از خود نشان داده‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

کتیبه‌ها علاوه بر سایر مطالب حاوی تاریخهای بسیار مهمی است، از جمله تاریخ مرگ شاپور اول و تاریخ جلوس و مرگ هرمز اول و بهرام اول. اما در مورد به تخت نشستن بهرام دوم که پسر و جانشین بهرام اول است با آب و تاب ذکری به میان آمده است، ولی از تاریخ مرگش خبری نیست. نتیجه آنکه این کتیبه متعلق به زمان بهرام دوم است. اما چنان که می‌دانیم این پادشاه از ۲۷۶ تا ۲۹۳ سلطنت کرده است. باید دانست که کرتیر این کتیبهٔ جاودانی را به مناسبت وقایع مبارک و شکوهمند ارتقا به درجهٔ روحانی موبدان موبد و قاضی کل مملکت و همچنین اشتغال به سمت سرپرستی کل معبد آناهیتا نوشته است. از طرف دیگر این ارتقای درجه ظاهراً با مبارزات مذهبی آغاز سلطنت بهرام دوم ارتباط نزدیک دارد. پس بهتر است که تاریخ انشای کتیبهٔ کرتیر را در این دوره جستجو کرد.

ترجمه و نشر متن این کتیبه را اولین بار پروفسور اسپرینگ‌لی عضو انجمن

خاورشناسی دانشگاه شیکاگو انجام داد. او ابتدا مقاله‌ای تحت عنوان «کرتیر مؤسس مذهب زرتشت در دورهٔ ساسانی»، سپس همان مقاله را با توضیحات مفصلی در مورد معرفی سایر کتیبه‌های ساسانی و مطالب دیگری را در اثر خود به نام «قرن سوم ایران، شاپور و کرتیر» منتشر ساخت. با این همه کپی کتیبه‌ها و ترجمهٔ انگلیسی آنها هیچ یک رضایت‌بخش نیستند. به همین دلیل بر خود لازم دانستم که ترجمهٔ جدیدی از کتیبهٔ کرتیر را در دسترس خوانندگان قرار دهم. برای تنظیم متن کتیبه از بسیاری مطالب کتاب «شاپور و کرتیر» و همچنین کتیبه‌ای که آقای راسپرینگ‌لی از خود کتیبه تهیه کرده و در اثر خود آورده است، استفاده کرده‌ام. تصور می‌کنم چون متن کتیبه کاملاً خواناست، بسیار رضایت‌بخش باشد.

www.tabarestan.info تبرستان

ترجمهٔ سطور

سطر ۱. من کرتیر، موبدان موبد خدایگان شاپور شاه شاهان راستگو و درستکار بوده‌ام. من به خدایان و شاپور شاه شاهان، برای اجرای وظایف مذهبی در دربار اقدام کرده‌ام. همه جا در تمام قلمرو حکومت، شاپور شاه شاهان مرا به درجه موبد مقتدر و شکوهمند رسانید و این به دستور شاهپور بود،

سطر ۲. (در زمان) شاه شاهان شاه کشورها و قلمروها، وظایف و آیینهای مذهبی افزایش و رونق گرفت آتشکده‌های بهرام برپا شد و موبدان خوشبخت و سعادتمند شدند. اهورامزدا و خدایان شاد و شیفته شدند اهریمن و شیاطین منکوب شدند به دلیل این آتشهای مقدس و وظایف دینی که شرحش را در اینجا نوشته‌ام،

سطر ۳. شاهپور شاه شاهان به وارث تاج و تخت چنین دستور داد: «این ملک و این تأسیسات متعلق به توست و همان‌طورکه خدایان و ما نیکی کردیم تو نیز چنین کن» و در وصیت‌نامه‌ها و قراردادها و خاطراتی که در دربار شاهپور، شاه شاهان تنظیم شد، چنین نوشته شد: «کرتیر» و پس از اینکه شاهپور شاه شاهان به مقر خدایان،

سطر ۴. رفت، اهورامزدا و شاه شاهان و فرزندش حکومت و فرماندهی را به دست گرفتند و اهورامزدا شاه شاهان تاج و کمر را به من سپرد و مرا گرامی داشت و بزرگ کرد و در دربار و در کشور و در همه اقلیم فرمانروایی به خاطر وظایف

مذهبی، مقتدر و شکوهمند ساخت و به من نام کرتیر موبد موبدان داد که همان نام اهورامزدا خدای یکتا بود و هم در آن زمان در تمام کشورهای تابع،

سطر ۵. تشریفات مذهبی افزایش و رونق گرفت آتشگاههای بهرام بر پا شد روحانیان خوشبخت شدند،

و در وصیت‌نامه‌ها و قراردادها و یادداشتها که در زمان هرمزد، شاه شاهان تنظیم و تنسیق شد چنین نوشته شد: «کرتیر موبدان موبد هرمزد». پس از اینکه هرمزد، شاه شاهان به مقر خدایان رفت،

تبرستان www.tabarestan.info

سطر ۶. بهرام، شاه شاهان، پسر شاهپور، شاه شاهان، برادر هرمزد بر اریکه سلطنت نشست و بهرام هم مرا بزرگ داشت و صاحب مقام کرد، و برای همه نوع تشریفات مذهبی و آیین دینداری مرا در تمام قلمرو حکومت بزرگ و مقتدر ساخت، و هم در آن زمان بود که تشریفات و مراسم مذهبی رونق گرفت، آتشگاهها برپا شد و روحانیان خوشبخت،

سطر ۷. و سعادتمند شدند، قراردادها به امضا رسید. در وصیت‌نامه‌ها و یادداشتهایی که در زمان بهرام، شاه شاهان، تنظیم شد این عبارت نوشته شد: «کرتیر موبد موبدان هرمزد» و پس از اینکه بهرام، شاه شاهان، به محل خدایان رفت، آوازه سخاوت و صداقت و امانتش پیچید و اعمال نیک و خیرخواهانه انجام داد و پس از آن به تخت سلطنت نشست. آنگاه برای خاطر هرمزد و خدایان و همین‌طور روح پاکم،

سطر ۸. مرا در تمام کشور بزرگ داشت و قدرت بخشید و برای مراسم مذهبی و تشریفات آن مرا در تمام قلمرو حکومتی عنوان بزرگان داد و همان‌طور که درگذشته مقتدر و شکوهمند بودم حق من محترم شمرد، مرا موبد موبدان و قاضی کرد و انجام مراسم آناهیتا را به من سپرد و مرا ریاست و اقتدار بخشید و نام کرتیر،

سطر ۹. نجات‌دهندهٔ روح بهرام» به من عطا کرد و آیین اهورامزدا در هر جای ملک و مملکت رونق گرفت و مذهب اهورامزدا و روحانیان به مقام خود رسید و خدایان آب، آتش و حیوانات خشنود گشتند و اهریمن و شیاطین منکوب و مغلوب شدند. «؟» و بساط اهریمن و شیاطین در تمام کشور برچیده شد و یهود،

سطر ۱۰. برهمایی و نازاری (نصاری) و مسیحی و ماک تیک «؟» و زندیک همه و همه منکوب شدند، بتها شکسته و کنام شیاطین نابود شد. آیین مذهب بهرام در تمام کشور برقرار شد و آتشکده‌ها به وجود آمد و مأموران آنها به سعادت رسیدند و قراردادها ممهور گشت، در وصیت‌نامه و قراردادها و یادداشتها که در زمان سلطنت بهرام، شاه شاهان، پسر بهرام،

سطر ۱۱. تنظیم شده چنین نوشته شد: «کرتیر نجات‌دهندهٔ روح بهرام، موبدان موبد هرمزد» و من، کرتیر از همان آغاز امر برای خشنودی روح خودم، برای خدایان و برای شاهان رنج بردم و ناکامی کشیدم، آتشکده‌ها و روحانیان را بزرگ داشتم و به حق و مقام خود رساندم. در قلمرو حکومت انیران هم که آتشگاهها و روحانیانی بودند، و آنجایی که اسبها و سپاهیان شاه شاهان رفتند یعنی شهر انطاکیه و کشور سوریه، همه را سامان دادم و حتی آن سوی کشور سوریه،

سطر ۱۲. یعنی شهر Tarse و مملکت سیسیل و آنچه که آن سوی سیسیل است یعنی شهر Césarée و مملکت کپدوکیه (Cappadoce) و آن سوتر تا کشورهای گراداکیدا، ارمنستان، گرجستان، (آلبانی) بالکان و از آنجا تا دروازه‌های آلان که شاهپور، شاه شاهان با اسبها و سپاهیان رفتند نابود کردند وآتش زدند، آنجا هم به امر شاه

سطر ۱۳. شاهان آیین شاه و مذهب خدایان برقرار داشتم و آتشگاهها بر سر پای کردم و اجازهٔ خرابکاری و غارت ندادم و اموال تاراج شده به صاحبانش مسترد داشتم. مذهب مزدا و روحانیان نیک نفس را گرامی داشتم، بساط کفر و الحاد را برچیدم و آنهایی را که از مذهب مزدا و آیین خدایان اطاعت نمی‌کردند،

سطر ۱۴. تنبیه کردم تا راه حق پیش گرفتند و نیکو شدند و برای آتشگاهها و مأموران آنها وصیت‌نامه‌ها و قراردادها تنظیم کردم و به کمک خدایان و شاه شاهان و با رنج فراوان آتشکده‌های بهرام بر سر پای داشتم و مراسم ازدواج قانونی کردم و رسم هم‌خونی معمول داشتم و بی‌وفایان را به ایفای عهد و وفا پای‌بند کردم. عده بی‌شماری از میان آنهایی که از آیین شیاطین پیروی می‌کردند رسم دیرین باز گذاشتند،

www.tabarestan.info تبرستان

سطر ۱۵. و سنت خدایان پذیرفتند. سنن مذهبی و آیین خدایان رونق گرفت و بزرگ شد و از این سنن در این کتیبه نامی برده نشد چه بسیار بود و مجال کم، و در خانهٔ خود نیز آتشکدهٔ بهرام تأسیس کردم و در آن در هر گاه (Gâh)، گاه بعد از گاه، ۱۱۳۳ Ratpasaks تقدیم کردم،

سطر ۱۶. به طوری که طی یک سال تعداد Ratpasak ما بالغ بر ۶۸۹۸ عدد شد و همه نوع تشریفات و رسوم مذهبی در این آتشکده برقرار کرد که اگر می‌خواستم در این کتیبه اسمی از آنها ببرم خیلی زیاد می‌شد. اما این کتیبه را به خاطر این نوشتم تا کسی که بعدها وصیت‌نامه‌ها و قراردادها و سایر،

www.tabarestan.info تبرستان

سطر ۱۷. اسناد را می‌خواند بداند که من کرتیر هشتم که در زمان شاپور، شاه شاهان، نام گرفتم و در زمان هرمزد، شاه شاهان و بهرام،

سطر ۱۸. شاه شاهان به لقب مؤبدان مؤبد ملقب شدم و در زمان بهرام، شاه شاهان پسر بهرام به نام «کرتیر نجات‌دهندهٔ روح بهرام»، مفتخر شدم. آن کس که این نوشته‌ها را می‌بیند و می‌خواند باید نسبت به خدایان و شاهان و روح خودش مثل من صادق و بزرگوار باشد،

سطر ۱۹. همان‌طورکه من بودم، تا اینکه شخصش شهرت و عزت یابد و روحش پاکی و صفا.

کتیبهٔ پهلوی دیگر در نقش رستم

در پشت سر نقش شاهپور و والرین کتیبهٔ مفصل دیگری است در ۳۸ سطر که باز کرتیر مؤبدان مؤبد که حاکم و مؤبد فارس و رئیس ضرابخانه بوده خود را معرفی و از صداقت و دیانت خود تعریف می‌کند. این نوشته آسیب فراوانی دیده و قسمتهایی از آن مخصوصاً از سطر ۲۰ تا ۲۹ به‌کلی محو شده است.

فلاندن دانشمند و مورخ فرانسوی قرن ۱۹ نخستین شخصی است که این کتیبه را دیده و سوادی از روی آن برداشته است. در ۱۸۴۳ وستر گارد (Wester Gard) دانشمند دانمارکی کپیه دقیق‌تری تهیه کرد و آن را در ۱۸۸۱ در کتاب (*Indian Antiquary*) منتشر ساخت.

کتیبهٔ پهلوی کرتیر در نقش رستم (نقل از *پایکولی*)

در سینهٔ اسب اردشیر در حجاری مراسم تاج گذاری او در نقش رستم کتیبه‌ای است بدین مضمون: «این سوار پرستندهٔ مزدا اردشیر خدایگان شاهنشاه ایران از نژاد خدایان پسر پاپک شاه». در سینهٔ اسب مظهر اهورامزدا یا موبدان موبد نیز کلماتی است که گویا معرفی خود اوست.

کتیبهٔ شاپور اول در غار حاجی‌آباد

در کوه مغرب حاجی‌آباد پس از گذشتن پنج کیلومتر از نقش رستم به طرف ده حاجی‌آباد غاری است که داخل آن چهار طاقچه در بدنه شمالی وجود دارد. در دو طاقچهٔ اولی دو کتیبه به خط درشت پهلوی در ۳۲ سطر (۱۱۵ کلمه) کنده شده که شرح تیراندازی شاپور اول در حضور شهرتاران ویس‌پهران وزرکان و آزاذان است. در این کتیبه شاپور اول مانند سایر کتیبه‌ها خود را پادشاه ایران زمین و غیر ایران

خوانده و این دو کتیبه چون از دسترس و دید مردم و سایر عوامل مخربه طبیعی در امان بوده محفوظ‌تر مانده است.

مفاد ترجمه آن چنین است:

«این است فرمان من. مزداپرست خدایگان شاهپور. پادشاه ایران و غیرایران که نژادش از خدایان است. پسر پرستنده مزدا اردشیر که نژادش از خدایان است پادشاه ایران و غیر ایران مینوسرشت آسمانی نژاد از جانب یزدان نوه پاپک شاه که نژادش از خدایان است.

هنگامی که ما این تیر را رها کردیم با حضور شهرداران ویس پوران وزرکان ازاذان بود. ما پای خود را بر این سنگ نهادیم و تیر را به یکی از این هدفها انداختیم. آنجا که تیر رها شد پرنده‌ای دم دست نبود. اگر هدفها را درست نصب کرده بودند تیر به چشم دیده می‌شد.

سپس فرمان دادیم که هدفی مخصوص اعلی‌حضرت جداگانه در این مکان برپا شود. دست آسمانی این کلمات را نگاشت و هیچ‌کس نباید پای بر این سنگ بنهد یا تیری به این هدف بزند. آنگاه تیری که برای استفاده شاهانه تهیه شده بود به این هدفها زدیم. این مطالب به دست پادشاه نوشته شده است.»

www.tabarestan.info تبرستان

این کتیبه را بدواً توماس در ۱۸۶۸ و بعد وست در ۱۸۶۹ و هاوگ (Haug) در ۱۸۷۰ قالب گرفتند و استنساخ کردند و بعداً سایرین نیز برای ترجمه آن اقدام کردند.

مفاد این کتیبه یعنی تیراندازی شاه در این محل مبهم به نظر می‌رسد و معلوم نیست منظور از این کار چه بوده است؟ پروفسور ادوارد براون برای تعبیر و تفسیر آن در جلد اول *تاریخ ادبیات ایران* مطالبی نوشته که عین آن نقل می‌شود:

[ما درست نمی‌دانیم پادشاه به چه دلیل از این غار کوچک متروک با کمان به خارج تیراندازی می‌کرده است.

این مسئله نظایری دارد و علی‌الظاهر در عهد ساسانیان مرسوم چنین بوده است که چون می‌خواستند محلی را برای کاری تعیین کنند تیری از کمان رها می‌ساختند و این امر غیرعادی نبوده است. طبری (ترجمه **نولدکه** (Nüldĕke) صفحات ۲۶۳- ۲۶۴) و دینوری (صفحه ۶۶) نقل می‌کنند که چون وهراز سردار ایرانی که فاتح و فرماندار یمن بود مرگ خود را نزدیک دید، تیر و کمان خود را خواست و به غلامان خود امر نمود او را از جا بلند کردند، آنگاه تیری به هوا از کمان بینداخت و آنان را که نزد وی ایستاده بودند فرمان داد هرجا تیر فرود آید نشانه بگذارند و جسد او را همان جا به خاک بسپارند و بقعه‌ای بر فراز مدفن او بسازند و به احتمال

زیاد تیری که موضوع کتیبهٔ حاجی‌آباد است به چنین منظوری انداخته نشده است و اگر این مطلب معلوم باشد توضیح کامل کتیبه بسی آسان‌تر است.[۱]

در اینجا باید به اقدام بسیار بدیع و هوشمندانهٔ **فریدریک مولر** (Friedrich Müller) اشاره کرد که ترجمه جدیدی از این کتیبه را در *مجلهٔ آسیایی وینه* (*Vienna-Oriental Journal*) به ۱۸۹۲ میلادی (جلد ششم صفحات ۷۱-۷۵) تهیه و منتشر ساخت.

فریدریک مولر برای تشریح مطلب و مطابقت این داستان با داستانهای دیگر عباراتی از *ایلیاد* (Illiad) و واقعه‌ای از شرح زندگانی شارل ششم نقل کرده است و مینو را که هاوک روح ترجمه کرده است عنوان افتخاری و متداول مقام سلطنت در آن زمان دانسته است (نظیر عنوان «عالی» در ترکیه جدید و ایران یا عنوان «آسمانی» در چین)، کما اینکه لفظ چتاک (Chětâk) را (که معادل لفظ بلوچی چدگ به معنی «خدنگ سنگی» است) به معنی ستونی گرفته است که به عنوان هدف به پا ساخته باشند لغت یونانی «ایستوس» را به معنی میله یا تیر به لسان هومر (Homer) و کلمه ویاک (Wayâk) را پرنده تشخیص داده است.][۲]

www.tabarestan.info تبرستان

کتیبه‌های نقش رجب

نقوش ساسانی نقش رجب شامل سه کتیبه پهلوی به شرح زیر است: یک کتیبه که ۲۵ سطر آن خواناست و چند سطر آخر آن محو شده مربوط به کرتیر مؤبدان مؤبد است که در آن مانند کتیبهٔ سرمشهد از خدمات و مناسب خود تعریف می‌کند.

دومی در سینهٔ اسب شاهپور به خط پهلوی ساسانی در چهار سطر است و در پایین ترجمه آن به خط یونانی در شش سطر نوشته شده و مفاد آن چنین است: «این پیکر مزداپرست خداوندگار شاپور پادشاه ایران و غیر ایران فرستادهٔ خدا پسر اورمزداپرست خداوندگار اردشیر پادشاه ایران فرستادهٔ خدا پسر خداوندگار پاپک شاه است». در متن این مجلس چهار سطر خط پهلوی دیگر در بالای دست اسب شاپور نقر شده است. سوم در مجلس حجاری تاج گذاری اردشیر است که محو و

---

۱. کتاب *فتوح البلدان* بلاذری (چاپ دو خویه (De Gtoeje)، صفحه ۲۷۶) شرحی دارد که معلوم می‌کند حتی در عصر اسلام هم رسم تعیین محل به وسیلهٔ تیرکمان ادامه داشت و تازیان و ایرانیان هر دو از این روش پیروی کرده‌اند.

۲. براون، ادوارد، *تاریخ ادبی ایران*، ترجمهٔ علی پاشا صالح، جلد اول، تهران، ۱۳۳۳، ص ۲۲۲.

عباراتی بدین مضمون از آن استنباط شده است: «آیین زردشت از میان رفته بود. من که پادشاهم آن را تجدید کردم».

کتیبهٔ پهلوی حاجی‌آباد (مرودشت).

www.tabarestan.info تبرستان

1 [ ]ΜΑΖΔΑΙΟΝΑΝΟΥΜΑΝΟΥΒΑΓΟΥΚΑΙ ΠΑΡΘΟΥΚΑΙ ΠΑΝΤΩΝ ΤΩΝ ΕΝ ΑΣΙΑ ΕΘΝΩΝ
2 ΤΩΝ ΥΠΟ ΤΗΝ ΒΑΣΙΛΕΙΑΝ ΤΗΝ ΕΜΗΝ ΓΕΓΟΝΟΤΩΝ ΕΓΩ ΚΑΡΤΕΡ ΟΣΤΗΣ ΘΕΟΙΣ
3 ΒΑΣΙΛΕΥΣΙ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ
4 ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ
5 ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ
6 ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ
7 ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ
8 ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ
9 ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ
10 ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ
11 ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ
12 ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ
13 ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ
14 ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ
15 ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ
16 ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ
17 ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ
18 ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ
19 ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ
20 ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ
21 ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ
22 ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ
23 ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ
24 ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ
25 ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ ΜΕΓΑΣ ΜΕΓΑΛΟΥ

1 [ ]ماذاسروس نائب شاه بزرگ شاپور ذوالاکتاف برادر اردشیر بابکان
2 [ ]ی شاه بزرگ شاپور ذوالاکتاف برادر اردشیر بابکان شاه بزرگ
3 [ ]ی شاه بزرگ شاپور ذوالاکتاف برادر اردشیر بابکان شاه بزرگ
4 [ ]ی شاه بزرگ شاپور ذوالاکتاف برادر اردشیر بابکان شاه بزرگ
5 [ ]ی شاه بزرگ شاپور ذوالاکتاف برادر اردشیر بابکان شاه بزرگ
6 [ ]ی شاه بزرگ شاپور ذوالاکتاف برادر اردشیر بابکان شاه بزرگ
7 [ ]ی شاه بزرگ شاپور ذوالاکتاف برادر اردشیر بابکان شاه بزرگ
8 [ ]ی شاه بزرگ شاپور ذوالاکتاف برادر اردشیر بابکان شاه بزرگ
9 [ ]ی شاه بزرگ شاپور ذوالاکتاف برادر اردشیر بابکان شاه بزرگ
10 [ ]ی شاه بزرگ شاپور ذوالاکتاف برادر اردشیر بابکان شاه بزرگ
11 [ ]ی شاه بزرگ شاپور ذوالاکتاف برادر اردشیر بابکان شاه بزرگ
12 [ ]ی شاه بزرگ شاپور ذوالاکتاف برادر اردشیر بابکان شاه بزرگ
13 [ ]ی شاه بزرگ شاپور ذوالاکتاف برادر اردشیر بابکان شاه بزرگ
14 [ ]ی شاه بزرگ شاپور ذوالاکتاف برادر اردشیر بابکان شاه بزرگ
15 [ ]ی شاه بزرگ شاپور ذوالاکتاف برادر اردشیر بابکان شاه بزرگ
16 [ ]ی شاه بزرگ شاپور ذوالاکتاف برادر اردشیر بابکان شاه بزرگ
17 [ ]ی شاه بزرگ شاپور ذوالاکتاف برادر اردشیر بابکان شاه بزرگ
18 [ ]ی شاه بزرگ شاپور ذوالاکتاف برادر اردشیر بابکان شاه بزرگ
19 [ ]ی شاه بزرگ شاپور ذوالاکتاف برادر اردشیر بابکان شاه بزرگ
20 [ ]ی شاه بزرگ شاپور ذوالاکتاف برادر اردشیر بابکان شاه بزرگ
21 [ ]ی شاه بزرگ شاپور ذوالاکتاف برادر اردشیر بابکان شاه بزرگ
22 [ ]ی شاه بزرگ شاپور ذوالاکتاف برادر اردشیر بابکان شاه بزرگ
23 [ ]ی شاه بزرگ شاپور ذوالاکتاف برادر اردشیر بابکان شاه بزرگ
24 [ ]ی شاه بزرگ شاپور ذوالاکتاف برادر اردشیر بابکان شاه بزرگ
25 [ ]ی شاه بزرگ شاپور ذوالاکتاف برادر اردشیر بابکان شاه بزرگ

کتیبهٔ شاپور اول در نقش رجب

www.tabarestan.info تبرستان

کتیبه‌های تخت جمشید

دو کتیبه در جرز جنوبی کاخ تچر کنده شده که مربوط به سالهای بین ۳۱۰ و ۳۷۹ میلادی و سال بیست و دوم سلطنت شاپور دوم است. کتیبهٔ بالایی ۱۲ سطر و مضمون آن چنین است: «در ماه سپندارمز در سال بیست و دوم پادشاهی خداوندگار مزداپرست شاهپور شاه شاهان ایران و غیر ایران فرستاده خدا به دیدار تخت جمشید می‌رود». نام چند تن از همراهان نیز در کتیبه ذکر شده و دستور ساختمان یک ستون سنگی را می‌دهد. در آخر کتیبه نوشته شده که شاه دعا و برکت و آمرزش به روح پدر و نیا و سایر شهریاران و کسی که کاخ تخت جمشید را ساخته تقدیم کرد، بدین مضمون:

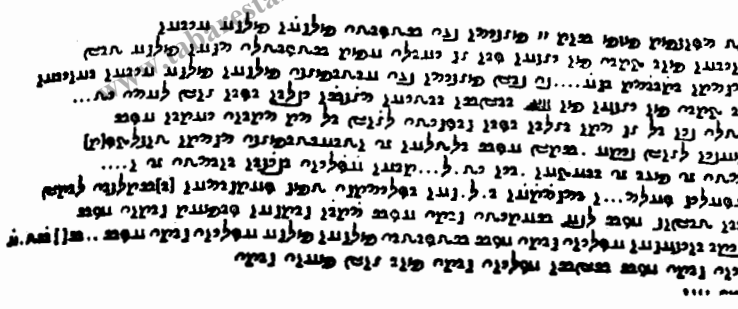
«در ماه اسپندارمز به سال ۲۲ پادشاهی خداپرست خدایگان شاهپور پادشاه ایران و غیر ایران که از نژاد خدایان است (که نژادش به خدایان پیوسته است)،

در آن زمان بود که شاپور سکانشاه پادشاه هند (سند) و سیستان و تخارستان (افغانستان فعلی) دبیران دبیر پسر خداپرست خدایگان هرمزد پادشاه... از درگاه خدایگان (مقصود شاپور بزرگ است) نماز برد، مرخص گردید و به این راه بر استخر اندر سوی سیستان شد و به مبارکی و صواب بر صد ستون آمد. پس اندرین کاخ غذا خورد، پس بهرام پسر نخو و هرمز اندرزبد سیستان و نرسی پسر مؤبد

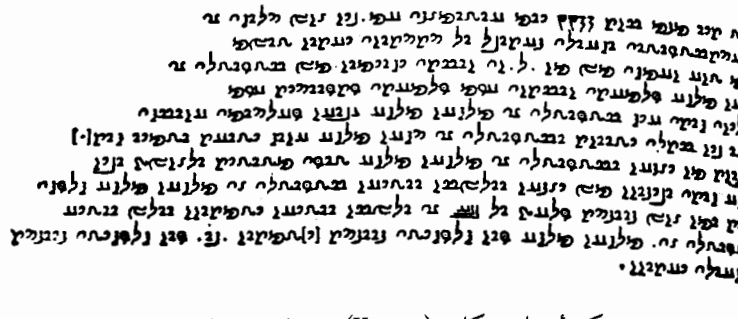
گرازان و... ی ن ی؟ پسر ریو مهران شتربان زرنک و نرسی دبیر و دیگر پارسیان آزاد و سیستانیان آزاد و مردمی از شهر زرنک فرستاده همه فاد و سپانان (نزد او آمدند) و مرجان با او بود.

پس بزرگ شادی کرد (شادی فراوان کرد) پس بهرمزد پدر آفرین کرد، پس به شاهنشاه شاپور آفرین کرد، پس به خویشتن آفرین کرد. پس به آن کسانی که این کاخ را ساختند آفرین کرد».

نام استخر در این کتیبه از لحاظ قدمت و اینکه در همان زمان آبادانی نیز به همین نام امروز خوانده می‌شده جالب و صحیح‌ترین نام این شهر باستانی است.



کتیبهٔ پهلوی شاپور سکانشاه در تخت جمشید



کتیبهٔ پهلوی کاور (Kavare) در تخت جمشید

کتیبهٔ زیرین مربوط به سال چهل و هشتم سلطنت شاهپور دوم است که دو نفر از نزدیکان شاپور «سلوکوس پسر راست شاپور و کاور قاضی» آن را در ۱۰/۵ سطر نوشته‌اند و مفاد آن چنین است که این دو نفر به تخت جمشید آمده و کتیبه شاپور را دیده‌اند و از کتیبه و کارهای شاپور تعریف می‌کنند.

در روی یکی از قطعات ستون موجود در ایوان شرقی موزهٔ فعلی

تخت جمشید چند سطر خط پهلوی ساسانی دیده می‌شود که ذکر تاریخی است. این ستون مربوط به شهر قدیمی استخر است و چند سال پیش در باغ لردی پیدا شد.

ترجمهٔ آن را بدواً پروفسور اسپرینگ‌لی[1] منتشر کرد و بعداً پروفسور دومناس[2] آن را ترجمه کرد و انتشار داد و مضمون آن چنین است:

«روز هجدهم فروردین ماه، فرخ هرمزد انوشه روان شد، در تیر ماه همان سال و روز در اسمان (Asman) مهمانی مفصل و باشکوهی از طرف هرمزد دات (Ohrmazdat) داده شد. ضیافتی که از طرف پیلان گیر (پیل گیر) برای فرخ ذات (Farrvxzat) داده شد مفصل بود».

تبرستان www.tabarestan.info

کتیبه‌های شاپور کازرون

در شهر قدیمی شاپور ۲۴ کیلومتری شمال غربی کازرون ضمن کاوشها دو ستون مربوط به یک آتشکده کوچک در ویرانه‌ها پیدا شد که روی آن ۱۶ سطر پهلوی ساسانی و اشکانی از شاپور اول (۲۷۲-۲۷۵ م) نوشته شده و مفاد ترجمه آن بدین شرح است:

«در فروردین ماه از سال ۴۸ از تاریخ آتش اردشیر و سال سی از آتش شاپورشاه مؤبدان سال ۲۴ این است پیکر مزداپرست خداوندگار شاه شاهان ایران و غیر ایران از نژاد پاک خدایان پسر مزداپرست خداوندگار اردشیر پادشاه ایران از نژاد خدایان نوه پاپک. این آثار را «آپاسای» منشی از شهر حران که شهر و خانواده اوست برای پادشاه خود مزداپرست شاپور خدایگان شاه شاهان ایران و غیر ایران از نژاد خدایان ساخته است.

وقتی که شاهنشاه این پیکر را دید به آپاسای منشی، خلعت بخشید از طلا و نقره و یک باغ و یک معبد».

در تنگ چوکان نزدیک ویرانهٔ شهر شاپور نوشتهٔ دیگری در پشت نقش مراسم تاج گذاری نرسی است در ۱۱ سطر بدین مضمون: این است پیکر مزداپرست خداوندگار نرسه پادشاه ایران و غیر ایران از نژاد خدایان پسر مزداپرست خداوندگار شاپور پادشاه ایران و غیر ایران نبیره اردشیر شاهان.

1. Third Century Iran: Sapor And Kartir Chicago 1953/P.70/7 H. Springling.
2. Inscription Pehlevies Ecriture-Cursive, P. J. De Menasce.



دو ستون شاپور که روی زمین افتاده است

www.tabarestan.info

در ۱۳۳۰ (۱۹۵۱ م) افراد ژاندارمری شاپور کازرون دو کتیبه دیگر نیز کشف می‌کنند و به گیرشمن رئیس هیئت فرانسوی اطلاع می‌دهند. یک کتیبهٔ دیگر را خود گیرشمن در ۱۳۱۸ (۱۹۳۹ م) کشف کرد ولی متأسفانه در شهریور ماه ۱۳۲۰ ضمن غارت اثاثیهٔ منزل هیئت علمی فرانسوی در شاپور کازرون از بین می‌رود. دو کتیبهٔ قبلی حاوی نامهای اشخاص است. کتیبهٔ اولی شصت سانتی‌متر بلندی و چهار سطر نوشته دارد.



کتیبهٔ پهلوی نقش برجستهٔ بهرام اول در شاپور کازرون (صفحه ۱۲۰ *پایکولی*)



ستون شاپور در کازرون

کتیبهٔ پهلوی تنگاب فیروزآباد

نزدیک فیروزآباد تنگی است که در حدود ۳۰ کیلومتر طول دارد و راه عبور و مرور اتومبیل و ایلات و کاروانهایی است که بین شیراز و فیروزآباد رفت و آمد می‌کنند. در این تنگ رودخانه‌ای نسبتاً پر آب بین درختان سبز و مصفای بادام و پسته کوهی و گلهای خرزهره جریان دارد. در اواخر تنگ و پانزده کیلومتر مانده به فیروزآباد درکوه جنوبی، مراسم تاج گذاری اردشیر ساسانی حجاری شده که در ادامه ضمن شرح نقوش دورهٔ ساسانی توضیح داده خواهد شد. در این مجالس حجاری، بین شاه و مظهر مهر (میترا) آثار یک نوشتهٔ پهلوی که بسیاری از حروف آن محو و ریخته شده است، دیده می‌شود. کمی دورتر در خارج این متن به طرف جنوب کتیبه‌ای

است در هفت سطر به خط درشت پهلوی به وسعت ۵۰×۸۰ سانتی‌متر که نخستین بار در ۱۹۲۴ م پروفسور هرتسفلد آن را پیدا کرد و چون در بالای پایه‌های یک پل سنگی خراب شده، قرار گرفته بود وی تصور کرده است که شاید مربوط به ساختمان پل و متعلق به زمان ابرسام فرماندار بزرگ (ورزک‌فرمازا) زمان اردشیر باشد. گیرشمن نیز چندی بعد که کتیبه را مورد مطالعه قرار داد، ترجمه‌ای شبیه گفته‌های هرتسفلد از آن کرده است ولی تحقیقات کامل را پروفسور هنینگ استاد زبان پهلوی دانشگاه لندن در بهار ۱۳۲۹ انجام داد و به موجب نوشتهٔ او در *مجلهٔ آسیایی لندن*، کتیبهٔ نام‌برده متعلق به قرن پنجم میلادی یعنی زمان مهرنارسه است که فرماندار بزرگ و صدراعظم سه تن از پادشاهان ساسانی (یزدگرد اول - بهرام گور - یزدگرد دوم) و سازنده پل است. مفاد ترجمهٔ کتیبه چنین است: این پل به دستور مهرنارسه وزرک فرمازار برای شادی روح او به خرج خودش ساخته شد. هرکس از این راه عبور کند، برای مهرنارسه و پسرانش به دلیل ساختن این پل درود فرستد و با کمک و لطف خداوند نادرستی و فریب در آنجا نخواهد بود.[۱]

مهرنارسه پسر ورازگ (Varazagh) بوده و لقب هزار بندک داشته و نسبش به خانواده سپندیاد یکی از هفت خاندان ممتاز اشکانی می‌رسیده است. وی از نخست‌وزیران متنفذ زمان ساسانی بود که صدارت سه پادشاه را برعهده داشت. او در خارج از ایران به عنوان بزرگ‌ترین دشمن نصرانیت مورد کینه و ترس بوده و در داخل کشور به عنوان یک نیکوکار بزرگ ستوده شده است. مهرنارسه آتشگاه بزرگی به نام مهرنرسیان بساخت و در نزدیکی زادگاه خود ابروان (Abruvan) نزدیک اردشیرخوره چهار ده با چهار آتشکده برای خود و سه فرزندش به نامهای زرواندادان، ماه گشنسپان، کاردان بساخت. زرواندادِ هیربذان هیربذ بوده که بعد از مؤبدان مؤبد برترین مقام روحانی بوده. ماه گشنسپ واستریوشانسالار(Vastryöshan sâlär) (رئیس مالیات ارضی) و کاردار ارتشتاران سالار (Artêshtaransâlär) (سپهسالار بزرگ) بود.

این شخصیت بزرگ تاریخ ساسانی نامه مهم مستدل و مفصلی در مورد دین

---

۱. ترجمهٔ مقاله پروفسور هنینگ راجع به این کتیبه در جلد چهارم *گزارشهای باستان‌شناسی*، تألیف نویسنده صفحه ۳۵۲ منتشر شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

عیسوی به نجبا و بزرگان و روحانیان ارمنستان نوشته که نیم قرن پس از او لازارفرپی عین آن اعلامیه را ضبط کرده است. مهرنارسه در این اعلامیه مهم خود را وزگ فرمازار ایران و غیرایران خوانده است.

کتیبه‌های پهلوی بالای استودانها

در کوههای تخت جمشید، استخر حاجی‌آباد، گرم‌آباد حفره‌هایی وجود دارد که اندازهٔ دهنه آنها از ۳۰×۴۰ تا ۴۰×۶۰ سانتی‌متر است و جای استخوان مردگان در ادوار پیش از اسلام بوده است. در بالا یا زیر این استودانها با خطوط درشت پهلوی نام کسی که در آنجا مدفون شده نوشته شده است. تعداد این استودانها زیاد و متجاوز از یک‌صد عدد است. بر یکی از سنگهای دروازه شهر استخر نیز چند سطر خط پهلوی کنده شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

کتیبهٔ پهلوی کوه مقصودآباد

کوه مقصودآباد دنبالهٔ کوه رحمت (کوه تخت جمشید) به طرف جنوب در فاصلهٔ ۱۵ کیلومتری، کنار چشمهٔ معروف به شاه عبدالله واقع است. دو نوشتهٔ پهلوی در ارتفاع دو متری زمین در کوه کنده‌اند: اولی کتیبه‌ای است با ابعاد ۲۵×۹۸ سانتی‌متر که هشت سطر نوشته دارد، دومی کتیبه‌ای است با ابعاد ۰/۶۵×۱/۱۰ که هفت سطر در آن نوشته شده است. خطوط کتیبه‌ها درشت و شبیه خطوط کنار استودانهای نقش رستم و شاه اسمعیل است و در ۱۳۳۱ کشف شد. ترجمهٔ کتیبه اولی: «این ملک متعلق به... پسر گشوات (Gésvât) و اهل قریه میترکان است.»[۱]

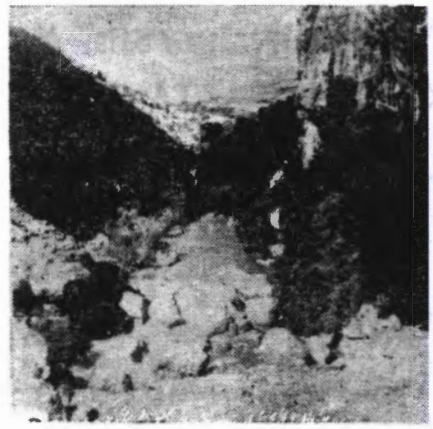
کتیبه پهلوی تنگ براقی

این کتیبه شانزده سطر خط پهلوی دارد و در تابستان ۱۳۳۵ در تنگ براقی نزدیک دزکرد (دژکرد) سرحد کشف شد.

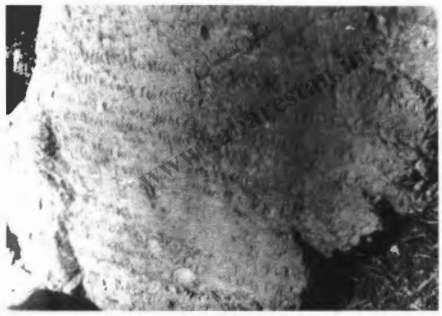
---

۱. ترجمهٔ ازدوماس. تحقیقات مشروح این دانشمند در جلد چهارم *گزارشهای باستان‌شناسی*، تألیف نویسنده صفحه ۳۵۸ نقل شده است. کتیبه را پروفسور واندنبرگ کشف کرد.

در آبان ماه ۱۳۳۶ بنگاه علمی تخت جمشید از روی آن قالب‌برداری کرد و در دسترس استادان زبان پهلوی قرار داد. طول کتیبه ۱/۴۰ و عرض آن ۱/۲۰ متر و ناقص است و تاکنون قطعات دیگری از آن پیدا نشده است.



تنگ دزکرد جای کتیبه تنگ براقی



کتیبهٔ دزکرد در تنگ براقی

کتیبهٔ پهلوی اقلید

در اقلید تپه‌ای است به نام تل قلات که روی آن یک مقبرهٔ سنگی به نام «دخترکبر» بر یک بدنه سنگی قرار دارد. روی این قبر ۲۱ سطر پهلوی با خط درشت نوشته شده است. طول این کتیبه ۱/۸۰ متر و عرض آن ۸۸ سانتی‌متر است و در ۱۳۳۴ کارکنان بنگاه علمی تخت جمشید آن را کشف کردند.

کتیبهٔ پهلوی تنگ خشک سیوند

مأموران بنگاه علمی تخت جمشید این کتیبه را در تابستان ۱۳۳۷ در تنگی به نام خشک در ۱۲ کیلومتری شمال غربی سیوند در کنار کوه پیدا کردند. کتیبهٔ نام‌برده در سه قسمت است. دو قسمت آن هر یک ۱۸ سطر و سومی ۷ سطر است. آثار یک قبر سنگی نیز پهلوی همین کتیبه‌ها وجود دارد و نشان می‌دهد که نوشته‌ها ممکن است مربوط به همان قبر باشد. خطوط کتیبه درشت و در اثر عوامل طبیعی به کلی ضایع شده است و به زحمت خوانده می‌شود.

در حوالی سمیرم نیز در مرداد ماه ۱۳۴۱ پروفسور واندنبرگ باستان‌شناس بلژیکی و استاد دانشگاه گانت بروکسل نه سطر خط پهلوی پیدا کرد که هنوز از مفاد آن اطلاعی به دست نیامده است.

نوشته‌های پهلوی روی سکه‌ها

روی تمام سکه‌های ساسانی نام شاهان به خط پهلوی نوشته شده است که در بحث راجع به سکه‌های ساسانی توضیح داده خواهد شد.

تبرستان tabarestan.info



سکه‌های ساسانی با خط پهلوی

سفالها و پاپیروسهای پهلوی

پروفسور هرتسفلد مقدار زیادی سفال که روی آن به خط پهلوی نوشته‌هایی دارد به دست آورد که به موزهٔ انگلستان تحویل شد. بعداً دانشمندان موزهٔ متروپلیتن نیویورک نیز قطعات دیگری در قصر ابونصر (مشرق شیراز) و نیشابور کشف کردند که در موزه نام‌برده نگاهداری می‌شود. این کتیبه‌ها مربوط به قرن ششم میلادی، اواخر دورهٔ ساسانی و بیشتر راجع به امور محاسبات مزروعی است.

پاپیروسهایی نیز با خط پهلوی در مصر به دست آمده است که در موزه‌های لندن (بریتیش موزیوم) لوور، منچستر، آکسفورد، گوتینگن، استراسبورگ، بال، فیلادلفی، بروکلین، ایران باستان و کتابخانه دانشگاه قاهره نگهداری می‌شوند.

در ۱۹۲۵ پروفسور هرتسفلد در گزارش مسافرت علمی خود راجع به سفالهای نوشته‌دار توضیحاتی داده است. پروفسور هانسن (Hensen (Abh.Preuss.Akad)) در ۱۹۳۷ روی پاپیروسهای برلین شرحی نوشته است. اخیراً پروفسور دومناس تمام این سفالها و پاپیروسها را مورد توجه قرار داد و تصویر ۷۴ لوحه از آنها را به نام *Pahlavi Ostrace And Papyri*، لندن ۱۹۵۷ منتشر کرد تا بعداً نتیجهٔ مطالعات و تحقیقات او و سایر دانشمندان و استادان خط پهلوی را انتشار دهد.

تبرستان www.tabarestan.info

کتیبه‌های پهلوی مکشوفه در خارج از خاک ایران

۱. **کتیبه پهلوی دورا:** دورا از شهرهای قدیمی سوریه و در مشرق نینوای قدیم و موصل امروزی بوده است. سلوکوس نیکاتر شهری در آنجا بنا کرد. در زمان اشکانیان تحت نفوذ آنان بود و در اواخر سلطنت آنها به دست رومیها افتاد. شاپور اول آنجا را متصرف و ویران کرد (۲۵۶ م).

ضمن کاوشهایی که از ۱۹۲۱ در آنجا انجام گرفت، بر کنیسهٔ[1] معروف آن خطوط پهلوی ساسانی و اشکانی دیده شد. این خطوط یادگار ایرانیانی است که به آن کنیسه رفته‌اند و نقاشیها را دیده‌اند. ترجمهٔ آن بدین مضمون است: «ماه فروردین در سال پانزده و روز رشن (Rasnu) که «یزدان تهم فرن بی» (Yazdan Taxm Farnba) کاتب بنا به این خانه آمد و این نگار را نگریست».

اشخاصی که این کتیبه را خوانده‌اند نخست پروفسور پولوتسکی (H. Polotsky)، دوم انتونیو پالیارو (A. Paliaro) در ۱۹۳۶ و سومی فرانتز التهایم (F. Altheim) در ۱۹۵۲ بود، ولی خواندن اساسی و صحیح را برنهارد گیگر (Geiger) انجام داد.

۲. **در هندوستان:** در هندوستان جنوبی کتیبه‌هایی با خط پهلوی مربوط به زمان ساسانیان وجود دارد که در اثر نفوذ کلیساهای سریانی و عیسویان آن زمان نوشته شده‌اند. شش کتیبه با کمی اختلاف مضمون در روی صلیبهای سنگی شش کلیسا

---

۱. کنیسه به کسر سین در عربی معبد یهود و نصاری و کفار را گویند و امروزه در عربی معبد یهود را کنیس و نصارا را کنیسه و معبد مسلمانان را جامع و مسجد و معبد بت‌پرستان را هیکل گویند، ولی در *برهان قاطع* معبد گبران نیز کنیسه گفته شده است.

باقی مانده است:

۱. کلیسای کوه سنت توماس (St.Thomas) نزدیک مدرس.

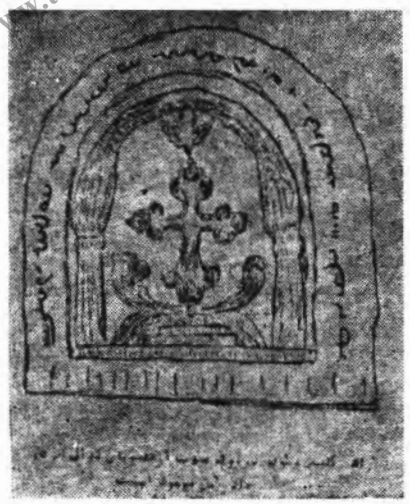
۲ و ۳. کلیسای والیاپالی (Waliapalli) در تراونکور.

۴. کلیسای کاتاماتام (Katamattam) واقع در سیرکا (Sirca) چهل میلی کتایام (Katayam).

۵. کلیسای کاتولیک در موتاشیرا (Muttasira) که در ۱۵ میلی شمال کتایام واقع شده است.

۶. کلیسای سریانی در الم‌گده شمال تراونکور.

تبرستان www.tabarestan.info



کتیبهٔ پهلوی روی صلیب عیسویان کلدانی در مدرس

(نقل از کتاب *تاریخچه مهاجرت زرتشتیان ایران به هند*، تألیف استاد پورداود)

این کتیبه‌ها هر یک ۱۲ کلمه دارد و انکلساریا (Anklesaria) آنها را چنین ترجمه کرده است: «سریانی‌هایی که آنها را خدای مسیح و نجات‌دهنده و وحی عالم از چهار رسول نجات بخشود». تاریخ این صلیب به عقیدهٔ انکلساریا حدود ۳۴۰ میلادی است و قبل از تبعید نسطوریان از آنجا (۴۳۵ م) نوشته شده است. صلیب دوم در کتایام هم کتیبه سریانی دارد.

شارپ (Rev.R.Sharp) سرپرست سابق کلیسای شیراز و استاد دانشکدهٔ

ادبیات شیراز، کتیبه را این طور ترجمه کرده است: «ای خداوند من مسیح، افراس پسر چهار بخت سریانی که این را برید (تراشید) ببخشای.» و این ترجمهٔ صحیح‌تر از ترجمه انکلساریا به نظر می‌رسد.[۱] افراس و چهار بخت نامهای فارسی و ایرانی بوده‌اند که به کلیسای سریانی ایمان داشته‌اند.

خط پهلوی در زمان اسلام

خطوط سکه‌های خلفا تا چندی پس از استیلای عرب همان خط پهلوی بود و در زمان عبدالملک مروان به عربی تبدیل شد (۶۹۵ م). از دیگر نوشته‌های پهلوی در این زمان اوراقی است که در «فیّوم» واقع در مصر پیدا شده که روی کاغذ پاپیروس است و وست آن را متعلق به قرن دوم هجری (هشتم میلادی) می‌داند. یک لوحه از مس نیز در یکی از کلیساهای سریانیها در جنوب هند پیدا شد که امضای ده زردشتی به خط پهلوی روی آن است و آن را متعلق به قرن نهم میلادی دانسته‌اند. متن این لوح ذکر هدایای مسیحیان سریانی ساکن سواحل ملبار (Malabar) (در مغرب مدرس) و به خط تمیل قدیم است. لوح دیگر شامل ۲۵ امضاست که ۱۱ امضای گواهان به خط عربی و کوفی، ده مورد به خط پهلوی و چهار مورد به خط عبری و زبان فارسی است. کتیبه‌هایی در سالست (Salsette) نزدیکی بمبئی در غار کنهری (Kanheri) پیدا شده که به خط پهلوی و متعلق به قرن پنجم هجری یا اوایل قرن یازدهم میلادی است. زرتشتیانی که در ۱۰۰۹ و ۱۰۲۱ میلادی به تماشای آن غار رفته‌اند کتیبه‌هایی به خط پهلوی به شرحی که گفته شد در آنجا نقر کرده‌اند.

وست، دانشمند انگلیسی، راجع به کتیبهٔ پهلوی کوه کنهری (۲۵ میلی بمبئی) می‌نویسد که زرتشتیان مهاجر به هند از «سنجان»[۲] برای دیدار معابد و آثار بودایی به آنجا رفته و نام خود را روی سنگ کوه نقره کرده‌اند. سه کتیبه خوانا و دو کتیبهٔ دیگر محو است و فقط کلماتی از آن خوانده می‌شود.

---

۱. حکمت، علی اصغر، *نقش پارسی بر احجار هند*، چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۷، ص ۱۰.

۲. سنجان شهر کوچکی است در گجرات هندوستان. سنجانا یعنی اهل سنجان.

سه کتیبهٔ سالم‌تر یکی ۴۴ روز بعد از دیگری و سومی ۱۲ سال بعد نوشته شده است. مفاد ترجمهٔ آنها به شرح زیر است:

کتیبه اولی: «به نام ایزد بشکون قوی و دادنیک در این سال ۳۷۸ یزدگردی در روز هرمزد و ماه میترا (۱۰ اکتبر ۱۰۰۹ م) به اینجا آمدند. هم دینان، یزدان پاناک و ماهیار پسران میترایار، پنج بوخت و پدر بوخت پسر ماهیار مردان شاه، پسر هیراد بهرام و هیراد بهرام پسر مردان شاه، میترایار پسر بهرام شاه، بهرام پناه پسر میترایار فلان‌زاده وزاد سپر هم پسر آتوربانان، نوک مایان، دین بهرام، بجرگ، آتورهارامرد و بهزاد پسران ماه ...»[۱]

www.tabarestan.info تبرستان

توضیحات: بشکون قوی در متن پهلوی «تک مرواک»، تک یعنی تند و قوی پیشوند تکاپو تک و تاز مرواک (مروا) به ضم (فال نیک یا تفأل) در برابر مرغوا[۲] (فال زشت یا تطیر). پاناک یعنی پناه. بوختن یا بختن نجات دادن (رهانیدن). سه بوخت: هومت (پندار نیک) هوخت (گفتار نیک) هوورشت (کردار نیک). هفتان بوخت (هفت امشاسپندان). نوک (منقار) بجرگ (بزرگ). سپرهم (ریحان).

امشاسپندان (Amecha-Spenta) (جاویدان مقدس): از سه جزء اَ علامت نفی - مشه از ریشه مَر به معنی مردن و سپنته یعنی مقدس. هفت جاویدان مقدس از بزرگ‌ترین فرشتگان دین مزدیسناست که در جهان مینوی مظهر صفات اهورمزدا و در عالم مادی نگهبان یکی از موجودات بوده‌اند و خدایان دیگری با آنها همکاری می‌کردند بدین شرح:

۱. اشه وهیشته (Asha-Wahishta) = اردیبهشت (بهترین پاکی) ایزد آذر، ایزد سروش، ایزد بهرام با او همکاری می‌کرده‌اند (پاسبان آتش).

۲. هئوروتات (Haurvatât) = خرداد رضامندی، ایزد تشتر (تیر)، ایزد فروردین و ایزد باد با او همکاری می‌کرده‌اند (پاسبان آب).

۳. امرتات (Amertât) = مرداد (زندگی جاویدان) ایزد رشن[۳]، ایزد اشتاد و ایزد زامیاد با او همکاری می‌کرده‌اند (پاسبان نباتات).

---

۱. ترجمه نقل از کتاب *ایران شاه*، تألیف استاد پور داود، ص ۱۱.

۲. مرغوا به ضم اول و سوم

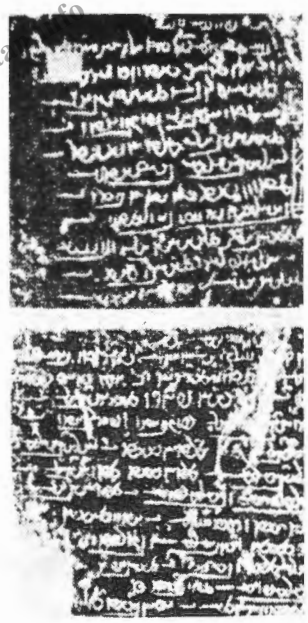
۳. رشن به فتح اول و سکون دوم و سوم نام فرشته و روز ۱۸ ماه شمسی

۴. خشترة وائیره (Xshathra Vairya) = شهریور (سلطنت پسندیده) ایزد خور، ایزد مهر، ایزد آسمان، ایزد انیران با او همکاری می کرده‌اند (پاسبان فلزات).

۵. وهومن (Vahu-Manah) = بهمن (منش پاک) ایزد ماه، ایزد گوش و ایزد رام با او همکاری می کرده‌اند (پاسبان گله).

۶. سپنته آرمئیتی (Sepenta Armaiti) = سپندار مذ (روح مدارا) ایزد ابان، ایزد دین، ایزد ارت و ایزد مار اسپند با او همکاری می کردند (پاسبان زمین).

تبرستان
www.tabarestan.info



یادگار پهلوی پارسیان در غار کنهری

در آغاز پیدایش دین مزد یسنا خرد مقدس سپنتا مینو (Sepenta-Mainyû) و بعد اهورمزدا و سپس سروش (Sraosha) به آن افزوده شد و هفت امشاسپندان را تشکیل داد.

در برابر هفت امشاسپندان بالا هفت خدای شر نیز بوده که کماریکان (Kamârikân) نامیده می‌شد.

۱. ایندرا (Indra) (ضد) در برابر اردیبهشت: خدای فریب و گمراه کنندهٔ مردم.

۲. تئوروی (Taurvi) برابر خرداد، عامل گرسنگی، اتلاف، شکست، تشنگی.

۳. زئی‌ریش (Zairishe) برابر مرداد و همدست تئوروی.

۴. سئورو (Saurva) برابر شهریور. مظهر بی‌نظمی و آشوب.

۵. اَکَ مَنَه (Aka-Manah) برابر بهمن، عامل شرارت، نفاق، پستی.

۶. ناانگ هیئی تیا (Naong Haityâ) برابر اسپندارمذ، مظهر بهتان، نافرمانی، طغیان. بر این شش کماریگان بالا گاه اهریمن و گاه اَاشمَ (Aêshma) «دیو خشم» افزوده می‌شد و هفت کماریگان را تکمیل می‌کرد و بعد از اینها به تعداد ایزدان «دیوان» وجود داشته‌اند.

در طبرستان در لاجیم سوادکوه برجی است روی قبر ابوالفوارس شهریار بن عباس بن شهریار آخرین پادشاه سلسله باوندی بر بالای این برج کتیبه‌ای به خط پهلوی وجود دارد. تاریخ این برج ۴۱۳ هـ. است. در ۳۷۷ هجری شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر از سلاطین آل زیار در گنبد قابوس کتیبه‌ای به خط پهلوی همراه کتیبه کوفی نوشته است.

www.tabarestan.info تبرستان

لاجیم در سوادکوه مشرق در راهی که فیروزکوه را به شاهی وصل می‌کند واقع شده است. از زیراب تا لاجیم شش ساعت راه است.

برجی که کتیبهٔ پهلوی روی آن قرار دارد به برج امامزاده عبدالله معروف شده است و قبر امیر و سلطانی بوده است. این برج از آجر منقش است، محیط قاعدهٔ آن ۲۶/۸۰ متر و قطر فضای داخل آن ۵/۴۷ متر است و دری به عرض ۱/۱۲ متر در مشرق دارد. قسمت فوقانی برج را با هلالهای کوچکی شبیه به طاقچه ساخته‌اند و زیر آن دو کتیبه است: کتیبه کوفی و کتیبه پهلوی. کتیبه کوفی نام صاحب قبر است که این قسمت آن خواناست: «بسم الله الرحمن الرحیم هذا قبر القیم الکیا[1] الجلیل ابی الفوارس شهریار بن العباس بن شهریار مولی امیرالمؤمنین رحمة الله امر بینائه ... فی سنه ثلاث عشر و اربعمائه عمل الحسن بن علی» و ظاهراً متعلق به دورهٔ فاصل بین نخستین سقوط سلسله باوندی و ظهور دومین سلسله این خاندان است. باوند پسر شاپور پسر کایوس معاصر خسرواپرویز است و از او لقب اسپهبدی گرفته بود، این خاندان سه بار در مازندران سلطنت کردند:

۱. سلسله موسوم به اسپهبدان طبرستان از ۴۵ هجری (۶۶۵ م) تا ۳۹۷ هـ. (۱۰۰۶ م) که زمان غلبه قابوس بن وشمگیر بر مازندران است.

---

۱. کیا لقب مخصوص دودمان باوندی و اسماعیلی بوده است.

۲. از ۴۶۶ هـ. (۱۰۷۳ م) تا ۶۰۶ هـ. (۱۲۰۹-۱۲۱۰ م). اولین سلطان حسام‌الدوله شهریار بن قارن است. این خاندان به دست سلطان محمد خوارزم منقرض شدند.

۳. از ۶۳۵ هـ. (۱۲۳۷ م) تا ۷۵۰ هـ. (۱۳۴۹ م) در آمل حکومت کردند.

پس از زمان عبدالملک مروان که مسکوکات به خط عربی درآمد، در طبرستان تا قرن پنجم هجری و بعد از آن امرای آنجا سکه‌های خود را با خط پهلوی می‌زدند.

عضدالدوله دیلمی بر دیوار شمالی ایوان جنوبی کاخ تچر تخت جمشید کتیبه‌ای به سال ۳۴۴ هجری نوشته و در آن متذکر شده است که ضمن دیدار از تخت جمشید مؤبدی کازرونی خطوط پهلوی را برای او خوانده و ترجمه کرده است.

www.tabarestan.info تبرستان

ضربه شدید و نابودکننده را مغولها به این زبان زدند. این قوم خونخوار پس از حمله به ایران زردشتیان را کشتند یا به هند فرستادند. نتیجه این شد که خط پهلوی به‌کلی از بین رفت و فقط عده معدودی از زردشتیان یزد و کرمان از آن ربطی داشتند و اشخاصی نیز که مایل به فرا گرفتن آن بودند به هند می‌رفتند تا از زردشتیان مقیم آنجا اطلاعاتی کسب کنند.

دشوار بودن خط پهلوی در برابر آسان بودن خط عربی خود کمک بزرگی به متروک ماندن خط پهلوی کرد، ولی هوش و ذکاوت ایرانیان کار خود را کرد و از اختلاط کلمات عربی و فارسی زبان و خطی تشکیل دادند که به پارسی دری معروف است و با اینکه زبان دیگر کشورهای تحت سلطه عرب به‌کلی عوض و عربی شد، ایران تنها کشوری بود که نگذاشت نفوذ زبان عربی به‌کلی زبان قدیمی‌اش را متروک سازد و ظهور دولتهای ایرانی‌الاصل و گویندگان و نویسندگان وطن‌پرستی چون حکیم فردوسی مانع نفوذ کامل زبان عرب شد. با وجود این بسیاری از کتابهای دینی و علمی و اخلاقی ایران را پیشوایان و حکمفرمایان عرب از روی تعصب و عناد و نادانی بسوختند یا در آتش انداختند تا نفوذ قرآن بیشتر شود.

دولتشاه سمرقندی در *تذکرة الشعرا* راجع به از بین بردن کتابهای ایرانیان چنین نوشته است:

«و نیز حکایت کنند که امیر عبدالله بن طاهر که به روزگار خلفای عباسی امیر خراسان بود روزی در نیشابور نشسته بود. شخصی کتابی آورد و به تحفه پیش او

نهاد. پرسید که این چه کتابی است؟ گفت این قصه وامق و عذراست، خوب حکایتی است که حکما به نام شاه انوشیروان جمع کرده‌اند. امیر فرمود که ما مردم قرآن خوانیم، به غیر از قرآن و حدیث پیغمبری چیزی نمی‌خوانیم[1] ما را از این کتاب در کار نیست و این کتاب تألیف مغان است و پیش ما مردود است. فرمود تا آن کتاب را در آب انداختند و حکم کرد که در قلمرو من هر جا که از تصانیف عجم و مغان باشد جمله را بسوزانند. تا روزگار آل سامان اشعار عجم را ندیده‌اند و اگر احیاناً نیز شعر گفته باشند مدون نکرده‌اند.»

دیگران نیز نوشته‌اند که ابی وقاص عامل خلیفه در ایران از عمر راجع به نقل مطالب کتابهای ایرانی به عربی سؤالی کرد. عمر دستور داد آنها را به آب افکنند، زیرا اگر متضمن هدایت و ارشاد باشد خداوند ما را به کتابی راهنماتر از آنها هدایت کرده است و اگر سبب گمراهی باشد نیازی بدانها نیست.

www.tabarestan.info تبرستان

ابن خلدون می‌نویسد: «این علوم فارس اللتی امر عمر رضی الله عنه بمحوها عندالفتح ...»

راجع به سوزانیدن کتابخانه اسکندریه نیز نوشته‌اند که عمرو بن العاص فاتح مصر که بر ذخائر علمی اسکندریه دست یافته بود از عمر راجع به آنها سؤال کرد، عمر جواب داد:

«اما کتب اللتی ذکرتها فان کان فیها ما یوافق کتاب الله ففی کتاب الله عنه غنی و ان کان فیها ما یخالف کتاب الله فلا حاجة الیه فتقدم باعدامها...» یعنی «راجع به کتابهایی که گفته‌ای اگر در آنها مطالبی موافق کتب خداست، با وجود آن کتاب استغنا حاصل است و اگر در آنها چیزی برخلاف کتاب خداست، حاجتی بدان نیست و به نابود کردن آنها اقدام کن».

به محض رسیدن این فرمان به عمرو عاص، کتابها را بین گرمابه‌های اسکندریه تقسیم کرد تا در تونهای حمام آنها را بسوزانند و نوشته‌اند که این کتابها سوخت شش ماه حمامهای اسکندریه را تأمین کرد.

ابن قفطی جمال‌الدین ابوالحسن علی بن یوسف متولد مصر (۵۶۸-۶۵۶ هـ.) در

---

۱. اشاره به حدیث نبوی: «دو چیز برای شما نهاده‌ام که اگر بدان تمسک جویید گمراه نمی‌شوید و از آن دو یکی کتاب خدا و دیگری سنت من است.»

کتاب *تراجم الحکما* چنین نوشته است:

«... شخصی به نام یحیی نحوی در مصر و اسکندریه زندگی می‌کرد که از فلاسفه این کشور محسوب می‌شد. پس از آنکه کشور مصر به دست عمرو عاص و به فرمان عمر فتح شد، این شخص خود را به عمرو نزدیک کرد. عمرو عاص که مردی فهیم بود با او به گفتگو پرداخت و محضر او را قابل استفاده تشخیص داد. مخصوصاً نکات منطقی و دلایل روشن او که در پرده الفاظ فلسفی پوشیده بود و طبعاً تا آن روز به گوش عمرو عاص نرسیده بود، برایش ارزش داشت، لذا ساعات فراغت را با او به مباحثه می‌پرداخت.

یک روز یحیی نحوی به عمرو عاص گفت اکنون که دیگر مصر و شهرهای آن در ید قدرت شماست، طبعاً چیزهایی هست که به درد عرب می‌خورد و حق تملک آن از عرب است، ولی اشیائی هم هست که مورد استفاده شما نیست، اگر آن را به اهلش بازگذارید شایسته‌تر باشد. عمرو پرسید مقصود تو چیست؟ یحیی گفت: در خزاین سلطنتی، کتابهای فلسفی و علمی وجود دارد که اکنون آن مخازن لاک و مهر شده و کسی دسترسی بدان ندارد. خوب است اجازه داده شود که در اختیار حوزه‌های علمیه گذارده شود.

عمرو پس از آنکه تاریخچه آن کتابخانه را از یحیی شنید گفت من حرفی ندارم، ولی بدون اجازهٔ خلیفه نیز دستوری در این باره نخواهم داد و طی نامه‌ای که به عمر نوشت از او در این خصوص استجازه کرد. فرمان عمر رسید و بدین جمله ختم می‌شد: «و اما الکتب اللتی ...» بلافاصله دستور داد کلیه کتابها را بین گرمابه‌داران شهر تقسیم کردند. برای مدت شش ماه کلیه گرمابه‌های اسکندریه با حرارت کتابهای کتابخانه گرم می‌شد».

ابوریحان بیرونی در *آثارالباقیه* نوشته است: قتیبة بن مسلم عامل حجاج دومین باری که به خوارزم رفت، همهٔ دانشمندان و موبدان و دبیران واقف به علوم و ادبیات ساسانی را کشت، کتابها را سوزانید و با کشته و آواره شدن آنها این طبقه از علوم و ادبیات و تاریخ نیز محو و نابود گردید. ابن‌خلدون نوشته است که وقتی سعد بن ابی وقاص مدائن را گشود راجع به کتابهای کتابخانه آنجا نامه‌ای به عمر نوشت و عمر دستور داد آنها را به آب افکنند.

وقتی اسکندر که از جامعهٔ دانشمند و حکیم‌پرور یونان بیرون آمده بود و خود او هم از درک این علوم بی‌بهره نبود با کتابخانه‌ها و دانشمندان و مؤبدان

ایرانی آن سلوک را کرد که اغلب شنیده‌اند، از اعراب که تمدن و فرهنگ سطح پایینی داشتند و اکثراً بی‌سواد بودند و علوم و ادبیات را درک نمی‌کردند، توقع بیشتری نباید داشت.

دفاتر جمع و خرج مالیات تا زمان حجاج بن یوسف ثقفی که والی عراق بود، به زبان فارسی و با همان سبک دفاتر قدیم ایران نوشته می‌شد، زیرا اعراب با این رسوم و فنون آشنا نبودند و یادگرفتن آن را نیز برای خود حقارت و خواری می‌دانستند. در آن هنگام بین «زادان فرخ» مأمور محاسباتی دیوان و «صالح ابن عبدالرحمن» که زیر دست او کار می‌کرد مناقشه شد و صالح گفته بود که دواوین را می‌تواند به زبان عربی تبدیل کند. زادان فرخ از این مسئله خشمگین شد. پس از مرگ او کارهای محاسباتی به صالح[1] محول شد و وی دفاتر محاسباتی را به زبان عربی ترجمه کرد. مردان شاه پسر زادان فرخ هر چه کرد که صالح را از این عمل باز دارد نشد، حتی راضی شد که یک‌صد هزار درهم به او بدهد تا از این خیال و عمل منصرف شود، ولی صالح کار خود را کرد. مردان از فرط تعصب و دلسوزی گفت «خدا نسل تو را قطع کند، چنانچه تو ریشهٔ زبان فارسی را قطع کردی ...»[2].

علوم و آداب و اخلاق ملی ایران تا حدی در نواحی شرقی محفوظ ماند. خراسان در زمان خلفای اموی و سپس عباسی مرکز جنبشهای سیاسی و پرورش سرداران رشید و سخنوران نامی گردید و فارس پناهگاه زرتشتیان و مزدیسنان شد. بسیاری از مورخان و سیاحان و جغرافی‌نویسان بعد از اسلام از قبیل اصطخری، ابن حوقل، مقدسی، یاقوت حموی و یعقوبی در مسافرت به این نواحی اطلاعاتی کسب کردند و با استفاده از آن کتابهایی دربارهٔ علوم و آداب و رسوم و شعائر مذهبی ایران قدیم تألیف کردند و مطالبی در خصوص این مناطق نوشتند.

عرب پس از استیلا بر ایران و روم و مراکز علمی و فرهنگی اسکندریه، قسطنطنیه، بیروت، نصیبین، رها، حران، مدائن، گندی‌شاپور و رومیه با افکار فلسفی یونان و دانشمندان این مدارس آشنا شدند.

---

۱. پدر صالح از اسرای سیستانی بود و خودش در بصره به دنیا آمده بود.

۲. *فتوح البلدان*.

www.tabarestan.info تبرستان

در زمان امویان نقل علوم و فلسفه به زبان عربی آغاز شد، ولی چون در آن عصر موقعیت و استعداد اعراب گنجایش بیشتری نداشت، مانند زمان عباسیان به‌سرعت پیش نرفت، ولی پس از سقوط امویان و انتقال مرکز خلافت به بغداد در زمان خلفای عباسی، دامنهٔ این نهضت به حدی توسعه پیدا کرد که عصر طلایی و درخشان عباسی را به وجود آورد.

بسیاری از نویسندگان و دانشمندان و مترجمان و مؤلفان این عصر و قبل از آن ایرانی بودند. ابن مقفع، خاندان نوبخت (موسی-یوسف)، پسران خالد ابوالحسن علی بن زید التمیمی، حسن بن سهل الفلکی، البلاذری، جبلة بن سالب دبیر هشام، اسحق بن زید و عمر بن فرخان مترجمان معروفی بوده‌اند که بیش از چهل کتاب از کتابهای قدیم ایرانیان را به عربی ترجمه کرده‌اند.[۱]

ابن خلدون می‌نویسد: «بیشتر پیشوایان و قافله‌سالاران علوم و تمدن اسلامی ایرانی هستند». سیبویه واضع علم نحو و بسیاری از علمای حدیث و اخبار و اصول و فقه و علم کلام ایرانی بودند.

توضیحات

کتابخانه اسکندریه: اسکندریه دارای کتابخانه‌های متعدد و معروفی بود که در تحولات و اتفاقات از بین رفت. نخستین کتابخانهٔ آن در زمان بطلمیوس سوتر و به دستور او تأسیس شد. کسی که بیش از همه به جمع‌آوری کتابهای آن همت گماشت دمتریوس (Demetrius) اهل فالرن (Phaleron) بود. دکتر پرسنز (Parsens) نام هشت تن مؤسس این کتابخانه را جمع‌آوری کرد که معروف‌ترین و نخستین آنها همین شخص و آخری اریستارخوس (Aristarchos) اهل ساموتراسه (Samothracé) (۱۴۵ ق.م) است. این کتابخانه و کتابخانهٔ سراپیون (Sérapéion) روی هم رفته حدود هفتصد هزار جلد کتاب داشته‌اند و در زمان بطلمیوس فیلادلفوس به نهایت توسعه خود رسیده‌اند.

---

۱. ابن الندیم در *الفهرست*.

این کتابخانه یک بار در سال ۴۸ ق.م در زمان قیصر سوخته شد. عامل این حریق عشق‌بازی و خاطر خواهی سزار با ملکه کلئوپاترا بود که مردم متعصب را برانگیخت تا به کاخ سلطنتی هجوم برند. سزار برای خلاصی خود دستور داد کشتیهای محافظ جلو قصر را آتش زنند تا توجه مردم به آن حریق جلب شود و او و معشوقش بتوانند بدون آسیبی فرار کنند. فرار انجام گرفت، ولی آتش به قصر سرایت کرد و در نتیجه مقداری از کتابهای کتابخانه نیز که در جوار کاخ پادشاهی بود بسوخت، ولی همه آن از بین نرفت و بعداً باز کتابخانه توسعه یافت.

آتش‌سوزی بعدی در ۳۹۰ میلادی و آخرین آن در ۶۴۱ میلادی مطابق با سال ۱۹ هجری توسط اعراب انجام گرفت.

www.tabarestan.info تبرستان

این کتابخانه یکی از معروف‌ترین کتابخانه‌های باستانی دنیای کهن و یکی از مراکز مهم تحقیقی و اطلاعاتی برای دانشمندان عصر بوده است و به سهم خود به دانش و فرهنگ قرون قبل و بعد از میلاد خدمت بزرگی کرده است. به طوری که نوشته‌اند اولین فهرستی که کالیماکوس (Callimachos) شاعر و دانشمند اهل سیرنه (Cyéné) (نیمه اول قرن سوم میلادی) از کتابهای این کتابخانه تهیه کرده روی ۱۲۰ طومار بوده است.

بسیاری از تواریخ از روی کتابهای این کتابخانه نوشته شده‌اند، از جمله تاریخ خود مصر به زبان یونانی که مان‌تن (Manéthon) تدوین کرده بود، همچنین ترجمه تورات به زبان یونانی بنا به روایت اریسته‌اس (Aristeas) و دیگر کار آن تحقیق در زبانها و تنظیم دستور زبان بوده است و قدیمی‌ترین دستوری که برای زبانی یونانی تدوین شد کار دیونیسوس تراکس (Dionysios Thrax) اهل اسکندریه در قرن اول پیش از میلاد بوده است.

مشهورترین دانشمندانی که از کتب این کتابخانه استفاده کرده‌اند عبارت‌اند از: اقلیدس، بطلمیوس (قرن دوم میلادی)، ابرخس یا هیپارکوس (Hipparchos)، تاون (نیمه دوم قرن چهارم) و دخترش هیپاتی (نیمه اول قرن پنجم میلادی)[1] که نخستین زن ریاضی‌دان جهان بوده است.

---

۱. سارتن، جرج، *علم قدیم و تمدن جدید*، ترجمه احمد بیرشک، تهران، ۱۳۳۴، ص ۳۲.

خواندن خطوط پهلوی

خواندن خط پهلوی از سال ۱۶۶۷ میلادی که شاردن (Chardin) سیاح معروف فرانسوی به ایران آمد شروع شد. این سیاح رونوشتی از کتیبه‌های نقش رستم و نقش رجب را با خود به اروپا برد. سموئل فلاور (Samuel Flower) نیز در گزارشهای فلسفی خود (ژوئن ۱۶۹۳) رونوشت کتیبه‌ها را که در ۱۶۶۷ استنساخ کرده بود منتشر ساخت.

نیبور (Neibuhr) در ۱۷۷۸ آنها را چاپ کرد. سیلوستر دوساسی (Silvestre de Sacy)[1] در ۱۷۹۳ موفق شد بعضی از خطوط پهلوی را بخواند. وی نخستین کسی است که موفقیت شایان توجهی در این راه به دست آورد. پنج سال پس از انتشار خاطرات سیلوستردوساسی، دانشمند دیگر سن بارتلمی (Paul de St Barthelemy)، عضو فرقه راهبلن دیر کرمل (Carmel)، روی این خطوط و زبان اوستا و سانسکریت مطالعاتی به عمل آورد.

توماس در ۱۸۶۸ میلادی کلیهٔ کتیبه‌های پهلوی موجود تا آن روز را منتشر ساخت و توانست همهٔ آنها را بخواند، ولی آنها را تفسیر نکرد. سپس وست در ۱۸۶۹ و هاوگ در ۱۸۷۰ کتیبهٔ پهلوی حاجی‌آباد را مورد بررسی کامل قرار دادند. هاوگ برای فراگرفتن این خط مدتی در هند ماند. فردریک مولر (Friedrich Müller) ترجمه جدید کتیبه را در *مجله آسیایی وین* (*Vienna Oriental Journal*) در ۱۸۹۲ منتشر ساخت.

دیگر دانشمندانی که به نوبه خود برای خواندن این خط زحمت کشیده‌اند عبارت‌اند از پروفسور زاره، اوزلی (Ausely)، تیشن (Tychen)، آندراس(Andrass)، نولدکه، دارمستتر، سالمان (Salman)، هرتسفلد.

---

۱. سیلوستر دوساسی بزرگ‌ترین مستشرق فرانسوی است که جزو همراهان ناپلئون بناپارت به مصر رفت و کمی بعد به دستور ناپلئون جزو انجمن Institue d'Egypte در قاهره که ریاست آن با مونژ دانشمند شهیر، ریاضی‌دان فرانسوی و واضع هندسه ترسیمی و نیابت رئیس آن با خود ناپلئون بود شد و ابلاغیه‌های لشکر فرانسه را در مصر او می‌نوشت و به همراهی مونژ و سن‌هیلر و برتوله رموز تمدن مصر را کشف کرد و علم مصرشناسی (Egyptologie) را بنا نهاد. وی به زبان پهلوی احاطه کامل داشت و بدین‌وسیله کلید کشف تاریخ و زبان اشکانی و ساسانی را به دست مستشرقین داد.

www.tabarestan.info تبرستان

از استادان و دانشمندان متأخر پروفسور اسپرینگ‌لی و پروفسور برنهارد گیگر هستند. گیگر پیش از جنگ بین‌المللی دوم از دانشگاه وین به امریکا رفت. پروفسور مارک بان درزدل استاد هلندی دانشگاه پنسیلوانیا، پروفسور بن‌ونیست فرانسوی، دکتر گیرشمن فرانسوی، دکتر ریچارد فرای استاد دانشگاه هاروارد نیز برای خواندن این خطوط کوششهایی کرده‌اند.

در انگلستان پروفسور هنینگ و پروفسور بایلی و گرشویچ استادان مسلم این خط هستند.

تبرستان www.tabarestan.info

اقدام اساسی برای ترجمهٔ صحیح تمام کتیبه‌های پهلوی را وزارت فرهنگ در ۱۳۲۹ انجام داد، بدین معنی که از پروفسور والتر هنینگ استاد دانشگاه لندن که از استادان بنام زبان پهلوی است دعوت به عمل آورد. وی به خرج دولت ایران و با همکاری بنگاه علمی تخت جمشید از تمام کتیبه‌های مکشوفه قالب‌گیری کرد و با خود به لندن برد و اینک چند سال است که مشغول مطالعه و ترجمه دقیق آنها است. تاکنون عکسهای کتیبهٔ سرمشهد و نقش رستم و ترجمه کتیبهٔ فیروزآباد و تنگ سروک بهبهان چاپ و نوشته‌های روی پاپیروس و سفالها نیز منتشر شده است.

زبان و لهجه‌های فرس میانه (ساسانی)

تا پیش از کاوشهای نیم قرن اخیر در ترکستان چین و نواحی آسیای مرکزی، از زبانهای رایج دورهٔ ساسانیان آثار دو زبان بیشتر معلوم نبود، یکی زبان پهلوی ساسانی که در جنوب و جنوب‌غربی و مغرب ایران زبانزد بود و دیگری زبان کتیبه‌هایی که غالباً به همراه کتیبه‌های پهلوی ساسانی نوشته شده‌اند و به زبان پهلوی اشکانی معروف‌اند.[۱]

کشفیات باستان‌شناسان در ترکستان چین ناحیه تورفان[۲] و پیدایش کتیبه‌های

---

۱. مستشرقان این زبان و خط را بدواً پهلوی کلدانی اصطلاح کرده بودند که تناسبی نداشت. آندراس این اشتباه را اصلاح و به پهلوی اشکانی زبان رایج دوره اشکانیان در نواحی مرکزی و مشرق و شمال شرقی ایران بدان صحبت می‌کرده و می‌نوشتند، اصطلاح کرد.

۲. تورفان (Turfan) در ناحیه کوهستانی تیان شان (Tian shan) شمال شرقی ترکستان چین مقداری از کتاب شاهپورگان مانی در آنجا پیدا شده است.

بودایی، مانوی و عیسوی که به لغات پهلوی، سانسکریت، چینی، سغدی، سکایی (ختنی)، تخاری، تبتی و ایغوری نوشته شده‌اند معلوم داشت که غیر از لهجه‌های پهلوی اشکانی و ساسانی که به لهجه‌های دسته غربی تعلق دارد، زبانهای دیگری در زمان اشکانیان و ساسانیان رواج داشته است که همه از لهجه‌های میانه یا متوسط زبان فارسی محسوب می‌شوند و به لهجه‌های شرقی موسوم شده است، مانند زبان سغدی، خوارزمی، ختنی، پشتو، آذری، خزری، طبری و اسی میانه[1]. چه بسا که این زبانها همان‌طور که در زبانهای فرس باستانی اشاره شده است ریشه‌های کهنی از ادوار باستانی ایران داشته‌اند و به دست نیامدن مدارک کتبی مربوط به دورانهای پیش از اشکانی و ساسانی دربارهٔ این زبانها به مجهول ماندن آنها کمک کرده است. در متون مانی هزوارش نیست و معلوم می‌دارد که زبان مشرق از هزوارشها مبرا بوده است و منشیان یهودی و آرامی در آن خطه نفوذی نداشته‌اند.

پیدایش قطعاتی از انجیل به زبان سغدی در ترکستان راه وقوف بر این زبان را هموار ساخت و وجود کتیبه‌های بودایی بدین زبان، کاملا تأیید کرد که زبان سغدی چندین قرن در آسیای مرکزی، از دیوار چین تا سمرقند و نواحی مجاور مشرق ایران متداول بوده است. زبان کنونی یقنوب پامیر را از بقایای زبان سغد قدیم دانسته‌اند.

در زبان پهلوی ساسانی بسیاری از لغات اشکانی وجود دارد که نفوذ این زبان را در پهلوی ساسانی نمودار می‌سازد. همچنین زبان یونانی توسط یونانیهای مهاجر زمان اسکندر و سلوکیها در بعضی از نقاط رواج پیدا کرد و مورد استفاده قرار گرفت، به همین دلیل گاهی در کنار کتیبه‌های پهلوی ساسانی ترجمهٔ آنها به زبانهای اشکانی و یونانی نیز نوشته شده است تا همهٔ مردم از مضمون نوشته‌ها و اعلامیه‌های دربار ساسانی آگاه شوند.

در لهجه‌های شرقی ایران غالباً «آ» در کلمات «اَ» تلفظ می‌شد مثل «خانه»، «خنه»، «آدم»، «اَدم»، «خاور»، «خور».

زبان سریانی: زبان ادبی مسیحیان سامی‌نژاد سریانی بوده است. این لهجه در

---

۱. Le Moyen Ossetique از لهجه‌های شرقی ایران که همراه مهاجرت آلانی یا اسی رواج پیدا کرده بود.

شمال بین‌النهرین مخصوصاً در شهر معروف ادسای قدیم (رهای زمان ساسانیان و اورفای کنونی) متداول بوده و از زبان آرامی منشعب شده است و چون بسیاری از لغتهای یونانیهای مهاجر زمان اسکندر و جانشینانش داخل این زبان شده بود، از زبانهای پرمایه و اساسی قرون اولیه بعد از میلاد است و خود رها نیز یکی از مراکز مهم این زبان بوده است. پس از رها، نصیبین (Nisibis) و حران (Harran) از حیث رواج زبان سریانی رتبهٔ دوم را داشته‌اند.

آثار این زبان و خط مربوط به پیش از میلاد است، ولی پس از میلاد و در زمان ساسانیان آثار باقیمانده از این زبان عبارت است از ترجمه و تفسیر تورات و انجیل و سرودهای مذهبی و اسکندرنامه سریانی که از روی اسکندرنامهٔ پهلوی ترجمه شده است. اسکندرنامهٔ پهلوی نیز از روی نسخه‌های یونانی و ظاهراً در سدهٔ سوم میلادی و بعد از آن در مصر گردآوری شده است و آن را به کالیستنس نسبت دادند که البته بی‌اساس است. در زمان اسلام این اسکندرنامه سریانی به عربی برگردانده شد.

از دیگر نوشته‌های به دست آمده از زبان سریانی شش کتاب از مانی و یک کتاب قانون مدنی ساسانیان است که عیسی بخت (یشوع بخت = رهانیده شده عیسی) به زبان سریانی ترجمه کرده است. این مترجم در قواعد حقوقی ایران تغییراتی متناسب با قوانین عیسویان داده است.

زبان سریانی پس از اسلام ارزش خود را نگاه داشت و در بعضی از سرزمینهای کوهستانی آسیای غربی مانند لبنان تا پایان سده هفدهم میلادی زبان رایج بوده است و هنوز هم پاره‌ای از اهالی کوهستانهای کشورهای آسیای غربی مانند ده کوهستانی معلوله (۳۵ کیلومتری شمال دمشق) و آسوریان، کلدانیان و گاهی صابئین به این زبان تکلم می‌کنند. به این ترتیب زبان این فرقه‌ها با لغات زبانهای محلی کشورهایی که در آن ساکن‌اند (ایران ـ عراق ـ ترک) آمیخته شده و یک نوع زبان سریانی جدید را به وجود آورده است.

سایر لهجه‌های متداول زمان ساسانی: لهجهٔ سغدی در نواحی سغد در ماوراءالنهر رایج بوده و گاهی در اثر قدرت پادشاهان سغد در همهٔ آسیای مرکزی تا سرحدات چین توسعه پیدا می‌کرد. آثار نسبتاً جالبی از این زبان و خط سغدی که از

الفبای آرامی گرفته شده به دست آمده است. سغدیها در جنوب شرقی خوارزم بین آمودریا و سیردریا ساکن بودند.

خوارزمی: در خوارزم در مشرق دریای خزر و جنوب دریاچهٔ ارال این لهجه به لهجهٔ سغدی نزدیک بوده و به خطی مانند خط سغدی نوشته می‌شد؛ این خط و سایر خطوط از آرامی گرفته شده بود.

تخاری: در تخارستان، ولایت میان بلخ و بدخشان به آن صحبت می‌شده و به لهجهٔ بلخی نزدیک بوده است. آثار این زبان در ترکستان چین به دست آمده است.

لهجهٔ طبری، کردی، آذری، خوزی، فارسی، کرمانی.

یاقوت حموی از قول حمزة بن الحسن اصفهانی از کتاب *التنبیه* می‌گوید:

«... حمزه اصفهانی در کتاب *التنبیه* آورده است که ایرانیان را پنج زبان بوده: پهلوی و دری و فارسی و خوزی و سریانی. پهلوی زبانی بوده که پادشاهان در مجالس خود بدان تکلم می‌کرده‌اند و این زبان منسوب است به پهله و پهله اسم پنج شهر اصفهان و دری و همدان و ماه نهاوند و آذربایجان است و شیرویه بن شهردار گوید شهرهای پهلویان هفت است: همدان و ماسبذان و قم و ماه بصره و صمیره (مهرگان‌کده) و ماه کوفه و کرمانشاهان، و شهرهای ری و اصفهان و قومس و طبرستان و خراسان و سجستان و کرمان و مکران و قزوین و دیلم و طالقان از شهرهای پهلویان نیست. اما لغت فارسی زبانی بوده است که موبدان و منسوبان آنان بدان لغت تکلم می‌کرده‌اند و آن زبان مردم فارس است. زبان دری زبان خاص مردم دربار بوده و لغات مشرق و اهل بلخ در آن غلبه داشت. اما لغت خوزی زبان مردم خوزستان است و پادشاهان در خلوتها با بزرگان کشور بدان سخن می‌گفتند و هنگام فراغت و استحمام و شست و شو هم بدین زبان تکلم می‌کرده‌اند.»[۱]

در بعضی از کتابها از قول عبدالله بن مقفع روایت شده است که پادشاهان ساسانی در مجالس رسمی به زبان پهلوی و در مواقع عادی به زبان خوزی گفتگو می‌کردند، درباریان نیز زبانشان دری بوده و موبدان به زبان فارسی صحبت می‌کرده‌اند.[۲] بنابراین زبان پارسی، دری و خوزی هرکدام مقام و موقعیتی داشته‌اند.

---

۱. صفا، *تاریخ ادبیات ایران*، جلد اول، ص ۱۴۱.

۲. *الفهرست و التنبیه علی حدوث التصحیف*.

www.tabarestan.info تبرستان

زبان فارسی در عهد ساسانیان زبان ادب و فلسفه، حکمت، پند و اندرز، داستان‌سرایی و سرود دینی بوده و از شیرینی و شیوایی سرشار بوده است. تازیان غالب نمی‌خواستند زبان ایرانی که بهترین عامل وحدت ایران بود، روزی سبب شورش و طغیان شود و مردم از اطاعت آنها سرپیچی کنند، مضافاً به اینکه خط و زبان فارسی را مانع نشر و رواج قرآن می‌دانستند و کتابهای فارسی را متعلق به مجوس و گمراه‌کننده می‌پنداشتند. از همین رو کوشش کردند تا این زبان را براندازند و در نتیجه خط و کتاب و کتابخانه‌ها را در شهرها نابود کردند و چون اصولاً اعراب آشنایی چندانی با خط و سواد و علوم و ادبیات نداشتند دلیلی نداشت که با نظر احترام و تحسین به این آثار بنگرند.

www.tabarestan.info تبرستان

بنابراین کم‌کم زبان فارسی ارج خود را در دربار خلفا از دست داد. نه برای دین به کار می‌آمد و نه برای امور اداری؛ زبان مذهب و دولت زبان قرآن و زبان عربی بود. فقط موبدان و روحانیان با زبان پهلوی سخن می‌گفتند. زبان علمی در مغرب و جنوب زبان پهلوی و در مشرق زبان دری بود و سایر زبانها از قبیل سغدی، خوارزمی و غیره بین توده مردم و ده‌نشینان رواج داشت و هر ناحیه‌ای لهجه‌های خود را حفظ کردند، حتی آنانی که دین اسلام را پذیرفته بودند، نماز و قرآن را به زبان خود می‌خواندند و مخصوصاً ابوجعفر نرشخی در *تاریخ بخارا* نوشته است که «مردمان بخارا به اول اسلام در نماز قرآن به پارسی خواندندی و عربی نتوانستندی آموختن و چون وقت رکوع شدی، مردی بود که در پس ایشان بانگ کردی، «نگنبان کنیت» (یعنی نگونبان کنید، رکوع کنید) و چون سجده خواستندی، بانگ کردی، نگونبان گون کنیت».[1]

کتاب *تاریخ بخارا* تألیف ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی بخارایی، ۲۸۶-۳۴۸ هـ. به زبان عربی و به نام ابو محمد نوح بن نصر سامانی تألیف شده است. دو قرن بعد که زبان عربی کم‌کم متروک و منسوخ شد، یعنی اوایل قرن ششم هجری (حدود ۵۲۲ هـ.) ابونصر احمد بن محمد نصر القباوی از اهل بخارا و از دهستان قبا آن

۱. *تاریخ بخارا*، صفحه ۵۷. نگونبان کنیت یعنی خود را خم کنید. نگونبان گون کنیت یعنی خود را خمیده‌گون کنید.

را به فارسی ترجمه کرده و قسمتی از آن را که مفید نمی‌دانسته ضمن ترجمه حذف کرده و اطلاعات دیگری بر آن افزوده است. در ۵۷۲ محمد بن زفر بن عمر آن ترجمه را باز تلخیص و به نام صدرالصدور صدر جهان برهان‌الدین عبدالعزیز بن مازه حاکم بخارا موشح کرده است.

زبان فارسی پس از فتح اسلام با لغات عربی سامی آمیخته شد، ولی با وجود این اصالت و ریشه خود را از دست نداد و پیوستگی خود را با زبان پهلوی و اوستا از هم نگسست. زبان فارسی امروز از پهلوی (فرس میانه) و فرس میانه از فرس قدیم (هخامنشی) به وجود آمده است. زبان اوستا نیز یکی از لهجه‌ها و زبانهای قدیم بخشی از ایران و شاید ایران شرقی بوده است، و مثل ودا، شعبهٔ مهمی از زبانهای هند و اروپایی و به زبان سانسکریت بسیار نزدیک است. در عهد هخامنشی زبان فارسی زبان درباری و رسمی و زبان اوستایی زبان دینی بوده است.

www.tabarestan.info تبرستان

تا چندی پیش معتقد بودند که زبان امروزی ایران پس از حمله اعراب و از اوایل پیروزی اسلام رایج شده است ولی اخیراً با دلایل محکمی ثابت کرده‌اند که این زبان تا پیش از ظهور اسلام پا به پای زبان پهلوی پیش می‌رفته است، منتها در کتیبه‌های رسمی شاهان ساسانی زبان پهلوی به کار رفته است و چنانچه نوشته‌هایی از این زبان وجود داشته یا از میان رفته یا تاکنون به دست نیامده است. از اشعار *شاهنامه* و نوشته‌های گویندگان و نویسندگان قرن چهارم هجری که آثارشان به ما رسیده است، از قبیل *شاهنامهٔ ابومنصور* (۳۴۶ هـ.)، ترجمهٔ *تاریخ طبری* توسط ابوعلی محمد بن محمد بلعمی[1] وزیر منصور بن نوح سامانی (۳۵۶ هـ.)، *عجایب‌البلدان* تألیف ابوالمؤید بلخی به نام ابوالقاسم نوح بن منصور (۳۵۶-۳۸۷ هـ.)، ابوشکور بلخی (۳۲۱ هـ.)، شهید بلخی (متوفی ۳۲۵ هـ.)، رودکی (متوفی ۳۲۹ هـ.)، کسائی مروزی،

---

۱. ابوالفضل محمد بلعمی وزیر دانشمند امیر نصر بن احمد بن اسماعیل سومین امیر سامانی از لحاظ اینکه زبان فارسی را زنده کند و از اختلاط آن با زبان عربی بکاهد شعرایی امثال رودکی و شهید بلخی و فرالاوی و غیره را واداشت تا به ترجمه آثار قدیم ایران که به عربی نقل شده بود به فارسی اقدام نمایند، من‌جمله یکی هم از آن کتابها همین *کلیله و دمنه* بود که به دستور ابوالفضل از عربی به نظم فارسی در آمد.

دقیقی طوسی[۱] (متوفی ۷۶۷ م /۳۷۰ هـ.) و *شاهنامهٔ فردوسی* این طور استنباط می‌شود که درآن قرن این زبان به قدری فصیح بوده که همهٔ ادوار تحول خود را پیموده و زیباترین لهجه بوده است و زبان‌دانان بعید می‌دانند که زبانی به فاصله دو سه قرن به این درجه تحول و تکامل برسد. آنان معتقدند که از سده‌های خیلی پیش از انقراض دورهٔ ساسانی این زبان وجود داشته و مورد استفاده بوده است، منتها در سه چهار قرن اولیهٔ اسلامی مدارج کمال خود را طی کرده و به صورتی در آمده است که در نوشته و شعر مورخان و شعرای وقت دیده می‌شود.

و از اینکه شعرایی از قبیل حنظله بادغیسی و محمد بن وصیف سکزی بدان زبان اشعاری به فارسی سروده‌اند معلوم می‌شود که این زبان بدواً در صفحات شرقی تجدید حیات کرده و در مغرب ایران و صفحات آذربایجان و طبرستان به زبان پهلوی صحبت می‌شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

سرودن شعر به صورتی که بعد از اسلام و پس از اختلاط زبان فارسی با ادبیات عرب دیده می‌شود، معمول نبوده است ولی ترقی سطح موسیقی و بودن نوازندگان و خوانندگان در دربار و اینکه موسیقی و آواز بدون شعر نمی‌تواند لذت‌بخش باشد، وجود اشعاری را تأیید می‌کند که نمونه‌هایی از آن را محققان در کتابهای *درخت آسوریک* و *یادگار زریران* و بعضی از پندنامه‌ها یافته‌اند. دعاها و سرودهای مانویان با شعر و عباراتی از این قبیل برگزار می‌شده است.[۲]

آمیخته شدن زبان عرب و ایران سبب شد که به‌تدریج واژه‌هایی از آن زبان به زبان فارسی راه یابد.

زبان سغدی

در کشور سغد بین سیحون و جیحون بدین زبان سخن می‌گفته‌اند و به زبانهای سغد شرقی از قبیل خوارزمی، پارتی، بلوچی، ختنی و استی و لهجه‌های پامیر نزدیک بوده است. دامنهٔ نفوذ این زبان به واسطه رفت و آمد بازرگانان و سوداگران سغدی

---

۱. مولد دقیقی را بلخ، سمرقند، طوس نوشته‌اند.

۲. در بحث مربوط به شعر در زمان ساسانی به صورتی مفصل‌تر دربارهٔ آن صحبت خواهد شد.

تا چین کشیده می‌شد و پاره‌ای از اصطلاحات و لغات آن وارد زبان چینی و به طور کلی زبان، فرهنگ و ادب آسیای مرکزی شده بود، ولی در برابر هجوم قبایل ترک‌زبان به این نواحی و توسعهٔ زبان فرس میانه در سراسر حوزهٔ پادشاهی ساسانی، به‌تدریج از اعتبار سابق افتاد و به شکل یک زبان محلی درآمد. پس از اسلام نیز که هجوم اقوام ترک زبان به این نواحی بیشتر شد و زبان فارسی نیز زبان امرای ایرانی نواحی شرقی ایران بود زبان سغدی زوال بیشتری یافت و در حدود قرن ششم هجری دیگر از بین رفت و آنچه از آن باقی ماند، لهجه‌ای است که در ده کوچک یغنوب بدان سخن می‌گویند.

www.tabarestan.info تبرستان

از ۱۸۹۰ م در آسیای مرکزی و ترکستان چین آثاری از این زبان در کتیبه‌های سغدی به دست آمد که مشتمل بر آثار دینی بودایی، مانوی، مسیحی و پاره‌ای اسناد تجارتی است. خط سغدی از خط آرامی گرفته شده و همان خطی است که اویغور مغولان اقتباس کرد و بعدها اساس خط منچوری شد.

زبانها و لهجه‌های محلی ایرانی[۱]

۱) آمادیه: یکی از لهجه‌های کردستان غربی که در قسمتی از شمال سرزمین عراق فعلی رایج است. ۲) ارشری (Oroshor): یکی از لهجه‌های ایرانی پامیر که در حدود دو هزار تن بدان تلکم می‌کنند. ۳) ارموری (Ormuri) یا برگی (Bargis): لهجه بعضی از مردم افغانستان شرقی و سرحد هند به‌خصوص در نواحی وزیرستان است. ۴) اُست (Oset): زبان ایرانی بسیار کهن که در قسمت کوهستانی قفقاز مرکزی در میان افراد طایفه «اُست» تیره «ایرن» و تیره «دیگُر» بیشتر رایج است. ۵) استرابادی: لهجه‌های محلی گرگان. ۶) ایشکشمی (Ishkishmi): لهجه‌های ایرانی نواحی کوهستانی پامیر در شرقی‌ترین نواحی شمال افغانستان هم کم‌وبیش رواج دارد و در حدود پنج شش هزار تن به این زبان صحبت می‌کنند. ۷) اشکونی (Ashkuni): از لهجه‌های کافری (Kafir)

---

۱. این زبانها و لهجه‌های محلی را محقق و دانشمند فقید نیکلاراست استاد دانشکده ادبیات شیراز جمع‌آوری کرد و در *فرهنگ ایران زمین* به چاپ رسید. اطلاعات بالا نیز از همین منبع نقل شده است.

است. ۸) اصفهانی: لهجه بومی اصفهان. ۹) الموتی (Alamut): لهجه‌ای که میان اهالی الموت و قزوین رایج است. ۱۰) انارکی: لهجه‌ای که اهالی انارک به آن تکلم می‌کنند. ۱۱) اورامانی: از قدیم‌ترین لهجه‌های کردی که چند هزار تن از ساکنان دهات نواحی کوهستانی شمالی سنندج به آن تکلم می‌کنند. ۱۲) ایدگاهی (Yidghah): یکی از لهجه‌های فرعی زبان Munjâni است که لهجه‌ای ایرانی است و اهالی بومی قسمتی از دامنه جنوبی نواحی کوهستان پامیر به آن تکلم می‌کنند. ۱۳) ایرن: از قدیم‌ترین زبانهای ایرانی است که اکنون از لهجه‌های «اُوست» شناخته می‌شود و اکثر اهالی نواحی «اُست» قفقاز به آن تکلم می‌کنند. ۱۴) باجلانی: یکی از لهجه‌های کردی. ۱۵) بانه‌ای: یکی از لهجه‌های کردی. ۱۶) بختیاری: لهجهٔ ایرانی در منطقه کوهستانی جنوب غربی ایران. ۱۷) بدخشانی (Badakhshani) یا بدخشی: لهجهٔ اهالی بدخشان در شمال شرقی افغانستان فعلی مشرف به پامیر. ۱۸) برتنگ (Bartang) یا برتن: از لهجه‌های ایرانی در قسمتی از نواحی کوهستانی پامیر که در حدود دو هزار تن به آن تکلم می‌کنند. ۱۹) برکی (Barachi): لهجهٔ گروهی از طایفه آدموری (افغانستان شرقی و سرحد هند). ۲۰) بشگالی (Bashgali): یکی از لهجه‌های کافرستان افغانستان. ۲۱) بلوچی (Baluche): لهجه‌های امروزی ایرانیان ساکن بلوچستان، افغانستان، پاکستان. ۲۲) بیرجندی: لهجه‌های اهالی شهرها و دهات اطراف بیرجند خراسان. ۲۳) پامیری (Pamir): نواحی کوهستانی پامیر به آن صحبت می‌کنند، یعنی محل تقاطع سرحدات فعلی چین، شوروی، هند، افغانستان. ۲۴) پاوه‌ای (Pawa): لهجهٔ کردی که ساکنان دهستان پاوه در شمال غربی سنندج به آن تکلم می‌کنند. ۲۵) پراچی (Parachi): لهجهٔ ایرانی که ساکنان پاره‌ای از نقاط شرقی افغانستان و شمال غربی هند به آن تکلم می‌کنند. ۲۶) پرسونی یا پراسون: از لهجه‌های کافری افغانستان. ۲۷) پشتو (Pushtu): از زبانهای ایرانی که نیمی از افغانستان و قسمتی از نواحی آسیای غربی هند و پاکستان به آن تکلم می‌کنند. ۲۸) پشه‌ای (Pashai): لهجهٔ مخصوص طایفه پشه‌ایها در افغانستان شرقی و نواحی سرحدی هند. ۲۹) پلوله: در نواحی سرحدی افغانستان و پاکستان به آن صحبت می‌کنند. ۳۰) پنج گور: لهجه‌های ایرانی بلوچستان شرقی. ۳۱) تاتی (Tat): لهجه ایرانی قسمت شمال غربی و قسمتی از ماورای قفقاز. ۳۲) تاتی ارمنی: لهجه فرعی

www.tabarestan.info تبرستان

تاتی که بین ارمنیهای قفقاز رایج است. ۳۳) تاجیکی: زبان ایرانی که به زبان فارسی ادبی شباهت دارد و در ناحیهٔ بخارا که از چندی پیش تاجیکستان نام گرفته، رایج است. ۳۴) تجریش: اهالی بومی تجریش تهران به آن تکلم می‌کنند. ۳۵) تراهی یا تیراهی: ساکنان چند ده از نواحی جلال‌آباد افغانستان به آن تکلم می‌کنند. ۳۶) ترولی (Torwali): لهجه‌ای است در قسمت شمال غربی هند. ۳۷) ترینی: لهجه‌ای است در میان افراد طایفه ترین که به دو تیرهٔ سفید و سیاه تقسیم می‌شوند و از لهجه‌های فرعی پشتو به شمار می‌رود. ۳۸) تلهدشکی: از لهجه‌های فرعی گورانی (Guran) (اساسی‌ترین لهجه کردی). ۳۹) جوشقانی: لهجهٔ ساکنان جوشقان کاشان. ۴۰) چترالی و خاوری: لهجه‌ای است که در میان قسمتی از ساکنان درهٔ چتران (غربی‌ترین نقاط شمالی سرزمین هند مشرف به پامیر) رایج است. ۴۱) چهار لنگ: لهجه‌ای فرعی از بختیاری. ۴۲) خترانی: از لهجه‌های گروه (دردی). ۴۳) خراسانی: لهجهٔ پاره‌ای از نواحی خراسان. ۴۴) خلخالی: لهجهٔ قسمتی از آذربایجان و قسمت کوهستانی گیلان و قسمتی از طوالش. ۴۵) خوری (Khur): لهجهٔ ساکنان دهستان قدیمی غور (در قسمت کویر نزدیک بیابانک و جندق). ۴۶) خوانساری: لهجهٔ خوانسار و ده‌های مجاور آن. ۴۷) داهلی: یکی از لهجه‌های کافری. ساکنان چند دهستان نزدیک چترال به این لهجه تکلم می‌کنند. ۴۸) درویش (Darvish): لهجه‌ای است از زبان فارسی که بین درویشان رایج است. ۴۹) دزفولی: لهجهٔ اهالی دزفول و خوزستان. ۵۰) دیگر (Digor): از لهجه‌های فرعی زبان «اُست» و اهالی قسمتی از نواحی قفقاز مرکزی. ۵۱) رجابی: یکی از لهجه‌های کردی. ۵۲) روشنی (Rushan): از لهجه‌های ایرانی پامیر که در حدود هفت هشت هزار نفر به آن تکلم می‌کنند، در دامنهٔ سلسله فرعی پامیر. ۵۳) زازا: یکی از لهجه‌های کردی که ساکنان قسمتی از کردستان غربی و شهر سوش در ترکیه به آن تکلم می‌کنند. ۵۴) زبکی (Zebaki): از لهجه‌های ایرانی پامیر که اهالی شهر کوچک زبیک بدخشان به آن حرف می‌زنند. ۵۵) زفره: در میان دهستان زفره از دهستانهای مرکز ایران رایج است. ۵۶) زنگنه‌ای: از لهجه‌های کردی. ۵۷) سدهی: لهجهٔ اهالی سدهٔ اصفهان. ۵۸) سرخه‌ای (Sourkhei): از لهجه‌های ایرانی و السنهٔ سمنانی. ۵۹) سرقلی: چند طایفه از ساکنان سرحد پامیر و ترکستان چین به آن حرف می‌زنند. ۶۰) سلیمانیه‌ای: از لهجه‌های اهالی

www.tabarestan.info تبرستان

کردستان غربی در خاک عراق کنونی. ۶۱) سنگسری: لهجه وابسته به سمنانی. ۶۲) سمنانی: در سمنان رایج است. ۶۳) سنگلچی: از لهجه‌های پامیر است که با لهجه‌های زبکی و ایشکشمی قرابت دارد. ۶۴) سنندجی: از لهجه‌های کردی. ۶۵) سو: لهجهٔ شمال غربی. ۶۶) سیوندی: لهجهٔ اهالی سیوند. ۶۷) سیدی: از لهجه‌های کردی. ۶۸) شرانی: از لهجه‌های فرعی زبان پشتو که در کوههای شمال غربی رود سند علیا رایج است. ۶۹) شغنانی: زبان یکی از طوایف پامیر که در حدود بیست و یک هزار نفر به آن تکلم می‌کنند. ۷۰) شهمیرزادی (Chehmerzadi): از لهجه‌های وابسته سمنانی. ۷۱) لهجه شوشتری: رایج در شوشتر. ۷۲) شیرازی: رایج در شیراز. ۷۳) شینا: از لهجه‌های دردی. ۷۴) طالشی: لهجه شمال غربی ایران در طوالش و نواحی لنگران قفقاز. ۷۵) عبدوی: از لهجه‌های محدود ایران مرکزی. ۷۶) فارسی عامیانه: رایج در بین همهٔ مردم ایران. ۷۷) فریزندی: لهجهٔ ساکنان قریهٔ فریزند پنج فرسخی نطنز. ۷۸) قهرودی: لهجه ساکنان قهرود از توابع کاشان. ۷۹) کابلی: یا فارسی کابلی لهجه مردمان کابل پایتخت افغانستان. ۸۰) کاشانی یا کاشی: لهجهٔ مردم کاشان. ۸۱) کاکری: لهجهٔ فرعی زبان پشتو. ۸۲) کافری (Kafiri): لهجه‌ای که در کافرستان افغانستان رایج است. ۸۳) کاوربتی یا کاوروباتی: لهجه‌ای است از زبانهای میانه هندی و ایرانی. ۸۴) کتی: از لهجه‌های کافری است. ۸۵) کردی: در مغرب ایران و قسمتی از ترکیه، سوریه، عراق و قفقاز رایج است. ۸۶) کردی خراسانی: در میان اکراد خراسان رایج است. ۸۷) کرمانجی: از اساسی‌ترین لهجه‌های کردی که در مرکز کردستان رایج است. ۸۸) کرمانشاهی: یکی از لهجه‌های کردی است که در کرمانشاهان رایج است. ۸۹) کسمائی: لهجه‌ای است از گروه لهجه‌های سرزمین گیلان. ۹۰) کشه‌ای: از لهجه‌های مرکزی ایران که اهالی دهستان کشه از توابع کاشان به آن حرف می‌زنند. ۹۱) کفرانی با کفرونی: یکی از لهجه‌های محلی اصفهان. ۹۲) گبری (زردشتی): لهجهٔ زرتشتیان مقیم ایران. ۹۳) گروسی: لهجهٔ اهالی گروس بیجار. ۹۴) گزی: لهجه‌ای است در میان ساکنان قریه گز از توابع اصفهان. ۹۵) گندوله‌ای: از لهجه‌های کردی. ۹۶) گورانی: اساسی‌ترین لهجهٔ کردی. ۹۷) گیلکی: لهجهٔ ساکنان بومی گیلان. ۹۸) لاری: لهجه اهالی لارستان. ۹۹) لاسگردی: از گروه لهجه سمنانی. ۱۰۰) لاهیجانی: زبان نواحی لاهیجان.

www.tabarestan.info تبرستان

۱۰۱) لری: لهجهٔ لرستانیها. ۱۰۲) لکی: از لهجه‌های کردی. ۱۰۳) مازندرانی: لهجهٔ مردم مازندران. ۱۰۴) محلاتی: لهجهٔ محلاتیها. ۱۰۵) مدشته گلتی: (مدگلشتی) (Madaglashti) ساکنان چترال. ۱۰۶) مریوانی: یکی از لهجه‌های کردی. ۱۰۷) مکری: یکی از لهجه‌های کردی. ۱۰۸) مونجانی یا مونجی (Mundjani): لهجهٔ قسمتی از ساکنان نواحی کوهستانی دامنهٔ جنوبی پامیر. ۱۰۹) مهرجانی: یکی از لهجه‌های بیابان مرکزی و کویر لوت. ۱۱۰) میمه‌ای: لهجهٔ اهالی میمه (بین اصفهان و کاشان). ۱۱۱) نائینی: لهجهٔ اطراف نائین. ۱۱۲) نطنزی: لهجهٔ اهالی نطنز کاشان. ۱۱۳) نوشکی: یکی از لهجه‌های رایج بلوچستان شرقی. ۱۱۴) وایگلی: یکی از لهجه‌های کافری. ۱۱۵) وخانی یا واخی یا وخی: لهجهٔ طایفه‌ای است در قسمتی از جنوب و جنوب شرقی کوهستان پامیر که تعداد آنها به دوازده هزار نفر می‌رسد. ۱۱۶) ولاترونی یا ولاترودی: لهجهٔ ساکنان دره کوهستانی ولاترود و ارنگه رود. ۱۱۷) ونتسی: لهجهٔ قسمت شرقی بلوچستان، سرحد پنجاب. ۱۱۸) ونی: لهجهٔ رایج در «ون» از توابع کاشان. ۱۱۹) هرزندی: لهجه‌ای است در قسمتی از آذربایجان شرقی. ۱۲۰) یارندی: لهجهٔ قریه یارند از توابع نطنز کاشان. ۱۲۱) یزدی: لهجهٔ اهالی یزد. ۱۲۲) یزغلامی (Yazghulami): از لهجه‌های پامیر که در حدود دو هزار نفر به آن تکلم می‌کنند. ۱۲۳) یغنابی (Yagnaâbi): لهجهٔ نواحی کوهستانی یغناب (مشرق سمرقند). ۱۲۴) یهودی اصفهان: لهجهٔ یهودیان اصفهان. ۱۲۵) یهودی تاتی: لهجهٔ یهودیان قفقاز. ۱۲۶) یهودی سمرقندی: لهجهٔ یهودیان سمرقند و بخارا. ۱۲۷) یهودی کاشان. ۱۲۸) یهودی همدان.

www.tabarestan.info تبرستان



نقش شاپور اول و والرین امپراتور روم (نقش رستم)

فصل دوم

علوم و فرهنگ

تبرستان
www.tabarestan.info

دانشمندان، دانشکده‌ها، آموزش و پرورش در زمان ساسانی

با آنکه بسیاری از کتابها و آثار علمی ایران ساسانی به دست حوادث روزگار معدوم شد، معهذا طبق مدارک موجود، جنبشهای علمی و تأسیس مکاتب و دانشگاهها و کتابخانه‌ها در دورهٔ درخشان ساسانی به مراتب بیش از ادوار قبل بود. شهریاران ساسانی به نشر علوم و اعزاز دانشمندان و رفاه حال آنان علاقه و توجه شدیدی مبذول داشته‌اند و در مجموع پیشرفتهای علمی و فرهنگی این دوره قابل ملاحظه و شایان اهمیت فراوان است. این جنبش علمی و هنری از زمان اردشیر بنیان‌گذار پادشاهی ساسانی و شاپور اول جانشین او آغاز شد و در زمان خسرو اول به منتها درجهٔ ترقی و عظمت خود رسید.

ابن‌الندیم می‌نویسد:

«اردشیر برای جمع‌آوری کتابهای پراکنده شده ایران و قسمتهایی از اوستا که به دیگر کشورها رفته و ترجمه شده بودند سعی وافی مبذول داشت. وی برای این منظور دانشمندانی به هند و روم و دیگر ممالک فرستاد تا آنچه را که ممکن است، گرد آورند و تدوین نمایند. بعد از او جانشین لایقش شاپور این کار را دنبال نمود و دستور داد تا آن کتابها را به پهلوی ترجمه و در دسترس دانشمندان قرار دهند، به علاوه از جلب دانشمندان خارجی ابا نداشته و چند پزشک یونانی برای تعلیم علم پزشکی به دربار جلب نمود.»

مسعودی در کتاب *مروج الذهب* نوشته است که بهرام پنجم به فارسی و عربی اشعار بسیاری گفته است.

پدر مانی« پاتک» یکی از فضلای بنام و مقرب دربار اردشیر بود. او فرزند خود را طوری تربیت کرد که از لحاظ علمی جایگاه مخصوص و برتری در دربارشاهان ساسانی اشغال کند. مانی در سن سی سالگی مردی فاضل و در زمرهٔ دانشمندان قرار گرفت. مرسوم دربار ساسانی چنین بود که در روز تاج گذاری و اعیاد رسمی دانشمندان نیز حتماً باید شرکت می کردند و مقدم آنها را تهنیت گویند. مانی در روز یکشنبه اول نیسان ۲۴۲ میلادی که مطابق شب جشن مهرگان (۱۶ مهر) و روز جشن تاج گذاری شاپور اول بود، از طرف گروه دانشوران حاضر در جشن مأمور عرض تبریک و تهنیت شد و به طوری که بعضی از مورخان متذکر شده‌اند، در همین روز ضمن شادباش تاج گذاری، مبانی آیین خود را با بیانی فصیح و گیرا گوشزد کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

کرتیر هیربدان هیربد یکی از دانشمندان معروف فارس در عصر ساسانی است. با آنکه پدرش یکی از شاهان و امرای محلی فارس بود، به فضل و کمال گرایید و از وزرا و مشاوران با فضل و مقرب دربار اردشیر شد. وی همان شخصی است که به همراهی عده‌ای از دانشمندان روحانی برای جمع آوری و تدوین اوستا کوشش فراوانی کرد.

ابوسهل ابن نوبخت در کتاب *النهمطان* متذکر شده است که در زمان اردشیر و شاپور مقدار زیادی از کتابهای هند و چین و روم به فارسی نقل و ترجمه شد و بعد انوشیروان همهٔ آنها را جمع آوری و بدانها عمل می کرد زیرا او شیفته دانش و دانش‌خواهی بود.

ابوعلی مسکویه در *تجارب الامم* مقداری از سخنان و عبارات خسرو اول (انوشیروان) را که پادشاه در کتابی در باب کار و رفتار خویش نوشته بود و در قرن چهارم هجری به عربی ترجمه شد، نقل می کند.

راجع به دانش‌پروری انوشیروان از قول خود او چنین نقل شده است:

«اقرار به شناسایی حق و دانش و پیروی کردن از آن یکی از بزرگ‌ترین آرایشهای شاهان است و از چیزهایی که برای شاهان بزرگ‌ترین زیان را دارد یکی سر باز زدن از آموختن است و خود را برتر از آن شمردن که در جستجوی دانش برآیند و آن کس که علم نیاموزد دانا نخواهد بود.»

آگاثیاس (Agathias) مورخ یونانی در سده ششم میلادی متوفی به سال ۵۸۳ م با آنکه از مخالفان انوشیروان بوده نتوانسته است مراتب دانش‌پروری و کمال دوستی این شهریار دادگستر را نادیده انگارد. وی اظهار تعجب و تحیر می‌کند که این پادشاه با وجود اشتغالات امور جنگی و مملکت‌داری چطور از آموختن فلسفه آنی غفلت نمی‌کرد و می‌نویسد که اورانیوس فیلسوف و پزشک بزرگ سوریه را به در بار خود جلب کرد تا از وی حکمت و فلسفه بیاموزد. همچنین نوشته‌اند که وی در جوانی تحصیل فلسفه را شروع کرد و با تعلیمات ارسطو و افلاطون آشنا شد. دفاتر و سالنامه‌های سلطنتی در زمان ساسانیان بسیار مرتب بود. همین آگاثیاس مدعی است که تاریخ خود را از روی سالنامه‌های سلطنتی که سرژیوس (Sergius) مترجم دربار خسروانوشیروان از روی دفاتر تیسفون اقتباس کرده و برای وی فرستاده بود، نوشته است:

www.tabarestan.info تبرستان

دو سال پیش از زمان همین پادشاه، یعنی سال ۵۲۹ میلادی، ژوستی‌نیانوس امپراتور روم شرقی رومیة الصغری[1] (بیزانس ۵۲۷ تا ۲۵۶) مدارس فلسفی آتنیه[2] و اسکندریه و رها (شمال الجزیره) دارالعلم معروف سنت افرم (Saint Ephrem) را بست و هفت تن از دانشمندان مدرسه آتنیه به دربار انوشیروان روی آوردند. وی مقدم آنها را گرامی و مغتنم دانست. ورود آنها به حوزه حکومت ایران بسیار پرارزش و مهم بود، زیرا تخم علم و حکمت را با خود به ایران آوردند و همین علوم

---

۱. روم غربی و روم شرقی: در سال ۳۹۵ میلادی تئودوزیوس امپراتور روم ممالک وسیع خود را به دو قسمت کرد، قسمت شبه جزیره ایتالیا و مملکت فرانسه «گل» و ژرمانیا و اسپانیا و کارتاژ و غیره، قسمت روم غربی و به اصطلاح رومیة الکبری نامیده می‌شد، قسمت شرقی شامل نواحی بالکان، آسیای صغیر، شام، فلسطین، تمام روم شرقی یا رومیة الصغری و مرکز آن اسلامبول بود.

۲. مدرسه آتنه (Athéné) را هادریان (Hadrian) (۱۱۷ـ۱۳۸ م) که در آتن و روم حکم‌فرمایی می‌کرد بساخت و آن را به افتخار رب‌النوع (آتنه) و شهر آتن و فرهنگ آتنوم (Atheneum) آتنه نامید. آتنوم در بسیاری از کشورهای اروپایی با معانی علمی و ادبی به کار می‌رود. در بلژیک دبیرستانهای دولتی را «آتنه» می‌نامند. در انگلستان برای اشاره به انجمنها و باشگاههای علمی و ادبی مورد استفاده قرار گرفت و واژه‌های لیسه، آکادمی و موزه کلماتی هستند که برای مجامع علمی و هنری به کار می‌روند.

بعدها پایه حکمت و فلسفه اسلامی شد. اسامی هفت تن از دانشمندان نام‌برده را به این صورت نوشته‌اند:

۱. داماسکیوس (Damascius) اهل سوریه
۲. سیمپلیکسیوس (Simplicisus) اهل سیلیسی (Cilici)
۳. اولامیوس (Eulamius) اهل فریژی (Phrygie)
۴. پریسکیانوس (Priscianos) اهل لیدی (پریسین)
۵. ایزیدور (Isidore) از گازا (Gaza)
۶. هرمیاس (Hermias)
۷. دیوژن (Diogène) اهل فینیقی

تبرستان www.tabarestan.info

دو کانون بزرگ علمی در امپراتور روم وجود داشت. آتن محل تعلیم و تعلیم فلسفه و ادبیات علوم اجتماعی و اسکندریه مرکز علوم روحانی و آیینی بود. دانش‌پژوهانی که طالب یک از این دو رشته علوم بودند به یکی از این مراکز روی می‌آوردند. مدارس دیگری نیز در قسطنطنیه، بیروت، رها، نصیبین، جندی‌شاپور و حران وجود داشت که در آنها علوم طبیعی، ریاضی و الهیات از روی فلسفه و مکاتب یونان تدریس می‌شد.

در آغاز قرن ششم میلادی امپراتور روم دانشمندان آتن را که معتقد به آیین و آداب و مذهب یونان قدیم بودند تحت فشار قرار داد و آنان ناگزیر به جلای وطن و آمدن به دربار ایران شدند.

برجسته‌تر از همهٔ دانشمندان بالا سیمپلیکسیوس (Simplicius) از اهالی سیلیسی و پریسکیانوس از اهالی لیدی بودند. بین این هفت نفر فقط دو نفر پلوتارخوس و دومنیونوس یونانی بودند و بقیه مصری و آسیایی. پروکلوس اهل بیزانتیه، داماسکیوس یکی دیگر از دانشمندان مهاجر بود که در کتاب خود (*De Pincipus*) اطلاعاتی را که هنگام اقامت در ایران دربارهٔ عقاید مشرق زمین کسب کرده بود، نوشته است.

انوشیروان با حکمای فراری مباحثات فلسفی می‌کرد و هنگام عقد قرارداد با ژوستی‌نیانوس مخصوصاً این ماده را افزود که فلاسفه و دانشمندان آزادی فکر

و عمل داشته باشند و بتوانند به زادگاههای خود برگردند. عشق و علاقه او به علم سبب شد که در مغرب زمین معتقد شوند «یکی از شاگردان افلاطون بر اورنگ پادشاهی ایران تکیه زده است». کتابهای فلسفهٔ ارسطو و افلاطون در زمان او به زبان پهلوی ترجمه شد. همچنین بسیاری از آثار ادبی هند از جمله *کلیله و دمنه* از زبان سانسکریت به زبان پهلوی ترجمه شد. همان ترجمهٔ پهلوی را در دورهٔ اسلامی ابن مقفع (متوفی ۱۴۰ه./ ۷۵۷ م) به عربی برگرداند و نسخهٔ عربی به سایر زبانهای اروپایی نیز ترجمه شد و سرچشمه بسیاری از داستانها و افسانه‌های ادبیات اروپایی است.

www.tabarestan.info تبرستان

حکمای ایران در این دوره مشرب فلسفی جداگانه‌ای انتخاب کردند و دسته‌ای را تشکیل دادند که در فلسفهٔ اسلام «خسروانیین پهلویین» نامیده شد و در پاره‌ای از مباحث فلسفه از آرای آنها استفاده شده است، از جمله صدر المتألهین شیرازی و حاج ملاهادی سبزواری وجود چنین مشربی را در تألیفات خود ذکر کرده‌اند. «الفهلویون الوجود عندهم حقیقة ذات تشکک نعم مراتباً غنی و فقیر تختلف کالنور حیثما تقوی و ضعف.»

استاد سعید نفیسی می‌نویسد:

«خسرو انوشه‌روان به حکمت یونان و گفتار افلاطون و ارسطو دلبستگی داشت و در زمان خود در میان یونانیان از نظر حکمت معروف بود، چنان‌که آگاثیاس در جای دیگری می‌نویسد[1] «تمام کتابهای این دو حکیم بزرگ حتی مشکل‌ترین آنها را فرموده بود ترجمه کنند». ظاهراً کتابهای حکمت یونان را در ایران به زبان سریانی می‌آموختند و نسخه‌هایی که به دستور انوشیروان ترجمه شده بود سریانی بوده است. چنان‌که دانشمند شهیر فرانسوی ارنست رنان (Ernest Renen) در مقاله‌ای که در *مجله آسیایی پاریس*، *Journal Asatique* شماره آوریل ۱۸۵۲ نوشته است از نسخه خطی که در موزهٔ بریتانیا است سخن می‌گوید که خلاصه‌ای از منطق ارسطو به زبان سریانی است و مترجم آن پول (Paul) ایرانی آن را به نام «پیروز بخت خسرو شاهان نیک‌ترین مردان» تمام کرده است.»

بهترین دلیل دلبستگی خسروانوشیروان به حکمت یونان این است که یکی از

---

۱. مورخ و شاعر یونانی در قرن ششم میلادی در کتاب *تاریخ سلطنت ژوستی‌نین*.

این هفت تن حکیم یونانی پریسین، کتابی در جواب سؤالهای وی نوشته است. از این سؤالها پیداست که خسرو به حکمت یونان احاطه کامل داشته و دارای ذوق سرشار و قریحه خاص فهم حکمت بوده است.

اصل کتاب *پریسین* به زبان یونانی در دست نیست و تنها ترجمهٔ ناتمامی از آن به زبان لاتین موجود است که نسخهٔ اصلی خطی نمرهٔ ۱۳۱۴ آن در میان کتابهای خطی لاتینی کتابخانهٔ سن ژرمن (Saint Germain) پاریس ضبط شده است. عنوان کتاب این است: *حل مشکلات فلسفه پریسین که خسرو شاه ایران طرح کرده است.*[1]

تبرستان www.tabarestan.info

این کتاب شامل جوابهای مختصر به مسائل مختلف علم النفس و وظایف الاعضا و حکمت طبیعی و تاریخ طبیعی است که پادشاه ایران از وی کرده است. نسخه موجود این کتاب شامل نه فصل (از آغاز فصل نهم آن اندکی افتاده) و مقدمه‌ای است که در ضمن آن پریسین سبک تحقیقات و اسناد و استادهای خود را نام می‌برد و به همین دلیل عدهٔ کثیری از کتابهای یونان را نام برده است که از بعضی از آنها در جای دیگری ذکری نیست و پس از این مقدمه به هر یک از سخنان خسروانوشیروان جواب می‌دهد:

فهرست سؤالهای خسروانوشیروان بدین قرار است:

۱. ماهیت روح چیست؟ آیا روح در تمام موجودات یکسان است؟ آیا اختلاف ارواح است که سبب اختلاف ابدان می‌شود یا بالعکس، اختلاف ابدان باعث اختلاف ارواح است؟

۲. خواب چیست؟ آیا فراهم آورده همان روحی است که در بیداری عمل می‌کند، یا اینکه فراهم آوردهٔ روح دیگری است؟ آیا با اصل گرمی و سردی مزاج مناسبت دارد؟

۳. قوهٔ مخیله چیست و از کجا می‌آید؟ اگر یکی از مدارک روح است آیا خدایان آن را تولید می‌کنند یا ارواح ضاره؟

۴. چرا در تمام اقالیم، سال تابع چهار فصل بهار و تابستان و پائیز و زمستان است؟

۵. چرا طبیبانی که در مورد نوع مرض موافقت دارند در مورد داروی همان مرض موافقت ندارند تا حدی که همان دارویی را که بعضی زیان‌آور می‌شمارند، بعضی دیگر سودمند می‌دانند و باعث بهبودی می‌شود؟

۶. چرا بحر احمر هر روز مد و هر شب جزر دارد؟

1. Priscian Philosophi Solution Corum De Quibus Dubitsvit Chostroes Persarum

۷. چگونه است که اجسام ثقیل خود را در هوا نگه می‌دارند، ولی مکمن آتش همچنان که در آثار جوی مشهود است، جز در رطوبت نیست؟

۸. چرا انواع مختلف حیوانات و نباتات را چون از ناحیه‌ای به ناحیه دیگر برند، پس از زمانی معین و بعد از چند بار که نسل پذیرد و روئیده شود اشکالی به خود می‌گیرد که مختص آن ناحیه‌ای است که در آن پرورش می‌یابد. اگر خاصیت هوا و زمین در آنها تغییر به وجود می‌آورد، چگونه است که تمام اشخاص یک نوع که دائماً در تضاد با همین آثار بوده‌اند، یک سیما و قیافه ندارند؟

از این هشت سؤالی که خسروانوشیروان از پریسین کرده است پیداست که وی نه‌تنها در قلمرو سیاست و جهانگیری مردی مدبر، و تیزهوش و خداوند رأی صائب بوده است، بلکه در حکمت نیز عادت به تحقیق و تفکر داشته، در پی حقایق می‌گشته، درصدد گشادن معضلات بوده و برای افزایش معلومات خویش می‌کوشیده است و به محض اینکه با یکی از حکمای پیرو طریقهٔ جدید افلاطون روبه‌رو شده است موقع را غنیمت شمرده و برای آگاهی خود و پویندگان راه حقیقت این سخنان را از وی پرسیده است. در مقدمهٔ ترجمهٔ ارسطو به سریانی که پیش از این ذکری از آن رفت، مترجم کتاب چند سطری خطاب به خسروانوشیروان دارد که مقام وی را در میان حکمای آن زمان آشکار می‌کند، تا جایی که کتاب خویش را به نام وی می‌نویسد و در حق وی می‌گوید: «چون من این ارمغان حکیمانه را به شما تقدیم کنم جز آن نکرده‌ام که میوه‌ای را که از باغ شما چیده‌ام به پیشگاه شما تسلیم کنم، همچنان‌که ایزد را از موجوداتی که در میان مخلوقات او برگرفته‌اند، قربانی می‌دهند.»[۱]

دورهٔ انوشیروان مکمل دورهٔ نهضت حقیقی ایرانی و از درخشان‌ترین قسمت تاریخ ساسانی است. دانش و فرهنگ در زمان این پادشاه به منتها حد ممکن توسعه یافت. او صمیمانه به علم و ادب و پیشرفت فلسفه و حکمت خدمت کرد و راه را برای توسعه تصوف در قرون بعد هموار ساخت.

سالنامه‌ها

دربار ایران در زمان ساسانیان همان‌طورکه در زمان هخامنشیان معمول بود، روزنامه و سالنامه‌ای داشت که وقایع و اتفاقات را روز به روز در آن ضبط می‌کرده‌اند و شاید

۱. نقل از *مجلهٔ مهر*، شماره ۱، خرداد ۱۳۱۲، چاپ تهران، به قلم استاد سعید نفیسی، ص ۳۸.

خدای نامک که ابن مقفع[۱] به عربی ترجمه کرد و بعدها در قرن پنجم هجری در اثر نبوغ فردوسی به صورت شاهنامه و بزرگ‌ترین منظومهٔ حماسی جهان درآمد، قسمتی از همین سالنامه بوده باشد.

خدای نامک، یا خدای‌نامه را در دورهٔ اسلامی برای احتراز از استعمال کلمه خدای که به کردگار اطلاق شده است، به شاهنامه تبدیل کرده‌اند. کتاب *خدای‌نامه* شامل تاریخ ایران از آغاز تا زمان ساسانیان بود و سلسله‌های پادشاهی را به چهار سلسله تعیین کرده بود: پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان، ساسانیان.

آیین نامک مکمل روزنانه و سالنامه‌ها بود و در آن مقررات و نظامها و قسمتی از فنون جنگی درج شده بود. تاگ نامک (Tâgh Nâmagh) که حاوی طرز رفتار شاهان ساسانی با صاحبان مناصب درباری و دیوانی و سایر مردم و پاره‌ای از اتفاقات آن دوره است یکی دیگر از آثار ادبی و تاریخی ایران ساسانی است. محققان معتقدند مؤلف کتاب *التاج* که شاید جاحظ بوده، مطالب کتاب خود را از همین کتاب اقتباس کرده است. همین محققان تصور کرده‌اند کتابی که مسعودی در ۹۱۵ میلادی در تیسفون در خانه یکی از اعیان ایرانی دیده و حاوی بسیاری از علوم ایرانی و تاریخ پادشاهان و بناهاشان و امور سیاسی‌شان بوده، همین کتاب است.

پندنامک ورزگمهر (بوذرجمهر[۲]) یکی از کتابهای اخلاقی عهد ساسانی است که سرمشق و مورد اقتباس پندنامه‌های بسیاری از گویندگان و نویسندگان ایرانی بعد از اسلام شده است.

نظامی عروضی در *چهار مقاله* در بحث تقرب فضلا در دربار شاهان ساسانی می‌نویسد:

---

۱. روزبه پسر داذویه از ایرانیان دانشمند قرن دوم هجری است که *خدای نامه* را از زبان پهلوی به نام *سیر ملوک الفرس* به عربی ترجمه کرد و پس از اسلام، مسعودی مروزی نخستین شاعری است که تاریخ ایران را از زمان کیومرث تا یزدگرد سوم به شعر در آورد. پس از او به ترتیب ابوالمؤید بلخی شاعر عصر سامانی تاریخ پهلوانی و اساطیری را به نثر نوشت، ابوعلی بلخی، شاهنامه ابومنصوری و شاهنامهٔ ابومنصور دقیقی. از این شاهنامه‌های منظوم و منثور جز قطعات و اشعار مختصر چیز دیگری باقی نمانده است.

۲. در قسمت مربوط به اوستا و سایر کتابهای زمان ساسانیان از این کتاب صحبت خواهد شد.

«پیش از این در زمان ملوک عصر و جبابرهٔ روزگار پیشین چون پیشدادیان و کیان و اکاسره و خلفا رسمی بوده است که مفاخرت و مبارزت به عدل و فضل کردندی و هر رسولی که فرستادندی از حکم و رموز و لغز مسائل با او همراه کردندی، در این حالت پادشاه محتاج شدی به ارباب عقل و تمیز و اصحاب رأی و تدبیر.
و چند مجلس در آن نشستندی و برخاستندی تا آنگاه که در آن، جوابها بر یک وجه قرار گرفتی و آن لغز و رموز، ظاهر و هویدا شدی. پس از این مقدمات نتیجه آن همی آید که دبیران عاقل و فاضل مهین جمالی است از تجمل پادشاه و به همین رفعتی است از ترفع پادشاهی.»

دبیران دربار از بین فاضل‌ترین و کارآزموده‌ترین دبیران انتخاب می‌شدند. ایران دیبهربذ (رئیس دبیران) در حضر در خدمت شاه و در سفر از ملتزمان رکاب بوده است. ایران دیبهربذ در زمرهٔ وزرا بوده و بعد از موبدان موبد مقام ارجمندی داشته است. موبدان نیز از دانشمندان و دانایانی بوده‌اند که دستورات مذهبی و قوانین مدنی را اجرا می‌کرده‌اند.

تبرستان www.tabarestan.info

برای کارهای کشوری و رتق و فتق امور و سفارت و امارت و وزارت و عاملیت از اشخاص دانشمند و باسواد و کاردان استفاده می‌کردند و هر کس که دانش و وقوفش بیشتر بود، جاه و منزلتش افزون‌تر می‌شد و اشخاصی که خط و ربط و معلومات آنها کمتر بود، به کارهای کوچک‌تر و کم اهمیت‌تر گمارده می‌شدند. تا معلومات و تجربیات کافی در اشخاص مشاهده نمی‌شد مشاغل مهم و حساس دولتی را به آنان نمی‌سپردند، زیرا پادشاهان ساسانی معتقد بودند که آبادی مرز و بوم و آسایش مردم و نظم اجتماعی و ادارهٔ صحیح امور کشوری میسر نخواهد بود، مگر آنکه مأموران صاحب رای و دانا و هوشمند به کارها گمارده شوند تا دانایی و کاردانی و خردمندی آنان بر ثروت و حیثیت و تشخص و وسعت کشور بیفزاید.
فردوسی در این زمینه اشعاری دارد که چند بیت برگزیدهٔ آن نقل می‌شود:

بلاغت نگه داشتندی و خط — کسی کو بدی چیره بر یک نقط
چو برداشتی آن سخن رهنمون — شهنشاه کردیش روزی فزون
کسی را که کمتر بدی خط و ویر — نرفتی به درگاه شاه اردشیر
سوی کارداران شدندی به کار — قلمزن بماندی بر شهریار

ستاینده بود شهریار اردشیر — چو دیدی به درگاه مرد دبیر
نویسنده گفتی که گنج آکند — هم از رأی او رنج بپراکند
بدو باشد آباد شهر و سپاه — همان زیردستان فریاد خواه
دبیران که پیوند جان منند — همه پادشاه بر نهان منند

***

شهنشاه گوید که از گنج من — مبادا کسی شاد وز رنج من
مگر مرد با دانش و یادگیر — چو نیکوتر از مرد دانا دبیر
جهاندیدگان را منم خواستار — جوان پسندیده و بردبار
جوان دانا و دانش پذیر — سزد گر نشینند بر جای پیر

www.tabarestan.info تبرستان

بسیاری از استادان و دانشمندان معروف عیسوی در قرن چهارم و پنجم همان ایرانیانی بودند که به دین عیسوی گراییدند، از قبیل فرهاد رئیس دیر مارمتی در موصل (قرن چهارم) مارابای اول (اوایل قرن ششم میلادی) پولس پارسی (Paulus Persa) رئیس حوزهٔ روحانی نصیبین[1].

از مدارس معروف آن زمان یک مدرسه‌ای بوده است که به دستور فیروز شهریار ساسانی (۴۵۹-۴۸۳ م) و به دست بارسوما (Barsauma) اسقف ایرانی به همراهی نرسز (Narsés) اسقف دیگر ایرانی در اواسط قرن پنجم در نصیبین ایجاد شد. این مدرسه از مدارس معروف و مهم بود و تعداد طلاب آن را تا ۸۰۰ تن نوشته‌اند. همچنین دبستان رها (شمال غربی الجزیره) در قرن چهارم میلادی معروف بوده و چون اکثر شاگردان این مدرسه ایرانی بودند و بعد در کلیساهای ایران مشغول خدمت می‌شدند، دبستان ایرانیان نامیده شده است.

از دانشمندان معروف ایرانی که در این مدرسه تحصیل کرده‌اند آکاسیوس

---

۱. شهر روحانی‌نشین عیسویان شرقی و مرکز دیگر مهم سریانی در بین‌النهرین از شهرهای کهنسال که در کتیبه‌های آشوری از قرن نهم پیش از میلاد به نام نسیبینا (Nasibina) یاد شده است در پهلوی اروستان (Arvastân) و نام سریانی آن بیت عربایه (Bêth Arêbayê) در *حدودالعالم* چنین توصیف شده: «نصیبین خرم‌ترین شهری است، اندر جزیره جای آبادان است و مردم بسیار و اندر وی دیرهاست از آن ترسایان.»

آرامی (Acacius Arameen)، بارسوما، مثنای پارسی (Maana de Perse)، پولس (Pauls)، ابراهیم مادی و نرسز است. در اواخر قرن پنجم این مدرسه بسته شد و شاگردان ایرانی به میهن خود بازگشتند و در ایران چندین مدرسه تأسیس کردند از جمله ریو اردشیر در ناحیه ارّجان است که مثنای پارسی متولد شیراز دانشمند نامی در فلسفه، ریاست آن را داشته است.

از دانشگاههای مهم زمان ساسانیان که تا چند قرن بعد از آنها نیز از مراکز مهم علمی و طبی و فلسفی شرق میانه بوده است، جندی‌شاپور یا گندی شاپور (وه اندیوی شاه‌پهر - به از انطاکیه شاپور)[1] در خوزستان، شمال شرقی شوشتر فعلی بوده که شاپور اول آنجا را بنا نهاد و دیگر شاهان ساسانی بر وسعت و ازدیاد کتابهای آن افزودند. در این دانشگاه فلسفه و طب و حکمت و نجوم تدریس می‌شد. ایرانیان درس پزشکی را می‌آموختند و به سایر نقاط اعزام می‌شدند. در این دانشکده، طب یونانی و ایرانی و هندی - هر سه تدریس می‌شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

توضیحات

۱. انوشیروان. انوشیروان در اصل انوشک روان (Ano shak Rûvan) (جاویدان روان) که برای ذکر خیر و دعای مردگان استفاده می‌شده است، انوشک شامل «اَ» علامت منفی و اش (Osh) به معنی مرگ است. نون بین همزه و اش مثل همان نون زائدی است که غالباً بین دو حرف صدادار می‌آمده، مثل نون انیران.

اش= هوش در زبان فارسی به معنی مرگ آمده است:

ورا هوش (یعنی مرگ) در زاولستان بود　　به دست یل پوردستان بود

(فردوسی)

به معنی جان هم آمده است:

مبر پیش پیل ژیان هوش خویش　　نهاده برین گونه بر دوش خویش

(فردوسی)

---

۱. پایین‌تر توضیح داده خواهد شد.

روان (Ruvan)، اوستایی آن اورون (Uravan) است، پارسی آن روان.

۲. *کلیله و دمنه*. اصل کتاب *کلیله و دمنه* تألیف بیدپای حکیم هندی است و به زبان سانسکریت نوشته شده است. هدف مؤلف از اندرز و سخن گفتن از زبان حیوانات این بوده که دابشلیم[۱] زمامدار هند را بدین وسیله و با ایما و اشاره از کارهای بی‌رویه باز دارد. در زمان انوشیروان برزویه رئیس پزشکان دربار که به هندوستان مسافرت کرد این کتاب را با چند کتاب دیگر همراه خود به ایران می‌آورد و به زبان پهلوی ترجمه می‌کند. *کلیله و دمنهٔ* زبان سانسکریت شامل پنج کتاب به نام «پنچاتنترا» یعنی «پنج فصل» است که به کرتکا-دمنکا معروف است و ۱۲ باب دارد. نه سال پس از مرگ انوشیروان یکی از ایرانیان عیسوی به نام «بود» این کتاب را به زبان سریانی ترجمه می‌کند که یک نسخه آن در ۱۲۸۷ م به دست آمد. اصل آن ۱۲ باب بوده است. پیش از اسلام هنگام ترجمه فارسی ایرانیان سه باب و در ترجمه ابن مقفع شش باب بدان اضافه شده که روی هم رفته ۲۱ باب شده است.

در زمان خلیفهٔ عباسی منصور دوانقی (۱۳۶-۱۵۸ هـ.)، روزبه پسر داذویه (عبدالله بن مقفع) دانشمند ایرانی *کلیله و دمنه* پهلوی را به عربی نقل کرد ولی اصل سانسکریت و پهلوی آن به مرور ایام از بین رفته است. *کلیله و دمنه* به زبانهای اغلب کشورها از قبیل یونانی، رومی، ترکی، عبری، اسپانیایی، لاتینی، انگلیسی و روسی از روی همین نسخه عربی نقل و ترجمه شده است.

در زمان قدرت برامکه (یحیی ابن خالد برمکی) عبدالحمید لاحقی دانشمند ایرانی این کتاب را با چهارده هزار بیت به نظم درآورد که بیشتر آن از بین رفته و معدودی از آن باقی است که در مصر به چاپ رسیده است. علی بن داود کاتب زبیده دختر جعفر زوجه هارون الرشید نیز این کتاب را در عرض ده سال در دو هزار بیت به نظم درآورد، ولی از اشعار او چیزی باقی نمانده است.

علت به نظم درآوردن کلیله و دمنه را در زمان برامکه این طور نوشته‌اند که یحیی وزیر مهدی و رشید عباسی میل داشت این کتاب را حفظ کند و چون حفظ نظم آسان‌تر از نثر است، برای او آن کتاب را منظوم ساختند. و بعضی نوشته‌اند که

۱. دیوسرم (Dewsaram) که فردوسی در *شاهنامه* او را رای هندی خوانده است.

یحیی برای پسرش جعفر دستور نظم آن را داد. در زمان امیر نصر بن احمد سامانی رودکی نیز این کتاب را به شعر درآورد که تعداد کمی از آن اشعار باقی است.

ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید منشی که صاحب تذکرهٔ *لباب الالباب* عوفی و تذکره *هفت اقلیم* بود این کتاب را در ۵۳۸ هـ. از عربی به فارسی ترجمه کرد. امین احمد رازی او را از اهل شیراز دانسته است. او در زمان خسرو ملک ابن خسرو شاه بن بهرامشاه غزنوی آخرین پادشاه این سلسله (۵۵۵-۵۸۳ هـ.) به مقام وزارت رسید و چندی بعد در اثر سعایت بداندیشان حبس و کشته شد.

www.tabarestan.info تبرستان

انوار سهیلی را ملاحسین بن علی واعظ کاشفی برای امیر شیخ احمد معروف به سهیلی از امرای سلطان حسین بایقرا از کتاب کلیله نقل کرده و ابوالمعالی آن را خلاصه و ساده کرده و اینک نیز سلیس‌ترین ترجمه فارسی این کتاب است.

کارنامک: انوشیروان دستور داد سرگذشت زمان خود را به شکل کتابی به نام «کارنامک، کارنامه، کارنامج» مانند کارنامه نیای بزرگش اردشیر «کارنامه اردشیر پاپکان» تدوین کنند، این کتاب حاوی شرح اتفاقات و سرگذشت زمان خودش و پند و اندرز و سیاست مملکت‌داری بود. در سدهٔ دوم هجری، مانند پاره‌ای از کتابهای پهلوی به عربی ترجمه شد. ترجمه منثور آن «کارنامج» و «سیرة» نامیده می‌شد ولی ترجمهٔ منظوم آن که آبان ابن عبدالحمید تهیه کرد از بین رفته است و نشانی از آن نیست.

در مقدمه بایسنقری نوشته شده:

«...چون زمان یزدجرد شهریار رسید مجموع آن اخبار که در عهد انوشیروان گرد آوردند، در تواریخ متفرق در خزانه جمع شده بود. دانشور دهقان را که از جمله اکابر مدائن بود و شجاعت و حکمت باهم جمع داشت بفرمود تا آن تواریخ را فهرستی نهاده از ابتدای دولت کیومرث تا انتهای دولت خسرواپرویز بر ترتیب یاد کرد و هر سخن که در آنجا مذکور نبود از مؤبدان و ادیبان پرسید و آن را ملحق گردانید و تاریخی جمع شد در غایت کمال...»

۳. بازی شطرنج و نرد. شطرنج از اختراعات دانشمندان هند است و تاریخ اختراع آن به تحقیق معلوم نیست، ولی به طوری که در رسالهٔ پهلوی «ماذیکان شترنگ» آمده است، در زمان انوشیروان حکما و فرستادگان هند این بازی را بر خسرو

عرضه کردند و از دانشمندان ایرانی چگونگی این بازی را خواستار شدند. پس از چند روز مهلت، بزرگمهر رمز این بازی شاهانه را کشف کرد و به عرض انوشیروان رسانید و ضمناً اطلاع داد که خود او بازی دیگری اختراع کرده است که رمز آن را باید دانشمندان هندی پیدا کنند و آن وینرد شیر است که همان بازی تخته نرد باشد.

راجع به صفحه تخته نرد و طاس و عدد مهره‌ها توجیهاتی شده که خلاصه آن به شرح زیر است:

«تخته نشان زمین و سی مهره نشان سی روز و شبان و پانزده مهره سپید نشان روز و ۱۵ سیاه نشان شب. طاس علامت گردش اختران سپهر. یک خال بر هر گردانه نشان هرمزد خدای بزرگ یکتا. دو خال نشان آسمان و زمین، سه خال نشانه گفتار و کردار و پندار نیک، چهار خال چهار آخشیج و چهار سوی گیتی شرق و غرب و شمال و جنوب. پنج خال نشان پنج روشنی خورشید، ماه، ستاره، آتش، برق. شش خال نشان شش جشن بزرگ، شش گاهنبار «جشن میذیورزم روز ۱۵ اردیبهشت. میذیوشهم ۱۵ تیر. پیتی شهم روز ۳۰ شهریور. ایاشریم سی‌ام مهر. میذیاریم بیستم دیماه. همسپثمدم آخرین روز خمسه مسترفه».

ادسا: در شمال بین‌النهرین و نام فعلی آن اورفاست، در سریانی ارهی (Orahi) گفته می‌شود. پس از اسکندر در زمان سلوکوس به نام یکی از شهرهای مقدونیه که ادسا بود نامیده شد و سپس تا قرن ۱۵ هجری تازیان آن را رها خواندند. در حوالی همین شهر والرین امپراتور روم از شاپور اول شکست خورد (۲۶۰ م). در زمان سلوکیها مرکز زبان سریانی و در قرن دوم میلادی یکی از مراکز مهم عیسویت بوده است. در کتاب پهلوی «شهرستانهای ایران» به نام اورها (Urhâ) از آن یاد شده است. در کتاب *حدودالعالم* تألیف قرن چهارم هجری در وصف این شهر چنین گفته شده است: «رها شهری است خرم و سبزه مردمان وی ترسایانند و اندر وی یک کنیسه است که اندر جهان کنیسه‌ای از آن بزرگ‌تر و آبادان‌تر و عجیب‌تر نیست. سوادی خرم دارد و اندر وی رهبانانند».

پزشکی در زمان ساسانی

در زمان ساسانیان اصول پزشکی را همان روایات و دساتیر اوستا تشکیل می‌داد، به

اضافه قسمتهایی از طب هندی و یونانی و مخصوصاً در اواخر طب بقراط[۱] هم با آن مخلوط شده بود. یکی از مؤلفان از روی اوستا ۴۳۳۳ بیماری گوناگون روحی و جسمی را جمع‌آوری کرده که در بین امراض جسمانی سردی و خشکی و بوی بد و گرسنگی و تشنگی و پیری و غم و اندوه نیز نام برده شده است.

در هوسپارم (Husparam-Nâsk) مطالب زیادی در باب پزشکی و پزشکان نوشته شده است، از جمله اینکه اهورمزدا برای هر مرض گیاههایی آفریده است و با استفاده از آن، امراض برطرف می‌شود. در همین نامه برای پزشک برحسب طبقات مختلف و درجه تبحر دستمزد و حق‌القدم تعیین شده که براساس شخصیت و شأن و دارایی و نداری اشخاص و همچنین ضعف و شدت مرض یا عمل جراحی عضوی از اعضای بدن، تغییر می‌کرده است. برای معالجه سه راه وجود داشته: داروهای طبی و ریشه گیاهان و نباتات، جراحی، سوزاندن و داغ کردن[۲]. در وندیداد این سه راه درمان ذکر شده است، ولی مرحله سوم را معالجات نفسانی و روحی دانسته که شامل

www.tabarestan.info تبرستان

---

۱. بقراط یکی از بزرگ‌ترین پزشکان یونان است و وی را پدر طب نامیده‌اند. بقراط در حدود ۴۶۰ ق.م در جزیره کوچک «کوس» واقع در دریای اژه به دنیا آمد و پدرش هراکلید (Heraclids) است. تحصیلات او در یونان و مصر و لیدیه بوده، و بسیاری از شهرهای یونان را نیز سیاحت کرده بود. قسم نامه او مشهور است و با آنکه عده‌ای معتقدند بعد از مرگ او شاگردانش آن را تدوین کرده‌اند، ولی نشان‌دهندهٔ عقیده و دستورات این پزشک بزرگ روزگار و بهترین دستور برای کار و رفتار سایر پزشکان است.

عقیدهٔ بقراط در مورد درمان بیماریها همکاری با طبیعت و پرهیز بوده است. چنانچه پرهیز و امساک مفید و مؤثر واقع نشود، آنگاه به دارو و سپس جراحی متوسل می‌شوند. مهم‌ترین بیماریهایی که مورد آزمایش و بررسی طب بقراط قرار گرفته مالاریا (تب دو یک یا سه یک)، سل، اریون، ذات‌الریه، سیاه زخم، دیابت (مرض قند)، دیفتریه، جذام، طاعون، کزاز و بیماریهای مغزی و روانی بوده است.

۲. اینک نیز داغ کردن معمول است. در دهات دورافتاده که وسایل بهداشت و جراحی مرتب و مجهزی در دسترس نیست، برای دردهای مفاصل کهنه و جلوگیری از بعضی خونریزیها، سیاه‌زخم، دانه داغ و جای بریده دست یا انگشت از سوزاندن و داغ کردن استفاده می‌کنند یا چشم را که در می‌آورده‌اند روغن داغ در آن می‌ریختند، ولی اطبا با چاقوهای الکتریکی عمل داغ کردن را انجام می‌دهند، مانند چاقویی که برای سوزاندن پلیب دماغ به کار می‌رود: چاقوهای الکتروکوتر و ترموکوتر. در جراحیهای سر از چاقوهای الکتروکوتر استفاده می‌شود.

اوراد و اذکار مقدس و ادعیه از روی کتابهای مقدس دینی بوده و اتفاقاً مؤثر واقع می‌شده است. پزشکان امراض روحی و نفسانی از پزشکان امراض جسمانی جدا و جزو طبقهٔ روحانیان و موبدان بوده‌اند. (عقیده به ارواح خبیثه و مضرهٔ نامرئی و چشم بد و ناپاک حسودان (نظر زن) و سحر و جادوی دشمن در زمان ساسانیان نیز رایج بوده و به همین دلیل این‌گونه بیماران روحانی را نزد موبد می‌بردند و او آیاتی را که به اشه وهیشته یا آریامه یا هائومه نازل شده بود به بیمار می‌خواند و او را از سر تا پا در پارچهٔ سفیدی می‌پیچیدند و هر چند یک بار نام اهریمنانی را که ظاهراً موجب ناخوشی و اذیت بیمار بوده‌اند می‌خواند و بدین‌وسیله شر آنها را از سر بیمار رفع می‌کرد.)

www.tabarestan.info تبرستان

در طب یونانی با تعادل چهار طبع مخالف «برودت، حرارت، رطوبت و خشکی» صحت بدن تأمین می‌شد. طب ایرانی همین را به صورت دیگر به کار می‌برد و آن را با اصول دین زرتشتی انطباق می‌داد. بدن را حتی‌الامکان از سردی و خشکی بیش از حد طبیعی محفوظ نگاه می‌داشته‌اند. خوراک خوب باید از مواد و عناصری تشکیل می‌شد که بدن از آن ترکیب یافته و برای دفع کمبود این عناصر بدان نیاز دارد. غذا باید به حد کافی رطوبت (عنصر آب) داشته باشد تا اثرات مضر خشکی را خنثی کند و به حد کافی حرارت (عنصر آتش) داشته باشد تا سردی را دفع کند. مواد خاکی باید با عنصر خاکی بدن و هوای موجود در آن با هوای خالص ترکیب شده در مزاج جذب شود و در همه حال در خوردن غذا تعادل را رعایت می‌کردند.

برای پاکی و تقویت خون می‌کوشیدند و عقیده داشتند همان‌طورکه جلا و شفافیت ظاهری چهره با خون سالم تأمین می‌شود، جلا و سلامت درون نیز با خون پاک به وجود می‌آید. از واگیری پاره‌ای از ناخوشیها آگاه بودند و پزشکان در دیدار از این‌گونه بیماران به یاد داشتند که تا خود را پاک نکرده‌اند به بازدید بیمار دیگری نروند تا سبب سرایت ناخوشی به سایرین نشوند.

انداختن جنین بعد از زمانی که روح در نطفه دمیده می‌شود، که برحسب مندرجات اوستا چهار ماه و یک روز بعد از عقد نطفه است، قتل عمد محسوب می‌شد. چنانچه جنین را از بین می‌بردند گناهکار تلقی می‌شدند و تحت تعقیب

قانونی قرار می‌گرفتند. علاوه بر این چنین فردی نجس تشخیص داده می‌شد و موظف بود تا برطرف شدن دوران نقاهت، تا بیست متری آب و آتش نرود و برای اعادهٔ سلامتی به او شرابی خفیف و شیر می‌داده‌اند.

القفطی در *اخبار الحکما* نوشته است که ایرانیان در علوم پیشرفتهای سریع کردند و روشهای جدیدی برای معالجه بیماریها و اصول درمان به وجود آوردند، تا جایی که معالجات آنان بالاتر از معالجات یونانیان و هندیان شناخته شد.

به علاوه، پزشکان جندی‌شاپور روشهای علمی اقوام دیگر را می‌پذیرفتند و آنها را با تجربیات و اکتشافات خود تلفیق می‌کردند و تغییر می‌دادند. آنها برای فن طبابت مقرراتی وضع کردند و کارها و مطالعات علمی خود را یادداشت و ثبت می‌کردند. پزشک بیماران جسمی باید پس از آموختن دانستنیهایی که لازمهٔ اشتغال به این حرفه بوده است، تحت آزمایش قرار گیرند و چنانچه از عهدهٔ امتحان برمی‌آمدند، به آنان گواهی پزشکی می‌دادند و پیش از آنکه یک نفر زرتشتی را معالجه کنند باید یکی از بیماران سایر ادیان را معالجه کنند و چنانچه از عهدهٔ طبابت برمی‌آمدند، اجازه داشتند هم‌کیشان خود را معالجه کنند و چنانچه سه مریض در اثر بی‌مبالاتی یا سوء تشخیص پزشک در درمان می‌مردند، پزشک برای همیشه از شغل طبابت محروم می‌شد.

بیماران در وهله اول موظف بوده‌اند به پزشکان ایرانی مراجعه کنند و چنانچه معالجهٔ آنها بدون نتیجه می‌بود، حق داشته‌اند به پزشکان خارجی مراجعه کنند، در غیر این صورت مجرم شناخته می‌شدند، ولی در دربار پادشاهان اغلب پزشکان خارجی (یونانی، سریانی، هندی) بوده‌اند.

پزشک خوب باید از عهدهٔ عمل پزشکی و شناسایی اعضا و جوارح بدن برآید و از عوارض دردها و خواص گیاهها به‌خوبی آگاه باشد و کتاب زیاد خوانده باشد و با گشاده‌رویی و خوشی و خرمی و بردباری با بیماران رفتار کند و تا هر وقت که ضرورت داشته باشد بیماران خود را عیادت کند. مردم نیز موظف بوده‌اند وسیله رفت و آمد و آسایش پزشک را فراهم سازند.

پزشک خوب در بند مادیات نبوده است؛ بهترین پزشک کسی بود که شغل

www.tabarestan.info تبرستان

طبابت را محض رضای خدا و خدمت به نوع انجام می‌داد و پست‌ترین آنها کسی بود که برای دریافت پول زیاد طبابت می‌کرد.

مقام پزشک در ایران ساسانی ارجمند بوده و گاه تا درجهٔ وزارت و مشاوری پادشاه بالا می‌رفته است. در جنگها چنانچه اطبایی به اسارت سپاهیان ایران در می‌آمدند با آنها مانند اسرا رفتار نمی‌کردند، بلکه با کمال احترام پذیرایی می‌شدند و مقدم آنها گرامی و مغتنم بود. رئیس پزشکان جسمانی را اران درستبد (Eran Drustbadh) و رئیس همهٔ اطبا را اعم از روحانی و جسمانی، زروتشتروم (Zaratushtrôme) می‌نامیده‌اند که شاید لقب همان مؤبدان مؤبد بوده است.

بین پزشکان، چشم پزشک و ستور پزشک نیز بوده و داروهایی برای گزیدگی سگ هار وجود داشته است. محکومان به اعدام را گاهی برحسب تقاضای پزشکان برای عمل جراحی و تشریح و تجربیات طبی تحت اختیار آنان قرار می‌دادند.

در فرهنگ جغرافیای یاقوت (*معجم البلدان*) نوشته شده است که: در ریو اردشیر (ری شهر) از توابع ارّجان عده‌ای از دبیران به نام گشته دبیران، مأمور بوده‌اند مطالب مربوط به امور دینی و پزشکی و ستاره‌شناسی را بنویسند.

از اطبای معروف زمان انوشیروان که رئیس پزشکان دربار بوده، برزویه است که شرح حال او را به قلم خودش در باب کلیلک و دمنک چنین ترجمه کرده‌اند:

«چنین گوید برزویه، طبیب مقدم اطبای فارس: پدر من از لشکریان (اسواران) بود و مادر از خاندان علمای دین زرتشت، و اول نعمتی که خدای تعالی بر من تازه گردانید، دوستی پدر و مادر بود و شفقت ایشان بر حال من، چنانچه از فرزندان دیگر مستثنی بودم، و به مزیت تربیت و ترشیح[1] مخصوص شدم و چون سال عمر به هفت رسید، مرا بر خواندن علم طب تحریص نمودند و چندان‌که اندک مایه وقوف افتاد و فضیلت آن را بشناختم به رغبتی صادق و حرصی غالب در تعلیم آن می‌کوشیدم تا بدان صفت شهرتی تمام یافتم و در معالجه بیماران مهتدی شدم. آنگاه نفس خویش را میان چهار کار که تکاپوی اهل دنیا از آن نتواند گذشت، مخیر گردانیدم. وفور مال، لذات حال، ذکر سائر، ثواب باقی، (تحصیل مال، آسایش، نام نیک، اجرا خروی) و پوشیده نماند که علم طب نزدیک همه

۱. پرورش دادن و شیر دادن

www.tabarestan.info تبرستان

خردمندان و در همه دنیا ستوده است و در کتب طب آورده‌اند که فاضل‌ترین اطبا آن است که بر علاج از جهت ثواب آخرت مواظبت نماید که به ملامت آن سیرت نصیب دنیا هر چه کامل‌تر بیاید درستکاری عقبی مدخر[۱] گردد. چنان‌که غرض کشاورز در پراکندن تخم دانه باشد، که قوت اوست و هر کجا بیماری نشان یافتم که در وی امید صحت بود، معالجه او بر وجه حسبت[۲] کردم. و چون یک چندی بگذشت و طایفه از امثال خود را در مال و جاه بر خویشتن سابق دیدم، نفس بدان مایل گشت و تمنی مراتب این جهانی بر خاطر گذشتن گرفت و نزدیک آمد که پای از جای برود. با خود گفتم این نفس میان منافع و مضار خویش فرق نمی‌توان کردن و خردمند چگونه آرزوی چیزی کند که رنج و تعب آن بسیار باشد و انتفاع و استمتاع از آن اندک، و اگر در عاقبت کارها و هجرت سوی گور فکرتی شافی واجب داری حرص و شره این عالم فانی بر تو به سرآید و قوی‌تر سببی در کارهای دنیا مشارکت مشتی دون عاجز است که بدان مغرور گشته‌اند. از این ناصواب درگذر و همت بر اقتصار ثواب آخرت مقصور گردان که راه مخوف است و رفیقان ناموافق و رحلت نزدیک و هنگام حرکت نامعلوم. زنهار در ساختن توشه آخرت تأخیر جایز نشمری، که به نیت آدمی چون آوندی ضعیف است به صواب آن، و لایق‌تر که بر معالجت مواظبت کنی و بدان التفات ننمایی که مردمان قدر طبیب ندانند، لیکن در آن نگر که اگر توفیق باشد و یک نفس را از چنگال مشقت خلاص طلبیده آید، آمرزش بر اطلاق مستحکم شود، آنجا که جهانیان از تمتع آب و نان و معاشرت جفت و فرزند محروم مانده باشند و به علتهای مزمن و دردهای مهلک گرفتار گشته، اگر در معالجت ایشان برای حسبت پیوسته آید و صحت و خفت ایشان تحری افتد، اندازه خیرات و مثوبات آن که تواند شناخت و اگر دون همتی چنین سعی لبیب حطام دنیا باطل گرداند، همچنان باشد که مردی یک خانه عود داشت، اندیشید که اگر کشیده بفروشم و در تعیین قیمت احتیاط کنم روزگار درازتر شود بر وجه گزاف به نیمه بها فروخت. چون بر این سیاقت در مخاصمت نفس مبالغت نمودم، به راه راست باز آمد و به رغبتی صادق و جسمی بی‌ریا روی به علاج بیماران آوردم و روزگار دراز در آن مستغرق گردانیدم تا به میامن آن درهای روزی بر من گشاده گشت و صلات و مواهب پادشاهان بر من

---

۱. هدایت یافته، راهنمایی شده

۲. به کسر اول و سکون سین برای خدا و بدون طمع و اجر و مزد کار کردن

متواتر شد و پیش از سفر هندوستان و پس از آن انواع دوستکامی و تعب دیدم و به جاه و مال از امثال و اقران بگذشتم و آنگاه در آثار و نتایج علم طب تأملی کردم و ثمرات و فوائد آن را بر صحیفه دل نگاشتم به هیچ علاجی در وهم نیامد که موجب صحت اصلی تواند بود...»

معروف است که انوشیروان پس از مراجعت برزویه از هند او را احترام زیاد کرد و پهلوی خودش نشانید و به او گفت هر چه بخواهی به تو خواهم داد، هر چند که شرکت در پادشاهی باشد. شطرنج را نیز نوشته‌اند که وی به ایران آورد.

گندی‌شاپور: از این شهر دانشگاهی معروف ساسانی فعلاً هیچ آثاری باقی نمانده و به زحمت بقایای مختصری از خرابه آن در نزدیکی کارون، ۱۸ کیلومتری جنوب‌شرقی دزفول و پنجاه کیلومتری شمال‌غربی شوشتر مشهود است، ولی در دوران آبادی از شهرهای مهم شاپور اول (۲۴۱-۲۷۱ م) بوده و معروف است که وی پس از غلبه بر والرین و خراب‌کردن انطاکیه شام اسرای رومی آن شهر را در این محل متوقف ساخت. این شهر، شامی (بت‌لابات) (Beit Labat) نامیده می‌شده و اعراب آن را الهواز می‌خوانده‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

واژهٔ جندی‌شاپور معرب گندی‌شاپور و اصل کلمهٔ گندی‌شاپور را مخفف «وه‌آندیو شاپور» (Weh-Andew-I-Shahpur) یعنی «به از انطاکیه شاپور» «وندی‌شاپور» و «انتی‌جک‌شاپور» یعنی از انطاکیه بهتر شاپور دانسته‌اند، ولی چندان اعتباری برای این وجه تسمیه‌ها نمی‌توان قائل شد.[1]

شهرهای دیگری نیز که معنی «بهتر از انطاکیه» می‌دادند، در زمان ساسانیان و منسوب به شاهان دیگر ساخته شده‌اند، از جمله در قرن ششم میلادی در دورهٔ خسرو انوشیروان شهری به نام وه از این دو خسروو «وه‌ایمدکواذ» یعنی به ازآمد (Amid)[2] کواذ، و شهری که قباد در سرحد فارس بنا کرد، وجود داشته است.

این شهر از شهرهای معروف زمان ساسانیان است و از همان بدو تأسیس مرکز علمی و طبی مهمی شد. بنا به گفتهٔ مورخان، شاپور دستور داده بود تعداد زیادی از

---

۱. قبلاً گفته شد که ده اینسوک شاپور بر طبق تحقیق، سرفراز نیشاپور است نه جندی‌شاپور.

۲. همان دیار بکر حالیه

کتابهای طب یونانی را به پهلوی ترجمه و در آنجا نگاهداری کنند. مانید در همین شهر به دار کشیده شد، پوست او را از کاه آکندند، بر دروازه آویختند و از آن به بعد آن دروازه تا ادوار اسلامی به دروازهٔ مانی مشهور بوده است.

در زمان شاپور بزرگ (۳۱۰-۳۷۹ م) تئودورُس (Théodoros) پزشک عیسوی برای معالجه به دربار او آمد. وی مقدم او را گرامی و مغتنم شمرد و در همین شهر نگاهش داشت تا به تدریس علم طب بپردازد و به خاطر این پزشک کلیسایی ساختند و بسیاری از هم‌کیشان او را آزاد کردند.

تبرستان www.tabarestan.info

گندی‌شاپور علاوه بر موقعیت مهم علمی که داشت، پس از نشر طریقه نسطوری و توجه پیروان این طریقه به ایران، مرکز اسقف بزرگ نسطوریان شد.

نسطوریان از پیروان نسطوریوس (Nestorius) (نیمه اول قرن پنجم میلادی) کشیش شامی اهل ژرژمارنکند شمال سوریه بودند. وی معتقد بود که در حضرت مسیح دو شخصیت و دو طبیعت وجود داشته است «انسانی یا ناسوتی» و «ربانی یا لاهوتی»، ولی کشیش دیگر اوتیکس (Eutyches) در صومعهٔ نزدیک قسطنطنیه، معتقد بود که در حضرت عیسی دو طبیعت، ولی یک شخصیت وجود داشته است. پیروان این فرقه را اوتیکیانیسم (Eutychianisme) می‌نامیده‌اند.[1] نسطوریها به دو شعبه مهم تقسیم می‌شدند. یوسفیها ساکنان موصل بودند و با کلیسای روم همکاری می‌کردند. شمعونیها ساکنان دو شهر وان و ارومیه (کلدانیها-آشوریها) بودند.

یعقوبیان پیروان یکی دیگر از روحانیان مسیحی به نام یعقوب مارادیوس بوده‌اند. اینان دربارهٔ طبیعت انسانی عیسی معتقدات خاصی داشته‌اند. دسته‌ای از آنها که در سوریه و شمال عراق ساکن بودند یعقوبی، آنها که در مصر بودند قبطی و در حبشه اتیوپی نامیده شدند. نسطوریان به مشرق متمایل بودند و دولت ایران از آنها حمایت می‌کرد و کلیساهای نسطوری به کلیساهای ایران معروف شد.

خسرو انوشیروان در این شهر بیمارستان بزرگی ساخت و بر توسعه دانشکده

---

۱. در انجیلهای چهارگانه، حضرت عیسی در مقام روحانیت خود را «پسر خدا» و در مقام بشریت «پسر انسان» خوانده است. در قرآن مجید روحانیت عیسی «به روح خدا» تعریف شده، زیرا نه در اسلام و نه در نزد عقل، صحیح نیست که عیسی «پسر خدا» خوانده شود؛ ذات اقدس الهی از این اسناد و وابستگیها منزه و مبراست.

پزشکی آن افزود. این دانشکده تا دوره‌های میانی حکومت خلفای عباسی دایر و مرکز تعلیم و تعلم پزشکی بوده است. در ضمن مدرسان اولیهٔ این دانشکده دانشمندان و پزشکان رومی بودند که در عهد ژوستی‌نین به دربار خسرو انوشیروان پناهنده شده بودند، ولی بعدها اطبای ایرانی، خود مدرسان عمدهٔ آنجا شدند.

مدرسهٔ رها (ادسا) در حوزهٔ تسلط رومیها و محل تدریس علوم معقول و الهی و از مراکز مهم اشاعهٔ عقاید فرقهٔ نسطوری بوده است و از همین لحاظ در ۴۸۹ میلادی زینون امپراتور روم شرقی آن را تعطیل کرد و بسیاری از معلمان و محصلان مدرسه به نصیبین آمدند و بارسوما اسقف آنجا از آنها نگاهداری کرد. به همین دلیل مدرسهٔ نصیبین از آن تاریخ اهمیتش از مدرسه رها بیشتر شد.

فارغ‌التحصیلان این مدرسه برای تعلیم و موعظه و تبلیغ در تمام نقاط ایران پراکنده می‌شدند. دسته‌ای از دانشمندان مدرسه رها نیز به شهر گندی‌شاپور و دانشکده آن آمدند و خسرو انوشیروان مقدم آنها را مغتنم دانست.

در این مدرسه طب یونان و ایران و هند، هر سه آموخته می‌شد و مخصوصاً اطبای هندی این علم را به زبان پهلوی تدریس می‌کرده‌اند و از اطراف و اکناف، علما و بزرگان و دانش‌آموزان برای فراگرفتن به این مدرسه می‌آمدند و گندی‌شاپور در حقیقت یک مرکز بزرگ علمی و محل تلاقی و اختلاط علوم پزشکی ایرانی و هندی و یونانی شده بود. مخصوصاً طب یونانی پس از بسته شدن مدرسهٔ رها در ۴۸۹ میلادی و آمدن معلمان یونانی به این شهر بیشتر متداول شد.

بنا به گفته *اخبارالحکما*، در سال هشتم سلطنت انوشیروان اطبای این دانشکده به دستور وی مناظره‌هایی در مورد علم طب ترتیب دادند و سخنرانیهایی کردند. پیشرفت علم پزشکی در این حوزه به حدی زیاد بود که برحسب نوشته یکی از مورخان، اطبای گندی‌شاپور معتقد بودند که تنها واجد این علم آنان هستند و این علم از بین آنان بیرون نخواهد رفت و دیگران را آن مایه و مقدار نیست که از آن استفاده برند.

گندی‌شاپور و دانشکده پزشکی آن در اواخر عهد ساسانی به منتها درجه شهرت خود رسید و تا زمان منصور خلیفه عباسی (۱۳۶-۱۵۸ هـ.) دایر بود و مثل زمان ساسانیان مرکزیت داشت. حتی در زمان عباسیان و قبل از توسعه شهر بغداد بر

www.tabarestan.info تبرستان

اهمیت آن افزوده شد و درمانگران دربار خلفا، استادان و رؤسای همین دانشکده بوده‌اند.

ابوجعفر منصور دوانیقی فرزند محمد دومین خلیفهٔ عباسی در همان اوان که بغداد را می‌ساخت، به سال ۱۴۸ هجری به درد معدهٔ شدیدی دچار شد، به طوری که شهوت او منقطع شد و همهٔ اطبای عرب از معالجه او عاجز ماندند. جورجیس پسر بختیشوع[۱] رئیس دانشکده پزشکی گندی‌شاپور با دو دستیارش «عیسی بن شهلافا» و «ابراهیم» به بغداد احضار شد و وی را معالجه کرد، در نتیجه در دربار خلیفه قرب و منزلت فراوانی پیدا کرد. هارون‌الرشید خلیفهٔ دیگر عباسی، جبرئیل پسر بختیشوع را به این سمت منصوب کرد و دستور داد در بغداد بیمارستانی[۲] نظیر آنچه در گندی‌شاپور است تأسیس کند تا اطبایی در آنجا تربیت و به نواحی مختلف اعزام شوند. جورجیس چون با زبانهای پهلوی و سریانی و عربی آشنا بود کتابهای طبی چندی را از یونانی و پهلوی به عربی ترجمه و چند کتابی نیز به سریانی تألیف کرد که از همه معروف‌تر *الکناش* (Kunnash)، رساله‌ای است در علم طب که چیزی از آن باقی نمانده است.

القفطی[۳] راجع به اهمیت دانشکده گندی‌شاپور و پیشرفت علم پزشکی در

www.tabarestan.info تبرستان

---

۱. خاندان بختیشوع (این نام نیمی ایرانی و نیمی سریانی است، یعنی نجات‌یافته به دست عیسی؛ بخت به ضم اول از بختن مشتق شده که در فرس قدیم به معنی نجات دادن آمده است.) تا شش نسل یا بیش از ۲۵۰ سال معروف و از پزشکان درجه اول زمان خود بوده‌اند. آخرین آنها جبرئیل بن عبیدالله بختیشوع بن جبرئیل بن بختیشوع بن جیورجیس بن جبرئیل است که در دهم آوریل ۱۰۰۶ م مطابق ۳۹۷ هجری درگذشت.

۲. معروف‌ترین بیمارستان بغداد را امیر عضدالدوله بنا کرد و بسیار مجهز و دارای داروخانه مهمی بوده که ادویه معروف همه جا را در آن جمع کرده بودند. بیماران عادی را سرپایی و بیمارانی را که احتیاج به جراحی و مراقبت بیشتر طبیب داشتند در آنجا بستری می‌کردند. پرستار و پزشکیار داشته و به علاوه دارای یک مدیر اداری بوده که الزامی نداشته حتماً پزشک باشد. دفتری نیز برای جمع‌آوری وجوه بریه و صدقات داشته است.

۳. القفطی ابوالحسن علی بن یوسف جلال‌الدین قفطی معروف به ابن قفطی از دانشمندان معروف قرن هفتم هجری است که دارای کتابخانه مهمی بوده و تألیفات زیادی در تاریخ و لغت و نحو دارد که از معروف‌ترین آنها *تاریخ‌الحکما* است.

زمان ساسانیان می‌نویسد:

«ایرانیان در علم پیشرفتهای سریع کردند و روشهای جدید برای معالجه بیماریها و اصول تداوی به وجود آوردند تا جایی که معالجات آنان بالاتر از معالجات یونانیان و هندیان شناخته شد، به علاوه پزشکان جندی‌شاپور روشهای علمی دیگر را می‌پذیرفتند و آنها را با تجربیات و اکتشافات خود تلفیق می‌کردند و یا تغییر می‌دادند. برای فن طبابت مقرراتی وضع کردند و کارها و مطالعات علمی خود را یادداشت و ثبت می‌نمودند.»

از مدرسان و اطبای معروف این دانشکده غیر از خاندان بختیشوع، ابوذکریا یوحنا بن ماسویه و کنکه هندی و از اطبا و جراحان اسلامی تربیت‌شدگان این دارالعلم که نام آنها باقی مانده است، حارث بن کلده ثقفی از اطبای معروف عرب اهل طایف متوفی به سال ۱۳ هجری و فرزندش (نضر) و ابن خدیم و ابن ابی رومیة تمیمی هستند.

www.tabarestan.info تبرستان

ابوذکریا یوحنا ابن ماسویه در اواخر قرن دوم هجری می‌زیسته و در اوایل قرن سوم در عهد مأمون خلیفه عباسی به ریاست بیت‌الحکمه که مرکز مهم تألیف و ترجمه بود برگزیده شد. کنکه (Kanka) هندی از منجمان و پزشکان معروف است که در گندی‌شاپور خدمت می‌کرد. هارون‌الرشید او را از آن بیمارستان به بغداد فرا خواند و در دربار او می‌زیست و رتبت رفیعی پیدا کرد و چند کتاب طبی و نحوی را برای او از هندی به پهلوی و عربی ترجمه کرد، از جمله کتاب *السموم* مربوط به (شاناق) یکی از اطبای قدیم هند و کتابی دیگر از سیسرد (Susruta) هندی برای یحیی بن خالد برمکی است.

گندی‌شاپور در قرن سوم هجری که بغداد شهرت پیدا کرد، اهمیت خود را به‌تدریج از دست داد و پیوسته به خرابی گرایید و دزفول جانشین آن شد، به طوری که در قرن هفتم هجری یاقوت حموی جغرافی‌نویس معروف، این شهر را ویرانه دیده است.

فتحعلی‌خان حاکم خوزستان در ۱۰۵۰ هجری قمری در قسمتی از ویرانه‌های گندی‌شاپور قریه‌ای به نام شاه‌آباد ساخته که تا امروز با همین نام، آباد است. قبری در آنجاست به نام شاه ابوالقاسم که بعضیها احتمال داده‌اند شاید قبر یعقوب لیث

باشد. یعقوب لیث می‌خواست این شهر را پایتخت خود قرار دهد و هم در این شهر بمرد و مدفون شد. خاندان آل زیار نیز مصمم بودند که بغداد را بگیرند و تیسفون را مجدداً پایتخت کنند.

در اواخر قرن چهارم هجری که مقدسی آنجا را دیده، نوشته است که اطراف آن بسیار حاصلخیز بوده و کل قندی که در خراسان و جبال (شهرهای کوهستانی شمال خوزستان) مصرف می‌شده، از همین حدود حمل می‌شده است.

تاریخ‌نویسان قرون اسلامی راجع به این شهر و وجه تسمیه آن و دانشکده گندی‌شاپور نوشته‌هایی دارند که خلاصه مهم‌ترین آنها به شرح زیر نقل می‌شود:

تبرستان www.tabarestan.info

ابن عبری: «چون شاپور دختر اورلینوس قیصر روم را به زنی گرفت، برای او شهری مانند بوزنطیا در ایران بنا کرد و آن را جندی‌شاپور نامید».

ابن فقیه: «جندی‌شاپور معرب وندی‌شاپور است، یعنی یافت شد شاپور و اهل اهواز آنجا را «بیلاباد» می‌نامند».

قفطی در *اخبارالحکما*: «شاپور ابن اردشیر دختر قیصر را به زنی گرفت و شهری برای او ساخت مانند قسطنطنیه و آن شهر جندی‌شاپور است».

حمزهٔ اصفهانی: «به از اندیوشاپور شهری است در خوزستان که عرب آن را جندی‌شاپور گویند و اندیو انطاکیه است و معنی آن به از انطاکیه می‌باشد و بنای این شهر به شکل رقعه شطرنج، هشت خیابان در هشت خیابان است و در قدیم شهرها را به صورت اشیاء می‌ساختند، مانند شهر شوش که به صورت باز است و شهر شوشتر را که به صورت اسب ساخته‌اند».

مقدسی: «جندی‌شاپور شهری بس‌آباد و مهم و باستانی بود و در ایام پیشین مصر (پایتخت) این کشور و مرکزیت سلطنت را داشت. در این ایام رو به خرابی نهاد و در اثر استیلای کردان (لران) جور و فساد در آن شایع شده است و با وجود این شکر بسیار از آن به دست آید و گویند تمام شکر عراق عجم و خراسان از آنجاست و مردمش اهل سنت‌اند و دارای دو جوی است و دهات بسیار آباد و مزارع برنج و نیکوییها و ارزانی و اسباب آسایش در آن فراوان است» و نیز نوشته است «ولایت جندی‌شاپور را شاپور ابن فارس آباد کرده و به نام خود خوانده است و آن باصفا و

به کوهستان پیوسته است و گویند در پیش، نشیمن پادشاهان بوده است. شکر بسیار از آن پخته می‌شود و از شهرهای آن دزه و روناش و بایوه و فاصبین و لور است».

یاقوت حموی صاحب *معجم‌البلدان* (۵۷۵-۶۲۶ هـ.) می‌نویسد: «به خوزستان شاپور پسر اردشیر آن را بساخت و اسرای روم و جمعی از لشکریان خود را در آن جای داد. و آن شهری وسیع و محکم است. نخلستانها و مزارع و آبهای بسیار دارد و چون یعقوب بن لیث صفاری بر خلیفه یاغی شد، در ۳۶۲ یا ۳۶۳ این شهر را به مناسبت محکمی و نزدیکی به شهرهای بسیار مرکز سلطنت خود قرار داد و یعقوب در سال ۳۶۵ در آنجا بمرد و مدفون شد.» وی می‌نویسد: «من بارها از جندی‌شاپور گذشتم، در آن اثری از آبادانی نبود».

www.tabarestan.info تبرستان

صاحب *تاریخ سیستان* می‌نویسد: «جندی‌شاپور در زمان خلافت عمر به دست موسی اشعری گشوده شد و یعقوب لیث در سال ۳۶۵ هجری در آنجا بمرد».

صاحب *مجمل‌التواریخ و القصص* نوشته است:

«شاپور همتی بزرگ داشت اندر داد و انصاف و آبادانی عالم، بر سان پدر و شادروان شوشتر او کرد که عجایب عالم است و شهرهای بسیار کرد چون شاپور و نیشاپور، شاپور خواست، بلاش شاپور، پیروز شاپور، نی‌شاپور از ناحیت ابرشهرست به خراسان و آن را بناشاپور سپهبد کردست. به گاه افریدون در آن خلاف است و بی‌شاپور از پارس است به‌شاور خوانند. شاد شاپور از ناحیت میسان است و نبطیان آن را دیها خوانند. پیروز شاپور در ناحیت عراق است انبار خوانند. به از اندیوشاپور جندی‌شاپور است از خوزستان اندیو نام انطاکیه است به زبان پهلوی به از اندیو یعنی از انطاکیه بهتر است و نهاد آن بر مثال عرصه شطرنج نهادست. میان شهر اندر هشت راه اندر هشت، و در آن وقت شطرنج نبود ولیکن شکلش بر آن سان است و اکنون خراب است مانند دیهی به جاست پراکنده و اندر آن وقت شهرها بر سان چیزها کردندی چنان‌که شوش بر صورت بازی نهادند و شوشتر بر صورت اسبی و قلعه طبرک بر صورت کژدم بر این مثال و اکنون بر آن شکل بماندست و هم زمین پارس به دارالملک، اصطخر از جهان بیرون رفت و الله اعلم».[1]

---

۱. *مجمل‌التواریخ و القصص*، ص ۶۳.

و در جای دیگر راجع به کارهای شاپور دوم می‌نویسد:

«در سی سال دارالملک او به گندی‌شاپور بود تا خراب رومیان آباد کرد و این عمارتها که گفته شد و حمزه گفته است که دیوار جندی‌شاپور از آن نیمی گل است و نیمی خشت پخته که هر چه رومیان بیران کردند به خشت و گچ باز فرمودشان کردن».[۱]

قفطی در *اخبارالحکما* شرح افسانه مانندی راجع به بنای گندی‌شاپور دارد بدین شرح:

«سبب بنای این شهر آن است که شاپور پسر اردشیر پس از غلبه بر سوریه و فتح انطاکیه به قصر پادشاه روم تشبه می‌جست و از او خواست که دخترش را به عقد وی درآورد. قیصر چنین کرد و پذیرفت که دختر را نزد شاپور فرستد. شاپور برای او شهری بر هیئت قسطنطنیه ساخت و آن شهر جندی‌شاپور است و در سیر ساسانیان چنین نگاشته‌اند: که این شهر اصلاً قریه‌ای بود متعلق به مردی معروف به «جندا» و شاپور چون این موضع را برای بنای شهر اختیار کرد فرمان داد که مالی فراوان به صاحب آن بپردازند، لیکن صاحب آن بدین کار رضا نداد مگر آنکه خود آن شهر را بنا کند و شاپور نیز بدان شرط پذیرفت که او در بنای شهر شرکت ورزد و مردمان می‌گفتند که این شهر را جند و شاپور بنا می‌کند و به همین سبب آن را «جندی‌شاپور» گفتند و چون دختر قیصر بدان شهر رفت و با وی افرادی از صنفهای مختلف که به آنان حاجت داشت از اهل بلد همراه او بودند از آن جمله پزشکانی فاضل با وی رفتند و چون در آن شهر با او اقامت گزیدند شروع به تعلیم نوآموزان کردند و پیوسته کار ایشان در تعلیم قوی‌تر می‌شد و شماره آنان فزونی می‌یافت».

حمدالله مستوفی در قرن هشتم هجری در *نزهت‌القلوب* نوشته است: «شهر وسط گرمسیر است. هوای بدی دارد و آنجا نیشکر بسیار دارد».

گندی‌شاپور در اوایل سنهٔ هجده هجری و زمان خلافت عمر به دست اعراب گشوده شد. اهل تحقیق در این باره نوشته‌اند که سردار عرب «زربن‌عبدالله» شهر را در محاصره گرفت و چون کاری از پیش نبرد، «ابوسیره» فاتح شوش به کمک او آمد. آن هم سودی نبخشید. یکی از ایرانیان اسیر که در میان اردوی عرب بوده است

---

۱. *همان*، ص ۶۷.

دستخط امان به تیری می‌بندد و به درون شهر رها می‌سازد. مردم شهر به همان اطمینان دروازه‌ها را باز می‌کنند و به زندگی عادی خود برمی‌گردند. مهاجمان از تسلیم بدون دلیل و فوری محصوران متعجب می‌مانند.

پس از تحقیق معلومشان می‌شود که یک ایرانی اسیر مبادرت به چنین کاری کرده است. چون علت را از او می‌پرسند می‌گوید: «من خواستم دلسوزی کرده خون آنها ریخته نشود زیرا قوم من هستند».

سردار عرب نمی‌خواسته امان خودسرانهٔ اسیر و بنده را بپذیرد، ولی مسلمانان به این دلیل که در آیین اسلام بین بنده و خواجه تفاوتی نیست، امیر را متقاعد و امانی را که اسیر ایرانی داده قبول می‌کنند و در نتیجه گندی‌شاپور از آن هنگامه و کشت و تاراج سپاهیان تازی رهایی می‌یابد.

www.tabarestan.info تبرستان

نجوم و هیئت-علوم عقلیه

ساسانیان در علوم نجوم و هیئت و تنظیم جداول نجومی نیز پیشرفتهایی کرده بودند و علمای اسلامی از بقایای کتابهای باقیمانده از این دوره استفاده‌های زیادی کردند و از عقاید ایرانیان در این باب هم‌ردیف با عقاید بابلیان، رومیان و هندیان مطالبی نقل کرده‌اند که مورد تأیید و استفادهٔ ستاره‌شناسان و علمای علم هیئت قرار گرفته است نویسنده کتاب *کفایة‌التعلیم فی احکام التنجیم* چنین نوشته است:

«و اما پارسیان متوسط حالتند، هم در هیئت و هم در احکام و به سبب قوت و کثرت مملکت و دولت و تربیت ملوک علما را، علمای ایشان مذاهب بابل و هند و روم معلوم توانستند کرد، و از آن مذاهب آنچه مقبول بود اختیار و آنچه نبود رد کردند و خود آنچه دریافتند بدان زیادت کردند، و بدان سبب کتب ایشان منتشر شد و مذهب ایشان مقبول گشت».

زیج شهریار (Zik Chatraayar) (زیک شترایار) از کتابهای نجومی معروف زمان ساسانیان است که برحسب نوشته مورخان جداول نجومی آن از زمان یزدگرد سوم تدوین شده است و در سده‌های نخستین اسلام ابوالحسن علی بن زید تمیمی آن را از پهلوی به عربی ترجمه کرده است. اطلاعات دیگری را نیز آل نوبخت از کتابهای پهلوی به عربی ترجمه کردند.

عبدالرحمن ابن خلدون[۱] در کتاب *العلوم العقلیه و اصنافها* راجع به اهمیت علوم عقلیه و وسعت و دامنه آن در زمان ساسانیان شرحی دارد که ترجمهٔ آن چنین است:[۲]

و بدان که مابین اممی که اخبار و تواریخ احوال ایشان به ما رسیده است، اقوامی که از همه بیشتر به علوم عقلیه توجه کرده‌اند همانا دو قوم بزرگ قبل از اسلام، یعنی ایرانیان و یونانیان بوده‌اند... اما اهمیت این علوم عقلیه نزد ایرانیان به غایت عظیم بوده است و دامنهٔ آن به غایت وسیع، به مناسبت عظمت و فخامت دولت و طول مدت سلطنت آنان و گویند که این علوم از ایرانیان به یونانیان منتقل شده است. وقتی اسکندر دارا را بکشت و سلطنت کیانیان را منقرض کرد و بر کتابها و علوم ایرانیان که از حد و حصر بیرون بود استیلا یافت و وقتی که مسلمانان ایران را گرفتند، کتابهای بسیاری در آن سرزمین به دست ایشان افتاد. سعد بن ابی وقاص (سردار لشکر عرب) به عمر بن الخطاب در خصوص آن کتابها نامه نوشت و در مورد ترجمهٔ آن کتابها برای مسلمانان رخصت طلبید. عمر به او نوشت که آن کتابها را در آب افکنید، چه اگر آنچه در آنهاست راهنمایی است، خداوند ما را به راهنمایی به از آن راهنمایی کرده است و اگر گمراهی است، خداوند ما را از شر آن محفوظ داشته است، لهذا آن کتابها را در آب یا آتش افکندند و علوم ایرانیان که در آن کتابها مدون شده بود از میان رفت و به دست ما نرسید.

www.tabarestan.info تبرستان

آموزش و پرورش

در مورد تربیت کودکان و نونهالان آن طور که استنباط کرده‌اند، پسران و دختران تا پایان پنج سالگی تحت تربیت مادران در خانه به سر می‌بردند و سپس به مکتب می‌رفتند. جوان پیش از سن پانزده سالگی باید تعلیمات بدنی و عقلانی را فرا گرفته باشد و اصول مذهب و تکالیف دینی را چنان‌که در *اوستا* و *زند* مندرج است بداند.

در این باره می‌توان اطلاعات جالبی از کتاب جوانی که خود را به خدمت خسرو انوشیروان معرفی می‌کند کسب کرد، این جوان یتیم ولی از خانوادهٔ نجبا و اشراف بوده و تحت قیومیت یکی از نجبا تربیت و نشو و نما یافته بود. او در سن مقرر به مکتب رفته

---

۱. متولد سال ۷۳۲ هـ. در تونس و متوفای ۸۰۸ هـ. در قاهره.

۲. *یشتها*، جلد اول، نوشته استاد پورداود، ترجمه علامه فقید میرزا محمد خان قزوینی، ص۲۰.

بود و قسمت اساسی *اوستا*، *یشتها*، *یسنا*، *وندیداد* را مانند هیربذی یاد گرفته بود. از تعلیمات متوسطه، نجوم و ادبیات و فن کلام و اسب‌سواری و تیراندازی و نیزه‌بازی و پرانیدن خشت، از فنون، موسیقی و خواندن سرود، و از بازیها شطرنج را خوب فرا گرفته و طباخی را نیز یاد گرفته بود. او از علوم و فنونی که آموخته چنین گفته است:

«در مسائل دینی به مثابه یک روحانی ورزیده است. در ادبیات و شناخت آثار علمی و فن خطابه ید طولائی دارد، در اسب‌سواری توانا، سپرداری و تیراندازی بی‌نظیر، در گرز افکندن و زوبین‌پرانی چابک، در گوبازی ماهر و در بازی شطرنج نیز استاد است. به نحو احسن چنگ و تار می‌نوازد، آواز می‌خواند، فی‌البدیهه شعر و سرود می‌سراید، در ستاره‌شناسی صاحب‌نظر است، در نکات مربوط به لباس و طباخی و تزیین سفره اطلاعات وسیعی دارد.»

www.tabarestan.info تبرستان

اکثر مردم شهرنشین باسواد بودند و خواندن و نوشتن و حساب را در حد رفع نیازهای روزمره‌شان می‌دانسته‌اند. فرزندان و جوانان طبقه اشراف و دبیران علاوه بر این، علوم عالی و ریاضیات و فنون تیراندازی و اسب‌دوانی و زوبین‌اندازی و نیزه‌زنی و گوی‌بازی و شطرنج و بعضی از تعلیمات دیگر را فرا می‌گرفته‌اند. تدریس تعلیمات ابتدایی و متوسطه و عالیه با طبقه روحانیان بوده است.

بنا به گفته فردوسی در هر کوی و برزنی و کنار آتشکده‌ها، دبستانهایی برای تعلیم کودکان بوده است:

همان کودکش را به فرهنگیان سپردی چو بودی از آهنگیان
به هر برزنی بر دبستان بدی همان جای آتش‌پرستان بدی

روستاییان اکثراً بی‌سواد بودند، ولی طبقه دهقانان بعضی از تعلیمات عمومی و ابتدایی را از روحانیان فرا می‌گرفته‌اند و مخصوصاً قسمتهایی از روایات و اساطیر و تاریخ ملی ایران را از بر داشته‌اند.

«هیون تسیانگ» سیاح چینی که وضع زندگی مردم را در زمان خسروپرویز دیده، نوشته است که ایرانیان به پیشرفت پیشه خود توجه مخصوص دارند.

شکار یکی از فنون لازمی بوده که به جوانان می‌آموخته‌اند، مخصوصاً شکار گورخر که یکی از سرگرمیهای پادشاهان و شاهزادگان و اشراف بوده و بهرام گور ماهرترین شکارچی گورخر بوده است.

داستان شکار شیر و گورخر و همچنین دوختن سم و گوش گورخر با تیر و این پاسخ کنیزک که «کار نیکو کردن از پرکردن است» یکی از موضوعهای جالب داستان‌سرایان بوده و نظامی در *بهرام‌نامه* آن را به نحو دلچسب و استادانه‌ای به نظم درآورده است. شکار شیر و سایر حیوانات وحشی و درنده نیز بعد از شکار گورخر در درجه اول اهمیت قرار داشته است. بعضی از نقوش شاهان ساسانی مانند نقش حجاری طاق بستان و نقوش روی بشقابها و ظروف سیمین، مناظر شکار را نمودار ساخته است.

روی یک جام نقره که در موزه ارمیتاژ است، بهرام پنجم سوار بر شتری است و زن زیبایی را پشت سر خود گرفته است. زن زیبا از بهرام تقاضا کرده که با تیر غزال نری را به ماده و ماده‌ای را به نر تبدیل کند. بهرام دو تیر بر سر غزال ماده‌ای می‌زند، پیکانها در سر او می‌ماند و به شکل شاخ در می‌آید با یک تیر دو شاخه نیز شاخهای غزال نری را برداشته است.

www.tabarestan.info تبرستان

دختران بیشتر برای خانه‌داری تربیت می‌شدند، ولی قرائن و شواهد نشان می‌دهد که دختران و زنان مخصوصاً از طبقهٔ نجبا و بزرگان کشور با فرا گرفتن علوم نامأنوس نبوده‌اند. در *بغ نسک* به تربیت زنان مخصوصاً طرز تربیت در منزل اشاره شده است.

نوشتهٔ یک قاضی محقق در ماتیکان هزار داتستان که اصول قوانین قضایی در آن مندرج است، به عنوان شاهد نقل شده است، به این صورت که «در سر راهش به دادگاه را روزی پنج زن نگه می‌دارند. یکی از زنان سؤالهایی راجع به مسائل حقوقی مربوط به «ضمانت» و «اهلیت» (وثیقه) مطرح می‌کند. قاضی مذکور جواب می‌دهد و نخست امتحان به‌خوبی برگزار می‌شود، لیکن در پاسخ آخرین سؤال، در جای خود ایستاده و هیچ‌گونه جوابی برای آن نمی‌داند. در این هنگام یکی از زنان قدم پیش نهاده می‌گوید: «استاد بیهوده به مغز خود فشار نیاورید و به‌آسانی بگویید نمی‌دانم و ضمناً می‌توانید پاسخ این سؤال را در شرحی که «مگوکان اندرزپت» نوشته است، بیابید».

از کتاب *عیون‌الاخبار* تألیف ابن‌قتیبه روایت شده که بهرام پنجم (بهرام‌گور) در سن پنج سالگی که تحت سرپرستی منذر سلطان عرب بود، به او چنین می‌گوید: «بفرمای تا دانشمندان بصیر و آگاه در علوم و فنون گرد آیند و به من نوشتن، تیراندازی

و آیین‌نامه دادستانی بیاموزند. منذر در جواب می‌گوید: شاهزاده هنوز جوان است، و چون اصرار وی را می‌پذیرد، او از ایران دادستانان و مربیان می‌خواهد تا به وی دادگری و تیراندازی و آنچه برای تکمیل معلومات شایسته بود بیاموزند و نیز علمای متعددی از روم و ایران احضار کرد و داستان‌سرایان بزرگ عرب را برای تعلیم وی بخواست.

در پندنامه آذرباد ماراسپند (Maraspand) راجع به آموختن دانش چنین نوشته شده است:

«زن و فرزند خود را از تحصیل دانش و کسب هنر باز مدار تا غم و اندوه بر تو راه نیابد و در آینده پشیمان نگردی. اگر تو را فرزندی خردسال است (خواه پسر خواه دختر) او را به دبستان فرست، زیرا فروغ دانش، دیدهٔ روشن و بیناست، دختر خود را شوهری ده که هوشیار و دانا باشد چه مرد هوشیار و دانا چون زمین باروری است که هر تخمی در آن کاشته شود نیکو و فراوان بار آورد».

در شکند گمانیک ویچار نوشته شده است: کسی که از اندک دانش، برخوردار باشد و دیگران را دانش آموزد، در نزد خداوند پسندیده‌تر است از دانشمندی که دارای علم بسیار باشد و دیگران را دانش نیاموزد.

در یکی از قسمتهای بندهشن (Bundahashn) که در حدود سال نهصد هجری از زبان پهلوی به فارسی ترجمه شده راجع به دانش‌طلبی و تربیت فرزندان در آیین زرتشت چنین تصریح شده است:

«اینکه بر همه کس فریضه است کودک به دبیرستان فرستادن و چیزی آموختن، چه هر کار و کرفه[1] که فرزند کند همچنان باشد که پدر و مادر به دست خویش کرده بود، پس جهد باید کردن تا چیزی نیکو بیاموزندشان و کرفه و گناه آگاه کنند چه از بهر روان خویشتن می‌کنند تا ایشان بر کرفه‌گران دلیر باشند.

چه اگر نیاموخته باشند، پس کار و کرفه کمتر کنند و به روان پدر و مادر کمتر رسد و نیز آن باشد که اگر فرزند را به دبیرستان ندهند و چیزی نیاموزند بر گناه‌کردن دلیر باشند و آن گناه به گردن پدر و مادر باشد.

پس حق فرزند را آنگاه گزارده باشند که ایشان را چیزی بیاموزانند، خاصه از دین شایسته و ناشایسته چه سرمایه این است، وگرنه کار این جهان بر نیک و بد به سر می‌آید.»

۱. به کسر اول و سکون ثانی و فتح ثالث به معنی ثواب است در مقابل گناه در پهلوی Karpak (ثواب).

www.tabarestan.info تبرستان

از دانشمندان و مفسران اواخر دورهٔ ساسانی نام این اشخاص در کتابها نوشته شده است: بهرک، مگوشنب، گوگشنسب، کی‌آذربوزذ، سوشیانس، روشن، آذرهرمزد، آذر فربغ، نرسی، مذوگماه، فرخ، افروغ، آزادمرد.

اوستا

آثار ادبی-تواریخ عهد ساسانی

قدیمی‌ترین کتاب مذهبی پس از *تورات* و *ریگ‌ودا*، *اوستا* کتاب مذهبی ایرانیان باستان است که از کهن‌ترین آثار ادبی ایران نیز به شمار می‌رود.

www.tabarestan.info تبرستان

اوستای زمان هخامنشی ۸۱۵ فصل و مشتمل بر ۲۱ نسک[۱] بوده که به موجب نوشتهٔ دینکرت دو نسخه از آن موجود بوده است. یکی در دژنبشت **تخت جمشید** که به همراه حریق و انهدام آنجا بسوخت و از بین رفت. در نامه کرتیر از قول اردشیر به پادشاه طبرستان «جشنسف‌شاه» این‌طور نوشته شده است:

«میدانی که اسکندر از کتاب دینی ما دوازده هزار پوست گاو، بسوخت به استخر ... سه یکی از آن در دلها مانده بود و آن نیز جمله قصص و احادیث بود، شرایع و احکام نداشتند، تا آن قصص و احادیث نیز از فساد مردم روزگار و ذهاب سنت و حرص بر بدعت و طمع فخر از یاد خلایق چنان فرو شد که از صدق آن حرفی نماند، پس لابد چاره نیست که رأی صائب صالح در احیای دین باشد.»

مسعودی نیز از عظمت نسخهٔ *اوستا* که روی ۱۲ هزار پوست گاو نوشته شده، صحبت کرده است. نسخهٔ دیگر که در گنج شیپیگان یا شیزیکان بوده، برحسب دستور اسکندر به یونان بردند و قسمتهای طبی و نجومی و علمی و فلسفی آن را به یونانی ترجمه کردند.

در زمان سلوکیها و نیمهٔ اول سلطنت پارتها توجه چندانی به جمع‌آوری و تدوین مجدد *اوستا* نشد. ظهور دین عیسویت و پیشروی آن به کشورهای غربی ایران که مآلاً در پیشروی دسته‌های مخالف مؤثر بود، اشکانیان را به فکر جلوگیری از نفوذ آیین جدید انداخت و در نتیجه متوجه تقویت آیین زرتشتی و جمع‌آوری قواعد و دستورهای آن شدند. نخستین پادشاه پارت که به این خیال افتاد،

---

۱. نسک (باب ـ کتاب) در اوستا Naska در پهلوی Nask گفته شده.

به طوری که نوشته‌اند بلاش اول در قرن اول میلادی (۵۱-۷۸ م) معاصر نرن (Neron) امپراتور روم بود، یعنی همان موقعی که انجیل تدوین می‌شد، وی دستور جمع‌آوری اوستای پراکنده را داد، ولی اسناد و مدارک مثبتی در دست نیست تا از روی آن بتوان استنباط کرد که این دستور، به مرحله اجرا درآمده است و اگر آمده باشد چه مقدار از *اوستا* جمع‌آوری شده است.

اقدام اساسی و مؤثر را کرتیر در زمان اردشیر مؤسس سلسله ساسانی انجام داد. پس از او شاپور نیز دانشمندانی به هند و یونان فرستاد تا هر اندازه از مطالب نجومی و جغرافیایی و طبی و فلسفی *اوستا* بدان زبانها ترجمه و نقل شده است، جمع‌آوری کند و به قسمتهای مدون شده بیفزایند. به‌علاوه رونوشتی از آن در آتشکده آذرگشسپ[1] در شیز گذاشت تا مورد مطالعه و بررسی و نقادی سایر دانشمندان و روحانیان قرار گیرد.

www.tabarestan.info تبرستان

در زمان شاپور بزرگ برای پایان دادن به انتقادها و گفتگوها، مجمعی از دانشمندان و مؤبدان و سایر روحانیان با ریاست مؤبدان مؤبد آذربذ مهر اسپندان تشکیل شد و پس از بررسی زیاد، انجمن اوستای جمع‌آوری شده را مورد تأیید و تصویب قرار داد.[2] اوستایی که با این کیفیت جمع‌آوری شد، ۳۴۸ فصل از ۸۱۵ فصل اصلی بوده که آن را نیز مانند سابق به ۲۱ نسک تقسیم کردند و برحسب تخمین وست اوستای زمان ساسانیان ۳۴۵۷۰۰ کلمه بوده است.

نسکهای *اوستا* شامل بسیاری از علوم از قبیل طب، نجوم، حکمت، علم مبدأ و معاد و تکوین و امور اجتماعی و حقوقی و علوم طبیعیه و دستورهای فقهیه بوده و دایرةالمعارفی را تشکیل می‌داده است. قسمت اعظم اوستای زمان ساسانیان تا قرن نهم میلادی موجود بوده و بعداً در اثر تحول و تغییری که در وضع زندگی و موقعیت زرتشتیان رخ داد، و سخت‌گیریها و دشواریهایی که برای آنان آمد، به‌تدریج غیر از قواعد مذهبی سایر قسمتهایی که نگاهداری آن برایشان دیگر

---

۱. به ضم اول و فتح دوم و سکون سین مخفف گشنسب

۲. معروف است و نوشته شده که آذرباد مهر اسپندان برای اثبات اینکه اوستای جمع‌آوری شده صحیح است خود را در معرض امتحان قرار داد و اجازه داد که روی گداخته بر سینه او بریزند.

ضرورت نداشت متروک ماند و اصرار و توجهی به نوشتن و ازدیاد نسخ آن نشد. در نتیجه فصول مهمی از آن منسوخ شد و به‌تدریج از بین رفت و چهار یکی از آن بیش نماند، آن هم به همت و علاقه مؤبدان زرتشتی.

قسمت باقیمانده تقریباً مشتمل بر تمام قواعد و مراسم دینی و ادعیه و نماز و نیایش است، یعنی همان قسمتهای مذهبی که حدود ۸۳۰۰۰ کلمه می‌شود. خط اوستایی را دین دبیره خوانده‌اند و ۴۴ علامت دارد.

قدیمی‌ترین نسخهٔ خطی اوستا که تاکنون به دست آمده، در ۱۳۲۵ میلادی نوشته شده است که وستر گارد (Wester Gard) خاورشناس دانمارکی آن را خرید و به اروپا برد و اینک در کپنهاک پایتخت دانمارک است.

www.tabarestan.info تبرستان

اوستا از دو لحاظ دیگر حائز اهمیت است: یکی اینکه به زبان هند و ایرانی است و در سالهای کهن و اوایل ورود آریاها به ایران تنظیم شده است. موضوع دیگر نفوذ عقاید *اوستا* در مذاهب و عقاید یهود و عیسویت و اسلام است، مخصوصاً پس از اینکه کوروش کبیر دین یهود را آزاد اعلام کرد و نیز عده‌ای از یهودیان در زمان پادشاهی مادها و سپس پارسیها و جانشینان آنها به ایران مهاجرت کردند و به دلیل تماس با ایرانیها تحت‌تأثیر بسیاری از عقاید دینی *اوستا* قرار گرفتند و این عقاید را به دیانت عیسی و اسلام تسری دادند، بسیاری از آداب مهرپرستی که از فرشتگان دین مزدیسناست، در آیین عیسویت نفوذ پیدا کرده است.

اوستای امروزی شامل پنج قسمت است:

۱. یسنا (Yasna) مهم‌ترین قسمت و دارای ۷۲ فصل و از کهن‌ترین قسمت اوستاست.

۲. یشتها (Yasht) شامل ستایش پروردگار، نیایش امشاسپندان و فرشتگان و ایزدان و روایات ملی و حماسی است و پس از یسنا قدیمی‌ترین قسمت است، عده‌ای آن را به پیش از زمان هخامنشی نسبت داده‌اند.

۳. وندیداد (وی‌دیوداذ (Vidaevadata) یعنی قانون ضد دیوان) مشتمل بر ۲۲ فصل (فرگرد) است. فصل اول در مورد آفرینش زمین و کشورهاست. فصل دوم داستان جمشید، فصل سوم شامل موضوع خوشی و ناخوشی و بقیه دستور احکام

مذهبی از قبیل نجاسات و طریقه ازاله آن، انواع گیاهان و راه توبه و کفاره، مسائل مربوط به تعدی، تجاوز، قتل، اعمال مردگان، نهادن جسد در دخمه‌ها (برج خاموشی)، مس میت، مس زن حایض و راه تطهیر از این دو مس است. به طوری که نوشته‌اند این کتاب در آغاز دورهٔ پارتها تدوین شده است.[۱]

۴. **ویسپرد** (Vispe Rataô) (اوستایی) مجموعه‌ای است از ملحقات یسنا مشتمل بر دعاهایی که در جشنهای مذهبی، شش گاهنبار سال (شش یار معنوی اهورامزدا) خوانده می‌شود. هر فصل از این کتاب را «کرده» گویند. کرده از کلمه اوستایی کرت به معنی خنجر و کارد است. کرده یعنی یک قطعه بریدهٔ درست و معادل کلمهٔ لاتین section و فصل عربی است که معنی بریدن می‌دهد.

۵. **خرده اوستا**. اوستای کوچک شامل ادعیه و نماز و روزه‌های متبرک و جشنها و پاره‌ای از مراسم.

گاثا (Gâtha) به معنی سرود است و از پنج قسمت تشکیل می‌شود:

۱) اهون‌وایتی (Ahunavaiti) = اهنود. ۲) اوشت‌وایتی (Ushtavaitî) = اشتود واوشت یعنی سلامت. ۳) سپنتامی‌نییو (Spentâmainiyu) = سپنت‌مد یعنی خرد مقدس یا اندیشه مقدس. ۴) وهوخشتر (Vôhuxshathra) = فرمانروایی نیک. ۵) وهیش‌توایشتی (Vahishtoishti) = بهترین ثروت.

زند: همان تفسیر و ترجمهٔ *اوستاست* به زبان پهلوی و محققان معتقدند از همان زمان تدوین *اوستا* این تفسیر در مورد پاره‌ای از مطالب مبهم و مشکل *اوستا* که احتیاج به تفسیر و تعبیر داشته، نوشته شده بود که به همراه از بین رفتن *اوستا* در حملهٔ اسکندر از بین رفت و پس از آنکه *اوستا* جمع‌آوری شد در مورد جمع‌آوری مطالب *زند* نیز اقدام کردند، منتها قسمتی از این تفسیر ضمیمهٔ *اوستا* شده بود و جدا کردن آن میسر نبود. همان محققان در مورد زمان شروع این کار معتقدند که در زمان ولخش اول (بلاش) پادشاه اشکانی، به زبان پهلوی اشکانی و سپس در زمان ساسانیان به پهلوی ساسانی برگردانده شد.[۲]

---

۱. کریستن‌سن، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمهٔ رشید یاسمی، چاپ اول، تهران، ۱۳۱۸، ص ۱۶.

۲. معین، محمد، ادبیات مزدیسنا، ۱۳۲۶، ص ۱۵۰.

دین دبیری (الفبای اوستایی)

حروف صدادار

۱ آ ۲ آ ۳ اِ کوتاه ۴ اِ بلند ۵ ۴ ا کوتاه بین اَ و اُ ۶ ا بلند بین اَ و اُ ۷ اُ کوتاه ۸ اُ بلند ۹ آو ۱۰ آن ۱۱ اي کوتاه ۱۲ اي بلند ۱۳ او کوتاه ۱۴ او بلند

تبرستان www.tabarestan.info

حروف بی‌صدا

۱۰ ک ۱۶ گ ۱۷ خ ۱۸ غ و ق ۱۹ چ ۲۰ ج ۲۱ ت ۲۲ ت نرمتر ۲۳ د ۲۴ ته ۲۵ ذ ۲۶ پ ۲۷ ب ۲۸ ف ۲۹ واو نرم ۳۰ واو دراول واژه ۳۱ واو درمیان واژه ۳۲ انگ نرمتر ۳۳ انگ نرم ۳۴ ن نرمتر ۳۵ ن نرم ۳۶ م ۳۷ ي هر دو درآغاز واژه ۳۸ ي درمیان واژه ۳۹ ر ۴۰ س ۴۱ ز ۴۲ ش میان وپایان واژه ۴۳ ش همه جای واژه ۴۴ ش پیش ازحرف ی ۴۵ ژ ۴۶ ه ۴۷ ح ۴۸ خو

کریستن‌سن نام چندتن از شارحان و مفسران *اوستا* را که در اواخر سلطنت ساسانیان و زمان خسرواپرویز می‌زیستند و در این کار دخیل بوده‌اند ذکر کرده است و قبلاً به آنها اشاره شد.

پازند تفسیری است بر زند که در آن لغات هزوارش وجود ندارد و به زبان پهلوی ساده و دری است.

اوستاشناسی

تبرستان www.tabarestan.info

اوستاشناسی و تحقیق در مورد آیین باستانی ایران از همان زمانی که ایران‌شناسی یکی از علوم مهم دانشگاههای اروپایی بود، آغاز شد و دانشمندان اروپایی به حق که در این راه مساعی فوق‌العاده گرانبهایی مبذول داشته‌اند.

توماس هاید انگلیسی از نخستین دانشمندانی است که در اواخر قرن هفدهم میلادی راجع به مذهب ایران بحث می‌کند. پس از او **انکتیل دو پرن** (Anqueteil du Perron) دانشمند فرانسوی برای آشنایی با *اوستا*، مسافرتی به هند می‌کند و سه سال در آنجا می‌ماند و پس از تماس با روحانیان زرتشتی و آموختن زبان فارسی، *اوستا* را ترجمه می‌کند و در ۱۷۷۱ میلادی منتشر می‌سازد. در ۱۸۳۳ م بورنف (Bournouf) دانشمند دیگر فرانسوی ترجمه و توضیحات یسنا را چاپ می‌کند.

سایر دانشمندان مخصوصاً آلمانیها در قرن نوزدهم و بیستم مبنایی را که این چندتن دانشمند گذاشتند محکم و تکمیل کردند. سرشناس‌ترین این دانشمندان **بارتولمهٔ** آلمانی است که تمام عمر خود را صرف اوستاشناسی و صرف و نحو لغات آن کرد. بقیه عبارت‌اند از هاوگ، اشپیگل (Spiégle)، هوبشمن (Hubschmanun)، گیگر، دارمستتر، آندراس(Andras). ترجمهٔ دارمستتر از سایر ترجمه‌ها دقیق‌تر و کامل‌تر است.

در ایران نخستین دانشمندی که دست به ترجمهٔ *اوستا* و شناسانیدن این کتاب دینی قدیم زد و انصافاً خدمتی بزرگ و فراموش‌نشدنی انجام داد، استاد پورداود است که با احاطهٔ کامل به زبانهای آلمانی و فرانسه و انگلیسی و بررسی تحقیقات و تألیفات مستشرقین و مسافرت به هند، چهل سال پیش موفق به ترجمه و انتشار گاتها و یسنا و یشتها شد و این ترجمه چون چراغی درخشنده راه پژوهندگان بعدی را

روشن کرد. امید است این کار بزرگ فرهنگی مورد ستایش آیندگان نیز قرار گیرد. دومین محقق دانشمند آقای سرگرد اورنگ[1] است که با همت و پشتکاری ستودنی یسنا را با کمال دقت و با توضیحات محققانه ترجمه کرد و تا این تاریخ قسمتهایی از آن را چاپ و منتشر ساخته است.

بقیهٔ دانشمندان اروپایی که در مورد اوستا و آیین باستانی ایران کار کرده‌اند عبارت‌اند از: کانگا (Kanga)، نیبرگ (Nyberg)، یوستی (Justi)، بارتولمه (Bartholomae)، گلدنر (Goldner)، مارکوارت (Marquart)، زاره، ویندیشمن (Windishmann)، هرتل (Hertel)، کریستن‌سن (Christensen)، جکسن (Jaekson)، میلز (Mills)، میه (Méillet).

www.tabarestan.info تبرستان

زبان و خط اوستا: زبان اوستایی در زمرهٔ زبانهای کهن جهان و از شعب زبان قدیم آریاییهاست و به زبان سانسکریت نزدیک است و احتمالاً همان لهجهٔ مادیها، سرزمینی که زرتشت از آن برخاسته است، باشد و با زبان هخامنشیها که لهجهٔ مردمان جنوب ایران بوده، اندکی تفاوت دارد، ولی بسیاری از لغات آن به لغات لهجه‌های مختلف ایران نزدیک است و می‌رساند که منشأ همهٔ آنها یکی است و به این دلیل آن را اوستایی خوانند که جز مانده‌های اوستا، سند دیگری از این زبان در دست نیست.

زبان اوستا از دو لهجه ترکیب یافته است: لهجه گاتایی که کهنه‌تر و با لهجه ریگ ودا کتاب مذهبی هند قدیم هم‌آهنگ است و این طور حدس زده‌اند که زبان خود حضرت زرتشت و پیروان نخستین او بوده است.

دیگری لهجهٔ متأخرتر است که شامل سایر قسمتهای اوستا، به جز همان سرود گاتاها می‌شود و درحالی‌که با زبان گاتاها اختلاف دارد، از لحاظ ریشه به آن نزدیک است و می‌نمایاند که چند نسل بعد از آن سرود شده است.

چون نوشتن اوستا با خط پهلوی در زمان ساسانیان به دلیل نقص این الفبا و وجود لغات هزوارشهای آرامی حق آن را ادا نمی‌کرد، اهل تحقیق بر این تصورند که در اواخر عهد ساسانی خط اوستایی به نام «دین دبیره» اختراع و اوستا بدان خط نوشته شد.

الفبای اوستایی کامل‌ترین الفبای دنیای کهن و دارای ۴۸ حرف با صدا و

---

۱. کتاب *ایرانیان از دیدگاه قرآن* را او نوشته است (سرفراز).

بی‌صدا و علائمی است که به نمونه‌هایی از آن اشاره خواهد شد. این خط از راست به چپ نوشته می‌شود.

ذیلاً برای نمونه چند واژهٔ پهلوی و اوستایی و فارسی امروز را که تقریباً هیئت آن تغییر زیادی نکرده است، ذکر می‌شود:

فارسی امروز	پهلوی (فرس میانه)		اوستایی	
گیسو	گسوک	Gêsûk	گئس	Gaesa
لب	لپ	Lap	لو	Law
گران	گران	Garân	گورو	Gouru
گون (رنگ)	گن	Gôn	گئن	Gaona
	یا گنک	Gônak		
ستبر یا استبر	استپر	Stapr	استور	Stawra
ستور (اسب و چارپا)	ستر	Stôr	استئرا	Staora
ستون	ستون	Stûn	ستون	Stûna
سرد	سرت	Sart	سرت	Sareta
سرود	سرت	Srôt	سرتا	Sraota
سروش	سرش	Srôsh	سرئوشه	Sraosha
صد (سد)	ست	Sat	ست	Sata
گام	گام	Gâm	گام	Gaman
کف	کف	Kaf	کف	Kafa
می	می	Mai	مدو	Madhu
میغ	میغ	Mêgh	مئغ	Maegha
میش	مش	Mêsh	مئشا	Maesha
آزاد	آزات	Âzât	آزاتا	Âzâta
بز	بوس	Buc	بوزا	Bûza
پاره	پارک	Pârak	پارا	Pâra
پدید	پدیت	Padit	اوپ دیتی	Upa. Diti
پستان	پیستان	Pistan	فشتان	Fashtâna
دانه	دانک	Danak	دان	Dano
داماد	دامات	Dâmât	زاماتر	Zâmâtar
خم	خمب	Xumbak	خومبا	Xumba
خسرو	هوسرو	Husrûv	هوسروه	Hu-Sravah

تبرستان www.tabarestan.info

و اینک چند واژه دیگر با تلفظ آن در فرس باستان:

فارسی امروز	پهلوی (فرس میانه)		اوستایی		پارسی باستان	
گاه (تخت)	گاس	Câs	Gathu	گاثو	گاثو	Gathu
سرخ	سوخر	Suxr	Suxra	سوخرا	ثوخرا	Thuxra
شیوا (بلیغ)	شواک	Shêvâk	Xshvaewa			Xshaipa
به	وه	Vêh	Vahyah	وهیه	وهیه	Vahyah
پدر	پیتر	Pitar	Pitar	پیتر	پیتر	Pitar
پسر	پوس (پوسر)	Pusar	Puthra	پوثرا	پوثرا	Puthra
زر	زر	Zar	Zarena	زرن	زرن	Zarna
زرین	زرین	Zarîn	Zarnaina	زرنینا	زرن	Zarna
دور	دور	Dûr	Dûra	دور	دور	Dûra
دانستن	دانستن	Dânastan	Zan	زان	دان	Dân
دادن	داتن	Dâtan	Dadhami	دادهمی	داداتو	Dadâtuv
شب	شوک-شپ	Shawâk-Shap	Xshapan-Xshap			Xshapa
شاد	شات	Shât	Shata	شاتا	شیاتی	Shiyâti

از روی *برهان قاطع* نقل شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

سایر متون پهلوی و کتابهای زمان ساسانی

۱. دینکرت (کارهای دینی): نام اصلی این کتاب *زنداکاسیه* (Zend-Âkasih) و مجموعه‌ای است از رسوم و آداب و ادبیات، تاریخ و قواعد و مسائل دین زرتشتی که در زمان مأمون خلیفه عباسی (۱۹۸-۲۱۸ هـ. مطابق با قرن نهم میلادی) آرتور فرنبغ فرخزاتان[1] (آذر فرنبغ پسر فرخزاد) یکی از پیشوایان بزرگ زرتشتی آن را نوشته است و در همان قرن، در ۹ جلد، به اتمام رسید. جلد ۳ تا ۹ آن در سال ۴۱۱ هـ. در بغداد به

۱. آذر فرنبغ یعنی «آتش جلال ایزد یا آتش فره یزدانی» و از آتشکدهٔ کاریان فارس گرفته شده و آن را به آذرپاد نواده آذرپاد پسر مهر اسپند منسوب کرده‌اند. وی در زمان مأمون خلیفه عباسی (۱۹۸-۲۱۸ هـ.) در بغداد می‌زیسته و در همان‌جا به جمع‌آوری قطعات کتاب دینکرد که پس از سقوط سلسله ساسانی پراکنده شده بود، می‌پردازد. غیر از این آذر فرنبغ، چند نفر دیگر هم همین نام را داشته‌اند.

دست آمد و دارای ۱۶۹۰۰۰ کلمه بوده است، ولی فعلاً دو جلد اول آن در دست نیست. این کتاب در ۱۹ جلد به دستور پشوتن سنجانا و پسرش داراب سنجانا (۹ جلد پدر و ۱۰ جلد پسر) با حواشی و ملاحظات و ترجمه انگلیسی و متن پهلوی و گجراتی در بمبئی به چاپ رسیده است. وست مستشرق شهیر انگلیسی کتابهای ۸ و ۹ را با توضیحات و حواشی به زبان انگلیسی و با عنوان، *Sacret Book of The East*, Vol XXXVII، آکسفورد ۱۸۹۲، ترجمه و چاپ کرد. پنج سال بعد نیز کتابهای ۵ و ۷ را با توضیحات مشروح به زبان انگلیسی ترجمه و چاپ کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

۲. بندهش (Bundahish): یعنی بنیاد نهادن آفرینش و مشتمل بر ۴۶ فصل در مورد قواعد دینی و تکوین جهان و تاریخ و قصص و طبیعیات و در حقیقت خلاصهٔ اوستاست و در قرن ۱۱ و ۱۲ میلادی (پنجم هجری) تکمیل شد. ترجمهٔ این کتاب را نخستین بار انکتیل دوپرن در ۱۷۷۱ م به همراه ترجمه زند *اوستا* منتشر کرد و پس از او وسترگارد، هوگ، وندیشمن و وست این کار را انجام دادند و نسخهٔ کامل آن را ادوارد تهمورث دینشاه جی انکلساریا (Edvard Tahmures Dinshah Ji-Anklesaria) در ۱۹۰۸ در بمبئی به چاپ رساند.

۳. داتستان دینیک (Datistan-i-dinik) (عقاید دینی): که موبد بزرگ پارس و کرمان منوچهر پسر یودان‌ییم (Yudan-yim) در اواخر قرن نهم، در باب ۹۲ موضوع تدوین کرده است.

۴. شکند گمانیک ویژار (ویچار) (Shikand Gumanik Vijar) (گزارشی که گمان را در هم شکند): تألیف مرتان فرخ (مردان فرخ پسر اورمزد دات) است و در قرن نهم در اثبات آیین زرتشتی در برابر عقاید یهود و نصارا و مانوی و اسلام دربارهٔ اصل و ماهیت اهریمن (مظهر شر) تنظیم شده است.

مؤلف این کتاب در نیمهٔ اول قرن سوم می‌زیسته و به بسیاری از مسائل فلسفی پاسخ داده است. این کتاب معنی اصطلاحات فلسفی زبان پهلوی را آشکار می‌کند. در ۱۸۸۵ م وست این کتاب را به انگلیسی ترجمه کرد و در ۱۸۸۷ م در بمبئی «هوشنگ دستور جاماسب جی جاماسپ اسانا» آن را با متن زند و ترجمهٔ سانسکریت

از کتابهای «نریوسنگ»[1] (Neryosang) چاپ کرد. در ۱۹۴۵ م پیرژان دومناس (Pierre- Jean de Menasce)، استاد دانشگاه پاریس، در فریبورک آن را با شرح و توضیحات به انضمام فرهنگی از لغات آن، به فرانسه ترجمه و چاپ کرد.

۵. مینو خرد (Dina i-Mainyo-i-Khirad) (اندیشه‌های روان خرد): کتابی است مشتمل بر ۶۲ سؤال «دانا» دربارهٔ مسائل دینی زرتشتی که «خرد مینوی» به آنها جواب می‌دهد. در اواخر عهد ساسانیان تألیف شد، ولی صورت فعلی متعلق به بعد از انقراض این سلسله است. این کتاب را در حدود ۷۷۰ سال پیش نریوسنگ به سانسکریت ترجمه کرد و متن پهلوی آن را آندراس در ۱۸۸۲ م و وست در ۱۸۸۵ م در آکسفورد به انگلیسی چاپ کردند.

www.tabarestan.info تبرستان

۶. ارداویراف نامک (Artâ-Virâf-Nâmak): تألیف ارداي‌ویراف مؤبد زمان شاپور اول است و در آن از بهشت و دوزخ زرتشتی بحث شده و عقاید آنها را درباره آخرت تشریح می‌کند و شباهتی با پل صراط دین اسلام و پل چینوت (Chinvat) دین زرتشتی دارد. این کتاب بین قرن سه و هفت هجری تدوین شده و مضمون و مطلبش از دورهٔ ساسانیان است و معروف است که ارداي‌ویراف در زمان شاپور برای تکمیل احکام دین زرتشتی چند جام مشروب سکرآور نوشید و به خواب عمیق چند روزه‌ای رفت. پس از برخاستن سیر خود را در عالم دوزخ و بهشت و پل صراط ابراز داشت و دبیران نوشتند. قدیمی‌ترین نسخهٔ خطی آن کتاب مربوط به قرن چهارم میلادی است و نخستین بار در ۱۸۱۶ م پوپ و سپس در ۱۸۸۷ م سنت ارتلمی (S. Barthélemy) به فرانسه ترجمه کردند.

۷. ماتیکان کجستک ابالیش: در اثبات دین زرتشت و تألیف آذر فرنبغ است. در حدود سال ۲۰۲ هـ. به زبان پهلوی نوشته شد و دارای ۱۲۰۰ کلمه حاوی هفت

---

۱. نریوسنگ پسر دهاول (Dhaval) دستور معروف پارسیان مقیم هند است و در اواخر سدهٔ ۱۲ میلادی در سنجان، همان شهری که زرتشتیان مهاجر از ایران، بدانجا وارد شدند، می‌زیسته است، وی در زبان پهلوی و سانسکریت و اوستا استاد بود و قسمتهای زیادی از اوستا را به زبان سانسکریت ترجمه کرد. همین ترجمه برای درک معنی تفسیر اوستا (زند) بسیار گرانبهاست و این دانشمند به سهم خود خدمت بزرگی به دین زرتشتی کرده است.

جواب است که آذر فرنبغ پسر فرخزاد حدود سال ۲۱۰ هـ. (۸۲۵ م) در حضور مأمون به ابالیش زندیق داده است. این کتاب را در ۱۸۸۷ سنت بارتلمی به زبان فرانسه ترجمه و منتشر کرد.[1]

ولی هومی چاچا متن انتقادی را با تصحیحاتی که بهرام گورانکلساریا در آن انجام داده بود به ضمیمه یاداشتهای مفصل و فرهنگ و ترجمه انگلیسی در ۱۹۳۶ م چاپ کرد.[2]

۸. اندرز خسرو کواتان مشتمل بر نصایح مختصر و محدود انوشیروان به درباریان و نزدیکان، پیش از مرگش است. این کتاب را پشوتن سنجانا همراه با گنج شایگان به انگلیسی ترجمه کرد. دو سال بعد نیز کازارتلی (Casartelli) آن را به انگلیسی برگرداند. قدیمیترین نسخهای که از اندرز خسرو کواتان به دست آمده نسخهای است که در سال ۶۹۱ یزدگردی برابر با ۱۳۲۲ میلادی به دست مهراوان پسر کیخسرو استنساخ شده و در مجموعهای از متون پهلوی در ۱۹۱۳ میلادی در بمبئی به چاپ رسید.

۹. زات اسپرم (Zât-Sparam): در قرن سوم هجری در سه قسمت تدوین شده و مطالب مهم آن دو داستان از کاوس و سریتو (Srito) پهلوان است. وست آن کتاب را به انگلیسی ترجمه و منتشر کرد.

۱۰. شایست نشایست: در آن از وظایف و مراسم دینی بحث شده است. در ۱۸۸۰ وست این کتاب را ترجمه و چاپ کرده است.

سایر آثار ادبی زبان پهلوی جنبهٔ مذهبی ندارند و اغلب بعد از انقراض ساسانیان تألیف شدهاند، ولی همانطورکه قبلاً گفته شد، در اثر احتیاج نداشتن به آنها و بیتوجهی موبدان زرتشتی به آثار غیردینی، از بین رفته است. آنچه باقی مانده به شرح زیر است:

۱. یادگار زریران (Yâtkâr-î-Zarirân): شرح حالات شاهان باستانی و گشتاسب است و آن را مربوط به سنه ۵۰۰ میلادی دانستهاند، ولی پروفسور بنونیست (Benveniste) فرانسوی معتقد است که اصل آن متعلق به پیش از قرن سوم میلادی و زمان اشکانیان بوده

1. Adrien Barthélemy Gujastak Abalish Relation D, une Conférance théologique presidée la Calif Mâmoun, Paris 1887.
2. Gajâstak Abâlish By Homi F. Chacha, Bombay, 1936.

www.tabarestan.info تبرستان

است. شرح جنگهای دینی ایرانیان مزدیسنا با تورانیان دیویسنا در راه پیشرفت دین زرتشت در همین کتاب مندرج است و مورد استفاده دقیقی قرار گرفته است. این کتاب پس از یشتها و سایر قطعات داستانی اوستا، نخستین کتاب داستانی قدیم است.

گیگر نخستین بار این کتاب را در ۱۸۹۰ م به زبان آلمانی ترجمه و منتشر کرده است.

۲. داستان خسرو کواتان وریدگی: شرح حال انوشیروان و خدمتگزار اوست (خسرو پسر قباد و یک غلام).

۳. کارنامه اردشیر بابکان (کارنامک ارتخشتر بابکان): داستانی است از حالات اردشیر مؤسس سلسله ساسانی که حدود سال ۳۰۰ میلادی تألیف شده است. تئودر نولدکه (Nôldeké) آن را در ۱۸۷۸ به آلمانی ترجمه کرده است.

تبرستان www.tabarestan.info

۴. قوانین اجتماعی زرتشتیان در زمان ساسانیان.

۵. شهرهای ایران (شترههای ایران): نام چند شهر از شهرهای پادشاهی ایران، بانی آنها و قسمتی از داستانهای ملی است. این رساله را نخستین بار «ادگار بلوشه» (E. Blôchet) مستشرق فرانسوی ترجمه و چاپ کرد. بار دوم نیز در هندوستان چاپ شد. آخرین ترجمه آن را مارکوارت (Marquart) انجام داد که ترجمهٔ صحیحی است و پس از مرگش مسینا (G. Messina) آن را چاپ کرد.

۶. اسلوب نامه‌نگاری.

۷. شگفتیهای سیستان.

۸. درخت آسوریک.

۹. چترنگ نامک (Tchatrang) (شطرنج‌نامه): راجع به پیدایش شطرنج و اختراع نرد به وسیله بزرگمهر است. نسخهٔ پهلوی و گجراتی این رساله با ترجمه انگلیسی به دست پشوتن دستور، بهرام جی[1] سنجانا در ۱۸۸۵ چاپ شد.

۱۰. شکل قباله زناشویی یا عقدنامه.

۱۱. فرهنگ پهلویک: که بنا به گفته وست دارای چهل و یک هزار کلمه بوده است.

---

۱. جی کلمه‌ای هندی و عنوانی است که برای احترام به اشخاص داده‌اند.

۱۲. اندرزنامه اذربات مهر اسپندان (اندرچ اتورپات مهر اسپندان): مشتمل بر اندرزهایی است که آذرباد موبدان موبد زمان شاپور دوم به فرزند خود زرتشت می‌دهد. دوهارله (De Harlez) در ۱۸۸۷ ترجمهٔ فرانسه آن را منتشر کرد و ترجمهٔ انگلیسی و گجراتی آن در ۱۸۶۹ در بمبئی چاپ شد. این متن دارای ۱۲۷۰ کلمه در ۱۷۲ سطر است، در ۱۹۳۰ م سهراب کاوس جی دستور مهرجی رانا آن را به انگلیسی و گجراتی ترجمه کرد. سپس در ۱۹۵۶ ر.س. زینیر (R.C. Zaehner) انگلیسی متن را در کتاب خود به نام *تعالیم مغان* آورده است. نسخهٔ اصلی در ۱۳۲۲ میلادی به دست مهر آبان کیخسرو نامی رونویس شده و دستور مینوچهر جاماسپ اسانا در ۱۹۱۳ م در بین متون پهلوی (جلد دوم) آن را چاپ کرده است.[1]

www.tabarestan.info تبرستان

داراب هرمزد یار در کتاب *روایات* جلد اول راجع به آذرباد مهراسپند می‌نویسد:

«موبدان موبد آذرباد مهرسفند گفت: اگر شما را به راستی و درستی دین پاک نیک مزدیسنا شکی است، من سوگند یاد می‌کنم؛ کسانی که اندک تردیدی داشتند گفتند: چگونه سوگند می‌خوری؟ آذرباد گفت: آنچنان که نه من روی بگدازید و من در نزد شما سر وتن می‌شویم. آنگاه روی گداخته بر روی سینه من بریزید. اگر سوختم شما راست می‌گویید و اگر نسوختم من راست کردارم و شما باید که دست از کج‌روی بدارید و به دین مزدیسنا پایدار مانید. پس گمراهان این شرط را پذیرفتند وآذرباد در پیش هفتاد هزار مرد سر و تن شست و نه من روی گداخته بر سینه او ریختند و او را هیچ رنجی نرسید. پس، از همه شبهه برخاست و به دین پاک بی‌گمان شده اعتراف نمودند».

اندرزنامه‌های معروف زمان ساسانیان: آذرپاد مهر اسپندان و پسرش زرتشت و نوه‌اش آذرپات زرتشت سه موبدان موبد زمان شاپور دوم (۳۱۰-۳۷۹ م)، اردشیر دوم (۳۷۹-۳۸۳ م) و یزدگرد اول (۳۹۹-۴۲۰ م)، بخت آفرید، بزرگمهر و خسرو انوشیروان پندنامک وچورگ میترای بختگان[2] که عبارت است از چند سؤال انوشیروان از بوذرجمهر و پاسخهای او که بعضی در *شاهنامه* ذکر شده است، بهزاد فرخ فیروز آذرپاد فرنبغ فرخزاد، اندرز اوشنرداناک، اندز داناکان بمزدیسنان، اندرز یوتکیشان، اندرز پیشینگان، اندرز دستوران به وه دینان، اندرز خسرو کواتان.

۱۳. خدای‌نامه (خوتای نامک = شاهنامه): در زمان یزدگرد سوم در شرح حال

1. Dastur jamasp Ji Mi Minochehr Ji Jamasp Asana, The pahlavi Texts, Bombay, 1913.
2. Votchurg Mitrî, Buxt-Kân

شاهان نوشته شده است. ابن مقفع متوفای حدود ۷۶۰ میلادی (قرن دوم هجری) آن را به عربی ترجمه کرد و نویسندگان دیگری نیز از ترجمهٔ ابن مقفع اقتباس و ترجمه‌هایی کردند که همهٔ آنها و همچنین اصل پهلوی آن و ترجمهٔ ابن مقفع از بین رفته است. بعداً در ۳۶۶ هـ. (۹۵۷ م) چهار نفر زرتشتی اهل هرات سیستان آن را برای حاکم طوس امیرمنصور ابن عبدالرزاق به فارسی ترجمه کردند و شاید دقیقی و فردوسی و سایر شاهنامه‌سراهایی که در پاورقی صفحه ۱۰۸ بدانها اشاره شد، اطلاعات تاریخی خود را از این کتاب اخذ کرده باشند.

www.tabarestan.info تبرستان

عنوان این کتاب به زبان عربی *سیر ملوک العجم* یا *سیرالملوک* و در فارسی *شاهنامه* است و به عقیدهٔ نولدکه «مآخذ روایات فردوسی در *شاهنامه* ترجمهٔ منثور *خدای‌نامه* است که مستقلاً به زبان فارسی بوده و ارتباطی با کتاب ابن المقفع نداشته است».

خدای نامک اصلی، شرح حال پادشاهان ساسانی تا زمان خسروپرویز است و محققان تصور کرده‌اند که پس از مرگ یزدگرد سوم آخرین شهریار ساسانی قسمتهای آخر را بدان اضافه کرده‌اند.

۱۴. آیین نامک: این کتاب به قول مسعودی چند هزار صفحه بوده و نسخه کامل آن را فقط موبدان و سایر اشخاص صاحب قدرت نگهداری می‌کردند و در آن خصوصیات تشکیلات دولت ایران از پیش از ساسانیان و زمان ساسانیان و فن و رموز جهانداری و اطلاعاتی راجع به ورزش، تیراندازی، گوی‌بازی ذکر شده بود. قسمتهایی از این کتاب در نامه کرتیر، کتاب حمزه، *جوامع‌الحکایات* عوفی منعکس است.

۱۵. گاهنامک: شامل فهرستی است از نام و منصب بزرگان فارس به ترتیب مقامشان. مطالبی از این کتاب در تألیفات یعقوبی، مسعودی و جاحظ منعکس است.

۱۶. تاج نامک: نام این کتاب در *فهرست ابن‌الندیم* و در *عیون‌الاخبار* ابن قتیبه آمده و ظاهراً شامل اندرزهایی از انوشیروان و خسروپرویز بوده است.

۱۷. نامه کرتیر: کرتیر روحانی بزرگ زمان اردشیر نامه‌ای به جشنفس‌شاه «گشنسب‌شاه» پادشاه طبرستان نوشته و او را ترغیب و تشویق به اطاعت از اردشیر کرده است. نامه کرتیر حاوی مطالب مهم تاریخی و اخلاقی و سیاسی و اندرز است. در قرن دوم هجری ابن مقفع آن را به زبان عربی ترجمه کرده و در قرن ششم هجری

ابن اسفندیار آن را به زبان فارسی برگردانده و در *تاریخ طبرستان* ذکر کرده است. این کتاب در کتابخانهٔ هند در لندن (East India Office Library) است. متن این نامه را نخست دارمستتر در *مجلهٔ آسیایی* سال ۱۸۹۴ م، جلد اول، چاپ کرد. نامه کرتیر که فعلاً در دست است از متن عربی برگردانده شده است. بعضی از محققان معتقدند که نگارش این نامه در زمان خسرو اول بوده نه زمان اردشیر.

ابن الندیم[۱] صاحب کتاب *الفهرست* (۳۷۷ هـ.) عنوان حدود ۷۰ کتاب را که از زبان پهلوی به عربی ترجمه شده بود و در قرن چهارم هجری اصل و ترجمه آنها موجود بوده است ذکر می‌کند، از جمله *وصایای اردشیر به شاپور*، *وصایای خسرو به هرمز*، *نامه خسرو به مرزبان و جواب او*، *کتاب انوشیروان به بزرگان ملت در تشکر*، *وصایای انوشیروان به فامیل خود*، چند کتاب افسانه و حکایات، مانند *هزار افسانه الف لیله و لیله*، *کلیله و دمنه*، *هزاردستان*، *سندباد*، *قصه بهرام چوبین*[۲]، *افسانهٔ گشت و گذار*، *خرس و روباه*، *رستم و اسفندیار*[۳]، *شهروراز و پرویز*، *بنیان‌دخت*، *بهرام‌دخت*، *اروند*، *انوشیروان*، *بهرام و نرسی*، *دارا و بت زرین*.

به طور کلی باید متذکر شد که در زمان ساسانیان مخصوصاً اواخر این عهد کتابهای بسیاری به زبان پهلوی در شرح حالات پادشاهان قدیم ایران و همچنین پادشاهان ساسانی و شاهان و پهلوانان داستانی و امور مذهبی تألیف شده بود که پاره‌ای از آنها در زمان اسلام به زبان عربی ترجمه شده و پس از آن، باز به پهلوی و فارسی برگردانده شده‌اند که بعضی از آنها نام برده شد و از بعضی دیگر جز نامی در تواریخ مورخان اسلامی اثر دیگری نمانده است.

و اینک چند تکه برگزیده از پاره‌ای از کتابهایی که ذکر آنها رفت:

---

۱. ابوالفرج محمد بن اسحق بغدادی معروف به ابن‌الندیم متوفای ۳۸۵ هـ.

۲. داستان بهرام چوبین به روایت ابن‌الندیم جبلة بن السالم بن عبدالعزیز کاتب هشام بن عبدالملک متوفی به سال ۱۲۵هـ. به عربی ترجمه شده است. اثری از این کتاب در دست نیست، ولی می‌توان یقین داشت که تفصیل این داستان در شاهنامه و اخبار الطوال ابوحنیفه احمد بن داود الدنیوری (متوفای ۲۸۱هـ.) به نقل از کتاب فوق بوده است.

۳. در کتاب *الفهرست* ضمن کتابهای پهلوی که به عربی ترجمه شده، داستان رستم و اسفندیار ذکر شده است و شاهنامه‌نویسهای ایرانی از آن استفاده کرده‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

قطعه برگزیده‌ای از *اندرز خسرو کواتان*

«۱. ایدون گویند که انوشه‌روان خسرو قبادان اندرز هنگامی که پرگاه[۱] بود پیش از آنکه جان از تن[ش] جدا شود، به اندرز به جهانیان گفت که چون این جان از تن من جدا شود، این تخت من بردارید و به اسپانور[۲] برید و به اسپانور بنهید و به سر جهانیان بانک کنید که مردمان، از گناه‌کردن بپرهیزید و به کرفه[۳] ورزی تخشا[۴] باشید و چیز گیتی به خوار دارید که این آن تن است که دیروز بدین تن بود به [این] مردم به سه گام نزدیک‌تر بود،

به هرگاه و زمان اشوئی[۵] و چیز گیتی بیفزود امروز بهره ریمنی[۶] را، هرکه دست برنهد آنگاه دستش [را] به برشنوم[۷] بیاید شستن یا بیزشن[۸] یزدان [و] همپرسی بهان نهلند دیروز شکوه خدایی را دست به کسی [نمی] داد امروز بهره ریمنی را کسی [بدان] دست برننهد.[۹]

۲. مردمان جهان درودمند[۱۰] باشید [و] روید[۱۱]. رأی به منش راست [کنید] [و] در کارورزی به کار جهانیان تخشا وزیناوند[۱۲] باشید.

۳. آیین و پیمان به کار دارید و به کار و قانون راد و راست و [با] راستان هم سخن باشید.

---

۱. سالخورده و معمر

۲. Aspânvar محلی در مشرق تیسفون، ساحل چپ دجله که امروز بقعه سلمان پاک و همچنین طاق کسری در زمینهای آن واقع است و یکی از هفت شهر مدائن بوده است.

۳. ثواب و کار نیک

۴. کوشا و ساعی

۵. بهشتی ـ مقدس

۶. پلید و چرکین

۷. نوعی تطهیر با تشریفات خاص دینی

۸. پرستش

۹. یعنی دیروز به دلیل شکوه و جلال سلطنت به کسی دست نمی‌داد و امروز به دلیل پلیدی و ریمنیش کسی بر او دست نمی‌نهد.

۱۰. سعادتمند پهلوی Drût = سعادت

۱۱. رفتار کنید

۱۲. مجهز و مسلح

www.tabarestan.info تبرستان

۴. اندرزگویندگان روحانی [را] اندرزنیوش[۱] [باشید] و به اندازه به کار و پیمان گیرند.

۵. به بهره خویش خورسند باشید و بهره دیگر کس مبرید.

۶. بدهش درویشان سیوز[۲] و بسندگی[۳] مکنید. بنگرید که چون بیچاره شوید خدایی و خواسته بشود[۴] چیز سطبر وحوش و دشواری و درویش بگذرد.

۷. اینجا زندگی اندک، آنجا راه دور و محاسبه‌ای شگفت و داوری راست [است] کرفه بوم نگیرند، درود و پاره[۵] کار نگیرد و برای روان تن را می‌پذیرد که زمانی بسیار کرفه کرده‌اید یا بر فراز پل چینود[۶] نتوان گذشتن [که] آنجا داوری راست چون مهر ورشن[۷] [است].

۸. از نیکان باش تا ملکوتی باشی.

۹. افسوس[۸] مکن تا فرهمند باشی چه نیکی و بدی به هرگاه و به هرکس شاید بودن.

۱۰. گیتی [را] به سپنج[۹] دار و تن به آسان [و] نیکی به عقل دار، رستگاری [را] به رنج برآور، مینوی به خویش کنش.

۱۱. این نیز گفته‌اند که هرکس باید دانستن که از کجا بیامده‌ام و چرا ایدر هستم پس من باز به کجا باید شوم [و] چه از من خواهند.

۱۲. من این دانم که از نزد هرمزد خدای بیامده‌ام برای ستوهیدن[۱۰] دروغ ایدر[۱۱] هستم و باز پیش هرمزد خدای باید [م] شدن، از من اشوئی باز خواهند و عمل دانایان وآموزش خرد [و] یک خوی پیراسته.

www.tabarestan.info تبرستان

---

۱. پند شنو

۲. تأخیر

۳. بسند بر وزن سمند سزاوار، کافی، کفاف و کفایت را گویند، به معنی تمام هم آمده است.

۴. برود

۵. رشوه

۶. پل صراط

۷. به فتح اول و سکون ثانی و نون نام یک فرشته و نام روز هجدهم یکی از ماههای شمسی است.

۸. ریشخند

۹. عاریتی و گذران

۱۰. ستوهیدن و عاجزکردن

۱۱. اینجا، اکنون

۱۳. انوشه روان باد خسرو شاهنشاه پسر قباد که او اندرز کرد و او این فرمان داد ایدون[۱] باد

انجام یافت به درود [و] شادی»[۲]

قطعه برگزیده‌ای از *اندرز دانایان به مزدیسنا*

«پس، از مردمان، اندر گیتی، آن بلند پایه‌تر، که هر خواسته و افزایشی را برای کار و کرفه اندوزد. با خویشاوندن، دوستان و مردمان جدا دین[۳]، پیمان مشکنید. برای [خاطر] ناف[۴] و پیوند خویش بد پیمان‌شکنی را با اندیشه و گفتار و کردار بد مکارید. چه اگر [کسی] نیک اندیشد به پندار، و نیک گوید به گفتار، و نیک کند به کردار، روان خویش را به بهترین موجودات سپارد به هومت و هوخت و هورشت[۵] چه سپنتا مینو [را] پندار و گفتار و کردار نیک است و دین گاسانیک[۶] [است] دین به‌ویژه مزدیسنی و پیشه نیکخویی است و روش پارسایی [است].

چه اگر [کسی] بد اندیشد به پندار و پندار بد گوید به گفتار و بد کند به کردار روان خویش را به بدترین موجودات سپارد به دشمت، دژوخت و دژورشت[۷] چه گنامینو[= اهریمن] [را] پندار و گفتار و کردار بد است، دین جادویی [است] و پیشه بی‌دینی [است] و روش فریفتاری [است]

بامبد کرفه بزرگ گناه می‌کنید. به جوانی گستاخ مباشید، ای مردمان مرگمند[۸] چه بسیار کسان [بودند] که بر برنایی از گیتی [در] گذشتند [و] نیست و ناپیدا شدند و بود [ند کسانی که] تا دیر زمان پائیدند ولی نیز به فرجام [کار] باید [در] گذشتن و نیست و ناپیدا شدن.

اما اکنون این دانم که چیز آن جهانی باید [کرد که][۹] دیرزمان پاید و تباه نشود.

---

۱. ایدون به فتح اول بر وزن و معنی اکنون و به کسر اول یعنی این‌چنین، اینجا، این دم، این ساعت.

۲. *اندرز خسرو کواتان*، ترجمهٔ محمد مکری (کیوان‌پور)، چاپ تهران، ۱۳۲۹.

۳. آنانی که دینی جداگانه دارند.

۴. نژاد

۵. پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک

۶. منسوب به گاتها

۷. پندار بد، گفتار بد، کردار بد

۸. هوشمند

۹. کار برای آخرت باید کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

[ای] تن انگار کم کار گیتی گذرد [و] کالبد گرامی و نازک به جایگاه فراموشان برند و آنجا بنهند و یاد نکنند و روز به روز بیشتر فراموش و از یاد رفته شود. بازماندگان (؟) پیکار کنند و درون بستایند و من که روانم و ستایش را سزاوار، از تو، تن، مستمند و گله‌مند باشم.»[۱]

قطعه برگزیده‌ای از *اندرز پور یوتکیشان*[۲]

«۱. هر مردم که به داد[۳] پانزده ساله رسد، پس او را این چند چیز بباید دانستن که: کیم؟ و خویش کیم؟ و از کجا آمدم؟ و باز به کجا شوم؟ و از کدام پیوند و تخمه‌ام و چه‌ام خویشکاری (= وظیفه) گیتی (است) و چه مزدمینو؟ از مینو آمدم یا به گیتی بودم؟ خویش هر مردم یا اهریمن؟ خویش یزدانم یا دیوان؟ خویش بهانم یا بدان؟ مردمم یا دیو؟ راه چند و دینم کدام؟ و چیم سود و چیم زیان؟ و کیم دوست و کیم دشمن؟ بن آغاز[۴] یک یا دو؟ از که نیکی؟ از که داد و از که بیداد؟ از که بخشایش و از که نا آمرزش؟

۲. اکنون که گزیدار جم[۵] به میانجیگری راه خرد، بر این چنین گروش[۶](ی) دست یافت (پس) به بیگمانی سزد دانستن که: از مینو آمدم، نه به گیتی بودم، آفریده هستم نه بوده، خویش هورمزدم[۷] نه اهریمن، خویش یزدانم نه دیوان، خویش بهانم نه بدان، مردمم نه دیو، آفریده هورمزدم نه اهریمن، و پیوند و تخمه‌ام از گیومرت (است)، مادرم اسپندارمذ و پدرم هورمزد (است) و مرا مردمی از مهری

---

۱. *مجله دانشکده ادبیات تبریز*، نوشتهٔ دکتر ماهیار، شماره چهار، سال دوازدهم، ص ۱۳۹.

۲. Poryotkéshân، یعنی نخستین دینداران. زرتشتی که این پندنامه به او نسبت داده شده است شاید زرتشت پسر آذرباد مهر اسپندان باشد. این متن ۱۸۰ سطر و ۱۴۳۰ واژه و به زبانهای انگلیسی، فرانسه، آلمانی و گجراتی ترجمه و چاپ شده و نخستین بار دانشمند ارجمند آقای دکتر ماهیار استاد و رئیس دانشکده ادبیات تبریز به زبان فارسی ترجمه کرده و در *مجله دانشکده ادبیات تبریز* شماره زمستان، سال دوازدهم، صفحه ۵۱۴ به چاپ رسیده و این قسمت نیز از روی همان مجله نقل شده است.

۳. سن

۴. مبدأ

۵. سالک راه حقیقت

۶. اعتقاد

۷. بستگی به هورمزد دارم

(و) مهریانی (است) که نخستین موبدا و تخمه کیومرت[۱] بودند».

«پدر و مادر فرزند خویش را، باید این چند کار و کرفه پیش از ۱۵ سال بیاموختن و چون این چند بیاموزند، هر کار و کرفه که فرزند کند پدر و مادر را بود و چونش نیاموزند (هر) گناه که فرزند به نابخردی کند، همه پدر و مادر را بود.»

«آز به خرسندی و خشم به سروش و رشک به نیک چشمی و نیاز به کم‌خواهی و جنگ به آشتی و دروغ به راستی بزنید.

تا می‌توانید، بدان را به فرمانروایی مستائید، چه از ستایش نابجا، بدی به تن (اندر) شود و بهی راه خویش گیرد.»

تبرستان www.tabarestan.info

قطعه برگزیده‌ای از *پندنامه بزرگمهر* (یادگار بزرگمهر)

یکی دیگر از پندنامه‌های پهلوی است که به بزرگمهر وزیر خسرو انوشیروان نسبت داده‌اند. این متن را نخستین بار دستور پشوتن جی به سال ۱۸۸۵ به خط اوستایی نوشت و ترجمهٔ انگلیسی و گجراتی آن در مجموعه‌ای به نام *گنج شایگان* منتشر شد.

اینک چند اندرز برگزیده از این پندنامه:[۲]

«برای مردمان [از] هنر [ها] چه بهتر؟ دانایی و خرد.

از اینها کدام به؟ آنکه تن را به بیمی و بی‌گناهی و بی‌رنجی رهبری کردن، داند.

به مردمان خرد به یا جهش، خرد شناسایی کار و جهش پسندکار.

گوهر کدام به؟ فروتنی و چرب آوازی (زبانی).

خوی چه به؟ سازش و آشتی‌خواهی.

برای مردم فرهنگ بهتر است یا گوهر خرد؟ افزایش تن از فرهنگ وخیم را جای در گوهر خرد».

* * *

۱. مهری و مهریانی یا مشی و مشیانی. نخستین مرد و زنی بودند که طبق اساطیر ایرانی از کیومرت به وجود آمدند: این چنین که نطفه گیومرت در هنگام مرگ وی، از او جدا شد و پس از چهل سال از دل زمین چون دو ساقه ریواس برست، کم‌کم این دو ساقه شکل آدمی به خود گرفتند و نخستین مرد و زن شدند و نژادهای گوناگون از آنها پدیدار شد.

۲. نقل از *مجله دانشکده ادبیات تبریز* شماره پاییز، سال یازدهم، صفحه ۳۱۰ به قلم دانشمند ارجمند آقای دکتر ماهیار نوابی رئیس دانشکده ادبیات تبریز. خوانندگان گرامی برای اطلاع از همهٔ مطالب پندنامه می‌توانند به این مجله مراجعه فرمایند.

«مال گیتی به چه ماند؟ به چیزی که به خواب بینند، گاه خوب و گاه بد [است] و چون از خواب بیدار بشوند چیزی به جا نیست.

اندر گیتی که بلند [پایه] تر؟ پادشاه زورمند پیروزگر کرفه کام

و که مستمندتر؟ گمراه دروند [کافر]

که بدبخت‌تر؟ دین آگاه دروند [کافر]

که بی‌نیازتر؟ آنکه خورسندتر

که خورسندتر به خواسته [مال]؟ آنکه با شکوه‌تر

که امیدوارتر؟ کوشا مرد جهشیار [بختیار]

مردمانی که اندر گیتی‌اند از چه بیشتر باید اندیشند؟ از زمانه بد و کنش بد و دوست فریفتار و فرمانروای بی‌دین نا آمرزگار.

دوست کدام به؟ آنکه فریادرس‌تر و اندر سخن یارتر

دوست که بیش؟ آنکه فروتن‌تر و بردبارتر و چرب زبان‌تر

دشمن که بیش؟ برمنشان (متکبران) برتنان (ضد فروتن) و خورده‌بینان و درشت‌آوازان « فضیلت در معرفت است زیرا که خرد و دانش منشأ صفات حسنه بشرند.

باید مالی را که از راه نیکو و کار شریف به چنگ آمده است به مستحقان انفاق کرد. حیاتی که با اعمال نیکو زینت یافته باشد با بهجت و آسایش به فرجام خواهد رسید.

مردی که در کارها کوشا و دقیق است غریق افتخارات می‌شود.

کسی که آرزوهای نفس را به قوه عزت نفس می‌کشد و خشم را با صبر و حسد را با بیم و زشت نامی و شهوت را با خرسندی و خوی جنگجویی را با انصاف و عدالت فرو می‌نشاند سزاوار تمجید است.»

قطعه برگزیده‌ای از پندنامه *اندرز باد مهر اسپند*

«محسن عادل است و می‌داند که اجرای تنبیه و سیاست جایز نیست مگر آنگاه که حقیقت جرم ثابت شده باشد.

هر روز بامداد زود باید برخاست و به کار روزانه پرداخت.

کف نفس تنها وسیله‌ای است که شخص را به کسب فضایلی می‌رساند که زیور حیات بشری محسوب می‌شود. باید پیوسته به مهربانی سخن گفت و در برابر مخاطب چهره را دژم نکرد.

www.tabarestan.info تبرستان

هرگز نباید به فکر انتقام بود و به کسی بدی روا داشت.
هرکه دامی نهد نخست خود در آن افتد.»

«هرگز نباید راز خود را به زنان گفت و با احمقان بحث کرد و نباید چیزهای شنیده را چنان بازگوییم که پنداری دیده‌ایم. در موقع نامناسب نباید خندید. خواسته خویش را در برابر مردمان حسود نباید عرض کرد. پیش از گفتار باید اندیشید زیرا که سخن میندیشیده گفتن چون آتش است که ویران کند. نباید دشمن قدیم را چون دوست جدید پنداشت. زیرا که دشمن چون مار است اگر صدسال بگذرد دشمنی از یاد نبرد. ولی باید دوست قدیم را دوست جدید نمود چه دوست کهن چون شراب است هر قدر سال بر او بگذرد لطیف‌تر و گواراتر گردد.»

www.tabarestan.info تبرستان

اندرز آذربد ماراسپندان

اندرزنامه دیگری است منسوب به موبد بزرگ زمان شاپور دوم و جاماسپ‌جی دستور مینوچهرجی جاماسپ اسانا همراه سایر متون پهلوی در هند به چاپ رسانده است:

«پسر من! کرفه‌اندیش باش نه گناه‌اندیش چه مردم تا جاودان زمان نزیند پس چیزهای مینوی شایسته‌تر (ست).
آنچه گذشت فراموش کن و برای آن (چه) نیامده است تیمار و رنج مبر.
خدای (= شاه) و سردار مرد را دوستار باش و گستاخ مباش.
هر چه به تو نه نیکو (ست) تو نیز به دیگر کس مکن.
با خدایان (= پادشاهان) یگانه باش.
خویشتن به بندگی به کس مسپار.
اکنون و هرگاه امید به یزدان دار و دوست آن گیر که به تو سودمندتر باشد.
به کار یزدان و امشاسپندان کوشا و جانسپار باش.
راز به زنان مبر، هر چه شنوی نیوش (و) هرزه مگوی.
بی‌گاه مخند. پس و پیش پاسخ را بسنج.
با خشمگین مرد همراه مشو. با مرد هرزه نیز همسگال مشو.
از بدگهر مرد، و بدنژاد مرد وام مگیر و مده، چه سودگران باید دادن و همه گاه به در تو ایستد و همیشه پیغامبر به در تو دارد و به تو زیان گران ازش رسد.
شرمگین زن دوست باش و به زنی به زیرک و دانا مرد ده چه زیرک و دانا مرد

همانا چنان زمین نیک (است) که (اگر) تخم اندر او افکنده شود خواربار گوناگون ازش آید.

به پیرمرد افسوس مکن چه تو نیز به زودی پیر شوی.

مرد نا آمرزنده نابخشای‌گر را زندانبان مکن مردم گزیده و بزرگ و مرد هوشیار را بر بند(یان) زندانبان کن.»

چند اندرز از آذربد مارسپندان موبدان موبد زمان شاپور بزرگ

«به اندازه خورید تا دیرپای باشید چه به اندازه‌خوری، به تن نیک است و به اندازه‌گویی به روان... اندازه اعتدال به روان بیش کن تا به شکم چه مرد شکم انبار بیشتر آشفته روان بود.»

«زن از پیوند خویش کنید کتان پیوند دورتر، نرود چه تباهی این از بزرگ‌ترین آشوب و کین و زیانی که به آفریدگان هورمزد آمده است بیشتر بود که دخت خویش به زنی به پسر دیگر کسان بدهند و پسر خویش را دخت کسان به زنی خواهند تا زود تباه نشود.»

«جاه را مکوشید، چه مردی‌که برای جاه کوشد بیشتر آشفته روان بود.»

«نه بسیار شاد باشید چونتان نیکی فرا رسد. و نه بسیار اندوهگین باشید چونتان بدی فرا رسد.»

«به زشتی خرسند و به پریشانی باربردار باشید، به زندگی گستاخ مباشید بلکه به کنش نیک گستاخ باشید. چه نیکوکاران را کنش خویش داور و بدکاران را آن خویش همال. چه از اندیشه و گفتار و کردار، کردار سرآمد است.»

«از بدچشمی و خودپرستی و دشمنی بهان و خشم و آزوری و دشیاری و دروغ سخت بپرهیزید کتان تن بدنام و روان در وند نبود.»

«به بدان بدی مکنید چه بدی او خود، از کردار خویش بدو رسد.»

«برای پیروزی بر بدان نیرومندی بهی را به یاد و نشان دارید.»

«که بود که به بدان پیوست و به فرجام پشیمان نبود؟»[1]

قطعهٔ برگزیده‌ای از *گجسته ابالیش*

سؤال هفتم

هفتمین بار پرسید که: «علت کستی بستن چه باشد؟ چه اگر کستی بستن کار

---

۱. ترجمهٔ دکتر ماهیار استاد دانشگاه تبریز، *مجلهٔ دانشکده ادبیات تبریز*.

www.tabarestan.info تبرستان

نیکویی باشد، شتران و اسبانی هستند که زودتر به بهشت می‌روند، چون شب و روز هفت بار تنک به شکم بسته دارند.»

موبد گفت که: «چیزی بی‌علت نیست، چنان‌که به نادانان و بدآگاهان بی‌جهت می‌نماید که آگاه نیستند و علت چیزی را ندانند و علت چیز روشن نیست، لیکن من به تو روشن کنم.

ما چنین گوییم که: «چنان‌که به دو بنیاد بیکران معتقدیم، این در تن خود ما هویداست چون گویایی و شنوایی و بینایی و بویایی جایگاه خرد و جان و خودآگاهی و اندیشه و وبر (یاد-حافظه) و خرد ذاتی و خرد اکتسابی به منزله جایگاه یزدان و امشاسپندان باشد و اینکه مردم نیمه بالا را به منزله بهشت دارند بنیاد آن را این سبب است، و نیمه زیرین چون گند و جایگاه آمیزش و سرگین و گند است به منزله پناهگاه اهریمن و دیوان باشد و اگر آشکارش دارند آن را بنیاد گیرند و به آهوش در نگرند و کستی جداکننده دو کرانه تن است از این‌رو کستی خوانند زیرا تن را به دو قسمت جدا می‌کند همان‌گونه که شما جای نشست را از جای شاش جدا می‌کند و این مانند دیواری به میان بوده باشد».

مأمون امیرالمؤمنین و قاضی پسندیدند و به خوب داشته بسیار شادی کردند.

سپس ایشان به ابالِه گفته که: «برو، چو تو مجادله کردن نمی‌توانی؛ چون هر چه بیش پرسی نیکوتر و منطقی‌تر گزارش کند.»

ابالِه دروند (نابکار) مانند مردم شرم‌زده، شکسته و بسته و سرافکنده و مات شد. انوشه باد روان آذر فرنبع پسر فرخ‌زاد که ابالِه گجسته را شکست داد.[۱]

قطعهٔ برگزیده‌ای از مینو خرد

«در میان فضائل، احسان حائز نخستین مرتبه است.

هرچند توانگری مطلوب است فقر شرافتمندانه بر ثروتمندی غیر عادلانه ترجیح دارد.

آن کس که بدبختیها و رنجهایی که از جانب اهریمن و سایر موجودات شریر بر او وارد می‌شود با شکیبایی و بردباری تحمل می‌کند شایسته ثنا و ستایش است.

تهمت بدتر از جادوگری است.

باید در غذا حد اعتدال را نگاه داشت تا تن سلامت ماند.»

---

۱. صادق، هدایت، *گجسته ابالیش*، تهران، ۱۳۱۸، ص ۱۰ و ۱۱.

قطعهٔ برگزیده‌ای از یادگار جاماسب (جاماسب‌نامه)[۱]

«۱. گشتاسپ‌شاه پرسید که: این دین آویژه چند سال روا (رایج-برقرار) باشد، و پس از آن چه هنگام و زمانه رسد.

۲. جاماسپ بی‌تخش[۲] گفتش که: این دین هزار سال روا باشد. پس آن مردمانی که اندر آن هنگام باشند همه به مهر دروجی (پیمان شکن) ایستند؛ با یکدیگر کین و رشک و دروغ کنند و به آن چم (سبب) ایرانشهر (مملکت ایران) را به تازیان بسپارند و تازیان هر روز نیرومندتر شوند و شهر شهر را فراز گیرند.

۳. مردم با او ارونی (رذیلت) و دروغ گروند و هر آنچه گویند و کنند به سود خودشان باشد، از ایشان روش فراوان (کردار نیکو) آزرده شود.

۴. به بیدادی به این ایرانشهر و دهبدان (فرمانروایان) بار گران رسد و آمار (مقادیر) زرین و سیمین و نیز بسی گنج و خواسته انبار کنند.

۵. و همه نابین (نامرئی) و ناپیدا شود و بسی گنج و خواسته شایگان نیز به دست و پادشاهی (در اختیار) دشمنان رسد. و مرگ بی‌زمانه (ناگهانی-نابهنگام) بسیار باشد.

۶. و همه ایرانشهر به دست آن دشمنان رسد و انیران (بیگانگان) اندر ایرانیان گمیزند (اختلاط کنند) چنان‌که ایرانی از ناایرانی پیدا نباشد: آن ایرانی باز نا ایرانی باشد.»[۳]

قطعهٔ برگزیده‌ای از کارنامه اردشیر پاپکان

«سپس اردشیر بر گاه (تخت) اردوان نشست و دادگسترد و بزرگان و سپهسالار و موبد موبدان را پیش خواسته فرمود: من در این پادشاهی بزرگ که یزدان به من داده نیکویی می‌کنم، داد می‌ورزم، دین به و پاک را می‌آرایم، جهانیان را به آیین فرزندان می‌پرورم. سپاس یزدان آفریدگار و برتر و افزاینده و دهنده را که همه کام مرا داد و سرداری هفت کشور را به من سپرده آنچه سزاوار بود ارزانی داشت.

---

۱. کتابی است حاوی پرسشهایی که گشتاسب‌شاه در اطراف مسائل گوناگون دینی و تاریخی و جغرافیایی از جاماسپ می‌کند و او پاسخ می‌دهد. قسمت آخر آن مربوط به موعود زرتشتی و پیش‌آمدهایی است که هنگام ظهور هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانس رخ خواهد داد.

۲. در *جاماسب‌نامه* فارسی به معنی حکیم و دانشمند آمده است. در اصل پتی اخشاست و مسینا به معنی پرتو آسمان و چشم خدا آورده است.

۳. نقل از *زند و هومن یسن*، تألیف دانشمند فقید صادق هدایت، چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۲، ص ۱۱۵.

شما که خشنود هستید بر من نیکی و بی‌گمانی بیاندیشید من هم نیکی شما را می‌خواهم و در دادگستری می‌کوشم. ساو و باج ده یک از شما گرفته از آن مال که خواسته سپاه می‌آرایم تا پاسبانی جهانیان بکنم از هر یک‌صد درهم شش درهم و از هرگونه روغنها بدینسان داد می‌کنم از خرید و فروخت بازرگان هیچی نگیرم، بر یزدان سپاسگزاری می‌کنم که این پادشاهی به من داد و کارهای خیر می‌کنم و از بداندیشی و بدگویی و بدکرداری بسیار می‌پرهیزیم تا به آرامی، انوشه روان باد شاهنشاه اردشیر بابکان که این اندرز گفته است.»[۱]

تبرستان www.tabarestan.info

شعر در زمان ساسانی

کهن‌ترین قطعات ادبی ایران همان *اوستا* و گفته‌های زرتشت است. قسمتهایی از این کتاب مقدس کهن که تا دوران ما باقی مانده است دربردارندهٔ افکار عالی و تعبیرات دلکش ادبی است و لطف قریحه و رسایی طبع گوینده را می‌نمایاند، و از نظر مذهبی نیز بزرگی و وسعت روح و دید عالی زرتشت را می‌رساند، زیرا در عصر و زمانی که شرق و غرب جهان را اقوامی که به خدایان متعدد ایمان داشتند و در حقیقت مشرک بوده‌اند، او دم از یکتاپرستی می‌زند و با عبارات و قطعات شیرین، آفریدگار یکتا و بی‌همتای خود «اهورامزدا» را می‌ستاید.

«گاتاها» یا «گاثاها» به سبک شعر سروده شده است و در واقع قدیمی‌ترین شعر پارسی محسوب می‌شود و به موجب بررسیهای پاره‌ای از محققان، کلمه «گاه» و «سه‌گاه» و «چهارگاه» آهنگهای موسیقی از همین کلمه «گاث» یا «گاس» برگرفته شده‌اند.

گاتا (Gâthâ) در زبان سانسکریت به معنی قطعات منظومی است که در میان نثر باشد و در اوستا نیز تقریباً با همین معنی می‌آید. عبارات گاتاها موزون و به سبک سرود و شعر است.

وزن اشعار گاتها شبیه اوزان اشعار دیگر اقوام آریایی است و از هر چند بیت یک قطعه ساخته شده است. تکه‌های منثور گاتاها ظاهراً از بین رفته و آن قسمت که منظوم بوده (همین قطعات موجود) و به حافظه سپرده شده، باقی مانده است، به همین دلیل تقریباً تمام گاتاهای زمان ساسانیان محفوظ مانده است.

---

۱. ترجمه دانشمند فقید کسروی، ضمیمهٔ سال هشتم، *مجله ارمغان*.

گاتها از نظر اوزان شعری دارای پنج بحرند و از روی کلمه‌ای که با آن شروع می‌شود، همان‌طور که قبلاً ذکر شد، به پنج قسمت تقسیم شده‌اند:

۱. اهنودگات: که به کلمه اهونه وئیتی (Ahuna Vaitî) (سرور و مولا) شروع می‌شود.

۲. اشتودگات: که به اوشته وئیتی (Ushtavaitî) (سلامت-عافیت) آغاز می‌شود.

۳. سپنتمد: در اوستا سپنتامئینیو (Spentâ Mainyo) (خرد مقدس).

۴. وهوخشتر: یعنی اقتدار نیک و کشور خوب (Vôhu Xshathra).

۵. وهیشتوایشت: (Vahishtô Ishtî) یعنی بهترین خواسته و نیکوترین ثروت.

اکنون چند تکه جالب از *یسنا* نقل می‌شود:

www.tabarestan.info تبرستان

۱. قطعه‌ای از *یسنا* ۴۴-۳

از تو می‌پرسم ای اهورا به راستی مرا از آن آگاه فرما، کیست آن کسی که در روز نخست از آفرینش خویش پدر راستی گردید؟

کیست آن کسی که به خورشید و ستاره راه سیر بنمود؟

کیست آن کسی که ماه از او گهی پر است و گهی تهی؟

ای مزدا این و بسا چیزهای دیگر را می‌خواهم بدانم؟

* * *

از تو می‌پرسم ای اهورا به راستی مرا از آن آگاه فرما

کیست نگهدار این زمین در پایین و سپهر (در بالا) که به سوی نشیب فرود نیاید؟

کیست آن آفریننده آب و گیاه؟

کیست که به باد و ابر تندروی آموخت؟

کیست ای مزدا آفریننده منش پاک.

* * *

از تو می‌پرسم ای اهورا به راستی مرا از آن آگاه فرما

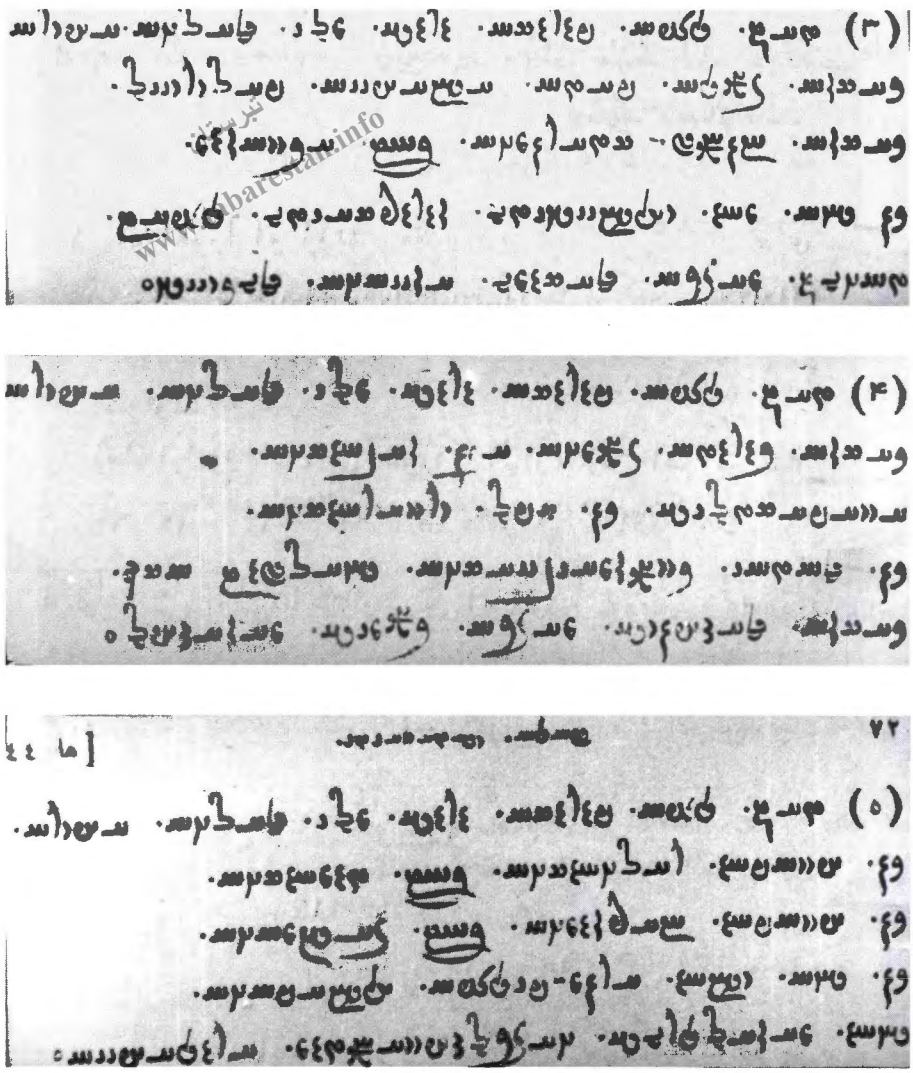
کیست آفریننده روشنایی سودبخش و تاریکی

کیست آفریننده خواب خوشی‌بخش و بیداری

کیست آفریننده بامداد و نیمروز که مردم را برای به‌جا آوردن نماز همی‌خواند.[۱]

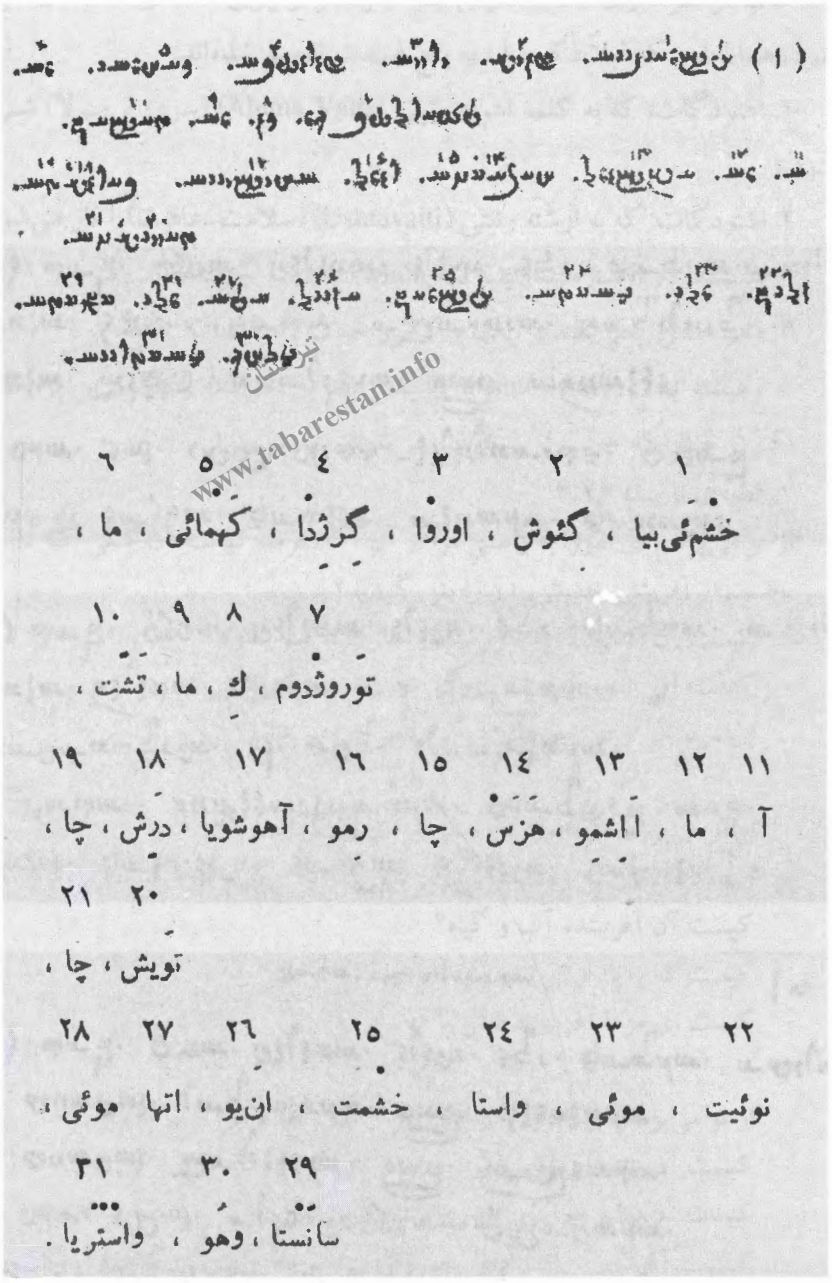
---

۱. نقل از *گاتها*، استاد پورداود، ص ۷۱.



چند قطعه از *اوستا*: این قطعه و دو قطعه صفحه برابر عین عبارت اوستایی قطعات ترجمه شده در صفحه ۱۶۳ است (عکس‌برداری و نقل از کتاب *گاتها* تألیف استاد پورداود)

۲. از یسنا- ها ۲۹[1]



۱ ۲ ۳ ٤ ٥ ٦

خشمئی بیا ، گئوش ، اوروا ، گرزدا ، کهمائی ، ما ،

۷ ۸ ۹ ۱۰

تورو زدوم ، ك ، ما ، تشت ،

۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱٤ ۱٥ ۱٦ ۱۷ ۱۸ ۱۹

آ ، ما ، اشمو ، هزس ، چا ، رمو ، آهوشویا ، درش ، چا ،

۲۰ ۲۱

تویش ، چا ،

۲۲ ۲۳ ۲٤ ۲٥ ۲٦ ۲۷ ۲۸

نوئیت ، موئی ، واستا ، خشمت ، اینیو ، اتها موئی ،

۲۹ ۳۰ ۳۱

سانستا ، وهو ، واستریا .

یک قطعه از یسنا

---

۱. *یسنا*، ها ۲۹، نوشته آقای سرگرد اورنگ، چاپ تهران، ص۱۳.

ترجمه: به شما روان جهان دادخواهی کرد، برای چه مرا آفریدید؟ که مرا ساخت؟ فرا گرفت مرا خشم[۱]، چپاول و ستیزه، پریشانی و آشفتگی و سختی نیست برای من نگهبانی جز از شما، پس به من بنمایانید نیکان را کوشش کنندگان را.

۳. پروفسور ویلیام جکسن قطعه زیر را که از مهریشت است به عنوان شاهد برای وجود شعر از *اوستا* آورده است:

«میترا فرشته آسمانی
جلوتر از همه بر کوه هارائی‌تی بالا می‌رود (Haraiti)
پیشاپیش خورشید جاودان
که اسبان تیز پا آن را می‌کشند.
وی با زینت طلایی خود، اول از همه
قله‌های زیبای بلند را فرا می‌گیرد
و از آنجا با لطف و کرم نظر می‌افکند.
بر همه زاد و بوم آرینها
که سرداران دلیر، در جنگ
سربازان بی‌شمار خویش را آراسته‌اند».

تبرستان
www.tabarestan.info

۴. بنونیست (Benveniste) استاد شهیر فرانسوی از بین آثار پهلوی قطعاتی را پیدا کرد که معرف ادبیات جالب و زیبای پهلوی است که متأسفانه از بین رفته است،

---

۱. حافظ شیرازی در حدود بیست و چهار قرن بعدتر همین مضمون را این‌طور سروده است:

عیان نشد که چرا آمدم کجا بودم؟ دریغ و درد که غافل ز حال خویشتنم

در بند یازدهم از *اندرز خسرو کواتان* سؤالهایی تقریباً با همین مضمون شده است که پاسخ آن نیز به صورت زیر داده شده است:

«۱۱: این نیز گفته‌اند که هرکس باید دانستن که از کجا بیامده‌ام و چرا ایدر هستم پس من باز به کجا باید شوم و چه از من خواهند.

۱۲: من این دانم که از نزد هرمزد خدای بیامده‌ام برای به ستوه آوردن دروغ ایدر هستم و باز پیش هرمزد خدای بایدم شدن، از من اشوئی (تقدیس) و عمل دانایان و تعالیم خردمندانه و خوئی پیراسته خواهند».

مانند قطعه زیر:

«خورشید درخشان و ماه تمام نورافزا از آن طرف تنه این درخت می‌درخشند و نورافشانی می‌کنند.

پرندگان خوش نقش و نگار پر از سرور و شادی در آنجا می‌خرامند.

کبوتران و طاووسهای رنگارنگ هم می‌خرامند».[۱]

۵. قطعه‌های منظوم دیگر از سخنان مانی در نوشته‌های پیدا شده که در تورفان ترکستان به زبان دری و خط پهلوی، سغدی، ایغوری به دست آمده است، گرچه این نوشته‌ها ناقص هستند، ولی نمونه‌ای از اصول دین مانی‌اند و به احتمال مانده‌هایی از کتاب شاهپورگان بوده‌اند که برای شاپور اول تألیف کرده و تا قرن چهارم هجری نیز قسمتهایی از آن در دست بوده است. در این قطعات شرح آفرینش زمین و خلقت جهان مادی، ظهور اهریمن، وصف عالم نور و درخت نور بیان شده است.

۶. استاد فقید پروفسور کریستن‌سن در ادبیات پهلوی راجع به آثار منظوم چنین اظهارنظر کرده است:[۲]

«در سالهای اخیر دانشمندان موفق شده‌اند آثار منظومی از ادبیات پهلوی بیابند. از میان این نمونه‌ها به نظر من جز قطعهٔ ذیل هیچ یک تغزل خالص نیست. این تشبیب در میان متنهای مانوی وجود داشته و نخست مولر (F.W.K. Müller) و بعد زالمن (Salman) به طبع آن همت گماشتند، ولی هیچ علامتی مشهود نیست تا بتوانیم آن را به مانویه نسبت بدهیم، زیرا نشانه دینی ندارد، آن ابیات چنین است:

خورشید روشن و پر ماه فروزان
می‌درخشند و نور می‌افشانند از تنه این درخت
پرندگان تابناک به شادمانی بر آن چتر می‌زنند
چتر می‌زنند کبوتران و طاووسان رنگارنگ

---

۱. *میراث ایرانی*، مقاله پروفسور ا. ج آربری استاد زبان عربی دانشگاه کمبریج، چاپ تهران، ۱۳۳۶، ص ۳۲۸.

۲. کریستن‌سن، آرتور، *تاریخ ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، ص ۳۴۵.

www.tabarestan.info تبرستان

می‌توان حدس زد که امثال این شعر مضمون آوازهای آرایشن خورشید و ماه بر کوهان بوده است».

۷. ترجمهٔ فارسی متن همین قطعه به نام «ستایش درخت نور» برای نمونه نقل می‌شود:

خورشید روشن، اوپور ماهی برازاگ
روژمذا دبرازند، از تنواری اوی (درخت)
مروان ی با سیکان، اوی وازیند شادیها
واژند کبوتر (اد؟) فرشه مروی وسپ (گونک؟)
سر اویند اد آواژند (؟) ی کنیکان
استاپند (هماگ؟)... تنواری اوی (درخت؟)
ترجمه فارسی آن:
خورشید روشن و ماه تمام (بدر) برازنده.
روشنی دهند و برازندگی نمایند از تنه آن درخت
مرغان روشن‌دل سحری آواز دهند به شادی
سخن سر کنند، کبوتران و طاووسان همه (گونه) مرغان
سرایند (و) آواز خوانند (...؟) دختران
ستایش کنند (همگی)... پیکر آن درخت را[1]

۸. از دیگر نوشته‌های نظم مانند پهلوی یاتکار زریران است، از جمله سخنان جاماسپ که از رزم مزدای گشتاسپ با ارجاسپ پادشاه هونها خبر می‌دهد. قطعه‌ای از آن چنین است:

گویذ جاماسپ ی بیتاش — گوید جاماسپ حکیم
اووه کی اچ مات نی زات — آن‌کس بهتر که از مادر نزاد
ایوپ چون (اچ مات) زات مرا — یا چون (از مادر) زاد بمرد
ایوپ اچ اپرنایی — یا از جوانی و برنایی گی

۱. برای اطلاعات بیشتر از این قطعات رجوع شود به *مجله مهر*، سال پنجم، شمارهٔ ۱ و ۲، مقاله مرحوم استاد بهار و کتابهای مانی تألیف پروفسور جکسن امریکایی.

تبرستان www.tabarestan.info

گیه، اوپمان نی رسید — به سر حد کمال نرسید
فرتاد اینهمپت کوبند — فردا این دو دسته فرو کوبند
تک پوتک اووراژ پووراژ — دلیر به دلیر و گراز به گراز
وس مات اپاک پوهر اپی پوهر — بس مادر پسردار بی‌پسر
اووس کن می‌شوی اومند — بس زن شوی‌مند
وس پوهر اپی اپیتر — بس پسر بی‌پدر
وس اپیتر پی‌پس — بس پدر بی‌پسر
وس برات اپی برات — بس برادر بی‌برادر
کی‌شان اپی شوی بوبذ — (که آنان) بی‌شوی شوند[1]

www.tabarestan.info تبرستان

۹. رساله درخت *آسوریک*[2] را همه به شعر دانسته‌اند و در آن از مناظر نخل و بز تعریف شده است. محققان آن را از آثار ادبی پهلوی اشکانی دانسته‌اند و قسمتهایی از این کتاب که باقی مانده، اوزان شعری خود را نگاه داشته است و قافیه‌های آن با «الف و نون» و بعضی با» «نون و دال» است. چند بیت آن به‌طور نمونه نقل می‌شود:[3]

درختی رست است تراوشتر و اسوریک
درختی رسته است ورای شهرستان سوریک
بنش خوشک است، سرش هست تر،
بنش خشک است و سر او تر است
ورگش کنیا (نی) ماند، برش ماند انگور، شیرین بار آورد
برگش به نی ماند و برش به انگور شیرین بار آورد

---

۱. برای اطلاعات بیشتر به *مجله مهر*، سال پنجم، شمارهٔ ۲، مقاله شادروان استاد ملک‌الشعرا بهار و کتاب *یادگار زریران* گردآورندهٔ دستور جاماسپ‌جی، طبع بمبئی، صفحه ۱۲، فقره ۸۴-۸۵-۸۷ و بعد از آن مراجعه شود.

۲. درخت آسوریک از کلمه آشور با «یک» که همان یاء نسبت است، یعنی درختی که در سرزمین آشورستان (بین‌النهرین) بوده است.

۳. *مجله مهر*، سال پنجم، شماره ۲، مقاله استاد فقید بهار و *سبک‌شناسی* تألیف همان استاد، ص ۱۰۸.

هـــر تومـــان وینـــای آن ام درختـــی بلنـــد

مردمـــان بینـــی مـــن آن درخـــت بلنـــدم

بـــوژ او ام نپـــردت کـــو از هـــیچ تـــو

بـــز بـــر مـــن بیـــرون مـــی‌آیـــد ور قابـــت

او را تـــر ام پـــت وس گونـــک هبـــر

مـی‌کنـد کـه مـن از تـو برتـرم بـه س گونـه چیـز

ایـم پـت خـونیرس دمیـک درختـم نیـست همتـن

مرا به زمین خونبرث (اقلیم چهارم) درختی نیست هم تن

چـی شـه هـچ از خـورت کـذ نـوک آورم بـار

چـه شـاه از مـن تنـاول کنـد چـون نـوآورم بـار،

مکـــو کـــان تخـــت اوم فرســـپ ام وات پانـــان.

تختـــه کـــشتیها هـــستم و دگـــل بادبانهـــا

گیواگ روپ هچ از کرندکی وراژند میهن و مان

جـاروب از مـن کننـد کـه ورازنـدمهن و مـان (خانمـان)

گـــوازم هـــچ از کرنـــدکی کوپندشـــی و بـــرنج

گواز (برنج‌کوپ ودنگ) از من کنند که کوبند جو و برنج

دمینـــک هـــچ از کرنـــد آتـــوران وزنـــای

دمینک (دم کوره) از من سازند آذران وزن (بادبزن)

مـــوک‌ام ورچیگـــران نـــالین‌ام ورهنـــگ پایـــان

موزه‌ام (چکمه) برزگران را و پای افزارم برهنه‌پایان را

رســـن از کرنـــدکی تـــو پـــای بندنـــد

ریـسمان از مـن سـازند کـه پـای تـو را بندنـد

چـــوب از کرنـــدکی تـــو پایهـــا مـــا چنـــد

چـوب از مـن کننـد کـه پایهـای تـو را مـا چنـد(؟)

تبرستان www.tabarestan.info

میگ (می) از کرندکی توسر کونگ و چند
میخ از من کنند کت سرنگون آویزند
هیزم‌ام آتوران کی تو سبچ بریژند
هیزمم آتشهایی را که تو را مهیا و برشته سازند
تاپستان اسا یک ام پت سری شتر و یاران
تابستان سایه‌بانم بر سر شهریاران
شکرام ور چبگران دوشاب آژات مرتان
شکرم برزگران را دوشابم برای آزادمردان
تپنگوک هچ از کرند... دازوکدان دنیای شتروان
تبنگوی از من سازند... و دارودان بینی
شتر وی برند به چشگان بچشک...
شهر به شهر برند پزشک به پزشک...
آشیان‌ام مرویچگان سایک کار یا کان (ظ: کاروانان)
آشیان (قفس) مرغکانم و سایه کاروانها
خستک بی او کنم پت نوک بوم رست
هسته برافکنم به نو بوم رست
کذ آرژند مرتومک کوم بی نی و ناسند
برای اینکه مردم فقیر به سبب من منتفع کردند
بغانم اوت زرین ویت او این داند:
سر شاخه‌های من باشد زرین
آنک ژ مرتومک کیش نیست می و نان
علاوه بر این داند نیز آن مردی که شراب و نان ندارد
هچ از باری خورند
که در آن هنگام از میوه من بخورند

www.tabarestan.info تبرستان

دت هم برت آویختند کذش آن گفته بوت درختی آسوریک... «دو رقیب و دو هم نبرد با یکدیگر درآویختند وقتی که درخت آسوریک این سخنان را گفته بود».

۱۰. قطعه‌ای به نام «اپرمتن‌ی شه وهرام‌ی ورژاوند» یعنی «اندر آمدن شاه بهرام مقدس» وجود دارد که از آثار بعد از اسلام است، ولی در ایران سروده شده و به همان سبک اشعار پیش از اسلام زمان ساسانی است. مفاد آن مژده ظهور موعود مزدیسنا و طلوع شاه بهرام ورژاوند و شکایت از حمله تازیان و یادی از پریشانی تخت و تاج ساسانی است. چند بیت آن ذیلاً نقل می‌شود:

تبرستان www.tabarestan.info

ایمت بوا کذ پیکی آیذ اچ هند و کان

چنین باد که پیکی آید از هندوستان

کذمت هانی‌شه وهرام اوچ دو تک کیان

که آمد آن شاه بهرام از دوره کیان

کذ پیل هست هزارا پرسر آن سر هست پیلبان

کجا پیل هست هزار و بر سر هر پیل هست پیلبان

کذ آراستک درفش دارد پواد وینی هوسروان

کجا آراسته درفش دارد به آیین خسروان

پیش لشکر برند پو سپاه سرداران

پیشاپیش لشکر برند به همراه سپهسالاران

مرتی به سیل اپایت کردن زیرک ترگمان

مردی گسیل باید کردن زیرک و ترجمان

کذ شوت برگویت پو هند و کان

که رفته و بگوید به مردم هندوستان

کذ اماخ چی دیت اچ دست ی تاژیکان

که ما چه دیدیم از دست تازیان

اپرایوک گروه دین و زار کرد و برفت

با گروهی اندک دین خود را منتشر کرد و رفت

شـــاهان شـــاهیه امـــاه اچ هیـــری اویـــشان

شاهنـــشاهی مـــا بـــه ســـبب ایـــشان[۱]

۱۱. سرود کرکوی: از دیگر آثار برجستهٔ ادبی ساسانی سرود کرکوی است که در آتشکده کرکویه سیستان خوانده می‌شد. این سرود به زبان دری بوده است:

فرخـــــت بـــــادا روش　　خنیـــده گرشاســـپ هـــوش

همـــی پـــراســـت از جـــوش　　نـــوش کـــن مـــی نـــوش

دوســـــت بـــــد آگـــــوش　　بـه آفـرین نهـاده نـه گـوش

همیـــشه نیکـــی کـــوش　　کـــه دی گذشـــت و دوش

شـــــاها خـــــدایگانا　　بـــــه آفـــرین شـــاهی

ترجمه آن:

افروختـــه بـــادا روشـــنایی　　عـالمگیر بـاد هـوش گرشاسـپ

همـــی پـــراســـت از جـــوش　　نـــوش کـــن مـــی نـــوش

دوســـــت بـــــدار در آغـــــوش　　بـــه آفـــرین نـــه گـــوش

همیـشه نیکـی کـن و نیکوکـار بـاش　　کـه دیـروز و دیـشب بگذشـت

شـــــاها خـــــدایگانا　　بـــا آفـــرین شـــاهی[۲]

۱۲. در کتاب *روایات* به تفصیل از «مرغوزن نوشیروان عادل» یاد شـده و بـه اختصار این است: مأمون خلیفه عباسی به دیدن تیسفون رفت. در آنجا از شکوه بارگاه ساسانیان در شگفت ماند. به وزیران گفت بایدکسی را پیدا کنید که مـرا بـه آرامگاه خسرو نوشیروان راهنمایی کند. پس از چندی پیری را یافتند که پشت بـه پشت نیاکان وی خدام آن آرامگـاه بودنـد. آن پیرمـرد بـه خلیفـه گفـت: آرامگـاه نوشیروان در بالای کوهی است و از آنجا (ناگزیر از بغداد) تـا بـدانجا پـنج فرسـخ

---

۱. برای کسب اطلاعات بیشتر رجوع شود به: *مجلـه مهـر*، سـال پـنجم، شـمارهٔ ۳ و کتـاب *متنهـای پهلوی*، طبع بمبئی، ص۱۶۰ و ۱۶۱.

۲. برای کسب اطلاعات بیشتر رجوع شود به: *مجله مهر*، سـال پـنجم، شـمارهٔ ۳، مقالـه اسـتاد فقیـد بهار. نقل از مقدمه استاد پورداود بر *اندرز خسرو کواتان*، تألیف دکتر مکری، ص۲.

www.tabarestan.info تبرستان

است. خلیفه مأمون به راهنمایی آن پیر و چندین تن از کسان خود به سوی آن مرغوزن شتافت و آنجا را به زر و گوهر و جامه‌های گرانبها آراسته یافت و خسرو را بر تختی خفته دید، ظچنین می‌نمود که هنوز زنده است و پس از گذشتن چندین صدسال از مرگ وی تباه نشده و شادابی از دست نداده بود. مأمون از هیبت وی بگریست و این چهار سطر (اندرز) که به دستاری به زبان عجم نوشته بود، بخواند:

گیتی که یزدان کرد از من چه کوشش،
عمر که نبشت بر من چه کوشش،
گیتی نه جاوید بر من چه رامش،
شاید که نشاید دانست

تبرستان
www.tabarestan.info

مرغوزن گورستان است و در اشعار شعرا به مرزغن تبدیل شده است.

۱۳. قسمت زیر از *اندرز دانایان به مزدیسنا* برحسب تشخیص پروفسور هنینگ شعر شناخته شد.[۱]

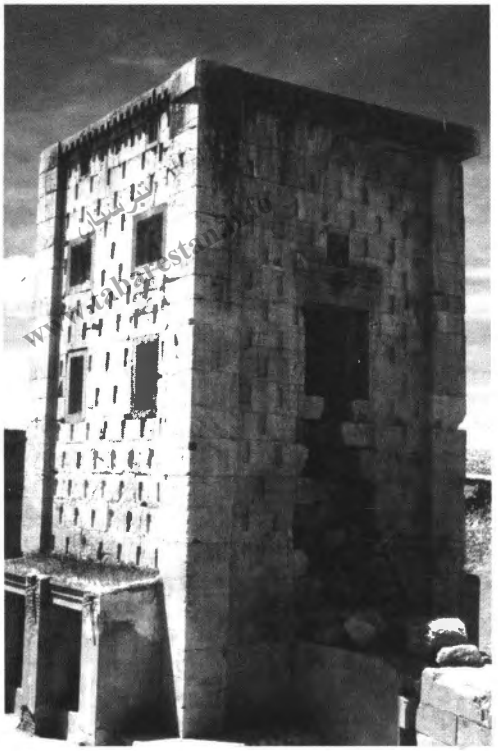
دارم اندرزی از دانایان — از گفته پیشینیان
به شما بگذارم — به راستی اندر جهان
اگر (این از من)[۲] پذیرد — بود سود دو جهان
به گیتی گستاخ (= مغرور) نباشید — بس آرزو اندر جهان
چه گیتی به کس بنهشتند — نه کوشک و (نه) خانمان
با دلشادی چه خندید — و به چه نازید (در) جهان
مردمی چند دیدم — بس (آرزو؟) اندر جهان
خدایانی چند دیدم — سردار بزرگ بر مردمان
ایشان با اندیشه‌های گران — برفتند اندر جهان
ایشان بیراه شدند — و با درد برفتند بی‌سامان

---

۱. *مجله دانشکده ادبیات تبریز*، شمارهٔ بهار، سال دوازدهم، ص۱۳۹، نوشته پروفسور هنینگ در: A Pahlavi, Xiii 1950, Bsoas Poem.

۲. کلماتی که در هلالین ( ) گذاشته شده است از افزوده‌های پروفسور هنینگ است.

هرکه چنین دید چرا دل بندد(؟) اندر جهان
و گیتی را به سپنج ندارد و تن را به آسان[1]



قسمتی از نمای کعبهٔ زرتشت در نقش رستم

هنر نقاشی در زمان ساسانی

هرچند از هنر نقاشی عهد ساسانی نمونه‌های زیاد و جالبی به دست نیامده است، ولی وجود حجاریها و قلم‌زنیهای روی ظروف سیمین و زرین و قطعات موزاییک و نقاشیهای یافت شده مربوط به زمان مانی کاملاً می‌نمایاند که هنرمندان با قطعات کوچک سنگهای رنگین نقوش بسیار جالبی از اشخاص و حیوانات درست می‌کرده‌اند. قطعاً با رنگهای ثابت و طبیعی، نقاشیهای زیبا و دل‌انگیزی هم داشته‌اند.

۱. یعنی گیتی را سپنجی و گذران نداند و تن را خوار نشمرد.

مسعودی در کتاب *التنبیه والاشراف* راجع به رنگ و شکل تاج و لباس شاهان ساسانی و رنگهای ایرانی و کاغذ نقاشی چنین می‌نویسد:

«در شهر استخر در سرزمین فارس در ۳۰۳ هجری، نزد یک تن از خاندانهای شریف ایران کتاب بزرگی دیدم که در آن دانشهای بسیار بود از علوم و اخبار پادشاهانشان و جز آن ندیدم و در آن تصویر پادشاهان ایران بود از خاندان ساسان که بیست و هفت پادشاه بودند و از ایشان بیست و پنج تن مرد و دو زن بودند و صورت هر یک از ایشان را در روز مرگشان، چه پیر و چه جوان، کشیده بودند و جامه و تاج و شکل ریش و حالت سیماهاشان دیده می‌شد و ایشان چهار صد و سی و سه سال و یک ماه و هفت روز جهان را داشتند و چون یکی از شاهانشان می‌مرد، به همان حال تصویر او را می‌ساختند و در خزاین می گذاشتند که بر زندگانشان حال مردگان پنهان نماند و همراه صورت هر شاهی، بزرگان و خردان دستگاهش هم بودند و هر کار مهمی که در سلطنت او روی داده بود و پیش‌آمدهای مهم را نوشته بودند و تاریخ کتاب این بود که آن را در نیمه جمادی‌الاخر سال ۱۱۳ ه. در خزاین پادشاهان ایران یافتند و برای هشام بن عبدالملک بن مروان از فارسی به تازی نقل کرده بودند و در آن نخستین پادشاهان اردشیر بود و جامه او در صورتی که از او کشیده بودند سرخ گلدار و شلوارش آسمان گون و تاجش سبز زراندود است و نیزه‌ای در دست دارد و ایستاده است و آخرینشان یزدگرد پسر شهریار پسر خسرواپرویز است که ایستاده و نیزه‌ای به دست دارد و بر شمشیرش تکیه کرده است و این صورتها را به انواع رنگهای ایرانی که دیگر مانند آنها در این زمان نیست و از زر و سیم محلول و مس کوبیده روی کاغذ ارغوانی رنگ که بسیار خوب رنگ شده بود کشیده بودند و چنان آن کاغذ زیبا و خوب ساخته بودند که پیدا نبود کاغذ است یا پوست بسیار نازک...»

«حمزه» اصفهانی نیز در کتاب *سنی ملوک الارض و الانبیا* رنگ لباس و جامه و تاجهای تمام سلاطین ساسانی را از روی همان نقاشیهایی که از آنها شده بود ذکر می کند که در جای دیگر یعنی در بحث مربوط به وضع دربار و تشکیلات سلطنتی نقل خواهد شد.

بیشتر نقاشیهای دورهٔ ساسانی که باقی مانده‌اند مربوط به زمان مانی هستند، زیرا اساس آیین او کشمکش دائمی بین نور و ظلمت و روح و ماده بوده است، از این‌رو مظاهر روشنایی و تاریکی و طرز تکوین عالم وخلقت بشر را با نقاشیهای عالی و استادانه خود مجسم می‌ساخته است.

www.tabarestan.info تبرستان



نمونهٔ نقاشی مانویان (لوکوک، خوچو)

در ۱۹۰۴ میلادی آفن لوگوک دانشمند آلمانی ضمن کاوشهای باستان‌شناسی در شهر تورفان (ترکستان) قسمتهایی از نقاشیهای کتاب ارژنگ (ارتنگ یا اردنگ) به دست آورد. دانشمند نام‌برده اظهار عقیده کرده است که نقاشی ساسانی بدین وسیله از ایران به ترکستان چین و مغولستان رفته و در قرون بعد همانها باز به ایران برگشته است.

نقاشیهای مانویان در غار خوچو (Khotscho) کاملاً نمایان است و جزئیات آن دیده می‌شود. یکی از صورتها ظاهراً مانی است با ریش آویزان و هاله‌ای دور سرش. در سمت راست آن چند صورت دیگر نقش شده است که یاران و برگزیدگان مانی

بوده‌اند. دست آنها برای ادای احترام روی سینه قرار گرفته و هر دست در آستین دست دیگر است.

نام اشخاص به خط اویغوری روی تصویر آنها نوشته شده و پشت سر آنان تصویر زنانی که تصور می‌رود آنها هم از برگزیدگان باشند، ترسیم شده است. لباس زنان غیر از شکل کلاه، شبیه مردان است. پشت سر زنان تصاویر زنان و مردان دیگری نقاشی شده که محو شده و آسیب دیده است.

نقاشی دیگر دو پرچم معبد است. بر یکی از این پرچمها صورت بانویی از برگزیدگان که پیش رویش زن دیگری زانو به زمین زده، طرح شده است، در یک کتیبه بانوی اولی سوسک (یکی از شاهزاده خانمها) معرفی شده است. بر پرچم دیگر دو تن از ملازمان (یکی زن و دیگری مرد) نقش شده که آنها نیز در حضور یکی از برگزیدگان زانو زده‌اند. این طراحی می‌نمایاند که برگزیدگان اجازه و امتیاز بخشایش دیگران را داشته‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

روی دو طرف یک ورقه آهن اشکال اشخاصی است که جامهٔ سپید بر تن دارند و می‌نمایاند که روحانیان هستند و هر یک قلمی در دست و ورقهٔ کاغذی در پیش رو دارند، نقوش خوشه‌های انگور و درختان میوه‌دار نیز در آن دیده می‌شود. در طرف دیگر ورقهٔ آهنی، دو کتیبه است که یکی با مرکب سیاه و دیگری با رنگ سرخ نوشته شده و اطراف آن را با نقوش قلمی تذهیب کرده‌اند. بر حاشیهٔ این کتیبه سه نفر دیده می‌شوند که بر روی فرش نشسته‌اند یکی از آنها عود می‌نوازد.

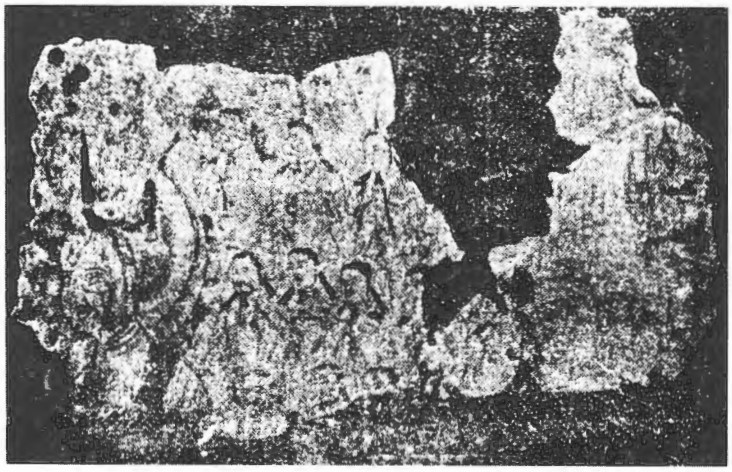
پروفسور کریستن‌سن در پایان توضیحات نقاشیهای بالا از قول دو محقق اروپایی مطالبی نوشته که برای تأیید این مطلب عیناً نقل می‌شود:

«این تصاویر که در آنها دقت و لطافت فوق‌العاده به کار رفته است، شخص را به یاد صنعت مینیاتورسازی در زمان اسلام می‌اندازد و شهادت می‌دهد که این صنعت در ایران بسیار قدیمی است، زیرا بنا بر قول مسیو کومون، ظاهراً این صنعت را مانویان از کشور ساسانی به ترکستان برده‌اند و در آنجا توسعه یافته و به خلق شاهکارهای صنعتی منتهی شده است و نیز کومون عبارتی از خطابه سریانی افرم ادسی (Ephrem d'Edesse) که قدری کمتر از صدسال بعد از مانی می‌زیسته نقل می‌کند که گوید، مانی صورت دهشتناک فرزندان ظلمت را در طوماری کشیده و

ملون ساخته بود تا نفرت بینندگان را برانگیزد و در مقابل، تصویرهای زیبا و فریبنده‌ای از فرزندان نور رسم کرده بود تا حسن صورت آنان بینندگان را جلب کند. این صور فرشته‌آسا و آن نقوش عفریت مانند برای تعلیم مردمان بی‌سواد به کار می‌رفت، بنابر این قول، از عهد مانی عادت به مصور کردن کتابها متداول شده است و گویا افسانه‌ای که مانی را نقاش بزرگی معرفی می‌کند، حقیقت دارد. آلفریک (Alfric) حدس زده است که ارژنگ معروف مانی نسخهٔ مصوری از انجیل او باشد».

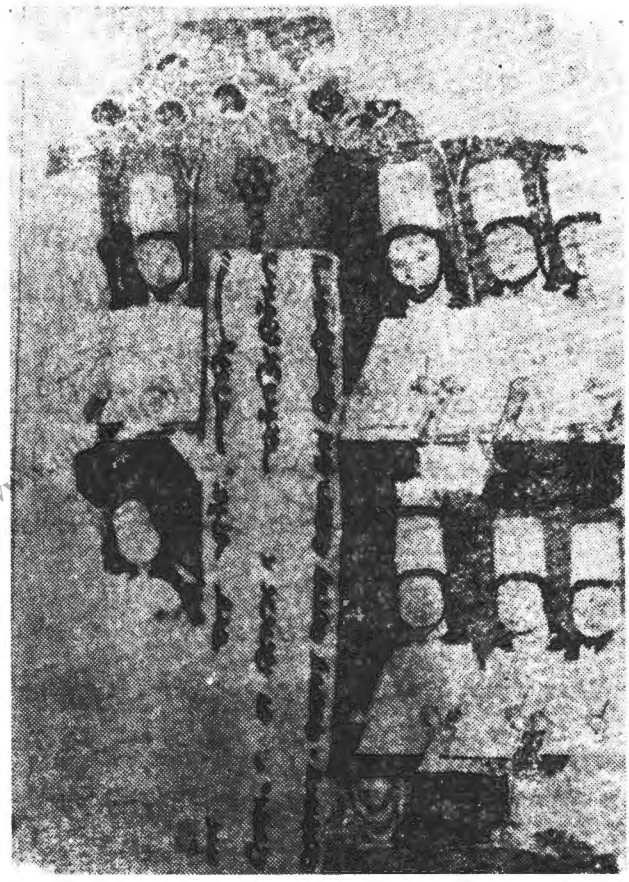
امیانوس مارسلینوس مورخ رومی (۳۳۰-۴۰۰م) نوشته است که: «ایرانیان فقط مناظر جنگ و خونریزی را نقاشی می‌کنند». این نوشته به هیچ‌وجه صحیح نیست، زیرا در بین حجاریها و موزاییکها و سایر آثار پیدا شده چنین مناظری رسم نشده است و مناظر حجاریها و نقوش روی مهرها و موزاییکها و ظروف سیمین بیشتر مربوط به مجالس بزم و شکار و طرب و موسیقی و نوازندگی است.

هنر نقاشی در دورهٔ اشکانی نیز جالب است و سیر تکاملی پیموده است. در دورا اورفا (بالای رود فرات) روی دیوار بقایای کاخهای اشکانی نقاشیهایی دیده می‌شود که جنبه شرقی آن کاملاً غالب و مربوط به زمان اشکانیان است. به علاوه چندین سال پیش نقاشیهایی نیز در کوه خواجه (مشرق ایران) کشف شد که از کارهای جالب هنری زمان اشکانیان است، لیکن بر خلاف نقاشیهای دورا که جنبهٔ ایرانی آن



نمونهٔ نقاشی مانویان (لوکوک، خوچو)

www.tabarestan.info تبرستان



نمونهٔ نقاشی مانویان (لوکوک، خوچو)

غالب است، در این نقاشیها سبک یونانی می‌چربد و می‌نمایاند که نقاشان تحت نفوذ هنر یونانیهایی بوده‌اند که در زمان اسکندر به مشرق ایران کوچ داده شدند.[۱]

در این نقاشی گلهای لوتوس، نخل کوچک، گل و برگ، تصویر سوارهٔ رب‌النوع عشق با بالهایش نقش شده است. در نقش دیگر این رب‌النوع بر پلنگ سوار است. نوازنده و رامشگر نیز نقش شده است. در دیوار دیگر تصویر ملکه که زیر چتر سایه‌بان قرار گرفته و در جای دیگر تصاویر خدایان که جامه‌های یونانی در بردارند دیده می‌شود. تصاویر همه نیمرخ و به سبک تصاویر گذشته ایران هستند.

۱. کریستن‌سن، آرتور، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ۱۳۱۷، ص ۱۳۵.

موسیقی ایران در زمان ساسانی

در عهد ساسانی موسیقی نیز یکی از مظاهر تمدن ایرانی و از هنرهای ملی بود که به منتها درجه ترقی خود رسیده بود.

متأسفانه یادداشتها و نتهایی از موسیقی عهد ساسانی در دست نیست تا بتوان دربارهٔ این هنر ملی که بسیار مورد توجه بود، اطلاعات جامعی به دست آورد، لیکن آن قطعات موسیقی اصیل را که هنوز تحت تأثیر موسیقی اروپایی قرار نگرفته، می‌توان دنبالهٔ موسیقی زمان ساسانی دانست. همین‌طور قسمتهایی از موسیقی عرب که با موسیقی ما همنوایی دارد، باز دنبالهٔ همان سبک موسیقی ایرانی است که در بدو اسلام مورد اقتباس اعراب قرار گرفته است. انواع میزانها و احساسات و روح این موسیقی همانند آوازهای ایرانی ساسانی است.

www.tabarestan.info تبرستان

موسیقی ایرانی به دستگاههایی تقسیم می‌شود که اعراب آن را «مقام» نامیدند. بعضی نشاط‌آور، دسته‌ای غم‌انگیز و اندوه‌آور و پاره‌ای مطبوع و ملایم‌اند. هر دستگاه شامل پیش درآمد، آواز، تصنیف و رنگ و ضرب است و همهٔ اجزای یک دستگاه با مقام مرتبط و هم‌آهنگ‌اند. نواختن هر دستگاه با سازها کوک مخصوص به خود را دارد و باید آهنگ و احساسات ناشی از همان دستگاه را بفهماند.

رونق و اعتبار و اهمیت موسیقی در قواعد آیین مزدک نیز مشهود است. در آیین وی قوه شادی که نمایندهٔ موسیقی است مانند سه قوهٔ دیگر اهمیت داشته است و در اصول دین خود متذکر شده بود که: «خداوند آسمانها مانند پادشاهی بر تخت خود نشسته است و چهار قوه، یعنی شعور و عقل، حفظ و شادی در پیش او ایستاده‌اند. این چهار قوه به دستیاری شش وزیر، امور عالم را اداره می‌کنند. وزیرها در میان دوازده روح در حرکت‌اند که یکی از آنها خواننده است».

در این عصر وجود سازندگان و نوازندگان، مغتنم و محترم شمرده می‌شد و هنر آنها مورد تأیید پادشاهان بوده است.

اردشیر بنیان‌گذار پادشاهی ساسانی ضمن تقسیم دسته‌های درباری، ردیفی نیز به موسیقی‌دانان و رامشگران اختصاص داده بود. دسته خوانندگان و نوازندگان قرب و منزلت خاصی در دربار داشتند و گاهی بر بعضی از دسته‌های خواص نیز برتری

می‌یافتند. قسمتی از این تقسیمات که در کتاب *التاج* ذکر شده است، در پایان این گفتار نقل می‌شود.

برحسب گفته ابومنصور ثعالبی صاحب کتاب *غرر اخبار ملوک الفرس* متوفای ۴۲۹ هـ، بهرام‌گور چهارصد تن نوازنده را از هندوستان به ایران دعوت کرد و این هنرمندان را بر سایر طبقات مقدم می‌شمرد. حمزة بن حسن اصفهانی نیز در حکایتی گفته است که بهرام‌گور دوازده هزار لولی و رامشگر و خنیاگر از هندوستان به ایران آورد و در تمام نواحی مملکت پراکنده کرد.

تبرستان www.tabarestan.info

راجع به بهرام‌گور نوشته‌اند که دستور داده بود برای سرخوشی و شادمانی مردم، چند هزار نوازنده به نام لولی[1] یا سوری از هند به ایران بیاورند و این لولیان شوخ ظریف در هر کوی و برزن و شهر و ده برای مردم ساز بزنند و ترانه بخوانند نظامی گوید:

شش هزار اوستاد دندانساز — مطرب و پایکوب و لعبت باز
گرد کرد از سواد هر شهری — داد هر بقعه را از آن بهری
تا به هرجا که رخت‌کش باشند — خلق را خوش کنند و خوش باشند

مسعودی در کتاب *مروج‌الذهب* می‌نویسد: «نغم و ایقاعات و مقاطع و طروق‌الملوکیه (راههای خسروانی) از ایرانیان آمده است. این طروق الملوکیه که شمارهٔ آنها هفت و اختراع آنها به باربد منسوب است برای روزهای هفته ساخته شده بود. همچنین موسیقی ایرانی قدیم سی لحن داشت به عدد روزهای ماه که هر لحن مخصوص روزی معین بود و نیز می‌گویند که باربد را ۳۶۰ نوا بوده است به شماره روزهای سال، چه عدد روزهای سال شمسی مطابق تقویم آن زمان ۳۶۰ روز

---

۱. لولی واژه هندی است و در ادبیات ما نیز به کار رفته است. حافظ:

«دلم رمیده لولی وشی است شورانگیز — دروغ وعده و قتال وضع و رنگ‌آمیز

* * *

«نغان کین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب — چنان بردند صبر از دل که ترکان خان یغما را

برهان قاطع لولی را سرودگوی کوچه، گدای در خانه‌ها، نازک و لطیف و ظریف، معنی کرده و نوشته است لولیان از هند به ایران آمده‌اند.

بود و پنجه دزدیده (خمسه مسترقه) را در آخر سال جداگانه به حساب می‌آورده‌اند.

عصر طلایی موسیقی. در عهد خسروپرویز (۵۹۰-۶۲۷ م) این فن و هنر به منتها درجه ترقی خود رسید و عده‌ای موسیقی‌دان داشت که از آن جمله باربد و نکیسای چنگ‌زن، بامشاد، رامتین یا رامین یا رامی، آزادوار چنگی، سرکش یا سرکب را نام برده‌اند.

باربد نوازندهٔ معروف و مبتکر تعدادی از نواها بوده است و به طوری که نوشته‌اند برای روزهای سال و ماه و هفته، دستگاه و آهنگ و نوایی تهیه کرده بود که به مناسبت گاه و روز آن را می‌نواخت تا پادشاه از تکرار نغمات موسیقی کسل و خسته نشود. ثعالبی نوشته است که باربد در نخستین ملاقات دستگاه «یزدان آفرید» بعد دستگاه «پرتو فرخار» سپس «سبز اندر سبز» را برای خسرو نواخت و همهٔ حضار را مجذوب و مسحور ساخت. مقام و منزلت این نوازندهٔ عالی‌قدر در دربار خسروپرویز تا آنجا بود که مطالب و حوایج گاهی توسط او به شاه عرضه می‌شده است.

داستان رقابت افسانه‌آمیز سرکش و باربد در *شاهنامهٔ ثعالبی* ذکر شده که مفاد و خلاصهٔ آن چنین است:

«در پذیرایی خودمانی خسروپرویز، سرکش ریاست نوازندگان را داشت. سرکش شنید جوانی از اهل مرو که ساز بسیار خوب می‌زند و خودش نیز همراه آن آواز می‌خواند و همه شنوندگان را مفتون ساز و آواز خود می‌کند، تصمیم گرفته است خود را به شاه معرفی و در بساط شادی دربار شرکت کند. سرکش کوشش کرد به هر وسیله‌ای او را از دربار دور سازد و به دربانها و اتاق‌دارها رشوه‌ها داد تا مانع نزدیک شدن او به شاه شوند. این نوازنده که باربد نام داشت، وسیله مخصوصی برای نزدیک شدن به شاه یافت. باغی بود که خسروپرویز غالباً در آن می‌رفت و ساعتی را در آن به نشاط می‌گذرانید. باربد به دربان آن باغ رشوه داد و توانست از او اجازه کسب کند تا در روزی که شاه به آن باغ می‌آید، بالای درختی برود که در نزدیکی محل ضیافت قرار داشت.

وی لباس ابریشمی سبزی به تن کرد و عودی سبز رنگ با خود برداشت و

بالای درخت سروی جای گرفت، به طوری که به علت سبز بودن لباس کسی او را تمیز نمی‌داد.

وقتی پادشاه جام می بلند کرد باربد ساز خود را به صدا در آورد و چنان آواز لطیفی خواند که اثر «یزدان آفرید» بر حضار کرد. پرویز شاد شد و نام نوازنده را پرسید. او را جستجو کردند ولی نیافتند. وقتی جام دوم را بلند کرد باربد مجدداً شروع به خواندن و نواختن کرد و آواز «پرتو فرخار» را نواخت. پرویز تعجب کرد و فریاد برآورد «چه آواز خوبی. تمام اعضای بدن می‌خواهند برای شنیدن آن به گوش تبدیل شوند». باز دستور داد نوازنده را بیابند، ولی اثری از وی به دست نیامد. به هر حال پرویز جام سوم را بلند کرد. باربد آهنگ «سبز اندر سبز» را نواخت و همه حضار در حیرت شدند. پادشاه از جا برخاست و گفت بدون شک فرشته‌ای است که خداوند برای شادی ما فرستاده است و از خواننده خواهش کرد که خود را نشان دهد. باربد از درخت پایین آمد و بر خاک افتاد. پادشاه او را نوازش کرد و تفصیل واقعه را از او پرسید. از آن پس پادشاه او را به ریاست نوازندگان برگزید.»

راجع به مرگ باربد حکایات مختلفی است. ثعالبی می‌گوید که سرکش و باربد هر دو مورد عنایت پادشاه بودند، ولی سرکش از روی حسادت باربد را مسموم کرد. پادشاه بسیار متأثر شد و وقتی که شنید سرکش باعث مرگ او بوده گفت، من خوشحال بودم ساز باربد را بعد از آواز تو گوش دهم و بعد از او ساز تو را بشنوم.

چون نیمی از شادی من را از بین بردی، شایسته مرگی. سرکش جواب داد، پادشاها اگر من نیمی از لذت تو را از بین بردم، تو هم نیم دیگر آن را از بین می‌بری، پس یکباره از تمام آن لذت محروم خواهی شد.

باربد در دربار خسرواپرویز مقامی داشته است که هرکس حاجتی داشت توسط او به شاه عرضه می‌کرد. داستان رسانیدن خبر مرگ شبدیز اسب سیاه و باهوش خسرواپرویز که گفته بود هرکس خبر مرگش را به او دهد اعدام خواهد شد، معروف و جالب است.

پس از اینکه شبدیز می‌میرد، رئیس دواب سلطنتی از باربد می‌خواهد که به وسیله‌ای شاه را از آن آگاه سازد. نوشته‌اند که باربد آهنگی می‌سازد که

www.tabarestan.info تبرستان

خسرواپرویز از شنیدن آن فریاد بر می‌آورد «شبدیز مرد!». باربد پاسخ می‌دهد، آری، پادشاه خبر آن را داد. بدین وسیله شاه از عهدی که کرده بود باز می‌گردد.

باربد از بزرگ‌ترین استادان موسیقی بوده است. نوشته‌اند که وی سازندهٔ هفت نوای خسروانی، سی آهنگ و ۳۶۰ دستگاه بوده که با ایام هفته و سال و ماه تناسب داشته است.[۱] نظامی از سی الحان او گفتگو کرده که در دیوانهای منوچهری و سایر شعرا نیز منعکس شده است. مانند الحان (گنج بادآورد) آرایش خورشید، رامش جان، نوشین باده، نوروز کیخسروی، سبز در سبز، تخت اردشیر، دل‌انگیزان، خسروانی، چکاوک، مشک‌دانه نیمروز، جامه‌دران، روشن چراغ، شبدیز، کبک دری، سروستان ماه، شادروان، مروارید، پالیزبان، سبز بهار، باغ سیاوشان، راه گل، شاد باد، گنج سوخته، نوروز بزرگ، نوروز کوچک، در غم گلزار، گل‌نوش، زیرافکن، نهفت. از بین نامهای مذکور چکاوک، نوروز خسروانی، جامه‌دران، زیرافکن و نهفت، هنوز جزو دستگاههای موسیقی ایران باقی‌مانده، البته با تغییراتی که گذشت زمان طبعاً در آنها ایجاد کرده است.

علاوه بر آهنگهای ذکر شده محققان نام چند آهنگ و دستان دیگر را که جمعاً ۱۴۸ آهنگ است، جمع‌آوری و ضبط کرده‌اند که عیناً نقل می‌شود:[۲]

آیین جمشید، آرایش خورشید، آزادوار، ارجنه، اشکنه، افسر بهار، افسر سکزی، انگبین، اورنگی، باخزر، باد نوروز، باده، باروزنه، باغ سیاوشان، باغ شهریار، باغ شیرین، بسته، بسکنه، بند شهریار، بوسلیک، بهار بشکند، بهمنجنه، پالیزبان، پرده خرم، پرده زنبود، پیک گرد، تخت اردشیر، تخت طاقدیس، تکاو، تیزی راست، تیفگنج، جوبران، چغانه، چکاوک، چکک، حقه کاوس، خارکن، خسرو، خسروانی، خماخسرو، در غم، دل‌انگیزان، دنه، دیرسال، دیف رخش یا دیو رخش، راح و روح،

---

۱. فردوسی راجع به پایان زندگی باربد اشعاری دارد که مضمون آن چنین است: وقتی شیرویه بر خسرواپرویز بشورید، باربد هنوز زنده بوده است. وی با اندوهی فراوان به سوی زندان خسرو می‌رود و برای او آوازی اندوه‌آور می‌خواند و سپس چهار انگشت خود را قطع می‌کند و عود را در دست دیگرش می‌گیرد و به خانه می‌رود و تمام سازهایش را می‌سوزاند.

۲. نفیسی، سعید، *تاریخ تمدن ساسانی*، ص ۱۳.

www.tabarestan.info تبرستان

راست، رامش جان یا رامش جهان، رامش خوار، راه گل، راه ماورالنهری، راهوی، روشن چراغ، ره جامه‌دران، زاغ، زنگانه، زیرافکن یا زیرافکنده، زیر بزرگان، زیر خرد، زیر قیصران، سازگری، ساز نوروز، سایگاه (شاید سه گاه)، سبز بهار، سبز در سبز، سپاهان، سپهبدان، ستا، سرانداز، سرکش، سرو بستان، سرود پارسی، سرو سپاه، سروستا، سروستان، سرو سهی، سیاوشان، سیسم، سیوارتیر، شاد باد، شادروان مروارید، شاورد، شاهی، شباب، شبدیز، شب فرخ، شخج، شکر تویں، شیشم، شهرروذ، عراق، عشاق، غنچه کبک دری، فرح روز، قالوس، قفل رومی، قیصران، کاسه گری، کبک دری، کیخسروی، کین ایرج، کین سیاوش، گاوی زنه، گل، گلزار، گل‌نوش، گنجباد، گنج بادآورد، گنج ساخته، گنج سوخته، گنج فریدون، گنج کاروان، گنج وار، گنج گاو، مادر و سنان (شاید ماه روشنان)، ماده، ماه برکوهان، مروای نیک، مشک‌دانه، مشک مالی، مشکویه، مویه زال، مهربانی، مهرگان بزرگ، مهرگان خرد، مهرگانی، می بر سر بهار، ناز نوروز، ناقوسی، نخجیرگان، نوا، نوبهاری، نوروز بزرگ، نوروز خارا، نوروز خردک، نوروز کیقباد، نوش، نوشین باده، نوشین لبنان، نهاوندی، نهفت، نی بر سر بهار، نی بر سر شیشم، نی بر سر کسری، نیم راست، نیمروز، هفت گنج. در اشعار سخنوران نامی ایران بعد از اسلام غالباً نام این آوازها و دستگاهها منعکس است. منوچهری گفته است:

مطربان ساعت به ساعت بر نوای زیر و بم — گاه سروستان زنند امروز و گاهی اشکنه
گاه زیر قیصران و گاه تخت اردشیر — گاه نوروز بزرگ و گه نوای بشکنه
گه نوای هفت گنج و گه نوای گنجگاو — گه نوای ردیف رخش و گه نوای ارجنه

یزدان آفرید که همان راز آفرید (دادار آفرید) فرمودهٔ حکیم فردوسی است، سرودی دینی بوده، کین ایرج[1] و کین سیاوش[2] از سرودهای حماسی و معرف حوادث تاریخی کهنی بوده‌اند که ساسانیان به یادآوردی آن علاقه داشته‌اند. دستانهای دیگر در وصف جاه و ثروت و خزانه‌های خسرو و جشنهای فصول و بهار

۱. در تاریخ داستانی ما معروف است که ایرج پسر فریدون را برادرش کشت و منوچهر یکی از نواده‌ها انتقام خون او را گرفت.
۲. سیاوش پسر کیکاوس به دستور افراسیاب کشته شد و پسرش کیخسرو انتقام خون او را گرفت.

و مناظر طبیعی بوده‌اند که در معرفی آهنگها و دستانها از آنها یاد شد.

علاقه پادشاهان ساسانی به موسیقی و مجالس بزم از روایات مورخان و گویندگان در فصل گذشته و از نقوش کنده‌کاری شده روی ظروف سیمین و موزاییکهای مکشوفه از بیشاپور کازرون و گچ‌بریهای یافت شده در ری، کاملاً نمایان است.



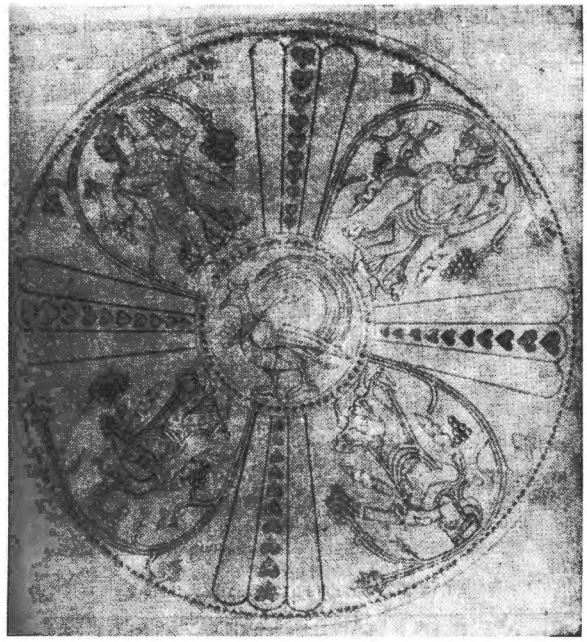
موزاییک پیدا شده در شاپور کازرون در ۱۳۱۹

نقش یکی از موزاییکهای مکشوفه در بیشاپور کازرون در ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰، زن نشسته‌ای را می‌نمایاند که شیئی مانند چنگ در دست دارد و بر دیگری زنی با لباس بلند به روی زمین افتاده و درحالی‌که گلی افشان در دست چپ دارد مشغول رقص است.

از ظروف عهد ساسانی بیش از یک‌هزار عدد تاکنون به دست آمده است که تعداد مهمی از آن در موزه ارمیتاژ لنینگراد و بقیه در موزهٔ سایر کشورهای اروپایی و امریکایی نگهداری می‌شود و حدود بیست پارچه آن نیز در موزهٔ ایران باستان (تهران) مضبوط است. نقوش روی این ظروف گاهی صحنه‌های جالب و زیبایی از مجلس شکار و بزم و موسیقی و رقص است که از لحاظ اطلاع و بررسی لباس و طرز حرکات رامشگران و نوع آرایش کاملاً جالب و با ارزش است و همهٔ آنها ذوق هنری سرشار شهریاران ساسانی و قدر و مقام رامشگران و نوازندگان دربار را می‌رساند.

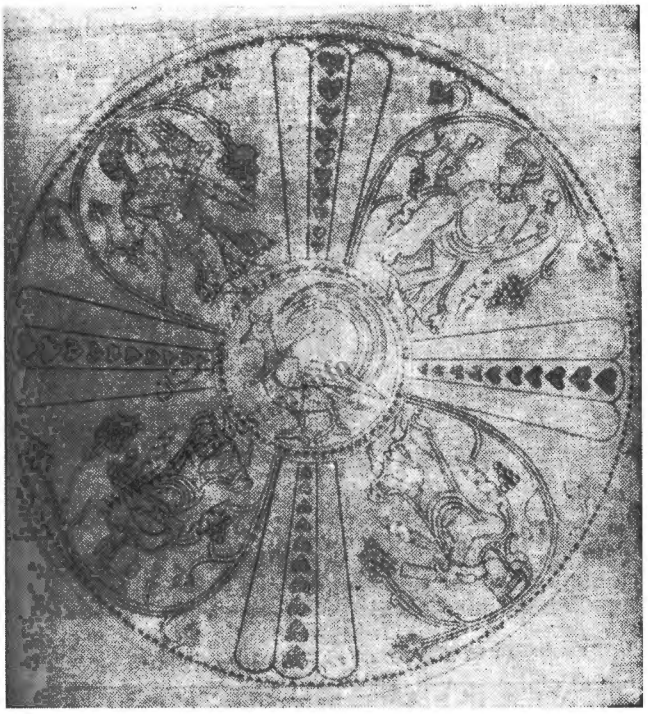
روی سه ظرف سیمین که در ۱۳۳۴ برای موزهٔ ایران باستان خریداری شد، بانوانی در حال نواختن چهار آلت موسیقی رایج آن عهد (بربط، سرنا، قاشقک، ارغنون یا ارگ دستی) دیده می‌شوند. چهار طرف یک تنگ نقره همان موزه بانوی هنرپیشه‌ای را در چهار حالت نشان می‌دهد. این بانو گیسوانی بلند و کلائی بر سر و پارچه‌ای اشارپ مانند بر دوش دارد. در یک ظرف شاخه گلی به یک دست و ظرفی در دست دیگرش دارد، در ظرف دوم همین بانو، شیئی شبیه به حلقه یا قاشقک در دست راست و گلی در دست چپ دارد. در تصویر سوم عودسوزی در دست چپ و شاخهٔ گلی به دست راست و در شکل چهارم دم روباه و پرنده‌ای به دست گرفته است.[1] در تمام این چهار حالت، وی با نوک پنجه می‌رقصد. لباس بانوی هنرپیشه در هر چهار حالت بلند و مانند لباسهای دراز بانوان تا پشت پا کشیده شده و همان چینهایی که در حال رقص معمولاً پایین لباس پیدا می‌کند، کاملاً در نقش نمایانده شده است.

www.tabarestan.info تبرستان



ظرف نقرهٔ ساسانی با نوازندگان و آلات موسیقی

۱. مقاله دانشمند ارجمند آقای سید محمدتقی مصطفوی در مجله *نقش و نگار*.



ظرف نقرهٔ ساسانی با نقش نوازندگان

در یک بشقاب بزرگ نقره، شاه بر تختی نشسته و چنگ‌زن و نی‌زنی در برابر وی مشغول هستند. در ظرف دیگری از همین نوع شکل بانوی نی‌زنی، کنده‌کاری شده که بر حیوان افسانه‌ای اژدها سوار و مشغول نی‌زدن است. نی در این نقش به شکل شیپور است و بانوی نی‌زن روی خود را به عقب برگردانده و مشغول زدن نی است.

در نقوش طاق بستان کرمانشاه که شکارگاهی حجاری شده است، در یک مجلس نقش چند دختر چنگ‌زن دیده می‌شود که در قایق نشسته‌اند و به دنبال شاه که در روی مردابی مشغول شکار است، در حرکت و به نوازندگی چنگ مشغول‌اند. در نقش اولی پشت سر خسرواپرویز نوازندگانی قرار دارند که دو نفر آنها شیپور می‌زنند و دیگری طنبور. در جای دیگر نردبانی کنار سکو قرار دارد و بر بالای آن زنان چنگ نوازی قرار دارند که بعضی از آنها کف می‌زنند (دستک). در نقش شکار خوک وحشی باز عده‌ای از نوازندگان مشغول نواختن هستند و زنی در کنار

پادشاه ایستاده و چنگ می‌زند. این صحنه‌ها در روی گچ‌بریهای عهد ساسانی نیز دیده شده و داستان بهرام‌گور و ساز زدن آزاده، معروف است و در مهرهای اواخر دورهٔ ساسانی نقش شده است.

تبرستان
www.tabarestan.info



تنگ نقرهٔ ساسانی با نقوش برجسته رامشگران و صحنه‌های رامشگری پیدا شده در مازندران (موزهٔ ایران باستان)



ظرف نقرهٔ ساسانی با نقش نوازندگان



بشقاب نقرهٔ مربوط به دوران ولیعهدی اردشیر دوم ساسانی، حدود ۳۷۵ میلادی که در ۱۳۳۴ نزدیک ایستگاه راه‌آهن ساری پیدا شده است (موزهٔ ایران باستان)

آلات موسیقی

از آلات موسیقی زمان ساسانیان آنچه از گفته‌های مورخان اسلامی و شاهنامه و نقوش روی سنگها و ظرفهای سیمین برمی‌آید، به شرح زیر خلاصه می‌شود:

مسعودی به نقل از ابن‌خرداذبه می‌نویسد:

«ایرانیها، نی را که با «عود» (Luth) نواخته می‌شود و «نی دو لوله» را که با «طنبور» زده می‌شود و «چنگ» را که با «سمبال» زده می‌شود، اختراع کرده‌اند... ایرانیها آواز را با «عود» یا چنگ همراه می‌کردند و این دو آلت موسیقی از اختراعات خود آنها بود.»

تبرستان
www.tabarestan.info



ظرف نقرهٔ ساسانی با نقش نوازندگان

خراسانیها در موسیقی آلتی به‌کار می‌بردند که هفت تار داشت و «زنج» می‌نامیدند، ولی اهالی ری و طبرستان و دیلم «ماندولین» را ترجیح می‌دادند و به نظر ایرانیها «ماندولین» برتر از همه آلات موسیقی بوده است.

در کتاب پهلوی *خسرو پسر قباد و غلام* از این آلات موسیقی نام می‌برد: عود معمولی، رود هندی، بربط، چنگ، تنبور، تنبور بزرگ از مس، سنتور (کنار) وین

کنار «زنگ» نای، قره‌نی (مار)، تاس، دمبک، زیل «چنگ ایولی» یا «اندروای» و چند آلت موسیقی دیگر که تشخیص آنها مشکل است، مانند زنجیر تیر، سپر، شمشیر، مشتک، رسن، وندق، شیشک، کپیک، و تعداد دیگری که ذکر نام آنها مطمئن نیست. غلام اضافه می‌کند که بین زنان خواننده، آنهایی که صدایشان نازک‌تر و صاف‌تر است بر دیگران ارجحیت دارند.[۱]

ثعالبی به زبان عربی در جواب همین غلام می‌گوید:

«بهترین موسیقی آن است که صوتی از یک آلت موسیقی تاردار بیرون آید و شباهت به آواز پیدا کند. یا آوازی که تغییرات فواصل آن شباهت به صدای تار داشته باشد. به عبارت دیگر موسیقی «بربذ» چهار تاری، چنگی که خوب کوک شده باشد، «گیتار» و نای ساده، بیات اصفهان (اسپهانک)، آواز نهاوند (نهاوندک)، آواز نیشابور (نیشاپورک) و به طور کلی هر آوازی که از دهان سبیل‌دار خارج نشود، بهترین موسیقی است».[۲]

www.tabarestan.info تبرستان

از سازهای این دوره غژک، چنگ و چغانه، نای، کرنای، رباب، بربط قاشقک، سرنا، رود، ارغنون، طنبور است.

غژک: شبیه کمانچه فعلی است، در تاجیکستان و ازبکستان با نام غنجک متداول است، در سیستان نیز نوعی از این ساز را غچک می‌نامند که به معنی‌ساز طنبور نیز آمده است. نزاری قهستانی گفته است:

دف و چنگ و رباب و زنبوه غچک و نای و بربط و تنبور

چنگ، به پهلوی کنگ (Cang) از قدیمی‌ترین آلات موسیقی ایران و بسیار خوش‌صداست و با انگشتان آن را می‌نواختند، نوازنده حتماً باید زنی می‌بود با گیسوان افشان. قبل از ایرانیها سومریها، مصریها، عیلامیها، آشوریها این آلت طرب را داشته‌اند. در اروپا این ساز تکمیل شده و به نام هارپ معمول است. چنگ سغدی معروف بوده و هفت رشته سیم داشته است.

چغانه: (بر وزن ترانه) آن را قانون نیز گفته‌اند. آلتی است شبیه مشته پنبه‌زنی.

نای: همان مزمار عربی و کوچک‌تر از کرناست.

---

۱. کریستن‌سن، *تمدن ایرانی*، ص ۲۰۱.

۲. *همان*.

کارنای: یا کرنا مرکب از کر یا کار به معنی جنگ و نای است، یعنی نای جنگی، بوقی دراز که در قدیم هنگام جنگ استفاده می‌کردند.

فردوسی گوید:

خروش آمد و ناله کرنای　　برفتند گردان لشکر زجای

رباب: سازی بوده شبیه طنبور و سه‌تار که کاسه کوچک و دسته‌ای بلند داشته و روی آن به جای تخته، پوست آهوی می‌کشیده‌اند.

بربط: چون شکمی شبیه مرغابی داشته این نام (بط= مرغابی) را به آن داده‌اند. بعدها در دوره‌های اسلامی به عود موسوم شد.

www.tabarestan.info تبرستان



نوازنده ساسانی

سرنا: مخفف سورنای (نای سور) است که در نقاره‌خانه‌ها و در روزهای جشن و سور و سرور می‌نوازند و آن را نای رومی نیز گویند.

ارغنون: سازی است مشهور که گویند افلاطون آن را اختراع کرده است.

در رسالهٔ خسرو و غلامش (خسرو کواتان وریدکی) نام این چند آلت موسیقی برده شده است: عود هندی موسوم به ون (Vin) عود معمولی موسوم به دار بربط، چنگ، طنبور، سنتور، نای، قره‌نی، طبل (دنبک)، زنگ (چنگ).

شیپور: از آلات موسیقی خیلی قدیمی بوده که از مس یا برنز یا طلا ساخته می‌شد و با کرنا بیشتر در مواقع رزم مورد استفاده قرار می‌گرفت. آمین مارسلین

(Ammien Marcellin) مورخ ضمن تشریح جنگهای شدید ایران در زیر حصار شهر دیار بکر (آمد Amida) از صدای شیپورهای سپاهیان ایران یاد می‌کند. الیزه (Elysée) ضمن گزارش جنگ ایرانیان و ارامنه می‌نویسد که سربازان ایرانی با صدای شیپور جنگ را شروع می‌کردند.[1] از *شاهنامه* هم بر می‌آید که چون صدای «کرنای» از سراپردهٔ سلطنتی بلند می‌شد، نشانهٔ جنگ بود.

موسیقی عرب که در زمان خلفا روند صعودی پیمود، از موسیقی ایرانی اقتباس شده است. مقامهای موسیقی عرب همان آهنگهای ساخته شده در زمان خسروپرویز بود و اگر در پاره‌ای از نغمات تغییراتی داده بودند، همان سبک و روح نغمات ایرانی را داشت و حتی آنچه را که اسلام به ممالک دیگری مانند اسپانیا برد باز سبک اصلی آن برجای مانده است و آهنگ ایرانی را در خلال آن می‌توان شنید. هم اکنون ترانه‌های عامیانه اندلس با آنکه عربی است، لیکن باز جنبهٔ ایرانی خود را حفظ کرده است.

www.tabarestan.info تبرستان

اصطلاح «راست» که یکی از ۱۲ دستگاههای قدیم موسیقی ایران است (مانند راست پنجگاه) هنوز نام یکی از مقامهای دوازده‌گانهٔ موسیقی عرب است.

موسیقی ایران به ارمنستان نیز رفت و آثاری از موسیقی زمان ساسانی وارد آهنگهای موسیقی ارمنستان شده است، از جمله حدس زده‌اند یک سلسله از پرده‌های موسیقی ارمنی که «خسرو آیین» می‌گویند از نام خسروپرویز گرفته شده باشد و نیز نوشته‌اند که خسروپرویز رامشگری داشته به نام سرکیس هوروم که گویا ارمنی بوده است.

ابن‌خلدون در مقدمهٔ *تاریخ* خود می‌گوید:

«موسیقی در نزد ایرانیان پیش از اسلام کاملاً مطلوب و محبوب بوده و رواج بسیار داشت و پادشاهان توجه و علاقه زیادی به اهل فن موسیقی مبذول می‌نمودند و خنیاگران و موسیقی‌دانان را در دربار سلاطین ایران منزلت و مقامی بس ارجمند بوده است».

و جای دیگر می‌نویسد: «در دولت ساسانیان در ولایت و شهرهای ایران بحرزخاری از موسیقی وجود داشته است».

---

۱. کریستن‌سن.

در فصل سوم کتاب *التاج* راجع به آداب منادمت شاهان ساسانی چنین نوشته شده است:

«چون سخن ما بدین مقولت منتهی شد لازم گردید که از طبقات سه‌گانه ندیمان و رامشگران و درجات آنها نیز مختصری یاد کنیم. هر چند که این مقولت به کتاب *اغانی*[1] مخصوص است و مرقوم، ولی از آنجا که این صفت نیز منظور نظر پادشاهان بوده است ما نیز به ذکر آن مبادرت می‌کنیم.

و نخست از پادشاهان ایران شروع می‌کنیم، زیرا ایرانیان در رسوم و آداب بر سایرین سبقت و مرتبت دارند و ما، از قوانین مملکت‌داری و تدابیر کشوری و آداب پادشاهی و سیاست مدن و ملت‌پروری و برخورداری هر طبقه از طبقات مردم و ایفا به حفظ منافع آنها و صیانت حدود هر یک آنچه آموخته‌ایم سراسر از ایرانیان فراگرفته و از آداب ایشان برخوردار شده‌ایم.

www.tabarestan.info تبرستان

---

۱. کتاب *اغانی* از مؤلفات ابوالفرج اصفهانی است که به سال ۳۵۶ هـ. وفات یافته و از آنجا که جاحظ در سال ۲۵۵ هـ. بدرود زندگانی گفته است منطقی نیست که به کتاب ابوالفرج اشاره کرده باشد و از اینجا می‌توان دریافت که *اغانی* کتابی از مؤلفات ایرانیان پیش از اسلام یا از تألیفاتی باشد که در اوایل دوره عباسی متداول بوده است، چنانچه ابوالفرج اصفهانی نیز در مقدمهٔ کتاب *اغانی* خود بدین موضوع، اشارت کرده است. به‌علاوه مسعودی در *مروج‌الذهب* (ج ۲، ص ۱۰) کتابی را نام می‌برد که موسوم به *اغانی* بوده است و دور نیست که مقصود وی همین کتاب مورد نظر جاحظ باشد، زیرا مسعودی نیز به سال ۳۳۶ یعنی بیست سال پیش از مرگ ابوالفرج، *مروج‌الذهب* را تألیف کرده است. او نه ابوالفرج را می‌شناخته و نه از وی نامی برده است و آنچه از گفتار مسعودی و ابوالفرج برمی‌آید یکی این است که ابراهیم ابن‌مهدی که او را ابن‌شکله می‌نامیدند (زیرا شکله مادر او، دختری ایرانی بود که مهدی خلیفه عباسی وی را تصرف کرده بود) کتابی در اغانی (سرودها) تألیف کرده و نخستین کتابی است که با این معنی و این نام به ما رسیده است. اما این کتاب نه آن است که جاحظ و مسعودی در ضمن گفتار خود بدان اشارت می‌کنند. دوم آنکه ابراهیم موصلی و اسماعیل ابن‌جامع و فلیح بن عورا به فرمان هارون کتابی در نغمه‌ها (اغانی) تألیف کرده‌اند و این کتاب متضمن چندگونه آواز (ترانه) بوده است. سوم آنکه کتاب این سه نفر به دست الواثق بالله رسیده است و او به اسحاق بن ابراهیم موصلی امر کرده تا آهنگهای غیرلازم را از آن بکاهد و نغمه‌های دیگری به آن بیفزاید. ابوالفرج صاحب کتاب *اغانی* می‌نویسد که این کتاب از مؤلفات اسحق نیست، بلکه بدو نسبت داده‌اند و برای این ادعا در مقدمه خود دلایلی نیز اقامه کرده است، ولی مسعودی نام آن را به مناسبت اسحق به میان آورده و از مؤلفات او می‌داند.

اردشیر بابکان نخستین پادشاهی بوده است که برای ندیمان و درباریان خود درجات و مراتبی معین کرد و زمام سیاست و تدبیر ایشان را به کف گرفت و او ندیمان و درباریان را به سه طبقه تقسیم کرد.

طبقه یکم اسواران و شاهزادگان بوده‌اند. این طبقه به اندازه ده ذرع از پرده (درگاه) دورتر می‌نشستند.

طبقه دوم از نزدیکان و خواص شاه و ندیمان و هم‌نشینانی تشکیل یافته بود که از دودمانهای بزرگ و از دانشمندان سترک بوده‌اند و این طبقه به اندازه ده ذراع از طبقه اول دور می‌نشستند.

طبقه سوم از ظرفا و بذله‌گویان تشکیل یافته بود و انتخاب افراد این طبقه را نیز شروطی در کار بوده، از جمله آنکه می‌باید هیچ فردی از ایشان از دودمانهای پست و بد نژاد نباشند و عضوی از اعضای ایشان ناقص نباشد. نه بسیار دراز باشند و نه بسیار کوتاه، نه مریض باشند و نه متهم به ننگ و رسوایی و نه بی‌پدر و مادر و نه از تخمه جولا (لنگ‌باف-بافنده) یا حجام یعنی آنهایی که به مشاغل پست تن سپرده باشند، هر چند که از لحاظ علم بی‌نظیر باشند و فی‌المثل علم غیب بدانند.

اردشیر دانشمندان به علم موسیقی و رامشگران و خنیاگران و ندمای درباری را نیز برطبق این طبقات سه‌گانه تقسیم کرده بود. یک گروه از ایشان را که از موسیکارهای درجه اول بودند با اسواران و زادگان چونان دو خط متساوی، برابر قرار داد و با نخستین طبقه درباریان نشانید.

و گروهی دیگر از نوازندگان دربار را با طبقه دوم برابر کرد و در ردیف طبقه سوم که ظرفا و بذله‌گویان درباری بودند آن دسته از رامشگران را قرار داد که چنگ می‌زدند و تنبور می‌نواختند.

و رسم ایرانیان بر این نبود که ساززنی بهتر و مهتر با آواز خنیاگری کمتر و کهتر، به رامش پردازد، تا آنجا که اگر پادشاه نیز بر این فرمان می‌کرد، رامش را روا بود که قانون و آیین را بر او یاد کند و آن امر را بر وی گیرد.

و باید دانستن که پادشاهان ایران همیشه طبقات را از یکدیگر جدا می‌داشتند و درباره رامشگران همی مقید بودند که جاه و مقام آن کسی که برتر و بالاتر است محفوظ باشد، مگر آنکه گاهی مستی بر شاه چیره گشته و چون در این هنگام نوای یکی از زیردستان را پسندیده می‌دید، می‌فرمود تا ساز خود را با آواز خوانندهٔ برتر تطبیق دهد، پس آن ساززن پرهیز می‌کرد و در اجرای فرمان وی امتناع می‌ورزید.

در چنین احوالی، چاکران و پرستندگان با پری که به دست می‌داشتند وی را

www.tabarestan.info تبرستان

آگاه می‌کردند که از فرمان پادشاه نتوان روی تافتن و با همه اینها او به خودداری و پرهیز خود بازمانده، ایشان را پاسخ می‌داد که: اگر شاه امشب زجر کند، فردا به‌رضامندی و خوشنودی پاداش خواهد دادن، چو، از اندازه خود در نگذشته، قانون کشور را گرامی داشته‌ام.

اردشیر دو تن از جوانان هوشمند را بر این برگمارده بود و آن دو، مأمور بودند که در شب‌نشینیها حاضر باشند، تا آنچه را که پادشاه به هنگام مستی و می‌گساری می‌گوید در دفتری یاد کنند و رسم چنان بود که یکی از ایشان کلمات شاه را باز می‌گفت و دیگری می‌نوشت. و این به وقتی بود که مستی بر شاه چیره گشته سخنی برخلاف قانون گفته باشد.

www.tabarestan.info تبرستان

بامدادان که خسرو بار می‌داد، وقایع‌نگاران آنچه شبانگاه به دفتر یاد کرده بودند به روی باز می‌خواندند. هرگاه شاه چیزی به خلاف قانون گفته بود یا به رامشگری فرمانی داده نه برصواب و آن سازن امر او را به‌کار نبسته بود، در دمان او را به حضور خوانده پره و خلعت می‌بخشید و با او نیکی می‌کرد و به او می‌گفت:

تو ای رامشگر، بینم که رستگار بودی و پادشاه تو برخطا و اینک هر کس که چون تو، به خطا، کاری می‌کند پاداش می‌بینند و آن کس که مانند من به خطا می‌رود نیز مجازات و کیفر می‌یابد و جزای من این است که امروز از هر خوراکی نیکو ممنوع باشم و جز نان جو و پنیر چیزی نخورم.

اردشیرآن روز را جز نان و پنیر چیزی نمی‌خورد و این همه رعایت بدان جهت بود که بتواند آیین کشور را نگهبانی کردن و بر این قدرت داشتن که دیگران را به هنگام تخلف و سرکشی به عقوبت رساند.

پادشاهان ایران همچنان قانون را محترم می‌داشتند تا آنکه به بهرام‌گور رسید و او به حفظ مراتب شاهزادگان و گاهبدان بزرگان هیربد اکتفا کرده، ندیمان و رامشگران را به یک جا نمود و هر کس را که مایه خوشنودی خود دید برتر نشانید تا آنجا که پست‌ترین مطربی را به والاتر رتبه رسانید و آن کس را بر نخستین پایه بود فروتر برد و بدین پایه قانونی را که اردشیر بناکرده بود دگرگون ساخته و از این‌روی طبقات ندیمان و رامشگران را اختلالی روی داد و هرج و مرجی پیش آمد و این تباهی همچنان می‌بود تا آنکه خسرو انوشیروان به تخت برآمد و دیگر باره آیین اردشیر را ساز و استور کرد».[۱]

---

۱. *تاج*، تألیف ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ، مترجم و مصحح استاد احمد زکی پاشا، ترجمه دانشمند ارجمند حبیب‌الله نوبخت، مرداد ماه ۱۳۲۸.

سخنوران نامی فارسی زبان غالباً در اشعار خود اشاره‌ای به آلات و مقامهای موسیقی باستانی کرده‌اند که جالب‌ترین آنها را می‌توان در اشعار فردوسی و نظامی دید. نظامی ضمن وصف بزم‌آرایی خسروپرویز می‌فرماید:

نشسته باربد بربط گرفته — جهان را چون فلک در خط گرفته
به دستان دوستان را کیسه‌پرداز — به زخمه زخم دلها را شفاساز
ز درد دل گره برعود می‌زد — که عودش بانگ بر داود می‌زد
همان نغمه دماغش در حرس داشت — که موسیقار عیسی در نفس داشت
ز دلها کرده در مجمر فروزی — به‌وقت عود سازی عود سوزی
چون بردستان زدی دست شکرریز — به خواب اندر شدی مرغ سحرخیز
بدان‌سان گوش بربط را بمالید — کز آن مالش دل بربط بنالید
چو بر زخمه فکند ابریشم ساز — در آورد آفرینش را به آواز
نکیسا نام مردی بود چنگی — ندیم خاص، خسرو پیر زنگی
کز او خوشگوتری در لحن آواز — ندید این چنگ پشت ارغنون ساز
زرود آواز موزون او برآورد — غنا را رسم تقطیع او برآورد
چنان برساختی الحان موزون — که زهره چرخ می‌زد گرد گردون
نوای هر دو ساز از بربط و چنگ — به هم بر ساخته چون بوی بارنگ
ترنمشان غبار از گوش می‌برد — یکی دل داد و دیگر هوش می‌برد
ستای باربد دستان همی زد — به هشیاری ره مستان همی زد
نکیسا چنگ را خوش کرده آواز — کلنده ارغنون را زخمه برساز
ازین سو باربد چون بلبل مست — زدیگر سو نکیسا چنگ در دست
ملک دل داده تا مطرب چه سازد — کدامین راه و دستان را نوازد
نکیسا برطریقی کان صنم خواست — فرو خواند این غزل در پرده راست
نکیسا چون زد این افسانه با ساز — ستای باربد در داد آواز
عراقی‌وار بانک از چرخ بگذاشت — به آهنگ عراق این بانگ برداشت
چو برزد باربد زین سان نوایی — نکیسا کرد از آن خوشتر ادایی

www.tabarestan.info تبرستان

شکفته چون گل نوروز و خوشرنگ / به نوروز این غزل درساخت با چنگ
نکیسا چون زد این افسانه برچنگ / ستای باربد برداشت آهنگ
به آواز حزین چون عذر خواهان / روان کرد این غزل را در سپاهان[1]
چو رود باربد این پرده پرداخت / نکیسا زود چنگ خویش بنواخت
در آن پرده که خوانندش حصاری / چنین بکری برآورد از عماری
نکیسا در ترنم جادوی ساخت / پس آنگه این غزل در راهوی ساخت

تبرستان www.tabarestan.info

پارچه‌های ساسانی

بافتن پارچه‌های پشمی و ابریشمی و صدور کالاها و فرآورده‌های حوزه پهناور پادشاهی ساسانی به سایر کشورهای شرق و غرب، پس از بسط امور کشاورزی، از اهم کارهای تجاری و اقتصادی دورهٔ ساسانی بوده است، به‌ویژه آنکه ایران علاوه بر مصنوعات تولیدی قابل ملاحظه خود، واسطه و رساننده مصنوع و کالاهای شرق و غرب آسیا نیز بوده و از این لحاظ موقعیت خاص و ممتازی داشته است. ابریشم ممالک امپراتوری روم از ایران تأمین می‌شد. امیانوس (Amianus) می‌نویسد که در قرن چهارم میلادی پست‌ترین مردم روم لباس ابریشمی می‌پوشیدند و تمامی ابریشمهای مصرفی روم از ایران صادر می‌شد، زیرا ابریشم چین و هند در انحصار ایران بوده است. فرآورده‌های عمده و کالاهای صادرهٔ آن دوره، اعم از آنهایی که در خود حوزه پادشاهی موجود بوده و ساخته می‌شده یا آنهایی که در سایر نقاط تهیه می‌شد و از راه ایران توسط تجار ایرانی به سایر کشورها می‌رفت (غیر از طلا و نقره و مس و بلور و مرجان و وسمه و پوست و پر مرغ و مواد مخدر شرق نزدیک و جواهرات سوریه، انواع پارچه‌های ابریشمی و قالیهای کار ایران و بابل، زری و دیبای شوشتری، منسوجات شام و مصر)، رقم عمده‌ای از صادرات را تشکیل می‌داده است.

برحسب نوشتهٔ سیدونیوس (Sidonius) اسقف کلرمن (Clermon) منسوجات بافت ایران در قرن پنجم میلادی به تمام مغرب زمین تا گل (Gaul) می‌رفته است و با آنکه بعید است پارچه‌ای از آن زمان باقی مانده باشد، بیش از

---

۱. آواز حزین و سپاهان دو لحن از الحان موسیقی‌اند.

شصت قطعه از پارچه‌های ساسانی در موزه‌های دنیا موجود است که معرف ترقی این صنعت در آن دوره و برای متخصصان فن راهنمای خوبی است. علت وجود این قطعات پارچه در کلیساهای اروپایی، که بعداً از آنجا به موزه‌ها منتقل شده این است که در آن ایام غالباً اشیاء متبرک و مقدس در کلیساها نگاه داشته می‌شد و همچنین پارچه‌هایی که آن اشیاء را در آنها می‌پیچیدند و می‌فرستادند به همراه همان اشیاء در معابد و کلیساها نگاهداری می‌شد. به‌علاوه پارچه‌های بافت و طرح ایران به قدری در اروپا شهرت داشته است که غالباً برای روپوش قبور سلاطین و بزرگان اروپا از پارچه‌ها و قالیهای ایرانی استفاده می‌شده است و مقداری از آن پارچه‌ها باقی‌مانده و زینت‌بخش موزه‌ها شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

در موزهٔ ارمیتاژ لنینگراد یک قطعه پارچهٔ قلابدوزی موجود است که از عالی‌ترین پارچه‌های زمان ساسانی است. روی این پارچه خروس بزرگی با رنگهای مختلفی درون دایره‌ای نقش شده است. قطعه پارچهٔ دیگری مربوط به این دوره در موزهٔ گونت گورب (Guntgeverbe) برلن است که قبلاً در یکی از کلیساهای برلن برای بستن اشیاء مقدس به‌کار می‌رفته و روی آن دوایری منقوش است که داخل آنها سرگراز ترسیم شده است.

قطعه پارچه‌ای نیز در موزهٔ سوت کن‌سینگتن (Saut Kensington) وجود دارد. به طوری که گفته شد، روی پارچه‌های ساسانی غالباً مجالس شکار و پذیرایی شاه طراحی شده است. این قبیل طراحیها از مشرق زمین شروع شد و سپس بافندگان رومی از آن اقتباس کردند.

در موزهٔ واتیکان تکه پارچه‌ای است که شکل پرنده خیالی به نام سیمرغ یا عنقا در یک دایرهٔ حاشیه‌دار روی آن نقش شده و تمام روی پارچه با این تصویر و نقوش دیگری منقوش است. در روی پارچهٔ موزهٔ فلورانس شکل عنقایی که تنهٔ آن به شکل نیم‌تنه شیر است، طراحی شده، ولی روی پارچه‌های دورهٔ ساسانی در موزهٔ آلبرت ویکتوریا (لندن) همان پرنده با دمی مثل دم طاووس نقش شده است. همچنین پارچهٔ ابریشمی پیدا شده در قبرستان شیخ عباده و اخمیم (Akhmim) (در مصر) مربوط به زمان ساسانی است و تاریخ آن را بین قرن سه تا شش میلادی می‌دانند. این پارچه دو رنگ است و رنگ زرد روی زمینه سیاه یا سبز یا قرمز یا ارغوانی بافته شده است.

پارچه‌های زربافت دورهٔ ساسانی بسیار مشهور بودند و مورد تقلید سایر کشورها نیز قرار گرفته بودند. در موزه‌های بزرگ جهان قطعاتی از این نوع پارچه‌های زربفت وجود دارد، از جمله در موزهٔ لیون یک قطعه پارچهٔ زری ساسانی موجود است.

نقشه و طراحی پارچه‌های ایرانی قرنها روی طرح پارچه‌های روم تأثیر گذاشته بود و مقام برجسته و ممتازی داشته است. طرح پر طاووس مربوط به قرن ششم میلادی که در پاناگیا انگلوک تیستا (Panaghia Angeloktiste) در جزیره قبرس و جاهای دیگر مشاهده شده، یکی از طرحهای معمولی ایرانی بوده است. همچنین پارچه‌ای که کنستانتین پنجم (۷۴۱-۷۵۰ م) به اسقف موزاک (Mozac) هدیه کرد و به پارچه موزاک معروف است، دارای طرح و نقش ایرانی است. پارچهٔ ناحیهٔ سانس به نام کفن سنت ویکتور یکی دیگر از پارچه‌های رومی است که طرح آن از طرحهای ایرانی تقلید شده است.

در موزهٔ متروپلیتن نیویورک چند قطعه پارچه مربوط به دورهٔ ساسانی وجود دارد که یک قطعه آن دارای نقش اردکی است که گردنبندی به منقار گرفته است. علاقه ایرانیان قدیم به تصویر حیوانات و پرندگان در منسوجات آنها نیز مشهود است و اشکال عنقا و خروس و غاز و مرغابی و اسب و گاو بالدار و گراز وحشی و قوچ در نقش آنها به کار رفته است. در همین موزه تکه حریری وجود دارد که بافت سوریه است ولی طرح و نقش ساسانی دارد. نقش روی این تکه حریر مناظر شکار است و دو شکارچی سواره با تیر و کمان که هر یک شیری را هدف قرار داده‌اند، در درون دایره‌ای نقش شده است. حاشیهٔ اطراف این دایره با گل و برگهای زیبایی زینت یافته است.

دکتر موریس دیماند (Maurice Daimond) مدیر قسمت صنایع خاورمیانه موزهٔ متروپلیتن متذکر شده است که بعضی از پارچه‌های ابریشمی باقیمانده در کلیساهای اروپا با لباس نقوش دورهٔ ساسانیان در طاق بستان مطابقت دارد. دکتر فیلیس اکرمان (Phyllis Ackerman) اقسام مختلف پارچه‌های به دست آمده از زمان ساسانی را در کتاب *صنایع ایران* با عنوان «بافندگیهای ایران» مورد بررسی و تحقیق قرار داده است.

www.tabarestan.info تبرستان

از صنایع عمدهٔ بعضی از نواحی ایران پارچه‌های متنوع چهار فصل از قبیل پارچه‌های بهارهٔ شاهگانی و دبیقی از مرو شاه جهان و پارچه‌های پاییزه دو پودی و ابریشمی مرو و پارچه‌های توزی خز مصنوعی پشمی بوده است. ثعالبی می‌نویسد: خسرو از زریدک غلام دانای خود پرسید بهترین جامه کدام است گفت «اما در بهار شاهجانی و دبیقی و در تابستان توزی[1]، در پاییز منبر رازی، و

---

۱. Tauwaz بر وزن شهری بوده در حدود خوزستان و بهبهان و پارچه‌ای را که در آنجا بافته می‌شده توزی می‌گفته‌اند. انوری گوید:

قاقم و قندز به سرما پنج و شش توزی و کتان به گرما هفت و هشت

عده‌ای نوشته‌اند که شهر کوچک توج یا توز بین کازرون و گناوه، از لحاظ پارچه‌های کتانی معروف به کتان توجی یا توزی اشتهار جهانی داشته است (*جغرافیای تاریخی ایران*، تألیف استاد بارتلد، ترجمهٔ حمزه سردادور، ص ۲۱۷).

در قرن چهارده میلادی حمدالله مستوفی این شهر را ویرانه یافته بود و پارچه سینیج یا سینیز در نزدیکی مصب رود تاب (سرحد بین فارس و خوزستان) بافته می‌شد. شهرت پارچه‌بافی این شهر تا ماوراءالنهر رفته بود. در سمرقند نیز پارچه‌ای می‌بافتند به نام سینیزی، پارچه دبیکی (دبیقی) را نیز در کازرون می‌بافته‌اند. دبیک نام شهری در مصر بوده و چون نخستین پارچه‌ای که بافته شد به شکل دبیکی مصر بوده به همان نام دبیکی یا دبیقی مشهور شده است.

برهان قاطع در معنی لغت توز می‌نویسد: توز نام پوست درخت خدنگ است و آن پوستی است که کمانها و سپرها را بدان می‌پوشیدند و آن پوست را توز می‌نامیدند. ابن‌الندیم در باب انواع کاغذ گوید: برای آنکه نوشته جاودان بماند در روی توز که کمانها را بدان پوشند چیزی نوشتند. درخت خدنگ همان است که از آن تیر خدنگ و زین خدنگ را می‌گرفته‌اند، پس پوست آن به جای کاغذ و نیز برای پوشیدن روی کمان و سپر و زین اسب به‌کار می‌رفته است و از الیاف آن پارچه‌ای می‌بافتند که توزی خوانده می‌شد و مانند کتان برای لباسهای تابستانی مورد استفاده قرار می‌گرفت. یاقوت حموی به اشتباه اسم این پارچه را برگرفته از نام شهر توز (توز-توج) در خوزستان می‌داند. در *المعجم* آمده است:

پیراهنم از خون و آب دیده چون توز کمان است و من کمانم

و کمال اسمعیل گوید:

از ماه چهره‌ام قصب السبق برده بود و اکنون چو تار توزی کشت است پیکرم

و ابوالفرج رونی گفته:

همیشه تا به تموز و بدی به‌کار شود لباس توزی و کتان و قاقم و سنجاب

«معرب آن نیز توز است».

www.tabarestan.info تبرستان

ملحم[۱] مروزی، در زمستان خز[۲] و حواصل[۳] و در سرمای سخت خز آستردار که میان آن را از قز[۴] انباشته باشند».

تجارت ابریشم چین و هند منحصر به ایرانیان بوده است و علاوه بر این دستگاههای بافت پارچه‌های ابریشمی را برای تأمین نیازهای داخلی و صدور پارچه به خارج دایر کردند و به‌تدریج با اقتباس از آنها در تمامی کشورهای آسیای غربی مانند سوریه استفاده از این دستگاهها رایج شد. از زمان شاپور اول پس از فتح انطاکیه، بافندگان آرامی و مهاجران، دستگاه عمدهٔ بافت پارچه‌های ابریشمی و حریر را در شوشتر دایر کردند.

www.tabarestan.info تبرستان

ابریشم هند از راههای آبی اقیانوس هند، بحر عمان و خلیج فارس و ابریشم چین از راه آسیای مرکزی و سند به ایران وارد می‌شده است.

راههای دریایی- بازرگانی

راههای دریایی از هند به بحر عمان و خلیج فارس و از آنجا به بحر احمر و دریای مغرب متصل بوده است. ابریشم هند از آن راه و ابریشم چین از راه آسیای مرکزی و سغد به ایران می‌آمد و از ایران به روم و سایر کشورهای آسیای غربی می‌رفت. در ازا قالی مخصوصاً قالیهای کار بابل، وسمه و جواهرات سوریه، مروارید و مرجان دریای احمر، پارچه‌های مصر و شام و ادویه مخدر به چین صادر می‌شده است.

تجارت دریایی ایران در زمان ساسانیان با اهمیت بوده است و کشتیهای ایران در همهٔ دریاها رفت و آمد می‌کردند و تا حدی در قدرت دریایی رومیها خلل وارد

---

۱. بر وزن معظم جامه دو پوده.

۲. پوست جانوری مثل سمور که اغلب سیاه است و به ترکی آن را قراخز نامند و نظامی آن را روباه رنگین خوانده و گفته است:

شنیدم که روباه رنگین روس — خود آرای باشد به شکل عروس

سرانجام کاید اجل سوی او — وبال تن او شود موی او

۳. حواصل جمع حوصله، کلمه‌ای عربی و نام مرغ سفیدی است که اکثراً بر کناره آبها نشسته و چون حوصله زیاد دارد بر واحد اطلاق جمع کردند و حواصل گفته‌اند.

۴. قز کلمه فارسی ابریشم خام و عربی آن قزبه با تشدید زاست.

آورده بودند. تجارت ابریشم چین و هند منحصر به ایرانیان بود و علاوه بر این دستگاههای بافت پارچه‌های ابریشمی برای تأمین نیازهای داخلی و صدور به خارج دایر کردند و به‌تدریج با اقتباس از آنها، در تمامی کشورهای آسیای غربی مانند سوریه استفاده از این دستگاهها رایج شد.

راههای شوسه بزرگی مراکز مهم و شهرستانهای کشور پادشاهی ساسانی را به یکدیگر متصل ساخته بود. شاهراه بزرگ از تیسفون شروع می‌شد و از حلوان به همدان می‌رسید. در همدان راه به چند شعبه تقسیم می‌شد؛ یک راه از خوزستان و فارس به خلیج فارس، یک راه از خراسان و درهٔ کابل به هندوستان، یک راه از ری و گیلان و بحر خزر به نقاط شمالی و شرقی، و راهی هم از ترکستان به چین می‌رفته است. شهر نصیبین در ساحل دجله مرکز مهم ارتباط روم و ایران بود و بعد از آن شهرهای کالی‌نیک (Callinique) در غرب حوالی فرات و ارتکزاتا (Artaxata) در ناحیهٔ ارمنستان بوده‌اند. در کتاب ویشو چینی (قرن هشتم میلادی) محصولات ایران در آن زمان بدین شرح درج شده است:

«طلا، نقره، برنج، فیروزه، مروارید، مرجان، الماس، شیشه‌های شفاف بلور، پولاد، مس، حلبی، جیوه، قالی، قالیچه، پارچه‌های پنبه‌ای و ابریشمی، چرم گوزن، زردچوبه، کندر، فلفل، شکر، خرما، مازو، نمک، مواد معطره، عنبر، گندم، جو، برنج، ارزن، و از حیوانات اسب، قاطر، خر، شتر، مرغ.»

قالیهای زمان ساسانی

دربارهٔ جامه‌های زربفت و مرصع به یاقوت و مروارید پادشاهان ساسانی، مخصوصاً جامه خسرواپرویز که در خزانه نگاهداری می‌شد و همچنین در مورد فرشهای نفیس روایات و حکایاتی نقل شده است که در اینجا فقط به ذکر روایت مربوط به فرش بارگاه خسرو یا قالی بزرگ بهارستان اکتفا می‌شود. این فرش تاریخی را قالی‌بافان زمان از ابریشم و گلابتون و تارهای طلا و نقره بافته بودند. نقشهٔ متن قالی باغی را می‌نمایاند با گلهای قشنگ بهاری و درختان میوه و مرغان. در هر رنگی گوهری با همان رنگ در میان تار و پود قالی به نخ کشیده بودند.

هنگام زمستان که به باغ رفتن ممکن نبود، جشنهای پادشاه را روی این فرش

www.tabarestan.info تبرستان

ترتیب می‌دادند و به همین مناسبت آن را «بهار خسرو» و اعراب «بساط‌الشتاء» می‌نامیدند. رنگ خاکی زمینهٔ فرش با رنگ طلا درست شده بود، آبهای حوض را با خطوط معین و مخصوص، مشخص کرده و داخل آن را با جواهراتی به سفیدی بلور پر کرده بودند. این جواهرات رنگ آب را منعکس می‌کرد و سنگ‌ریزه ته جویهای آب را با مروارید نشان داده بودند. تنه و ساقهٔ درختها از طلا و نقره، برگها و گلها از ابریشم و میوه‌ها نیز از سنگهای رنگارنگ گران قیمت بوده است.

طبری نخستین مورخی است که فرش نفیس بهارستان را توصیف کرده است. وی می‌نویسد که متن فرش با نسوج زرین، رنگ سبز درختان با زمرد، رنگ آب با نگینهای نفیس، رنگ سنگ‌ریزه با مروارید و شاخه‌های درختان با زر و سیم ساخته شده بودند.

www.tabarestan.info تبرستان

بلعمی وزیر سامانیان این فرش را چنین وصف کرده است:

«اندر خزینه، فرش بساطی بود، دیبا، سیصد ارش بالا اندر شصت ارش پهنا و آن را زمستانی خواندندی و ملکان عجم آن را باز کردندی و بدان نشستندی بدان وقت که اندر جهان سبزی و شکوفه نماندی و بر لبهای آن بر کرانه گرداگرد به زمرد بافته بود و هر ده ارش از آن به گوهر یا گوهرهای دیگر بافته، ده ارش به زمرد سبز و ده ارش به گوهر سفید و ده ارش به یاقوت سرخ و ده ارش به یاقوت کبود و ده ارش به یاقوت زرد چنان‌که هر که اندر آن می‌نگریستی پنداشتی که همه شکوفه است.»

پروفسور کاراباسک آلمانی در کتاب خود راجع به فرش‌بافی و نقش‌دوزی ایران[1] نوشته است:

«در سال ۱۶ هجری (۶۳۷ م) مدائن مقر پادشاهی ساسانیان به دست اعراب افتاد و آنها قصر معروف به قصر سفید را تصرف کردند که خرابه‌های آن تا امروز باقی است. در میان خزاین بی‌حد و حسابی که به دست آوردند، فرشی فوق‌العاده نفیس بود که شصت متر مربع عرض و طول داشت. این فرش را ابتدا برای خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ م) بافته بودند و جانشینان او نیز تا یزدگرد سوم در مواقع مخصوص از آن استفاده می‌کردند. وقتی که به باغها و بیرون شهر رفتن غیرممکن بود، جشنهای پادشاهی را روی آن فرش ترتیب می‌دادند، چون‌که نقشه آن باغی را

1. Kurabacek, *Persishe Nadalmalerei Suands Chisch.*

در فصل بهار نشان می‌داد. چون این فرش بیشتر در فصل زمستان استفاده می‌شد اعراب آن را بساط‌الشتاء و خود ایرانیان «بهار خسرو» می‌نامیدند. پارچه آن خیلی مهم و پرقیمت بود و از ابریشم و طلا و نقره و جواهر یکپارچه و خرده و ریز ساخته شده بود. زمینهٔ فرش باغی را نشان می‌داد که با حوضها و جویها و درختها و گلهای قشنگ بهاری آراسته شده بود. در حاشیه و کنارهای آن نقش گلهای رنگارنگ دلکش را با سنگهای پرقیمت نشان داده بودند، در زمینهٔ فرش رنگ خاک با رنگ طلای زرد نقش شده بود، آبهای حوض را با خطهای خاصی مشخص ساخته بودند و داخل آب با سنگهایی به سفیدی بلور پر شده بود، این سنگها آب حوضها را نشان می‌داد. ته جویها را نیز با سنگ‌ریزه‌هایی به بزرگی مروارید نشان داده بودند. تنه‌ها و ساقه‌های درختها از طلا و نقره، برگ گلها و درختها و سایر نباتات از ابریشم و میوه‌ها هم از سنگهای رنگارنگ ساخته شده بود. قیمت فرش سه میلیون و ششصد هزار درهم، یعنی بیش از سه میلیون فرانک تخمین زده می‌شود.»

www.tabarestan.info تبرستان

روضة‌الصفا می‌نویسد:

«در فتوح سیف مذکور است که از جمله غنایم مدائن بساطی زربفت در خزانهٔ کسری بوده به اندازهٔ شصت گز مربع که استادان ماهر با جواهر آن را مرصع ساخته و به حذاقت طبایع اشجار و ریاحین بر آن پرداخته بودند. چون در ایام زمستان هوس شراب و نشاط و ذوق انبساط برخاطر کسری استیلا یافتی، بر آن بساط نشستی و در نظر بیننده چنان نمودی که آن فرش با گلهای بهار آراسته است و به اصناف ازهار پیراسته. سعد بی‌آنکه دست تصرفی بدان بساط دراز کند آن را به مدینه فرستاد، امر فرمود تا آن بساط را قطعه‌قطعه کرده به سویت بر مهاجر و انصار قسمت نمایند.»

در سال ۱۶ هـ. که مدائن به دست سپاه عرب افتاد، سعد بن ابی وقاص فاتح تیسفون فرش یاد شده را نزد خلیفه دوم عمر فرستاد. خلیفه دستور پاره کردن و قطعه‌قطعه نمودن و تقسیم آن را داد. سهم یکی از زنگیان پنج هزار دینار طلا شد. ارزش کلی این فرش را بیش از سه میلیون و ششصدهزار درهم نوشته‌اند (بیش از سه میلیون فرانک طلا).

هشام ابن‌عبدالملک (۱۲۰ هـ.) خلیفهٔ اموی یک قالی ابریشمی زرین داشته به

قطع ۸۰×۳۲ متر که بافت قالی‌بافان و هنرمندان ایرانی بوده و با قالی بهارستان رقابت می‌کرده است.

مسعودی نیز نوشته است که «المستنصر خلیفه عباسی» قالی مصوری با نقش صورتهای انسانی داشته که یکی از صور آن مربوط به تاج گذاری پادشاهی بوده که نوشته روی فرش، او را شیرویه پسر خسرو پرویز معرفی کرده بود و نیز نوشته است که روی این قالی صورت شاهان ساسانی و خلفای اموی از جمله ولیدبن‌عبدالملک نقش شده بود.»

تبرستان
www.tabarestan.info

سکه‌های ساسانی

سکه‌های دورهٔ ساسانی از طلا و نقره و مس و برنج و سرب و گاهی از فلزات مرکب، مس و قلع و سرب بوده است. سکه‌های طلا را دینار، نقره را درهم و پول خرد مسین را پشیز می‌نامیدند.[۱ و ۲]

از سکه‌های نقره تعداد زیادی در نواحی مختلف ایران و افغانستان به دست آمده، ولی سکهٔ طلا نادر و کمیاب است، علت آن نیز واضح است، زیرا طلا بیشتر برای زینت‌آلات مورد استفاده قرار می‌گرفت و چون ارزش زیادتری دارد هنگام تغییر سلسله‌ها و تحولات تاریخی بیشتر به یغما رفته یا به سکه‌های جدید تبدیل شده است. اولین سکهٔ ساسانی مربوط به اردشیر مؤسس سلسله[۳] و آخرین سکه از یزدگرد سوم است. سکهٔ همهٔ شاهان تقریباً پیدا شده است. از سکه‌های ساسانی آنهایی که زیاد به دست آمده و فراوان است، مانند سکه خسرواپرویز که تقریباً ۳۷ سال سلطنت کرد و چندین مرتبه سکه زد، بهای چندانی ندارند، ولی سکه‌های کمیابی مانند سکهٔ

---

۱. سکه‌های کوچک نقره را هم دیوبول ($\frac{۱}{۲}$ درهم) اوبول و دانگ ($\frac{۱}{۶}$ درهم) همیوبول ($\frac{۱}{۱۲}$ درهم) می‌نامیدند.

۲. پولهای نقره ۳/۶۵ تا ۳/۹۴ گرم وزن داشته‌اند.

۳. سکه‌هایی از اردشیر، پیش از پادشاهی‌اش به دست آمده است که نوعی از آن بر هر دو رویش صورت شاه و پدرش پاپک به‌طور واضح نقش شده است. روی نوع دیگر سکه‌ها شکل اردشیر از روبه‌رو نقش شده و پشت آن نقش آتشدان است و روی آن نوشته شده «خداپرست خدایگان» «مزدیسنامغ».

پوراندخت ارزش زیادتری دارند.

تا زمان بهرام عنوان روی سکه‌ها، شاهان شاه، بوده، ولی از آن به بعد، ملکان ملکا ایران و انیران، نوشته شده است. از زمان بهرام پنجم (۴۲۰-۴۳۸ م) به بعد در بیشتر سکه‌ها القاب پادشاه نوشته شده و پشت سکه عموماً شکل آتشدانی است که در وسط دو نفر قرار گرفته است. پشت سکه شاهان محلی فارس در زمان سلوکیها و اوایل پارتها نیز شکل آتشدانی بوده است.

سکه‌های شاهان ساسانی هر یک به نقش خود آنها مزین بوده است. روی سکه اردشیر دو نیم تاج نقش شده است، یکی نوک‌تیز مانند تاج شاهان اشکانی و دیگری کروی شکل مثل تاج شاهان بعدی است. نوشته‌های روی آن نیز برحسب توسعه پادشاهی تغییر می‌کند. روی اولین سکهٔ اردشیر نوشته شده است «ارتخشتر یزدانی=خدایگان اردشیر» روی دومی «مزدیسن بغی- ملکان ملکا =اردشیر مزداپرست شاه شاهان» روی سومی «مزدیسن بغ ارتخشتر ملکا ایران مینو چیتری من‌یزتان = مزداپرست اردشیر شاه ایران که نژاد او از خدایان است».

www.tabarestan.info تبرستان

عنوان خدایگان از زمان یزدگرد دوم به بعد از روی سکه‌ها برداشته شد، کلمات ملکان ملکا و من (از) هزوارش و از لغات آرامی بوده که بدان شکل نوشته می‌شد، ولی تلفظ آن پهلوی بوده است. (به شرح صفحه ۲۴ مراجعه شود) ظاهراً این اختلاف عنوان مربوط به دوره‌های مختلف سلطنت اوست.

روی سکهٔ شاپور اول نقش نیم‌تنهٔ شاه با تاج کنگره‌داری که بالان آن شیئی کروی شکل قرار دارد، دیده می‌شود؛ این تاج نظیر تاجی است که در نقش رستم روی سر شاه نقش شده است. نوشته روی سکه‌ها این است: یکی «شاه پهر یزدانی، خدایگان شاپور» مربوط به زمان ولایتعهدی که معمولاً شاه بخشی از کشور محسوب می‌شد. دیگری مربوط به زمان شاهنشاهی اوست، بدین مضمون «مزدیسن شاهپوهر ملکان ملکا ایران مینو چیتری من‌یزدان». در بعضی از سکه‌های بهرام دوم نقش ملکه و ولیعهد که تاجی در دست دارد، دیده می‌شود. سکه شاپور دوم کمیاب است و نقش تاجش به سه ردیف مروارید مزین شده است. در بعضی از سکه‌های شاپور سوم، پادشاه سر برهنه است. در سکه قباد اول شاه با تاج هلالی شکلی که ستاره‌ای روی آن است نقش شده است.

در روی سکه‌های ساسانی نام شهرهایی که سکه در آنجا زده شده با علامت اختصاری مشخص شده است مثلاً: ست علامت شهر استخر؛ بز = بزم قباد (شهری در بین‌النهرین که قباد آن را بنا کرده بود)، رام = رامهرمز؛ آب = ابرقو؛ ابر = ابرشهر (یکی از شهرهای خراسان)؛ اهم = اهمتانا (همدان) مر = مرو؛ ای = ایران؛ فر = فرغانه؛ شی = شیرجان؛ از = زرنک؛ سک = سکستان؛ ارت = اردشیرخوره ام = آمل؛ دا = دارابجرد. تعداد شهرهایی را که در آنها سکه زده می‌شد تا ۱۱۵ شهر نوشته‌اند.

از تحقیقات محققان استنباط می‌شود که در زمان ساسانیان سکه طلا زیاد زده نمی‌شد و به همین دلیل، تعداد کمی سکه طلا به دست آمده است، ولی سکهٔ نقره زیاد و رایج‌ترین نوع سکه بوده است. سکهٔ نقره در پاره‌ای از نوشته‌های پهلوی و زندجوجن یا زوزن (بر وزن مؤمن) به جای لفظ درهم به‌کار رفته و آن را کرشه نیز نامیده‌اند.

پول مسی را شاید «معا» که کلمه‌ای سامی است می‌گفته‌اند. سکه‌ها تاریخ دارند و سالهای سلطنت پادشاه روی آنها نوشته شده است، مثلاً روی یکی از سکه‌های انوشیروان که در سال چهل و چهارم سلطنتش زده شده، نوشته‌اند «چهار چهل». عبارت سکه‌ها تقریباً به یک مضمون و این‌طور بوده است، مزدیسن بغ... ملکان ملکان ایران و انیران مینو چیتری من یزتان»، یعنی «خداپرست خدایگان... شاهنشاه ایران و غیرایران آسمانی از نژاد خدایان». در سکه شاهان زن به جای ملکان ملکان، ملکتان ملکته نوشته شده است.

در پشت سکه‌ها غالباً جمله «نورا... شاه» یعنی «آتش... شاه» نوشته شده است.

آخرین سکهٔ ساسانی از یزدگرد سوم است که در سال بیستم پادشاهی‌اش، یعنی همان سالی که در مرو کشته شد، در یزد زده شده است، ولی در طبرستان تا اواخر قرن دوم هجری (حدود سال ۱۹۵ هـ.) سکهٔ پهلوی دیده شده است و به طوری که نوشته‌اند تا حدود قرن پنجم هجری همین رویه را معمول می‌داشته‌اند.

پس از فتح ایران به دست اعراب مقدار زیادی سکه به دست اعراب افتاد، به طوری که به هر یک از شصت هزار تن سرباز عرب دوازده هزار درهم رسید.

سکه‌های ساسانی نازک و ساده و تا حدی فاقد ظرافت و کار هنری هستند. مسکوکات شاهان اول به مراتب ظریف‌تر از سکه‌های شاهان بعدی است. سکه

www.tabarestan.info تبرستان

شاهان آخر پهن‌تر و نازک‌تر است و در زمان خسرو اول به حد اعلای بزرگی رسیده است.

مورخان ارمنی نوشته‌اند که هنگام به تخت نشستن هر شاه مقدار سکه موجود در خزانه ذوب و به نقش شاه جدید زده می‌شد.

سکه‌های اسپهبدان طبرستان تا دیر زمانی (حدود سال ۱۸۰ هجری) بعد از استیلای اسلام بر ایران به سبک سکه‌های ساسانی و با خط پهلوی بود، زیرا امرای این ناحیه خود را از شاهزادگان ساسانی می‌دانستند و پس از کشته شدن یزدگرد سوم آخرین شهریار ساسانی در برابر اعراب مقاومت کردند و حتی یزدگرد را قبل از اینکه به نواحی شرقی ایران فرار کند به طبرستان دعوت کردند تا در آنجا بماند و برای مقابله با سپاهیان اعراب خود را مجهز و مهیا سازد. این ناحیه توانست تا چندی خود را از تعرض سپاهیان تازی نگاه دارد.

www.tabarestan.info تبرستان

در اوایل اسلام همان سکه‌های ایرانی و رومی بین مسلمانان رواج یافت و به‌تدریج که دایره شخصیت و نفوذ خود را گسترش دادند مبادرت به ضرب سکه کردند. سکه‌های اولیه اسلام مخلوطی از طرح و نقوش ایرانی و عربی بود. به قول مقریزی، نخستین خلیفه‌ای که در اسلام سکه زد عمر بن‌خطاب در سال ۱۸ هجری بوده است. او سکه‌هایی با نقش و طرح ساسانی زد که در بعضی از آنها جملهٔ «الحمدلله محمد رسول الله» و در برخی «لا اله الاهو» اضافه شده است. پاره‌ای قدیمی‌ترین سکه اسلامی را متعلق به سال ۲۸ هجری دانسته‌اند. در بصره هم سکه‌هایی به نام درهمی زدند، ولی رواج پیدا نکرد. در سال ۶۱ هجری در یزد مسکوکاتی زده شد که دور آن به خط پهلوی این عبارت نوشته شده «عبدالله زبیر امیرالمؤمنین»، ولی همه این سکه‌ها و بسیاری دیگر از سکه‌های متداول، همان سکه‌های ساسانی یا شبیه به آن است که عبارات اسلامی به آن اضافه شده است. گاهی آن عبارات به خط عربی و گاهی به پهلوی بوده است.

ضرب سکهٔ درهم به صورت اساسی و مستقل از زمان عبدالملک مروان (۶۵-۸۶ هـ.) پنجمین خلیفه اموی در حدود سال ۷۵ یا ۷۶ هجری شروع شد. از آن به بعد، همان سکه‌ها در تمامی کشورهای اسلامی رواج یافت. طرح و اندازه این

مسکوکات (دینار و درهم) از همان سکه‌های ساسانی اقتباس شده، منتها عبارت روی آن به‌کلی عربی است.

قدیم‌ترین سکه دینار (سکه زر) در اسلام سکه‌ای است از عبدالملک به تاریخ ۷۷ هجری و آخرین آن کمی پیش از کشته شدن مستعصم خلیفه عباسی (۶۵۶ هـ.) زده شده است و معروف است که برای این کار از امام محمد باقر(ع) امام پنجم شیعیان استمداد کرد. روایتی هم در این باره در پاره‌ای از کتابهای مورخان اسلامی نقل شده است.

تبرستان www.tabarestan.info

قبل از ساسانیان علاوه بر سکه‌های اشکانیان، سکه‌هایی از شاهان محلی فارس (فراتاداران) در فارس به دست آمده است که یک طرف آن شکل نیم‌تنهٔ پادشاه است و در طرف دیگر تصویر همان شاه در کنار آتشدان با پرچمی نقش شده است؛ در اطراف سکه نام شاه و پدر و عنوان سلسله‌اش به خط آرامی (پهلوی کهنه) نوشته شده است. چون نقوش پشت سکه این امرای محلی در ادوار مختلف فرق می‌کند، آن را به چهار دسته تقسیم کرده‌اند:

دسته اول: در پشت سکه شخصی که ظاهراً باید همان شاه محلی باشد با یک نفر چتردار به رسم پادشاهان در برابر آتشدان مشغول نیایش‌اند. درفش کاویان نیز در طرف دیگر آتشدان است. بر فراز آتشگاه، فروهر در حال پرواز نقش شده است.

صاحبان این نوع مسکوک بغ‌دات (Bagâdat) پسر بغ‌کرات اواخر قرن سوم پیش از میلاد وهوبرز (Vahuburze) ارتخشتر، وت فرادات، ارت سانت (الکساندر)، پروت فرادات هستند.

دسته دوم: سکه‌ها کوچک‌تر است و به ظرافت سکه‌های اولی نیست، ولی نقش آن مانند همان سکه‌هاست جز آنکه صورت مرغی مانند عقاب به روی پرچم اضافه شده است. سکه‌های یافت شده از این نوع به نام «داریوشاه» و «وت فرادات شاه» هستند.

دسته سوم: شاه تاج سه کنگره‌ای بر سر دارد و پشت سکه نیز خود شاه تنها در برابر آتشدان ایستاده و سایر نقوش و علامتهای روی سکه حذف شده است. شاهانی که از این نوع سکه زده‌اند «وهوخشتره شاه پس داریوشاه» «ارتخشتره‌شاه پس

داریوشاه» که گویا برادر وهوخشتره باشد و «پیروچ‌شاه پس وهوخشتره» هستند. سکه این شاه آخری بدون نقش آتشدان است.

دسته چهارم: مثل سکه‌های دسته سوم است، ولی نقش آتشگاه نیز از پشت سکه برداشته شده و به جای آن، شاه در برابر هلال ماه ستاره‌ای یا آتشدان کوچکی نقش شده است. در بعضی از این مسکوکات، نقش ولیعهد یا ملکه هم نمایانده شده است. صاحبان این مسکوک شاهان قبل از ساسانیان هستند و زمان آنها به زمان اجداد اردشیر می‌رسد.

شاهانی که از این نوع مسکوک زده‌اند پیرویچ، نموپت‌پور ارتخشتره، نپات‌پور نموپت، وت فرادات سوم، ارتخشتره سوم، میثری‌شاه، منوشتری‌شاه دوم، منوشتری‌شاه سوم، ارتخشتره چهارم و ارتخشترپس هستند.

www.tabarestan.info تبرستان

مالیات

مهم‌ترین درآمد دولتی را مالیاتهای ارضی خراگ (خراج) و مالیاتهای شخصی «گزیت» تشکیل می‌داده است. مالیاتهای ارضی به این ترتیب بوده که محصول هر بلوکی بازدید و ارزیابی می‌شد و به نسبت حاصلخیزی و موقعیت زراعی زمین از $\frac{۱}{۶}$ تا $\frac{۱}{۳}$ محصول مالیات دریافت می‌شد. چون دریافت این قسم مالیات برای کشاورزان تولید اشکال و سوءاستفاده و مزاحمت می‌کرد و چه بسا که مأموران سر موقع محصول را ارزیابی و بازدید نمی‌کردند و باعث از بین رفتن محصول می‌شد، کواذ به فکر تغییر وضع مالیات برآمد و در زمان خسرو انوشیروان مالیات براساس مساحت اراضی مزروع به این ترتیب وضع شد: هر جریب (۲۴۰۰ متر مربع) زمین کشتزار یک درهم در سال، هر جریب موستان هشت درهم، هر جریب اسپست‌زار (یونجه‌زار) هفت درهم، هر جریب برنج‌زار پنج دانگ درهم، هر چهار نخل در فارس یک درهم، هر شش نخل آسوری یک درهم و هر شش اصله زیتون یک درهم. به اشخاصی که محصولشان دچار آفت می‌شد، تخفیف می‌دادند. جو به این دلیل که خوراک اسب بود مشمول مالیات بود و بهای آن برابر گندم حساب می‌شد. چون خرما در سرزمین خشک محصول بیشتر و مرغوب‌تری می‌داد، از این‌رو خرمای فارس ممتازتر و مالیاتش بیشتر بوده است.

مالیات شخصی در سال یک مرتبه از صنعتگران دریافت می‌شد و از عیسویان ساکن حوزه پادشاهی نیز مالیاتی به عنوان گزیت[۱] (جزیه) گرفته می‌شد. علاوه بر مالیاتهای ارضی و شخصی (گزیت) در جشنهای فروردگان و مهرگان نیز هدایایی می‌پذیرفتند که درآمد خزانه پادشاهی محسوب می‌شد. عواید املاک سلطنتی و خالصجات نیز رقم مهمی از درآمد دولت را تشکیل می‌داده است. غنایم جنگی نیز درآمد غیرمستقیمی بوده که به حساب عواید دولتی منظور می‌شد و یک رقم عایدات دیگر هم بوده که از معادن طلای فارنجن (Pharengion) در ایالات پرس ارمنی (Pers Armenie) (ارمنستان ایران) عاید می‌شد. عوارض گمرکی از چشمه‌های دیگر درآمد دولتی بوده است.

www.tabarestan.info تبرستان

جاحظ در کتاب *التاج* صورت هدایا و پیشکشهایی که در جشنهای نوروز و مهرگان به دربار تقدیم می‌شد این طور ذکر کرده است:

از هندوستان: فیل و شیر و مشک و پوست.

از تبت و چین: مشک و حریر و زیره و ظروف.

از سند: طاووس و طوطی.

از روم: دیبا و فرش.

مرزبانان و شاهان محلی نیز هدایایی از قبیل شمشهای طلا، سلاحهای زرین و مرصع به جواهرات تقدیم می‌کردند. حیوانات و پرندگان نیز جزو هدایا بوده است.

بلاذری در قسمت وصول مالیات نوشته است: مبلغ وصولی با صدای بلند در حضور پادشاه خوانده می‌شد، واستریوشانسالار میزان وصولی هر ماههٔ مالیات و عایدات و وضع خزانه را براساس صورتی به عرض می‌رسانید و شاه آن را مهر می‌کرد. چون خسرو دوم از بوی اوراق پوستی خوشش نمی‌آمد صورت‌حساب را روی کاغذهایی که به زعفران و گلاب آغشته بود، می‌نوشتند و به امضای او می‌رساندند.

یکی از شرایط صلح خسرو اول با ژوستی‌نین قیصر روم در سال ۵۶۲ م این بود که تجار ایرانی و رومی همچنان‌که از اعصار قدیم تا آن تاریخ مشغول

---

۱. گزیت یا گزید از لغات آرامی است که به زبان فارسی درآمده است. فردوسی گوید:

گزیتی نهادند بر یک درم گرایدون که دهقان نباشد دژم

تجارت بوده‌اند از آن پس نیز می‌توانند به تجارت هر نوع کالایی بپردازند مشروط بر اینکه کالای آنها از دوایر گمرکی بگذرد. در مادهٔ چهارم ذکر شده بود که نمایندگان و سفرای رسمی هر دو کشور می‌توانند بلامانع و بدون پرداخت عوارض گمرکی تمام اجناسی را که همراه خود دارند وارد خاک کشور دیگری کنند.

گاهی وصول مالیاتها به تأخیر و تعویق می‌افتاد و پادشاهان هنگام جلوس به تخت سلطنت برای جلب قلوب، بقایای مالیات گذشته را می‌بخشیدند، یا در سالهای خشکسالی و قحط‌سالی مردم را از پرداخت مالیات معاف می‌داشتند. بهرام چهارم هنگام جلوس، مالیاتهای معوقه را که در حدود هفتاد میلیون درهم بود بخشید و به‌علاوه مالیات همان سال را هم به $\frac{۱}{۳}$ تخفیف داد. فیروز در سال قحطی مردم را از پرداخت مالیاتهای شخصی و ارضی معاف کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

خسرو اول (انوشیروان) برای تعیین و وصول مالیاتهای شخصی و مالیات پیشه‌وران و صنعتگران طریقه ثابت و خوبی اتخاذ کرد. به موجب دستور او، مالیات از اشخاص و پیشه‌وران و صنعتگران از بیست سالگی تا پنجاه سالگی دریافت می‌شد و مؤدیان برحسب دارایی‌شان به چند طبقه تقسیم می‌شدند: بعضی ۱۲ درهم، برخی ۸ درهم، گروهی ۶ درهم و رعایا ۴ درهم سالانه به اقساط «مسمرک» چهارگانه (هر سه ماه یک قسط) می‌پرداختند. هر کس می‌مرد یا سنش از پنجاه سال تجاوز می‌کرد از فهرست مؤدیان مالیاتی حذف می‌شد.

خسرو انوشیروان دستور داده بود از نرخ و تعرفه مالیاتی نسخه‌هایی تهیه کنند و به عمال وصول بدهند و به‌علاوه برای قضات شهرستانها نیز بفرستند تا آنها مراقب باشند که مأموران وصول، اضافه بر آنچه قانون تعیین کرده است، از مردم چیزی نگیرند و به آنانی که کشتشان دوچار آفت شده تخفیف بدهند، یا از اشخاصی که سنین عمرشان از پنجاه سال بالاتر رفته یا به بیست سال نرسیده است مالیات مطالبه نکنند.

انوشیروان معتقد بوده است که «باید پول در خزاین سلطنتی جمع شود تا هنگام جنگ همهٔ وسایل مهیا باشد و نیازی به تحمیل مالیاتهای فوق‌العاده پیدا نشود».

برای تنظیم کار وصول، کشور را به چند ناحیه تقسیم کرده بودند و هر ناحیه را استان یا کور می‌نامیدند. هر استان دارای چند شهرستان بود و سرپرست وصول

مالیات هر شهرستان را گبه می‌گفتند. مهم‌ترین ناحیهٔ مالیاتی سرزمین عراق بود که به دلیل سدبندیها و فراوانی آب، آبادترین و حاصل‌خیزترین قسمت آن روز بوده است.

رئیس تنظیم و دریافت مالیاتهای ارضی و شخصی را واستریوشان‌سالار (Vastryöshansälär) یا واستریوش بذ می‌نامیدند و آنها چون مأمور دریافت خراجهای شخصی از صنعتگران و تجار بوده‌اند، لقب هوتخش بذ (Hutukhshbadh) (رئیس صنعتگران) نیز داشته‌اند و در حقیقت هم وزیر دارایی بوده‌اند و هم وزیر کشاورزی و بازرگانی و پیشه و هنر. خزانه‌دار را گنجور می‌نامیدند. درآمدهای مالیاتی به مصرف هزینه‌های جنگ و اردوکشی، دربار، حقوق مستخدمان دولت، سدسازی و پل‌سازی، ساختن شهر، حفر ترعه و راه‌سازی و غیره می‌رسیده است.

www.tabarestan.info تبرستان

بازرسان دیوانی در دهات و قصبات و شهرها گردش می‌کردند تا به نقاط کم آب یا کشاورز و زارع نیازمند و نادار کمک کنند تا کار زراعتش مختل و اراضی بایر نماند و چنانچه زراعت دچار آفت یا سوانح دیگری شده بود، مالیات محل در آن سال بخشیده می‌شد. فردوسی در این باره به کارهای اردشیر اشاره کرده است:

فرستاده بودی بگرد جهان — خردمند و بیدار کارآگهان
به جایی که بودی زمین خراب — و گر تنگ بودی برود اندر آب
خراج اندر آن بوم برداشتی — زمین کسان خوار نگذاشتی
گرایدون که دهقان بدی تنگدست — سوی نیستی گشته کارش زهست
بدادی زگنج آلت و چار پای — نماندی که پایش برفتی زجای

در زمان خسرواپرویز بیش از هر پادشاه دیگر وجوه در خزانه گرد آمده بود و به طوری که نوشته‌اند[1]، در سال هجدهم سلطنتش (۶۰۷-۶۰۸ ه.) قریب ۴۲۸ میلیون مثقال طلا در خزانه داشت و گنجینه‌ای که او در همین سال به کاخ جدید مدائن منتقل کرد ۴۶۸ میلیون مثقال طلا معادل ۳۷۵ میلیون فرانک طلا بود که ۴۸ میلیون آن را در دوازده هزار کیسه ریخته بودند و هر کیسه محتوی چهار هزار مثقال طلا بوده است. این طلاها نیز مسکوک زمان سلطنت فیروز و قباد و سایر پادشاهان سلف بود و چون پادشاهی‌اش به سی سال رسید، با وجود جنگهای متوالی و پر خرج نقدینهٔ خزانه‌اش

۱. *تاریخ طبری*، جلد اول *مسالک و ممالک* ابن‌خرداد، ص ۱۵. کتاب *الخراج* قدامه، ص ۲۵۲.

۱۶۰ میلیون مثقال طلا بود، به‌علاوه مقدار کثیری جواهر و جامه‌های گران‌قیمت و غنایمی که در جنگها نصیب او شده بود. گنجهای خسرواپرویز[1] مخصوصاً «گنز و اذاآور» و «گنز گاو» معروف است.

موضوع گنج بادآور چنین است که وقتی اسکندریه در محاصرهٔ ایرانیان بود، رومیان خواستند ذخایر و ثروت را از دست ایرانیان نجات دهند، از این‌رو آنها را در چند کشتی گذاشتند. از قضا باد مخالف کشتیها را به سوی ایرانیان آورد و تمام آن ثروتها و ذخایر به دست خسرو افتاد. او نیز آنها را به تیسفون فرستاد و به گنج بادآور موسوم شد.

گنج گاو نیز گنجی بوده است که در یک زمین زراعتی هنگام کشاورزی و شخم کردن پیدا می‌شود و یابنده فوراً مراتب را به خسرواپرویز اطلاع می‌دهد. شاه دستور کندوکوب کشتزار را می‌دهد و صد کوزهٔ پر از سیم و زر و گوهر که مُهر اسکندر را داشته است می‌یابند. یک کوزه را به کشاورز یابنده می‌دهند و بقیه به خزانه پادشاهی منتقل و به «گنج گاو» معروف می‌شود.

www.tabarestan.info تبرستان

غیر از دو گنج معروف بالا، بر اساس نوشتهٔ سایر مورخان و *شاهنامه*، خسرواپرویز صد خزانه داشته که هشت‌تای آن را پیوسته در سفر و حضر با خود می‌برده است. این هشت گنج در همان کتابها، گنج عروس، گنج بادآور (گنج شایگان)، دیبه خسروی، گنج افراسیاب، گنج سوخته، گنج خضرا، گنج شادورد و گنج بار نامیده شده‌اند.

فردوسی چنین گفته:

همی باز بردند نزدیک شاه — به‌رخشنده روز و شبان سیاه
غلام پرستنده از هر دری — زدر و زیاقوت و هرگوهری
زدینار و گنجش کرانه نبود — چنو، خسرو اندر زمانه نبود
نخستین که بنهاد گنج عروس — زچین و زبر طاس و از هند و روس
دگر گنج بادآورش خواندند — شمارش بکردند و در ماندند
دگر آنکه نامش هم بشنوی — تو خوانی و راه دیبه خسروی

---

۱. اپرویز یعنی شکست‌ناپذیر (مظفر) و معرب آن ابروریز مرکب از «علامت نفی و پرویز، یعنی شکست» است، تلفظ آن بدون همزه غلط است و معنی عکس می‌دهد.

به زر سرخ گوهر بدو یافتند / به زر اندرون رشته‌ها تافتند
دگر نامور گنج افراسیاب / که کس را نبود آن به خشکی و آب
دگر گنج‌کش خواندی سوخته / کز آن گنج بد کشور افروخته
دگر گنج کز در خوشاب بود / که بالاش یک تیر پرتاب بود
که خضرا نهادند نامش ردان / همان نامور کاروان بخردان
دگر آنکه بد شاد ورد بزرگ / که گویند رامشگران سترگ

گنج عروس خراج و هدایایی بوده که از چین و هند آورده بودند. گنج افراسیاب معروف است که از زمان افراسیاب بر جای مانده و به دست خسرواپرویز افتاده بود. گنج شایگان یعنی گنجی که از نظر ارزش و اهمیت شایسته شاه بوده است.

بنا بر توضیحات بالا، در خزاین ساسانیان مال و ثروت سرشاری اندوخته شده بود و با آنکه در چند سال آخر حیات این دودمان، پادشاهان کم قدرت و سست اراده سلطنت بی‌دوامی داشتند و همواره در تغییر و تبدیل بودند، به طوری که مورخان متذکر شده‌اند وقتی سعد بن ابی وقاص سردار فاتح عرب وارد تیسفون شد، با آنکه مقدار زیادی از خزاین و اثاثیه را یزدگرد سوم با خود برده بود، جواهرات و اشیاء زرین و سیمین، ابزارهای جنگی، لباسهای زربافت گرانبها و فرشهای نفیس زیادی باقی مانده بود، از جمله تاج خسرواپرویز و جامه‌های زربافتی که به انواع جواهرات ترصیع و تزیین شده بودند، خود و زره و ران بند و بازوبند و شمشیر شاه که همه از طلا بودند و سایر سلاحها و لباسهای پادشاهان گذشته که در خزانه نگاهداری می‌شد، حمل و برای خلیفه برده شد. جمعی از اموال و غنایم سهم خلیفه شد و بقیه را بین شصت هزار سرباز فاتح ایران تقسیم کردند که به هر یک ۱۲۰۰۰ دینار رسید. عمر تاج کیانی را در کعبه آویخت و قالی معروف کسری را تکه تکه کرد و بین سرداران و سران اسلام تقسیم نمود.

پادشاه برای هر یک از امور دبیرخانه سری، عادی، محکمهٔ جنایی، توزیع نشان، اعطای القاب و مناصب، امور مالی مهر مخصوص داشته است. فرمانها و معاهدات و اسناد را با مهری که روی آن نقش گراز (وراز Varâz) بود مهر می‌کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

قضاوت و قوانین حقوقی

در زمان ساسانیان قوانین و مبانی حقوقی بیشتر از تعالیم و دستورهای کتاب دینی اوستا و تفسیرهای آن و فتاوی مایه گرفته است. چند نسک این کتاب شامل مسائل و مواد حقوقی و اصول قضایی، مقررات مربوط به متهمان و مجرمانی مثل دزد، راهزن، قاتل، زناکار، توقیفهای غیرقانونی، کم کردن اجرت کارگر و کیفر مرتکبین بزه‌ها بوده است. به طوری که نوشته‌اند در دعاوی حقوقی رأی مؤبدان مؤبد راسخ و فتوای او غیرقابل نقض بوده است و گاهی چند قاضی با هم کار می کردند. ولدی‌الاقتضا هیئت منصفه‌ای بوده که از قضات دارای درجه‌های مختلف قضایی تشکیل می‌شده است.

در *اندرزنامه مار اسپند* (اندرچ آتورپات مهر اسپندان) تصریح شده که در محاکم قاضی هنگام صدور رأی و حکم باید روز جزا و پاداش و کیفر ایزدی را در نظر مجسم سازد. این کتاب شامل اندرزهای آذربدمهراسپندر به زرتشت فرزند خود است.

قدرت قضایی بیشتر در دست روحانیان بود. در رأس هر محکمه یک قاضی روحانی قرار داشت که به اتفاق چند قاضی دیگری که زیردست او بودند، به دعاوی مردم دهات رسیدگی می کردند.

مدت رسیدگی به دعاوی به دلیل نظام‌نامه‌ها، ثابت و محدود بوده و برای احضار شهود مدتی مقرر و نظامهایی تعیین شده بود که اجازه نمی‌داد محاکمات به درازا بکشد و طرفین دعوا حق نداشتند با پرگویی ولاطائلات محاکمه را طول دهند. حقوق جزایی دربارهٔ مردم عادلانه و متنوع، ولی در حق برگشتگان سخت و غیرقابل بخشش و وحشت‌انگیز بوده است.

جنایات سه نوع بود: اول جنایت به خدا، یعنی برگشتن از دین بهی و دین آبا و اجدادی. در این‌حال چنانچه جرم ثابت می‌شد مجازات فرد مرتد اعدام بود و در این مورد کمترین گذشتی روا نمی‌داشتند، حتی دربارهٔ خاندان سلطنتی و درباریان و نزدیکان و مؤبدان، مثلاً پیرگشنسب برادرزادهٔ شاپور دوم که عیسوی شده بود و همچنین مؤبد زمان یزدگرد دوم که او نیز عیسوی شده بود، محاکمه و اعدام شدند.

دوم جنایت در حق پادشاه و شورش علیه امنیت کشور و فرار از جنگ و سایر جرایم سیاسی که کیفر آن نیز اعدام بوده است.

www.tabarestan.info تبرستان

سوم جنایت در حق یکدیگر، از قبیل دزدی، هتک ناموس، اذیت و آزار مردم. کیفر آن جزای بدنی سخت بود و چنانچه فاحش می‌بود منجر به اعدام می‌شد.

عمل اعدام با گردن‌زدن، دار زدن، لای دیوار گذاردن، سنگسار کردن، پوست کندن، صورت می گرفته است.

گاهی نیز مجرم را زیر پای پیل می‌افکندند.[۱] در زمان خسرو انوشیروان در کیفرهای اعدام تخفیفی دادند و فقط اشخاصی را که یاغی می‌شدند یا از صفوف جنگ فرار می کردند برای عبرت سایرین می کشتند. برگشتگان از دین را یک سال حبس می کردند و اگر در این مدت در اثر ارشاد و اندرز پشیمان می‌شدند و به دین خود برمی گشتند آنها را رها می کردند. کور کردن نیز یکی از مجازاتهای سخت بود که در حق شاهزادگان یاغی اعمال می‌شد.

اگر دزد را در حین دزدی می گرفتند، شیء دزدی شده را به گردن وی می آویختند سپس او را زنجیر می کردند و به زندان می‌افکندند. اشخاصی که اشیاء مسروقه را پنهان می کردند یا شریک دزد بودند، به همان کیفری می‌رسیدند که برای دزد پیش‌بینی شده بود.

قاضی هنگام استنطاق مقصر و مجرم باید طوری صحبت و رفتار می کرد که مجرم

---

۱. نعمان سوم آخرین شاه خاندان بنی‌لخم که در حیره حکمرانی داشتند، چون به دین عیسوی گرویده بود و به‌علاوه هنگام جنگ خسرو با بهرام چوبین انتظاراتی را که از او داشتند انجام نداده بود، در بین سالهای ۵۵۹ تا ۶۰۴ میلادی به دستور خسرواپرویز محاکمه و به زندان افکنده شد. زندان او را خانقین و ساباط نزدیک مدائن نوشته‌اند و معروف است که او را زیر پای پیل افکندند. خاقانی این قسمت را متذکر شده است و می گوید:

از اسب پیاده شو، بر نطع زمین رخ نه زیر پی‌پیلش بین، شهمات شده نعمان

خاندان بنی‌لخم حصار محکم و مطمئنی برای مرز جنوب غربی ایران و ممانعت از دستبرد و هجوم اعراب بودند و در اوایل قرن ششم میلادی در جنگهای ایران و روم خدمات گرانبهایی کرده‌اند. با اعدام این پادشاه منقرض، یکی از مرزهای حساس پادشاهی ساسانی متزلزل شد و این در هجوم تازیان به ایران بی‌تأثیر نبود. پس از نعمان سوم شخصی از قبیله طی به نام ایاس‌طایی که در یکی از مسافرتهای خسرواپرویز خدمتی انجام داده و از شاه پذیرایی کرده بود به شاهی حیره منصوب شد و یکی از ایرانیان به نام نخویزکان را با او همراه کردند. حیره در کرانه‌های بیابان و پایتخت آن در یک فرسنگی کوفه بود و در سال دوازدهم هجری به دست خالد بن ولید گشوده شد.

www.tabarestan.info تبرستان

وادار به اعتراف و افشای نام همدستان می‌شد و اگر کسی نام شرکای جرم را افشا می‌کرد پاداش می‌یافت. گاهی مقصران را به توقیف اموالشان و حبس با اعمال شاقه از قبیل راه‌سازی، سنگ‌شکنی، درخت‌بری و قطع چوب برای آتشکده‌ها، محکوم می‌کردند.

محبوسین سیاسی و ماجراجویان و بر هم زنندگان اساس امنیت و آسایش مملکت و اساس پادشاهی و آنانی که وجودشان بیم خطر داشت، در قلعه‌ای به نام انوش برد (فراموش‌خانه) در نزدیکی گندی‌شابور زندانی می‌شدند، از این‌رو اسم این زندان را فراموش‌خانه گذاشته بودند که دیگر نام محبوسین آن زندان در حضور شاه برده نمی‌شد. تعقیت و اعدام عیسویان از لحاظ اقتضا و سیاستهای مذهبی و تعصبات دینی اکثراً بسیار شدید بود. کیفر ایرانیانی نیز که به دین آبا و اجدادی خود پشت می‌کردند، بسیار شدید و سخت بود. رسیدگی به احوال و بزه این نوع مجرمان در محاکم عادی صورت نمی‌گرفت، بلکه به عهدهٔ اشخاص و انجمنهای خاصی بود که مؤبدان نیز در آن ذی نفوذ و عضو ارشد بود و نظرات آنها بر ضد پیروان سایر مذاهب بدون اجازه و اطلاع پادشاه اجرا نمی‌شد. به طور کلی طبق مندرجات دینکرد، احکام مربوط به اعدام و مجازاتهای سخت، تا به تصویب و امضای شاه نمی‌رسید، به موقع اجرا گذاشته نمی‌شد.

پادشاهان ساسانی برترین قاضی بودند و رأی آنها قاطع و لازم‌الاجرا بود، زیرا اکثر پادشاهان عدالت‌خواه و علاقه‌مند به رسیدگی به شکایات و احقاق حق مردم بودند و مراقبت می‌کردند که عدالت واقعی در میان مردم اجرا شود. اگر در مراجع قضایی حق مردم به‌درستی ادا نمی‌شد، حق داشتند شکایتشان را در مواقع معینی که برای همین کار تعیین شده بود بدون واسطه و وسیله به شاه عرضه دارند و چون دیدن شاه همیشه میسر مردم نبود، شاه در اوقاتی معین، و به طوری که نوشته‌اند، در صحرای وسیعی بر بالای بلندی سواره می‌ایستاد و به شکایت و دعاوی مردم رسیدگی می‌کرد، دلیل چنین رسمی این بود که درباریان و زورمندان و اطرافیان و متنفذین، فرضاً نتوانند مانع تظلم دادخواهان شوند. به‌علاوه در جشنهای مهرگان و فروردگان روزهایی مخصوص بارعام و پذیرایی مردم بود و همه می‌توانستند در این روز با پادشاه تماس بگیرند و بدون حاجب و دربان عرایض خود را بیان کنند.

www.tabarestan.info تبرستان

فردوسی گوید:

به میدان شدی بامداد پگاه برفتی کسی کو بدی دادخواه
بجستی بداد اندر آزرم کس چه کهتر چه فرزند، فریادرس

و نیز نوشته‌اند که در این روز بدواً به شکایاتی که احیاناً مردم از خود شاه داشتند رسیدگی می‌شد. در این هنگام شاه و شاکی هر دو در برابر مؤبدان مؤبد واران دیبهربذ و هیربذان هیربذ قرار می‌گرفتند و شاه این عبارت را بر زبان جاری می‌ساخت: «من در برابر شما قرار گرفته‌ام، اگر جانبداری از من کنید خدا شما را کیفر می‌دهد». هیربذان هیربذ در پاسخ همی گفت: «اگر خدا سعادت بندگان را بخواهد، بهترین مرد مملکت را برای آنها انتخاب می‌کند و اگر مشیت او باشد که منزلت پادشاه را بنمایاند، کلماتی بر زبان او جاری می‌کند شبیه آنچه تو الان بر زبان راندی.» بعد به دعوی رسیدگی می‌کرد و اگر حکم مقصر بودن پادشاه صادر می‌شد، شاه بایستی آن را جبران کند در غیر این‌صورت شاکی را حبس و مجازاتی عبرت‌انگیز می‌کردند تا دیگران دعوی واهی علیه شخص شاه نکنند، سپس شاه از محل دادخواهان بر می‌خاست، تاج شاهی بر سر می‌نهاد و به شکایت شاکیان از یکدیگر رسیدگی می‌کرد.

پادشاهان ساسانی طوری در برابر قانون و عدالت مسؤل و مطیع بودند که غالباً در امور مهم سلطنتی و امور مربوط به خود داوری را به داوران و محاکم قضایی واگذار می‌کردند. چنان‌که وقتی زن اردشیر دختر اردوان پنجم پادشاه اشکانی به تحریک برادرانش درصدد مسموم ساختن اردشیر برآمد و این سوء قصد کشف شد، اردشیر قضاوت آن را به دستوران و قضات واگذار کرد تا مجازات ملکه را مطابق قانون تعیین کنند. پیرگشنسب برادرزادهٔ شاپور دوم که به دین عیسوی گرویده بود، به نام «مارسابها» (Marsabha) وی را محاکمه و شکنجه و مجازات و اعدام کردند. همچنین قباد پدر انوشیروان چون به مرام مزدک متمایل شده بود محاکمه و به حبس ابد در زندان انوش برد محکوم شد. منتها نام‌برده در اثر فداکاری زنش و یکی از سرداران معروف دربارش از زندان فرار کرد و به همراهی قبایل هباطله سلطنت از دست رفته را باز پس گرفت.

آمین مارسلین مورخ مشهور رومی می‌نویسد: «ایرانیان از قانون بسیار

می‌ترسند، به‌خصوص فراریان از خدمت.» همان طور که گفته شد، در زمان خسرو انوشیروان تعدیلی در مجازاتها داده شد.

مجرمان عادی به جزای نقدی و قطع عضوی از بدن محکوم می‌شدند، ولی البته نه به صورتی که از کار کردن باز بمانند. مثلاً زانی را دماغ می‌بریدند، یا چنانچه مجرم محکوم به جزای نقدی مجدداً مرتکب همان جرم می‌شد، دماغ و گوش او را می‌بریدند. در دعاوی افراد لشکر، قاضی مخصوصی به نام سپاه داذور (قاضی عسکر) مأمور رسیدگی به این کار بوده است.

تبرستان www.tabarestan.info

کتابهای حقوقی و روایات قضایی

از کتابهای حقوقی آن دوره غیر از اوستا و زند، «ماتیکان هزارداتستان» یعنی «گزارش هزار فتوای قضایی» است. ماتیکان به معنی شرح و فصل و گزارش است. این مجموعهٔ قضایی دارای تعداد زیادی (البته نه یک هزار) دعاوی حقوقی و مشاجره‌هایی از قبیل دعاوی مربوط به مالکیت، زناشویی، طلاق، ارث، معاملات، قتل، دزدی و فتاوی و آرای مهم صادر شده از طرف دادگاههاست، که یک نفر حقوق‌دان مطلع آنها را جمع‌آوری کرده و نوشته است. نویسنده دانشمند و بصیر این مجموعه قضایی فرخ‌مرد پسر بهرام است (Farrokh-Marti-Vahrâma) که در زمان ساسانیان می‌زیسته است.

کتاب نام‌برده از معتبرترین مدارک قضایی زمان ساسانی است که خوشبختانه قسمت اعظم آن باقی مانده و حاوی بسیاری از واژه‌های قضایی معمول و متداول زمان است. به‌علاوه تعدادی از آرا و فتاوی ۵۹ تن از حقوق‌دانها و قانون‌شناسان درجه یک از قبیل «وهرام، داذفرخ، سیاوش، پوسان، وه آزاد مردان، داذهرمزد، وهرامشاه، یووانیوم، فرخ زروان، وه هرمزد، زاماسپ» در آن نقل شده است:

برحسب تحقیق آرتور کریستن‌سن نویسنده *تاریخ ساسانیان*، نسخه منحصر به‌فرد آن کتاب مشتمل بر ۷۴ برگ است که در کتابخانه مانگجی لیمجی نگهداری می‌شود و هوشنگ هاتریاست پنجاه و پنج صفحه از آن را با مقدمهٔ ژ. ژمودی در ۱۹۰۱ (چاپ عکس بمبئی) چاپ کرده است. بارتولمه نیز قطعاتی از آن را به آلمانی ترجمه و با اصل آن چاپ کرده است.

از دیگر کتابهای حقوقی مربوط به مسائل حقوق خانوادگی مجموعهٔ *عیسویخت* (رهایی‌یافته توسط مسیح) دانشمند مسیحی قرن ۸ م است. این مجموعه در اصل به زبان پهلوی نوشته شده، ولی ترجمه سریانی آن به دست آمده است.

کتاب دیگری که از احکام قضایی دوره ساسانی بحث می‌کند، *داتستان دینیک* (Datistan-i-Dinik) است که در حدود سال ۲۵۰ یزدگردی منوچهر پسر گشن‌جم پسر شاپور موبد بزرگ فارس و کرمان تدوین کرد و عبارت از ۹۲ پاسخ است که وی به پرسشهای مختلف دینی و اخلاقی و قضایی میتر و خورشید پسر آترومهان و دیگر زرتشتیان داده است، مانند موارد زیر:

www.tabarestan.info تبرستان

[مرد ناخوشی که مشاعر خود را از دست داده است نمی‌تواند دارایی خود را با وصیت یا به شکل دیگر به کسی انتقال دهد، در صورتی می‌تواند چنین کاری را انجام دهد که هنوز حافظه و هوش وی سرجا باشد. وصیتنامه انتقال دارایی اگر در هنگام بیهوشی و خود فراموشی صورت گرفته باشد اعتباری ندارد، و به این می‌ماند که آن مرد بی‌وصیت درگذشته باشد. از مالی که براساس وصیت به زن و دختر و پسر می‌رسد، نخست باید وام مرد درگذشته را پرداخت کرد و باقیمانده میان آنان تقسیم شود.

اگر مردی دارایی خود را با وصیت مخصوص به زن و دختر و پسرش انتقال نداد، هر یک از آنان حصهٔ مقرر خود را می‌برد. اما اگر یکی از آنان از دو چشم کور یا از دو پا لنگ و یا از دست چلاق باشد، قسمت او از آن دارایی دو برابر سهمی است که وارث تندرست و بی‌عیب و نقص می‌برد، زیرا او از کار عاجز است و از پیدا کردن مایه زندگی ناتوان. اگر مرد درگذشته برای تقسیم اموال خویش وصیتی نکرده باشد، به زن دو بهره و به پسرش یک بهره می‌رسد. اگر از مرد درگذشته فقط دخترانی به جا مانده باشند، به هر یک از آنان که شوی نکرده باشد، یک بهره و به زنش دو بهره می‌رسد. مخارج دختران مرد درگذشته که هنوز شوهر نکرده‌اند باید از درآمد دارایی او داده شود.]

یک سلسله از احکام دینی و قضایی شامل پرسشهای زرتشتیان مقیم هند از دستوران و مؤبدان ساکن ایران است، که در حدود سیصد سال، یعنی از سال ۸۴۷ یزدگردی (۱۴۷۸ میلادی = ۸۸۳ هجری)، تا ۱۱۴۲ یزدگردی (۱۷۷۳ میلادی = ۱۱۸۷

هجری)، از زمان سلاطین گورکانی تا زمان کریمخان زند، پیکها آن سؤالها و جوابها را از هند به ایران و از ایران به هند می‌بردند. این مجموعه را داراب هرمزدیار در دو کتاب به نام *روایات* جمع‌آوری، تنظیم و در ۱۹۲۲ منتشر کرد.

مطالب آن کتاب از صحیح‌ترین مدارکی است که روحانیان و موبدان زردشتی در قرون بعد از ساسانی، سینه به سینه نگاه داشته و برای هم‌کیشان خود در هند فرستاده‌اند. مندرجات آن کاملاً با نوشته‌های پهلوی موافق و یکسان است. برای نمونه چند روایت آن در خصوص موضوع فرزندخواندگی نقل می‌شود:

«کسی که به سن چهارده سال و سه ماه رسیده، دَر گذر، باید از برای او ستر (فرزندخوانده) برگزینند. این ستر اگر به سال کوچک‌تر یا بزرگ‌تر از گذشته باشد رواست».

www.tabarestan.info تبرستان

باز در روایات آمده است:

«کسی که فرزند ندارد و خویشان هم ندارد باید کسی را به فرزندی خود بپذیرد، از کسی که نزدیک‌تر به اوست. از دو برادر که پدر و مادرشان مرده و کسانی هم ندارند، رواست که مرد بی‌فرزندی یکی از آن دو برادر را به فرزندی خود برگزینند. اگر فرزندخوانده کسی مرد، رواست که به جای او فرزندخواندهٔ دیگری پذیرفته شود. فقط دستور می‌تواند با مشورت خویشاوندان از برای کسی که درگذشته، فرزند برگزینند. اگر کسی پسر نداشته باشد، اما دختر داشته باشد در روز واپسین از پل چینوت (صراط) تواند گذشتن و نیازمند به فرزندخوانده نباشد و زن او که شوی دیگر برگزینند، اگر از شوی دومی پسر آورد باید او را پسرخواندهٔ شوی نخستین خود کند. فرزندخواندگی باید از سوی پدر انجام گیرد، اگر او نباشد از سوی مادر، خویشان نمی‌توانند چنین کاری کنند.»

خلاصه آنکه قضاوت و امور دادگستری در زمان ساسانیان از اهم امور و مورد توجه خاص پادشاهان بوده است. قاضی حتماً باید عادل، پرهیزگار، آشنا و عالم به حقوق می‌بود و ملزم بوده است که عدالت را اجرا کند و چون بیشتر قوانین قضایی در کتاب دینی ملاک عمل بوده است، قاضی از طبقه روحانیان و از بین مؤبدان و هیربدان انتخاب می‌شد و مانند یک حاکم شرعی، محاکم و دادگاههای استان و یا شهرستان را اداره می‌کرد. هر دهکده و بلوکی امین صلحی داشته و گاهی امین صلح ده، همان «دیهگان» یا «دهبان» بوده است.

فصل سوم

ادیان

تبرستان
www.tabarestan.info

زرتشتی

پس از سقوط سلسلهٔ هخامنشی و حکومت جانشینان اسکندر و سلوکی، تشکیلات مذهبی نیز مانند سایر دستگاهها دستخوش اغتشاش و بی‌نظمی شد. نسخه‌های *اوستا* که مجموعهٔ دستورات مذهبی را تشکیل می‌داد، از بین رفت و منحصر شد به آنچه در سینهٔ مؤبدان و روحانیان مانده بود و از سلف به خلف و از پدر به پسر می‌رسید.

اشکانیان با آنکه ممکن است نگاهداری سنن و رسوم و آیین قدیم، اساس عقیده و منویاتشان بوده باشد، ولی موقعیتی برای احیای حیات ملی و دینی آن‌طور که انتظار می‌رفت و ایجاب می‌کرد به دست نیاوردند و معلوم نیست جمع‌آوری *اوستا* که در زمان بلاش اول دستور آن داده شد، جامعه عمل پوشید یا نه؟

آنچه مسلم است احیای دین زرتشت و گردآوری فرمانها و دستورهای پراکندهٔ *اوستا* و تجدید حیات ملی و دینی در زمان اردشیر بابکان بنیان‌گذار پادشاهی ساسانی، و جانشین بزرگش شاپور اول، با کمال ایمان و قدرت عملی شد و این دو پادشاه، مخصوصاً اردشیر و همچنین شاهان بعدی به پرستش مزدا و حمایت از دین می‌پرداختند و در کتیبه‌ها همه جا این ارادت را آشکار ساخته‌اند.

اردشیر در کتیبه نقش رجب چنین نوشته است: «آیین زرتشت از میان رفته بود من که شاهم آن را زنده کردم».

علاوه براینکه نیاکان اردشیر، موبدان موبد و متولی پرستشگاه آناهیتا در شهر استخر بوده و برترین مقام روحانی را داشته‌اند، وجود تشکیلات نیرومند و منظم قابل

اطمینان روحانیت را برای پشتیبانی از سلطنت ضروری تشخیص داده بودند تا صرفاً به رؤسای طوایف و قبایل متکی نباشند.

احترام و تسامح و اغماضی که شاهان هخامنشی دربارهٔ مذاهب ملل تابعه معمول داشتند، سرمشقی برای سلسله‌های جانشین آنها شد و استنباط می‌شود که سلوکیها و اشکانیان هم حتی‌الامکان همین رویه را به‌کار بسته و در فتوحات و تشکیلات خود، مذاهب کشورهای گشوده شده را محترم داشته‌اند و تعصب شدید و حادی برای محو آنها یا ایذای پیروانشان نشان نداده‌اند. به همین دلیل نفوذ مزداپرستی یا آیین یونان نتوانست حتی اثر مذاهب کهنهٔ آشور و بابل را در بین‌النهرین که مرکز دگرگونیها و عرصه زد و خوردها بود به‌کلی از بین ببرد. اثر این ادیان در علوم و نوشته‌ها و افکار و اوراد مخصوصاً علم کیمیا و ستاره‌شناسی دیده می‌شود و ادیان مهم دیگر نیز، از قبیل یهود، بت‌پرستی، صابئین، بودایی به حیات و توسعه خود ادامه می‌دادند و آیین تازه ظهور کرده مسیحیت نیز در حال پیشروی و عرض اندام بود.

به پیروی از همین سیاست در بدو تأسیس دولت ساسانی آیین بودا تا حدی از طرف مشرق و مسیحیت با سرعت زیادتر از طرف مغرب، به داخل خاک ایران سرایت کرد. نفوذ سایر اقلیتهای مذهبی از قبیل یهود و صابئین و زروانیان و بعداً مانویان در زمان شاپور اول و سپس مزدک در زمان قباد باعث اغتشاش و اختلاط مذهبی مشوش‌کننده و شایان دقتی شد که اتخاذ یک رویهٔ سخت و شدید را ایجاب می‌کرد.

شاهان ساسانی برای مقابله با این خطر در تقویت و استحکام اساس دین زرتشت و بسط نفوذ روحانیان و مؤبدان زرتشتی کوشیدند. به‌علاوه برای مقابله با امپراتور نیرومند روم که دین رسمی او عیسوی بود و در تمام طول تاریخ ساسانیان بر سر ایالات غربی با هم در زد و خورد بودند، هیچ وسیله‌ای مؤثرتر از تقویت نیروی دین نبود. گاهی در مورد اقلیتهای مذهبی سختگیریهای بسیار شدیدی اعمال می‌شد و زمانی با دیده تساهل و تسامح و احیاناً توافق به آنان می‌نگریستند.

به طوری که مورخ ارمنی الیزه وارداپت (Elisée Vardapet) نوشته است، در زمان شاپور اول فرمانی صادر می‌شود که به موجب آن پیروان ادیان دیگر را در اجرای مراسم مذهبی خود آزاد می‌گذاشتند. چندی بعد به طوری که کتیبه کرتیر در

نقش رستم و نقش رجب حاکی است، عده‌ای از مبلغان و پیروان خارجی را دستگیر و اعدام و بعضی را به خارج از کشور تبعید و اخراج می‌کنند. باز در زمان یزدگرد اول (۴۱۰) شورای مذهبی سلوکیه برای سلامتی پادشاه ایران دعا کرده و رسمیت دین عیسوی را در آن شهر زیر حمایت پادشاه ایران اعلام داشته است، به طوری که در آنجا و در نصیبین مدارس روحانی و مذهبی مهم و معروفی تأسیس شد.

آیینی که پیشروی آن بیش از همه باعث نگرانی شد، عیسویت بود. سایر ادیان در برابر این آیین سریع‌النفوذ چندان مهم و نافذ نبودند. برای توصیف اهمیت نفوذ مسیحیت نسبت به سایر ادیان، ناگزیر مختصری از وضع ادیان در دورهٔ ساسانی توضیح داده می‌شود و سپس به موضوع سیر مسیحیت می‌پردازیم.

www.tabarestan.info تبرستان

۱. دین یهود. در دورهٔ اشکانی مانند عهد هخامنشی یهودیها در تمام کشورهای آسیای غربی متفرق بودند و توانستند مذهب خود را توسعه دهند و کشور خود را آباد سازند. پراکنده بودن یهودیان در این نقاط از زمان بخت‌النصر پادشاه بابل (حدود ۵۹۰ ق.م) و کوچانیدن آنان از بیت‌المقدس و اسیر ساختن آنها در بابل، آغاز شد.

در اوایل دورهٔ ساسانی مذهب یهود نیز یکی از مذاهب رایج بود و در بابل و مشرق فرات و بین نهاردس (Nehardés) تا سورا (Sura) نفوذ داشت و یهودیان به شغل زراعت و تجارت و سایر حرفه‌ها اشتغال داشتند. رئیس آنها راش گالوتا (رأس‌الجالوت)[1] را خود انتخاب می‌کرد و پادشاه ایران سمت او را تصویب می‌نمود. رأس‌الجالوت مأمور وصول مالیاتها و عزل و نصب قضات بود و شرایع و قانون و اخبار یهود را تعلیم می‌داد و ترویج می‌کرد. با آنکه این فرقه خطری تولید نمی‌کرد، معهذا اردشیر چندان روی خوشی بدانها نشان نمی‌داد و گاهی هم تحت فشار قرار می‌گرفتند.

مهم‌ترین حوزه‌هایی که نفوذ دین یهود قابل ملاحظه بود سورا در ارض مقدس، نهاردا (Nehrdea) در شمال بابل، پومبادیتا[2] (Pumbaditha)، ماحوزه (Mahoaé) و سلوسی (Seleuci) بود و در این اوان است که تفسیر قوانین یهود آغاز

---

۱. راسی‌الجالوت یاراش گالوتا: گالوتا یهودان اسیر در فلسطین و راس یعنی سر.

۲. پمبادیتا به عربی فم‌البداة یعنی دهانه شهر بداة (به ضم و یا فتح ب هر دو نوشته‌اند) است و شهری بوده که فاصلهٔ آن از جانب چپ فرات تا شمال شهر کوفه یک روز راه بوده است.

و بر مطالب تلموذ[1] افزوده می‌شود. در سورا مدرسه‌ای در قرن سوم میلادی تأسیس یافت که علمای یهود امورائیم (Amoraim) در آن مدرسه به تعلیم اخبار و احادیث و علوم مختلفی که امروز تلموذ نامیده می‌شود، مشغول بوده‌اند.

در داخل ایران، یهودیان در مغرب خوزستان و مرکز همدان و اصفهان، متفرق بودند و یهودیان تاجیکستان و ترکستان و افغانستان در آن زمان به همین مناطق رفته‌اند. تعداد یهودیان در اصفهان بیش از هر نقطه دیگری بوده است و چون عده آنها زیاد بود و دستهٔ مهمی را تشکیل می‌دادند، یکی از محلات مخصوص آنها بوده است. در اوایل دورهٔ اسلامی این شهر را به دلیل فراوان بودن جمعیت یهودیان، «یهودیه» می‌نامیدند.

عده‌ای براساس اسناد پهلوی مادر نرسی را یهودی دانسته‌اند. زن یزدگرد اول شوشین‌دخت (Shöshendukht) دختر پیشوای بزرگ یهود (رأس‌الجالوت) بود و یزدگرد به خواهش او یهودیان را به شهر جی در حوالی اصفهان فرستاد و در این شهر برای آنان معبدی بزرگ ساخت. فیروز پسر یزدگرد از همین زن بوده است، ولی یزدگرد دوم به عکس، با یهودیان سخت‌گیر بود و به طوری که نوشته‌اند در سال ۴۵۵ و ۴۵۴ میلادی فرمان می‌دهد تا یهودیان روز شنبه را تعطیل بگیرند.

چون مبانی دین مانی از مسیحیت و زردشتی و بودایی الهام گرفته بود، مانویان به آنان احترام می‌گذاشتند، ولی با دیانت یهود میانه خوبی نداشتند و پیروان یهود را شیاطین می‌دانستند.

در زمان پادشاهی فیروز (۴۵۹-۴۸۲ م) به علت اینکه یهودیان دو تن از مردان زرتشتی را زنده پوست کنده بودند، دچار قتل و آزار شدیدی شدند و این کشتار در شهر اصفهان که مرکز و محل تجمع یهودیان بود، شدت بیشتری داشته است.

۲. صابئین. دسته‌ای از اقوامی که در کشورهای آسیای غربی پراکنده بوده‌اند، صابئین (Sabine) (صبیها) نامیده شده‌اند. بعضی وجه تسمیهٔ این نام‌گذاری را «صابی» پسر «شیث» ذکر کرده‌اند که با پدر و برادرش «اینا‌خ» در هرمان مصر مدفون هستند؛ عده‌ای نیز از صابا کلمه عبرانی یعنی سیارگان دانسته‌اند. برخی نیز ریشهٔ آن را از صوبا یا صبه و دسته‌ای از اقوام سامی دانسته‌اند. در قرآن مجید صابئه و صابئین و اروپاییان مانـدایی (در

---

۱. تلموذ مجموع اخبار یهود است. این لغت جمع «لمذ» یعنی تعلیم است.

www.tabarestan.info تبرستان

جستجوی ماندا در شناسایی حقیقت) و بعضی صابئه، البطائح، مغتسله[1]، ناصوری گفته‌اند. بعضی چون آنها را ساکنان شهر سبا دانسته‌اند، صابئون گفته‌اند.

نویسندگان شام آنها را منکده (Manqdé) (پاکها) یا هله‌هواره (Hallehevaré) (سفیدپوستان) نامیده‌اند، زیرا همیشه لباس پاک سفیدی به تن داشته‌اند. اروپاییان نصارا «سن‌ژان» می‌گویند، زیرا در برابر هر خطایی باید غسل کنند. نصرانیها (Nazareen) (مسیحیان مسیحیایی) از این فرقه‌اند.

دریانوردان پرتغالی در قرن هفدهم میلادی معنای این لفظ را درست نفهمیده بودند و به غلط آنها را «مسیحیان یوحنای تعمیددهنده»، می‌خواندند.

www.tabarestan.info تبرستان

زبان صبیها (مندائیها) آرامی و الفبای آنان ابگ (Abaga) نامیده می‌شود که با تغییراتی همان الفبای آرامی است. این قوم چون شبها برای نگاهبانی گله در صحرا می‌ماندند، در زیر آسمان شفاف و صاف حرکات اجرام سماوی و قرب و بعدشان را از یکدیگر مورد توجه، دقت و سنجش قرار دادند و نیک و بد اوضاع عالم و احوال مردم را تحت‌تأثیر آن حرکات می‌دانستند.

پیروان این عقیده در گذشته معتقد بودند که پیش از طوفان نوح این عقیده رایج بوده است و ابراهیم و پس از او اولاد و احفادش تا بنی‌اسرائیل نیز خلق را به همین مذهب دلالت کرده‌اند و در لوح ده‌گانه که در میان رعد و برق در کوه سینا بر موسی نازل شد مندرج بوده است. پاره‌ای نوشته‌اند که به عقیده پیروان این دین انسان رهنما و پیغمبر ندارد و خود می‌تواند به خالق راه یابد، ولی این عقیده کلیت نداشت، زیرا بسیاری از آنها خود را پیرو آیین یحیی بن ذکریا و برخی محمد بن ذکریا می‌دانستند و دسته‌ای به نوح و آدم عقیده داشته‌اند.

یحیی پیش از عیسی ظهور کرد و کتاب او به نام *سدره* یا *صحف* به زبان سریانی است و نیز معتقدند که پیش از کتاب یحیی (*کنز*) نخستین کتاب آسمانی است که آدم نازل کرده و دین یحیی مکمل آیین اوست.

بعضی از محققان تصور کرده‌اند که یحیی رئیس این دین و عیسی هم یکی از پیروان او بوده است.

---

۱. لقبی است که عربها بدانان داده‌اند به‌واسطه غسل زیاد و پی در پی‌شان.

اساس این دین تعمید (آب‌تنی) در آب جاری است (مخصوصاً رود اردن که یحیی در ساحل آن می‌زیست) و عیسی را هم او تعمید داده است. پیروان یحیی که به یحیائیها معروف‌اند، بعضی پس از قتل او به دین عیسی گرویدند و بعضی جلای وطن کردند و به بین‌النهرین آمدند. همان‌طورکه در بالا گفته شد یک دسته دیگر در حران ساکن بودند و همان معتقدات یونانیان قدیم را داشتند و مجسمه‌های هرکول، ژوپیتر و ونوس (آفرودیت) را نگاه داشته بودند. این عده در زمان مأمون خلیفه عباسی ضمن مسافرت حج از حران عبور می‌کنند و با پرسش از دین آنها، برای آنکه اهل کتاب قلمداد شوند، خود را از صابئین نامیدند.

صابئین در ابتدا معتقد بودند خدا یکی است و پس از مردن، روز حشر و رسیدگی به حساب هم هست و شخص در دنیا باید پرهیزگار و صالح باشد تا در آن دنیا جزای خیر ببیند و برای همیشه در آسایش باشد. آنها خدای آفریننده موجودات را به حدی تعظیم و تکریم می‌کردند که هیچ‌گاه خود را در خور اینکه نام او را بر زبان بیاورند نمی‌دانستند و به خدا تقرب نمی‌جستند، مگر توسط عقول کامله و ملائک مقرب، که اجرام علویه بوده‌اند. آنان زندگی خود را بسته به وجود این اجرام می‌دانستند و معتقد بودند این اجرام علویه و ملائک مقرب را هر یک مقام و کاری مقرر است و تحت فرمان آفریننده کل، اوضاع را اداره می‌کنند، به این دلیل در موقع نماز و نیاز آنها را واسطه بین خود و خدا قرار می‌دادند و توسط آنها از آفرینندهٔ کل حاجات و خواسته‌های خود را طلب می‌کردند، ولی به‌تدریج این صفا و اصالت از بین رفت و به صورت ستاره‌پرستی و بت‌پرستی درآمد.

صبیها در اصل در کنار رود مدیترانه شرقی و بحر هند و خلیج فارس و بحر عمان و کنار دجله و فرات زیست می‌کردند. آنان چون برای غسل تعمید و تطهیر و عبادت به آب احتیاج داشته‌اند، منازل و همین‌طور پرستشگاههای خود را همیشه کنار رودخانه و سواحل دریا می‌ساخته‌اند.

صابئین محتمل است که چون پیروان حضرت یحیی از قرن اول میلادی در اثر سخت‌گیریهای عده‌ای از اسرائیلیها که به دین مسیح گرویده بودند ناچار به شامات و سواحل اردن مهاجرت کرده باشند و چون یکی از ارکان دین آنها تعمید و ارتماس در

www.tabarestan.info تبرستان

آب جاری بوده است، در سواحل دجله و فرات و کارون سکنی گزیده‌اند. دسته‌ای نیز به میشن که امروز به دشت میشان معروف است مهاجرت کردند. پدر مانی، پاتک از همین فرقه مغتسله بود و مانی نیز در میان همین فرقه بزرگ شده بود.

صابئین به‌تدریج از اصول اصلی آداب و معتقدات خود منحرف شدند و به عوض آنکه مانند سابق اجرام علویه سماوی را که ساکن ارواح و عقول عالیه می‌دانستند، بین خود و خدا واسطه قرار دهند، تمثالهایی از سنگ و چوب می‌تراشیدند، در جاهای مورد احترام نصب می‌کردند و می‌پرستیدند؛ بالاخره هم این هیاکل را در معابد برپا داشتند و معابد را به بتکده تبدیل کردند و معتقد بودند روح و عقل خدایی در اینها حلول کرده است. اعراب پیش از اسلام اکثراً این دین را داشتند.

www.tabarestan.info تبرستان

تعداد صبیها فعلاً رو به نقصان است و جمعیت آنها در حدود پنج شش هزار نفر بیش نیست که در بغداد و شهرهای عراق پراکنده‌اند. در ایران نیز حدود سیصد خانوار آن در خرمشهر و آبادان و اهواز زندگی می‌کنند. شغل اغلب آنها قلمزنی روی نقره است، سال آنان یزدگردی و مانند سال و ماه ساسانی است و آنان را مانداییی، صبی، نصرانی و مسیحیان یحیایی می‌نامند.

کتاب معروف مانداییان *سیدرا ربا* (Sidrâ Rarbâ) یا *گنزه* (Ginza) است و دو چاپ آن در دست است، یکی چاپ نوربرگ (Norberg) در سه جلد (۱۸۱۵-۱۸۱۶ م) و دیگری چاپ پیترمن (Petermann) در دو جلد ۱۸۶۷ م. گنوستیکهای بین‌النهرین (Gnosticisme) و بابل و گنوسیتکهای مشرق را که افکارشان در زمان اسلام رایج بود غالباً از صابئون و مانداییی و مغتسله دانسته‌اند. کتابهایی که از صابئین بحث کرده‌اند، به نقل از *تاریخ براون* (ص ۴۵۱) عبارت‌اند از:

Dr. A. J. Wilhelm Brandt, Diemandäische Religion 1889.
Dr. A. J. Wilhelm Brandt, Mandäische Schriften 1893.
Th. Nöldeke, Mand Grammatik 1875.
H. Pognon, Consul de France a Alepincr Mand Des Coupes De Khouabir 1898.

«بنا بر قول این طایفه خدا در ماورای عالم محسوس و حتی در آن سوی جهان معقول است و پدری است مجهول و بی‌نام که فکر بشری را به دامن کبریای او دسترس نیست جهان به واسطه اشراقات دائمی یا Èon از ذات این خدای اصلی صادر می‌شود و به وجود می‌آید. مراتب این تجلیات نزولی است، یعنی هر یک از اشراقات نسبت

به ما قبل خود اخس است تا به عالم مادی منتهی شود که آخرین اشراق و ناپاک‌ترین تجلیات است، ولی در این جهان مادی شوقی هست که او را به مبدأ الهی باز پس می‌کشاند. ماده یعنی عالم جسمانی منزلگاه شر است. اما یک بارقه الهی که در طبیعت انسان ودیعه است این جهان را به سوی نجات هدایت می‌کند و او را در حرکت صعودی خود از میان افلاک دستگیری می‌کند و به عالم نور می‌رساند. اعتقاد گنوستیکهای متأخر راجع به نظام جهان این بود که انسان (یا انسان نخست) را وجودی نیم خدا می‌دانستند و ظاهراً این مفهوم را از اساطیر ایرانی گرفته بودند. بعضی از گنوستیکها، انسان نخست را آدم دانسته‌اند و بعضی او را مسیح ازلی گفته‌اند و طایفه‌ای بر آن بودند که حقیقت انسان نخست در آدم حلول کرده و پس از آن به صورت مسیح ظاهر شده است. اوست نخستین مولود خدای بزرگ که در ماده نزول کرده و جان جهان محسوب می‌شود. او را نیم خدا و عقل و کلمه هم می‌گفتند. با ایجاد این انسان، قوس نزولی در ماده شروع شده است و به وسیله او نزاع و کوشش برای نجات صورت می‌گیرد، اما نجات میسر نیست مگر با عنایت الهی.

از اینجاست که در همه کتابهای گنوستیک ظهور یک نفر رهاننده وعده داده شده است و همین اعتقاد بود که گنوستیکها را پیرو دین مسیح کرد، زیرا که منجی موعود را عیسی مسیح دانسته‌اند.

اکثر گنوستیکها که از طریقه آنها آگاهی داریم از مردم ولایات شرقی ممالک روم بوده‌اند. یکی از فرقه‌های گنوستیک بین‌النهرین و بابل فرقه مانـدایی است و دیگری که در کتابهای عرب آنها را مغتسله نامیده‌اند، یکی از مآخذ کیش مانوی است. عرب همهٔ فرقه‌های گنوستیک شرق را که افکارشان در زمان اسلام هم رواج داشته است حنیف یا صابئون خوانده است.»[1]

۳. دین بودایی. از زمان سلطنت آشوکا (Ashoka) یعنی حدود ۲۶۰ ق.م که آشوکا به این آیین گروید، در ولایات شرقی ایران نفوذ کرد و پیروانی به دست آورد، مبلغانی به گنداره (دره کابل) و باختر فرستاد و در قرن دوم پیش از میلاد نفوذ آن افزایش یافت. سکه‌هایی از یکی از پادشاهان محلی رخج و زرنگ پیدا شده که روی آن نقش بودایی است (حدود ۱۸۰-۱۶۵ ق.م) و پس از آشوکا، مؤسس سلسلهٔ کوشان دوم، کنشکا (Kanishka) این آیین را دین رسمی کشور خود کرد و برای ترویج و توسعه آن در صفحات شرقی ایران کوششهایی به عمل آورد.

---

۱. کریستن‌سن، آرتور، *ایران در زمان ساسانیان*، ص ۱۹.

اروپاییان در سدهٔ اول میلادی در گندارہ معابد و صومعه‌هایی به نام ویهاره (بهاره) ساختند که سبک ساختمان و حجاری آنها هندی و یونانی و مختلط است و بر دیوارهٔ آنها حجاریهایی از بودا یافت شده است. در بامیان مغرب کابل مجسمه‌های هندی و بودایی وجود دارد و به طوری که سیاح معروف چینی هیانک تسانگ (Hiang Tsang) نوشته است؛ در قرن هفتم میلادی معابد بودایی و سایر ادیان دیگر هند در نواحی شرقی ایران وجود داشته است.

معبد نوبهار بلخ که بعدها در ادوار اسلامی اشتباهاً آتشکده نوبهار خوانده شد، یک پرستشگاه بودایی بوده و معنی «دیر نو» می‌داده است. خانواده برامکه[1] که در دستگاه خلفای عباسی مخصوصاً هارون‌الرشید مقام بزرگی داشتند، از رؤسازادگان همین دیر بودایی بوده‌اند.

در افغانستان و قسمتی از ازبکستان و تاجیکستان کنونی که از ایالات شرقی و شمالی ایران ساسانی را تشکیل می‌داده‌اند اکثر مردم بودایی بودند. سلسلهٔ خیونیان، کوشانیان و هبتالیان نیز که در این نقاط حکومت داشته‌اند، یا بودایی یا متمایل به این مذهب بوده‌اند.

به طوری که اهل تحقیق بیان داشته‌اند، این آیین ممکن است از راه خلیج فارس یا از طرف مشرق ایران و صفحات شمالی به مغرب ایران و بابل سرایت کرده باشد. پاره‌ای از اصول این آیین وارد دین مانی شد و دور نیست که مانویان از همین راه یا در مسافرت به نواحی مجاور هند با اصول مذهب بودایی آشنا شده باشند.

سکه‌ای از پیروز شاه «شاه نواحی شمال شرقی و خراسان» به دست آمده است که یک طرف آن «پرستندهٔ مزدا پیروز خداوندگار، شاه کوشان» و طرف دیگر صورت رب‌النوع است که روی آن «بودا خدا» نوشته شده است و این‌طور اظهار نظر کرده‌اند که چون شاهزادهٔ ساسانی پیرو مانی بوده ممکن است همزمان هم پرستنده مزدا بوده باشد هم بودا.[2]

از بوداییسم اثر قابل ذکر و مهمی در مذهب مزادیی زمان ساسانیان دیده

---

۱. پرمکه لقبی بود که بوداییها به سرپرست معابد خود می‌دادند.

۲. *تاریخ* کریستن‌سن، ترجمه رشید یاسمی، ص ۱۲۸.

نمی‌شود، ولی در کتیبهٔ کرتیر در نقش رستم ضمن بحث از مبلغان ادیان خارجی که مورد تنبیه و اخراج و تبعید قرار گرفته‌اند، از رهبانان بودایی به نام «سمناها» (Samana) یاد شده است و از دسته دیگری نیز به نام «موکتکاها» (Muktaka) نام برده شده است که به نجات‌یافتگان که احتمالاً از هندیها بوده‌اند، تعبیر شده است. بنابراین به نظر می‌رسد که نفوذ این آیین در ایران مخصوصاً در نواحی شرقی قلمرو پادشاهی بیشتر و شدیدتر بوده است.

۴. مسیحیت در زمان ساسانی. انتشار مسیحیت در ایران چندی پس از رواج این آیین در آسیای غربی آغاز شد. در این هنگام به همراه مبلغانی که به اطراف و اکناف عالم گسیل شده بودند، مبلغانی نیز به ایران اعزام شدند. از معروف‌ترین مبلغان شخصی به نام ادایی (Addaï) یکی از ۷۲ نفر پیرو مسیح بوده که به همراهی ماری (Mari) و آگائی (Aggaï) به ایران آمدند. گفته‌اند که سن‌توماس مبلغ ناحیه پارت و هندوستان تبلیغات مسیحیت[1] در ایران را نیز به عهده داشته است. به‌علاوه آرامیانی که از ادسا (اورفه) به ایران رفت و آمد می‌کردند، بالتبع این مأموریت را انجام می‌داده‌اند.

قدیم‌ترین مناسبات بین ایران باستان و مسیحیت دو مورد است که در انجیل ذکر شده است: یکی اینکه مغان ایرانی حضرت عیسی را هنگام طفولیتش در بیت‌اللحم زیارت کرده‌اند. به طوری که در باب دوم انجیل متی مکتوب است، از اقوام غیریهود، ایرانیان نخستین قومی بودند که به دیدار حضرت عیسی نایل شده

www.tabarestan.info تبرستان

---

۱. اساس معتقدات مسیحیت بیشتر همان عقاید تطور و تکمیل‌یافته یهود و اقوام مشرق زمین بود. گوستاو لوبون در این باره گفته است:

«مسیحیت در پنج قرن اول حیات خود، با حذف عوامل فلسفی و مذهبی یونانی و شرقی هدف خود را ادامه داد و بدین ترتیب مخلوطی از تمام معتقدات شرقی، مخصوصاً معتقدات مصری و ایرانی شد که در حوالی قرن اول میلاد در سرزمینهای مشرکین سابق اروپایی انتشار یافته بود.

آیین مصری و مهرپرستی ایرانی، پیروان زیادی در میان اروپاییان داشت. اغلب مراسم و آداب و اعمال و مظاهر مذهبی مسیحی و نزاع ابدی خیر و شر مطلق، متعلق به مهرپرستی ایرانیان بوده است.» (*تاریخ ادیان*، تألیف دکتر علی‌اکبر ترابی، ص ۲۹۱)

همان‌طورکه مهرپرستان ایرانی، میترا را ستایش می‌کردند، عیسویان نیز عیسی را به عنوان منجی عظیم عالم بشریت می‌پرستند، و اهریمن مسیحیت همان انگیزه مینوی دین زرتشتی است و بسیاری از معتقدات آنها درباره رستاخیز، به عقاید زرتشتیان شباهت دارد.

بودند، به‌یادبود این واقعه که باعث افتخار مسیحیان ایرانی بوده است، در روز ششم ژانویه هر سال جشنی به نام عید ظهور در کلیساها بر پا می‌شود.

از انجیل متی:

آیه ۱: و عیسی چون در بیت‌لحم یهودیه، در زمان هیرودیس شاه زاییده شده، ناگاه مجوسی چند از ناحیه مشرق به اورشلیم آمدند.

آیه ۲: گفتند کجاست آن مولود که پادشاه یهود است، زانکه ما ستاره او را در طرف مشرق دیده‌ایم، و از بهر آنکه او را بپرستیم، آمده‌ایم.

آیه ۷: هیرودیس به تنهایی مجوسیان را نزد خود خواند. زمان ظهور ستاره را از ایشان استفسار کرد.

آیه ۸: پس ایشان را به بیت‌لحم فرستاد، گفت بروید و از حالات آن طفل اطلاع تمام به هم رسانید و چون او را در یافته باشید، مرا مطلع سازید، تا من نیز بیایم و او را پرستش کنم.

آیه ۹: ایشان گفته پادشاه را شنیدند و رو به راه نهادند. ناگاه ستاره‌ای که در ناحیه مشرق دیده بودند در پیش رویشان می‌رفت تا آنکه آمد بر جایی که طفل بود، ایستاد.

آیه ۱۰: پس چون ستاره را بدیدند، بی‌نهایت خرسند شدند.

آیه ۱۱: و به خانه درآمده طفل را با مادر خود مریم یافتند، پس افتاده او را سجده کردند، و مخازن خود را گشودند و از طلا و کندر و مرّ به او پیشکش کردند.

آیه ۱۲: و از آنجا که در خواب ملهم شده بودند که به نزد هیرودیس بازگشت نکنند، پس از راه دیگر به وطن خود بازگشتند.

مورد دیگر حضور چند تن از پارسیان، عیلامیان و ساکنان جزیره در اورشلیم در روز پانتکوت (Pentecôte) است: پنجاه روز پس از مرگ مسیح، یعنی روزی که قوت روح‌القدس بعد از مسیح بر حواریون افاضه شد، و آنان مأمور تبلیغ مردم شدند، به کیفیتی که در باب دوم کتاب اعمال رسولان ذکر شده است، طوایف نام‌برده در خراسان، کردستان، خوزستان و عراق امروزی که همه قسمتهای ایران آن ایام را تشکیل می‌داد، زندگی می‌کرده‌اند، به یاد این واقعه همه ساله جشنی در کلیساهای دنیا برگزار می‌شود.

اساس مسیحیت در همین زمان در بیت‌المقدس پی‌ریزی شد و مبلغانی به

www.tabarestan.info تبرستان

اطراف گسیل شدند. صحنهٔ پهناور ایران نیز یکی از آن نقاط بود، و معروف است که نخستین بار دو تن از حواریون (شمعون غیور و یهودا (یاتوما)) برای تبلیغ و انتشار عقاید مسیح به سمت مشرق آمدند و نوشته‌اند که یهودا تا هندوستان هم رفته و گویا این هر دو کشته شده باشند. به این ترتیب، مسیحیت در قرن اول میلادی وارد سرحدات ایران شد. ایذا و آزاری که رومیان در سده‌های اولیه میلادی به پیروان مسیح روا می‌داشتند، سبب شد عده‌ای از مبلغان آن وارد قلمرو پادشاهی اشکانی شوند که برای ادیان منطقه آزادتری بود. در ۱۰۴ م شخصی زرتشتی به نام «پقیدا» (Pqidha) که به مسیحیت گرویده بود به مقام اسقف آربل منصوب شد.

آربل (مشرق دجله) ظاهراً نخستین شهر ایرانی بوده که دسته‌ای از عیسویان در آن متمرکز شده‌اند و بعد از آن، شهر کرکوک (کرخای بیت‌سلوخ) هم مسکن عده‌ای از پیروان این آیین بود. این شهر به موجب «نامه شهدای عیسوی ایران» در زمان بلاش سوم اشکانی (ولاگاس (Volagase) ۱۴۸-۱۹۱ م) تا سال بیستم سلطنت شاهپور اول، یعنی تقریباً از ۱۴۸ تا ۲۵۱ میلادی جایگاه مقدسی بود. در شهر سلوسی نیز عیسویان می‌توانستند آزادانه مراسم مذهبی خود را اجرا کنند و نیازی نداشتند که برای این کار به انطاکیه بروند.

به طوری که نوشته‌اند تا پایان سلطنت پارتها متجاوز از بیست دایره اسقفی در کشورهای ایرانی تأسیس شد که یکی از آنها دایره اسقفی فارس بوده است. پیروان و معتقدان مسیحیت، به‌تدریج در شهرهای بزرگ ایران از جمله در سلوکیه و تیسفون پرستشگاههایی ساختند، و این دو جایگاه مقر اسقف بزرگ شد. به‌علاوه ساسانیها ضمن جنگهایی که با رومیها داشتند، گاهی عده زیادی از سکنه یک شهر را کوچ می‌دادند و به داخل ایران منتقل می‌کردند. وجود این مهاجران در نواحی مختلف سبب انتشار عقاید مسیحیت در آن نواحی می‌شد.

در ایران ساسانی مخصوصاً از نیمه دوم تا انقراض آن سلسله مراکز عیسوی زیادی از مدائن تا سمرقند وجود داشته که زبان و کتابهایشان سریانی بوده و عده زیادی از دانشمندان ایرانی که مسیحی شده بودند، در آن مراکز بوده‌اند. به طوری که قبلاً ذکر شد، چون محلی که این لهجه رواج گرفت قسمتی از سوریا

www.tabarestan.info تبرستان

بود، اصطلاح سریانی از همین نام گرفته شده است و این زبان، در حقیقت زبان کلیساهای مسیحیت مشرق زمین شد و مبلغان عیسوی، این زبان را به هر جا که کلیسای عیسوی بود و حتی تا هند هم بردند، ولی موقعیت ایران از لحاظ زبان، برای پیشرفت مسیحیت از فرات به طرف مشرق و به داخل ایران مناسب نبود، زیرا زبان مردم ایران و مشرق فرات پهلوی و فارسی و سریانی و آرامی بود اما زبان نواحی روم غربی و شرقی یونانی و آرامی و به زبان مبلغان مسیحی نزدیک‌تر بود.

در حدود قرن چهارم میلادی مسیحیت از راه شهرهای کنار مدیترانه، مانند حلب و انطاکیه، به سوی مشرق سرازیر شد و نخستین مرکز بسیار مهم جزیره در شهر ادسا یا اورفا ساحل غربی رود فرات تشکیل شد. در همین شهر در قرن چهارم میلادی چهار انجیل به نام دیاتسارون[1] به زبان سریانی ترجمه شد. در مدرسه این شهر

www.tabarestan.info تبرستان

---

۱. دیاتسارون (Diatessaron): نخستین کتابی که حاوی وقایع زندگی حضرت عیسی(ع) و سرگذشت اوست. در ۱۸۰ میلادی تاتین Tatien (تاتیانوس) یکی از رؤسای معروف کلیسای شهر رها این کتاب را تدوین کرد. وی چهار انجیل (متی ـ مرقس ـ لوقا ـ یوحنا) را در هم آمیخت و از آن کتابی به نام «دیاتسارون» تدوین کرد که حاوی تمام مطالب به زبان سریانی بدون ذکر مطالب مکرر بود. اتفاقاً این نخستین کتابی است که در حوزهٔ علمی رها به زبان سریانی نقل شده است. متن انجیلهایی که دیاتسارون از آنها ترکیب یافته به زبان یونانی بوده است. این کتاب همه جا مورد استقبال عیسویان قرار گرفت و به گفته اسقف ربولا (Rabula) اهل ادسا بیش از دویست نسخه از این کتاب در حوزهٔ علمی او مورد استفاده بوده است. تاتین تنظیم‌کننده این انجیل سفرهایی به شهرهای کیلیکیه و انطاکیه و روم کرد.

در نیمه قرن سیزدهم میلادی این کتاب به زبان فارسی ترجمه و منتشر شد. مترجم این کتاب که از اهل تبریز بود دربارهٔ علت مبادرت به این امر گفته است که ضمن مسافرت به مازندران و هرات و نیشابور و طوس و ملاقات با مسیحیان متواری شده بدان‌جاها، از وی تقاضا می‌شود که برای اطلاع فرزندان آنها که طبعاً فارسی زبان بودند، انجیل به فارسی ترجمه شود. نامبرده انجیل را به فارسی ترجمه و چهار نسخه از آن تهیه می‌کند که فعلاً یکی در کتابخانه دانشگاه آکسفورد، یکی در کالج یوسف مقدس بیروت Saint Joseph، دیگری در کتابخانه شخصی فرهاد معتمد در ایران و چهارمی در کتابخانه شهر فلورانس Bibliotecu, Medicea Laurenziana ایتالیاست. این نسخه اخیر در ۱۵۴۸ میلادی از طرف استیفان پنجم، مطران ارمنی مقیم شهر سلماس در آذربایجان، هنگام سلطنت شاه طهماسب اول در تبریز به پاپ پولس سوم تقدیم شد. ←

قسمتی از علوم یونانی و منطق و فلسفهٔ ارسطو تدریس می‌شد و بین طلاب این مدرسه دانشمندانی تربیت شدند که در علوم طب و ریاضیات و فلسفه و منطق تحقیقاتی کردند و کتابهایی نوشتند. در نتیجهٔ ورود تعداد زیادی از ایرانیان عیسوی‌شده به این شهر، مدرسه‌ای خاص ایرانیان به نام «مدرسه ایرانیان» تأسیس شد و فارغ‌التحصیلان این مدرسه برای تبلیغ به کلیساهای مسیحی حوزه پادشاهی گسیل می‌شدند.

در اوایل قرن چهارم تمرکز فرقه‌های مسیحی صورت جدی‌تری به خود گرفت، پاپابر آگائی (Papabar Aggai) اسقف مسیحی سلوسی تمام فرقه‌ها را زیر نظر خود قرار داد و مرکز روحانیت را به تیسفون برد، منتها این کار اختلافاتی بین فرقه‌های عیسویان ایجاد کرد که بالاخره به خلع پاپابر و در نتیجه، ضعف عیسویان منجر شد.

تا زمانی که امپراتوران روم مذهب مسیح را نپذیرفته بودند شاهان ساسانی چندان واهمه‌ای از توسعه و نفوذ مسیحیت نداشتند، زیرا خود آنها دشمنان عیسویت بودند. ولی از زمانی که کنستانتین در زمان شاپور دوم (قسطنطین) مذهب عیسوی را پذیرفت و پایتخت خود را از روم به کنستانتین (قسطنطنیه ۳۲۴ م) انتقال داد، شاهان ساسانی که خود مسئول و مروج و نگاهبان دین زرتشت بودند، بر آن شدند که در رفتار خود با

→ در قرن چهارم نوشته‌ها و انجیلهایی که در اغلب کلیساهای بزرگ خوانده می‌شد، جمع‌آوری شد و حفظ همین چهار انجیل مورد تأیید کلیساها و روحانیان مسیحی قرار گرفت، و بقیه که تاکنون در حدود شصت جلد از آن باقی است به صورت ادبیات مسیحی ابتدایی استفاده می‌شود. از ۱۵۴۶ برحسب تصمیم بزرگ‌ترین مجمع مسیحیان کاتولیک اروپا Concile de Trente تردید و شک در آسمانی نبودن انجیل ممنوع شد.

انجیل مرقیون (Marcion) را محققان مقدم بر سایر انجیلها دانسته‌اند و زمان آن را حدود ۱۳۴ م ذکر کرده‌اند. این انجیل در آسیای صغیر یا یونان تنظیم شده و انجیل مرقس نتیجه‌ای از آن است که حدود دو سه سال بعد در روم انشا شده است. انجیل متی از روی این دو انجیل احتمالاً در انطاکیه تهیه شده است. انجیل یوحنا حدود ۱۴۰ بعد از میلاد تدوین شد. انجیل لوقا در حدود ۱۵۰ میلادی توسط یکی از منشیان کلیسای روم به صورت تاریخ در مدح حضرت عیسی(ع) و عیسویت نوشته شد. (مرقس Mark، لوقا Luke، یوحنا John، متی Matthew)

پس از این چهار انجیل، کتاب اعمال رسولان است.

لفظ انجیل به معنای «یک خبر نیک» و مژدگانی و پاداشی است که به حامل اخبار خوش داده می‌شود. (*تاریخ ادیان*، تألیف دکتر علی‌اکبر ترابی)

www.tabarestan.info تبرستان

مسیحیان طریق جدی‌تر و سخت‌تری در پیش گیرند، زیرا از آن پس امپراتوران روم حامی و پشتیبان مسیحیون شدند و بالتبع قلب عیسویها با رومیها بود و به نفع آنها در ایران تحریکات و فعالیت می‌کردند. شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹ م) در این باب با صراحت گفته است: «آنان در میان ما زیست می‌کنند، ولی با قیصر احساسات مشترک دارند».

اما این تضییقات هنگامی که نسطوریها به تبعیت ایران درآمدند تخفیف یافت و حتی ایران پناهگاه فرقه نسطوری شد، زیرا این دسته از پیروان مسیح مطرود دسته‌های دیگر، و پیوسته مورد ایذا و آزار آنها بوده‌اند.

توضیحاً آنکه در قرن پنجم میلادی مدرسهٔ ایرانیان رها، طرفدار فرقه نسطوری شد. در نتیجه مورد مخالفت و بغض سایر علمای مسیحی رها و بیزانس و مورد ملاطفت دربار ایران قرار گرفت و محصلان مدرسهٔ ایرانیان رها به نصیبین آمدند که در کنار رود دجله و در سرزمین تصرف شده پادشاهی ایران بود، و مدرسه‌ای در این شهر تأسیس کردند. مبلغانی که از این مدرسه بیرون می‌آمدند به کلیساهای نسطوری حوزه پادشاهی می‌رفتند. از این به بعد دین عیسوی در ایران نضجی دیگر گرفت و پادشاهان ساسانی متعرض تبلیغات آنها نمی‌شدند. تیسفون مقر پاتریاک بود و در ریو اردشیر (به زبان سریانی بیت اردشیر) و گندی‌شاپور (بیت لاباط) هم مراکز مهمی دایر کردند.

برسوما (Barsauma) اسقف نصیبین دشمن سرسخت منوفیزیسم (Monophysisme) (پیروان وحدت روح و جسم مسیح) رهبر نسطوریان ایرانی بود و بسیاری از ایرانیان برجسته‌ای که عیسوی شدند، جزو این دسته بودند و اتفاقاً از پیروان پروپا قرص مسیحیت شدند و کاملاً در عقاید خود ثابت و پا برجا بودند.

تشکیلات نصاراهای[1] ایران تابع تشکیلات و تقسیمات کشوری بود. در ۴۱۰ م علاوه بر مرکز کل مذهبی، پنج مرکز دیگر در کنار دجله وجود داشت، و چندی بعد در شهرهای مرو و خراسان و فارس و اصفهان[2] و همچنین در هند (جزیره سوکوتورا)

---

۱. ایرانیانی که به مذهب مسیح گرویده بودند نصاری نامیده شدند. این کلمه از کلمهٔ پهلوی نتسران مرقوم در کتیبه اطراف کعبه زرتشت گرفته شده است. مسیحیان رومی را «کریستهان» نوشته‌اند و ترجمه جمله چنین است: «نصارا و مسیحیان کشور سرکوب شدند».

۲. بین ۵۳۳ تا ۵۷۷ میلادی یکی از پیشوایان بزرگ عیسوی که تابع طریق تیسفون بود، در اصفهان اقامت داشت.

و باختر نیز مراکزی تأسیس کردند. مرکز کل این نمایندگیها در تیسفون و مطران بود و در آنجا آنان را «جاثلیق» می‌نامیدند، و از ۴۲۴ میلادی به بعد نیز بطریق (پاتریاک) نامیده شدند.

از دشمنان سرسخت اقلیتهای مذهبی و مخصوصاً عیسویان «کرتیر» هیربدان هیربد زمان شاپور اول است. وی از روحانیان عالی‌مقام و متنفذ زرتشتی در بدو سلطنت ساسانیان است و در زمان پنج پادشاه می‌زیسته است.

کرتیر در قتل عام مانویان که در زمان سلطنت بهرام دوم در ۲۷۲ م به وقوع پیوست موفق شد به حساب عیسویان نیز برسد. او ضمن کتیبه‌های پهلوی در سرمشهد، نقش رستم و نقش رجب همه جا از محدود ساختن فعالیت و تبلیغات سایر ادیان و کشت و کشتار و قلع و قمع پیروان مذاهب دیگر صحبت می‌کند. ترجمهٔ آن کتیبه قبلاً ذکر شد.

پس از کرتیر شاهپور دوم (بزرگ) بیش از سایر اسلاف خود در صدد آزار عیسویان و اعمال تضییقات و اخذ عوارض از آنان برآمد. در ۳۱۵ م هنگامی که شاپور دوم طفل شش ساله‌ای بیش نبود، شورای مسیحیان در مدائن تشکیل شد و اسقف (اسکوبا) آنجا به مقام ریاست کل مسیحیان مشرق (جاثلیق) کاتلیکوس (Catholicos) ارتقا یافت. در ابتدای سلطنت این پادشاه با عیسویان به مهربانی و لاقیدی رفتار می‌شد، و این موضوع در نامه قسطنطین امپراتور روم به شاپور آشکار است، زیرا وی از مهربانی و ملاطفت شاپور با مسیحیان و ترقی کلیسای آنها اظهار خرسندی کرده است. ولی بعداً برای جنگ با رومیان و پس گرفتن پنج استان مهم غربی که گالریوس (Galerius) امپراتور روم از نرسی (۲۹۷ م) گرفته بود، پول زیادی لازم داشت و چون نصارا در صنوف سپاهیان شرکت نمی‌کردند، باعث سوءظن شد، به طوری که آنها را دوستان باطنی رومیها دانستند و مالیات سرانه آنها به دو برابر افزایش یافت. در زمان این شهریار دو فرمان صادر شد، یکی آنکه عیسویان مالیات سرانه را دو برابر بدهند، و دیگر آنکه کلیساهای ایران از دست کشیشان عیسوی خارج شود. مضمون این فرمان به موجب نامه اعمال شهیدان چنین است:

«به مجرد وصول این فرمان که از جانب خداوندگاری ما صادر شده، سیمون رئیس نصاری را دستگیر کنید و تا زمانی که این نوشته را امضا نکند و مالیات سرشماری و

www.tabarestan.info تبرستان

خراج قوم نصارا را که در کشور ما (خداوند) زندگانی می‌کنند، دو برابر وصول ننموده به خزانه ما نپردازد، او را رها مکنید، زیرا «ما خدایان» به امور جنگ اشتغال داریم و آنها در ناز و نعمت به سر می‌برند. آنها در مملکت ما ساکن‌اند ولی دوستدار ما قیصر هستند.»[۱]

سیمون از اطاعت اوامر پادشاه سر باز زد و به زندان شد و به قتل رسید.

این سیاست تا سال ۳۷۹ پایان پادشاهی شاپور دوم، دوام داشت. عده‌ای از عیسویان در این دوره کشته، و عده‌ای به سایر نقاط تبعید شدند. در سال ۳۶۲ هلیودر (Heliodor) اسقف با نه هزار عیسوی ساکن شهر فنک (Phenek) واقع در بزابده (Bezabdé) به خوزستان تبعید شدند. سوزومن (Sozomen) کشته‌شدگان عیسوی را در این دوره ۱۶۰۰۰ نفر نوشته، ولی به نظر لابور (نویسنده *تاریخ شهدای عیسوی*) این تعداد اغراق‌آمیز است. ضمن همین کشتار فجیعانه، شمعون جاثلیق مدائن و پنج اسقف و صد کشیش مسیحی نیز کشته شدند. اساس عمده سختگیریهای شاپور بزرگ با عیسویان که منجر به اعدام عده زیادی از آنها شد، توسعه دامنه تبلیغات آنها در ایران و از بین بردن آثار و معابد دین زرتشتی در آن دیار بوده است. زیرا به طوری که نوشته‌اند، تیرداد اول پادشاه ارمنستان در حدود ۳۰۰ م توسط گریگور مبلغ مسیحی بدان آیین درآمد و مردمان کشورش را نیز وادار کرد که عیسوی شوند. علاوه بر این کشور روم نیز در زمان کنستانتین به مسیحیت گرایید و آیین رسمی آن امپراتوری اعلام شد. اختلاف بین دو مذهب نیز نبرد بین دو امپراتوری را تشدید می‌کرد و طبعاً پیروان دین عیسویت در داخل ایران، مظنون تلقی می‌شدند و نمی‌توانستند مورد اطمینان دربار ساسانی باشند که حامی و نگاهبان دین زردشتی بودند. در نتیجه مورد حملات و اعتراض موبدان و روحانیان و متنفذین مذهبی قرار می‌گرفتند.

پس از شاپور دوم برادر و جانشین اردشیر دوم (۳۷۹-۳۸۲ م) همان سیاست خشن معمول شد، ولی در زمان شاپور سوم (۳۸۲-۳۸۸ م) پسر شاهپور بزرگ و بهرام چهارم (۳۸۸-۳۹۹ م) پسر دیگر شاپور تعدیلی در این سیاست به وجود آمد و وضع عیسویان بهتر شد. این تعدیل و ارفاق در زمان یزدگرد اول به منتها درجه رسید و به

۱. کریستن‌سن، ص ۱۸۴.

www.tabarestan.info تبرستان

دلیل همین اغماض و تسامح، نزد عیسویان در خط منابع سریانی به «شاه یزدگرد نیکوکار، عیسوی رحیم، و مقدس‌ترین پادشاهان» و نزد روحانیان ایرانی به «یزدگرد بزهکار» ملقب شد، ولی چون عیسویان از این آزادی عمل به نفع خود و بر ضد زرتشتیان استفاده کردند، یزدگرد ناچار شد نظر خود را تغییر داده شدت عمل به خرج دهد و محدودیت برقرار سازد.

توضیحاً آنکه در زمان یزدگرد به مناسبت روابط حسنه‌ای که بین دربار ایران و روم برقرار شده بود، عیسویان مقیم ایران نیز مصونیت داشتند. ماروتا (Marutha) اسقف میافارقین (میفرقط) (Maiphergat) با وضع خوب و موقرانه به دربار یزدگرد آمد. چون این سفیر مذهبی دارای قیافه‌ای موقر و آرام و خوش برخورد بود، مورد احترام و حمایت پادشاه قرار گرفت و در نتیجه زندانیان آزاد و عیسویان مجاز شدند که کلیساهای خراب شده را تعمیر و تجدید بنا کنند و مرکز مذهبی عیسویان سلوسی (تیسفون) و روحانی بزرگ عیسوی مقیم این شهر حافظ حقوق عیسویان باشد. مجمع نام‌برده در ۴۱۰ م در سلوسی با ریاست اسقف اعظم آنجا اسحق و ماروتا اسقف میافارقین تشکیل شد، و اسقف سلوسی جاثلیق کل عیسویان ایران و اسقف کشکر (Kashkar) پیشکار مذهبی او شد و برای پنج شهر بزرگ زیر که مرکز عمدهٔ سکونت عیسویان بود، پنج مطران تعیین کردند.

۱) گندی شاپور (بت‌لاپات Béth Lapat)، ۲) نصیبین (کنار شرقی دجله)، ۳) پرات میشان (Prât de Maishan)، ۴) آربل، ۵) کرخا (کرکوک بیت سلوخ). به‌علاوه، سی اسقف‌نشین دیگر که وابسته و تحت امر پنج حوزهٔ مطران‌نشین بالا بودند، در تمامی خاک ایران تأسیس شد که مهم‌ترین آنها در ری، اصفهان، فارس (اردشیرخوره = فیروزآباد) نیشابور، کردستان، مرو و هرات و سیستان بوده است. در این حوزه‌ها همان‌طور که در شهرهای اورفا و آربل رایج بود، انجیل را به زبان سریانی تعلیم می‌دادند.

ولی عیسویها از این ملایمت و شفقت سوءاستفاده کردند و با زرتشتیان از در خصومت و عناد درآمدند و به معابد و معتقدات آنها اهانتهای علنی روا داشتند، از جمله آتشکدهٔ هرمزد اردشیر را که نزدیک کلیسای عیسویها بود، یک روحانی عیسوی به نام حشو (Hashu) خراب می‌کند. یزدگرد اسقف عبدا و سایر عیسویان

محرک و مسبب را تحت پیگرد قرار می‌دهد و چون از جبران و تعمیر آتشکده سرباز می‌زنند آنها را محاکمه و اعدام می‌کند.

در اثر این اختلافات و تجری و کینه‌توزی عیسویها، یزدگرد ناچار شد از آن پس در سیاست مسالمت‌آمیز خود که معلول سازش و صلح با رومیها بود، تجدید نظر کند. بنابراین فرمان تنبیه و آزار عیسویان را صادر کرد و مهرشاپور موبذان موبذ مأمور اجرای فرمان شد. در اثر صدور و اجرای این فرمان عده زیادی از عیسویان محاکمه، زندانی و اعدام شدند.

تبرستان www.tabarestan.info

شاید انتصاب مهرنارسه به مقام صدارت عظمای وزرگ فرماذار که پس از کرتیر دومین دشمن سرسخت عیسویها بود به همین دلیل باشد.

در زمان بهرام پنجم (بهرام گور ۴۲۰-۴۳۸ م) به واسطه تجدید زد و خورد بین ایران و روم، سختگیری با عیسویان نیز تجدید شد و در ۴۲۲ م عده‌ای از آنها به قتل رسیدند و معابدشان ویران شد، ولی در عهدنامهٔ صلحی که طرفین مخاصمه با هم بستند، آزادی عیسویان تصریح شد.

مسیحیان ایران به دلیل اذیت و آزاری که پیوسته در نتیجهٔ تیرگی روابط بین دربار ایران و روم گریبانگیرشان می‌شد، تصمیم گرفتند کلیسای خود را از کلیسای روم جدا سازند تا سوءظن پادشاهان ساسانی و روحانیان زرتشتی در مورد همکاری آنها با رومیان رفع بشود. از این‌رو در ۴۲۱ م جاثلیق مدائن دادیشوع شورایی از اسقفهای ولایات ایران تشکیل داد که به شورای دادیشوع معروف است و به‌موجب رأی این شورا، کلیساهای ایران از کلیسای روم به‌کلی جدا شد و از آن تاریخ به‌کلی با بیزانس قطع رابطه کردند و دادیشوع بطریق پتریارک[1] (Patriarch) ایران شد. نظریه نسطوریوس و نسطوریت (Nesturianism) که در اورفا و سایر شهرهای عیسوی‌نشین بین‌النهرین طرفدارانی پیدا کرد، به تفکیک کلی کلیسای روم از کلیسای ایران کمک و کار را یکسره کرد.

در زمان بهرام و یزدگرد دوم نیز، گاهی همین تساهل و تسامح وجود داشت و زمانی شدت عمل به خرج داده می‌شد و عیسویان دوباره مورد ایذا و آزار قرار

---

۱. پاتریارک یا پاتریارش برترین مقام روحانی در نزد عیسویها بود.

می‌گرفتند، به طوری که در سال ۴۴۷ پتیون (Pthion) مبلغ عیسوی را که برای اهالی کردستان تبلیغ می‌کرد کشتند. در اواخر سلطنت این پادشاه، مهرنارسه صدر اعظم بزرگ زمام امور را به دست گرفت. او متوجه شده بود که با وجود این اختلافات مذهبی، نگهداری ارمنستان مشکل است. در نتیجه اعلامیهٔ معروفی برای نجبای ارمنستان می‌فرستد و آنها را به ترک دین مسیحی توصیه می‌کند.

لازارفرپی که نیم قرن پس از مهرنارسه می‌زیسته، اعلامیه را به شرح زیر ضبط کرده است:

تبرستان www.tabarestan.info

«... ما اصول دیانت خود را که متکی بر حقیقت و مبتنی براساس و قواعد محکم است نوشته و برای شما فرستادیم. میل داریم شما که وجودتان برای کشور تا این اندازه مفید و برای ما تا این حد عزیز است، کیش مقدس و حقیقی ما را بپذیرد و دیگر در آن دیانت، که همه می‌دانیم باطل و بی‌فایده است، باقی نمانید. بنابراین پس از استحضار از این فرمان بدون اینکه خیالات دیگری در خاطر خطور دهید، باید اصول دیانت ما را به طیب خاطر بپذیرید، ما در راه موافقت، تا آنجا پیش آمدیم که به شما اجازه دادیم دیانت موهوم خود را که تا امروز موجب خرابی کار شما شده است، برای ما بنویسید. اگر شما با ما هم اعتقاد شوید، ایبرها و آلبنها یارای آن را نخواهند داشت که از فرمان سرپیچی کنند.»

معاریف و روحانیان ارمنی و اساقفه برای پاسخ به این نامه با هم مشاوره کردند که لازار نام همه آنها را ذکر می‌کند و در نتیجه جوابی از روی کمال جسارت تهیه کردند و برای مهرنارسه فرستادند:

[ما هنگامی که در حضور پادشاه بودیم، مغان را که مقنن شما هستند مورد استهزا قرار می‌دادیم، حال نیز اگر ما را مجبور کنید نوشته‌های آنان را بخوانیم و گفتاری را بشنویم که ابداً قابل توجه و شایسته تفکر ما نتواند بود «همچنان به استهزای مغان می‌پردازیم»، از این‌رو برای حفظ احترام شما آن نامه را (که موجب استهزاست) باز نکردیم و دستخط شما را نخواندیم، زیرا دینی که می‌دانیم تحقیقاً باطل است و نتیجه اوهام مشتی مجانین و ابلهان بیش نیست و تفصیل موهومات آن را علمای مزور شما شرح داده‌اند، هرگز قابل پیروی نمی‌شناسیم و اصول آن را شایسته استماع و قرائت نمی‌دانیم. در هر حال خواندن شرایع شما موجب خندهٔ ما می‌شود. هم قانون، هم قانون‌گذار هم پیروان قانون، در نظر ما شایسته استهزا هستند. از اینجاست که ما بر خلاف امری که

کرده‌اید، اصول دیانت خودرا ننوشتیم و نزد شما نفرستادیم. ما شریعت ناپاک شما را لایق خواندن و اندیشیدن ندانسته‌ایم و به حکم عقل کاملی که شما دارید، حق این بود قبلاً این نکته را در نظر می‌گرفتید و نیز استهزای ما را متوجه خود نمی‌کردید. ما چطور می‌توانیم دین حق و شریعت الهی خود را در برابر جهل شما عرضه کنیم و آن را هدف استهزا و دشنام شما قرار دهیم؟ اما راجع به اصول دین خود، اجمالاً گوییم که مانند شما عناصر و خورشید و ماه و باد و آتش را نمی‌پرستیم و این همه خدایانی که شما در زمین و آسمانی دارید ستایش نمی‌کنیم، بلکه یکتا خدایی را عبادت می‌کنیم که آسمان و زمین و هر چه در آنهاست آفریدهٔ اوست...]

بعضی از مواردی که در نامهٔ مهرنارسه دربارهٔ آیین مسیحی نوشته شده است به این مضمون است:

[این عقیده نصاری خطاست که گویند خیر و شر عالم از یک فاعل است و خدا غیور و حسود است و برای دانهٔ انجیری که از درختی کنده شده است، مرگ را آفرید و نوع بشر را گرفتار موت کرد. یکی دیگر از خطاهای عیسویان این است که گویند خدا، یعنی خالق آسمان و زمین به این عالم آمده و عیسی پسر او از دوشیزهٔ مریم نام که شوهرش یوسف بود، متولد شده است. درصورتی که مسیح در حقیقت پسر فانتور (Fhantour) بوده است (بنا بر یک روایت قدیمه یهود، نامش پانتروس بود). بنابراین عیسی از طریق نامشروع به وجود آمده است. از جمله تناقض‌گویی مسیحیان اینکه رؤسای روحانی آنان گویند، خوردن گوشت گناه نیست، ولی خودشان از خوردن آن امتناع می‌کنند و گویند زن گرفتن مباح است، اما خود از نظر کردن به زنان احتراز می‌کنند، گویند جمع‌آورنده اموال گناهکار است و در مدح فقر راه مبالغه می‌پیمایند، مصائب روزگار را دوست دارند و از رخا و نعمت گریزانند. از توانگری متنفرند و نام و افتخار را هیچ و ناچیز می‌دانند. جامهٔ فقرا می‌پوشند و به اشیاء عادی بیش از اشیاء گرانبها توجه می‌کنند. مرگ را می‌ستایند و حیات را تحقیر می‌کنند. پیدایش اطفال را عیب می‌شمارند و عقیم بودن را موجب تأسف می‌دانند.][1]

یزدگرد دوم، ۴۳۸ تا ۴۵۷، از جواب سران و روحانیان ارمنستان برآشفته شد و همه آنها را زندانی کرد. در نتیجه بزرگان ارمنستان شورش کردند و روحانیان عیسوی اعلام جهاد دادند، ولی چون بین آنها اتحاد و اتفاق نبود، نتوانستند کاری از پیش ببرند.

---

۱. (لانگلوا. ج ۲، ص ۱۹۱)، نقل از *تاریخ ساسانیان*، آرتور کریستن‌سن، ص ۴۱۴.

www.tabarestan.info تبرستان

وزگ سیونیکی (Vasag de Sivniki) شاهزاده و مرزبان ارمنستان به دین زرتشتی و دربار ایران وفادار ماند، ولی چندی بعد در گیرودارهای بین ارمنستان و ایران، سپاهیان ایران شکست خوردند و مرزبان نام‌برده به دین عیسوی برگشت. یزدگرد چون گرفتار زد و خورد با هباطله و گیداریان بود موضوع را تعقیب نکرد، ولی پس از فراغت از این مهم به ارمنستان تاخت و شورشیان را مغلوب، مرزبان نام‌برده را معزول و املاکش را مصادره کرد. وبهدین شاهپور ایران انبارکید (Vehden Shahpuhr) را مأمور اعدام مسیحیان زندانی کرد و در نتیجه بسیاری از روحانیان عیسوی کشته شدند.

نسطوریان: از پیروان نسطوریوس (اهل قسطنطنیه و کشیش انطاکیه) بوده‌اند. نسطوریوس در ۴۳۴ میلادی در شهر رها نظریه جدیدی مطرح کرد. وی معتقد بود که در حضرت مسیح دو شخصیت و دو طبیعت موجود بوده است: «انسانی یا ناسوتی» «بشری یا ایزدی» و «ربانی یا لاهوتی». اوتیکس (Eutyches) کشیش دیگر در محدودهٔ نزدیک قسطنطنیه معتقد بود که در حضرت عیسی دو طبیعت ولی یک شخصیت وجود داشته است. پیروان این کشیش را اوتیکیائیسم (Eutychiaisme) و بعدها منوفیزیتیسم (Monophysitisme) نامیدند. آنها معتقد بودند که دو طبیعت ربانی و انسانی مسیح با یکدیگر عجین و یکجا شده و طبیعت واحدی را تشکیل داده است. منوفیزیتها بعدها گفتند که عیسی دارای یک طبیعت و یک شخصیت است.

شورای سوم مذهبی افسوس در ۴۳۱ میلادی عقیدهٔ نسطوریان را محکوم ساخت و در نتیجه نسطوریوس به افریقا و بیابان لیبی تبعید شد و در ۴۳۹ یا ۴۴۰ م در همان جا مرد. شورای چهارم مذهبی در کالسدونی، به سال ۴۵۱ م مجدداً هم نسطوریان و هم اوتیکیانیسم، را مطرود شناخت.

آریانیسمها پیروان آریوس بودند و عقیده داشتند که عیسی فردی کامل است و منکر جنبهٔ الوهیت او بودند. آریوس از اهل اسکندریه در ۳۱۸ م این بدعت را گذاشت و انقلاب و اغتشاش بزرگی در آیین عیسویت ایجاد کرد. قسطنطین در شهر نیسه (آسیای صغیر) شورایی تشکیل داد و آریوس را محکوم کرد، ولی نوشته‌اند که بالاخره قسطنطین در آخر سلطنتش به این عقیده گروید و مجدداً در ۳۸۱ م شورای دینی قسطنطنیه این عقیده را مطرود و باطل دانست.

پس از اعلام نظریه شورای چهارم، آرینها به سوی مغرب و منوفیزیتها به

سوریه و مصر و نسطوریان به سوی مشرق شتافتند (بین‌النهرین و ایران). دولت ساسانی نه برای محبت کردن به آنها، بلکه به دلیل بغض با رومیها و سایر عیسویان از نسطوریها حمایت کرد و کلیساهای آنها به کلیساهای ایران معروف شد؛ در مدرسهٔ رها تا سال ۴۸۹ که زینون ایسوری[۱] (Zenon The Isaurian) (امپراتور روم شرقی از ۴۷۴-۴۹۱ م) آن را بست و نسطوریان را متفرق کرد، به تدریس و تعلیم و ترویج مشغول بودند. بعدها به سلوسیه و تیسفون (۴۹۸ م) و در ۷۶۲ به بغداد رفتند و به‌تدریج تا کرانه‌های آسیای شرقی و اقیانوس آرام متفرق شدند.[۲]

عیسویان نسطوری امروز به کلدانیان معروف هستند و عدهٔ آنها کمتر از صد هزار نفر است و اغلب کاتولیک شده‌اند. در حدود یک‌صد و پنجاه هزار نفر از عیسویان نسطوری در مالابار (Malabar) و تراوانکر (Travankors) در شهرستان مدرس هند هستند. در بالای کوهی در شهر مدرس صلیب بزرگ باشکوهی با حواشی خط پهلوی در یک طاق کنده شده و می‌رساند که متعلق به ایرانیان نسطوری بوده است.[۳]

نسطوریها به دو شعبه مهم تقسیم می‌شدند: یوسفیها که ساکن موصل بودند و با کلیسای روم همکاری می‌کردند. شمعونیها که ساکن دو شهر شهروان و اورمیه به نام کلدانی و آشوری بودند.

یعقوبیها پیروان یکی دیگر از روحانیان مسیحی به نام بارادیوس (Yacob Baradäus) هستند که معروف به زنزلوس (Zanzalus) و متوفای ۵۷۸ است. اینان دربارهٔ طبیعت خدایی و انسانی عیسی معتقدات خاصی دارند. دسته‌ای از آنها که در سوریه و شمال عراق ساکن‌اند «یعقوبی»، آنها که در مصر مقیم هستند «قبطی» و آنان که در حبشه‌اند «اتیوپی» نامیده می‌شوند.

اختلاف بین نسطوریها و سایر فرقه‌های مسیحی در زمان پیروز (۴۵۹-۴۸۳ م) به‌شدت بالا گرفت. پیروز از این اختلاف برای تفرقه افتادن بین عیسویان مغرب (یعقوبیان) و عیسویان مشرق (نسطوریان) استفاده کرد. مدرسه رها محل مشاجره

---

۱. Isaaurie ناحیه قدیمی آسیای صغیر روبه‌روی جزیرهٔ قبرس.

۲. سارتن، ژژ، *علم قدیم و تمدن جدید*، ترجمه احمد بیرشک.

۳. پورداود، *فرهنگ ایران باستان*، ص ۱۶۷.

www.tabarestan.info تبرستان

شدید این دو دسته شد و بالاخره پس از مرگ ایباس (Ibas) استاد فرقه نسطوری در ۴۵۷، دسته‌های مخالف بر طلاب و علمای نسطوری غالب آمدند، مدرسه نسطوریها بسته شد و آنها را از اورفا (رها) براندند.

برسوما مطران نصیبین توانسته بود محبت و پشتیبانی پیروز را به خود و عیسویان جلب کند و در نتیجه، بازرسی افواج سرحد ایران و روم نیز به وی محول شده بود. نام‌برده به جای مدرسه رها در نصیبین مدرسه‌ای تأسیس کرد و نرسس (Narses) مشهور به «مبروص» را رئیس آن مدرسه کرد و طلاب نسطوری را در آن مدرسه مشغول داشت. این طلبه‌ها پس از تحصیل و فرا گرفتن دستورات لازم مذهبی به سایر نقاط حوزهٔ شرقی اعزام می‌شدند. برسوما مجمعی از اساقفهٔ شرقی تشکیل داد و بابووای (Babouwai) جاثلیق را که مخالف او بود، خلع و محاکمه و زندانی کرد و سپس با انگشت شصت او را آویزان کردند و آنقدر تازیانه زدند تا جان سپرد.

برسوما پس از مرگ پیروز، در زمان بلاش برادر پیروز (۴۸۳-۴۸۷ م) نیز تقرب و مقام خود را در دربار ساسانی حفظ کرد و به قسطنطنیه رفت تا جلوس بلاش را رسماً در آنجا اعلام دارد. پس از مراجعت برای انجام دادن مأموریت دیگرش، یعنی در دست داشتن وضع سرحد در همان جا بماند.

یکی از قدمهای برجستهٔ کلیسای ایران در زمان پیروز، تشکیل مجمعی از اساقفه شرقی در سلوسی بود. در این مجمع ۱۲ تن از اساقفه مبرز نواحی مختلف ایران از جمله گابریل اسقف هرات شرکت کرده بودند و سه قانون مهم به تصویب رساندند که برای تقویت و تحکیم مبانی عیسویت در ایران بسیار سودمند بود و به وسیله آن حمایت شخص پادشاه و روحانیان و موبدان دین زرتشتی را جلب کردند:

۱. اصول مذهب نسطوری مذهب قطعی و منحصر به فرد عیسویان ایران شد.

۲. رهبانان در اجرای مراسم دینی از رقابت با کشیشان منع شدند.

۳. نذر تجرد برای روحانیان قدغن شد، و احتراز از زن، فقط برای صومعه‌نشینان جایز بود.

در نتیجهٔ تصویب این قانون، برسوما به ارادهٔ پیروز متأهل شد.

برسوما و آکاسی خلیفه در حدود ۴۹۵ مردند. مرگ این دو رهبر روحانی

برای عالم مسیحیت شرقی ناگوار و ضایعه بزرگی بود و چندی وضع آنها را دچار رکود و نا آرامی کرد.

در زمان قباد (۴۸۷-۵۳۱ م) و فرزندش انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ م) روحانیان گرفتار مخمصه ظهور مزدک و پیروان او شدند. برای دفع این غائله ناگزیر بودند هم همراهی نصارا را جلب کنند و هم بر قدرت روحانیان زردشتی بیفزایند. پس از رفع شر مزدک و مزدکیان، خسرو در مورد عقاید اقلیتها طریقهٔ سازش و مدارا پیش گرفت و به فرقه یعقوبی که پس از تأسیس شهر رومگان در آنجا ساکن شده بودند اجازه تشکیل مجمع و انتخاب جاثلیق داد، ولی جنگ خسرو با ژوستی‌نین امپراتور روم و فتح سوریه سبب شد که باز سیاست خشنی در مورد عیسویان اعمال شود.

یکی از مسائلی که در این هنگام اختلافات بین روحانیان عیسوی و زردشتی را تشدید می‌کرد، مزاوجت با اقارب بود، چون به طوری که نوشته‌اند گویا این کار معمول بود و «مارابا» مطران نصیبین سخت با این عمل مخالفت می‌کرد و عیسویان را از این رویه برحذر می‌داشت. موضوع دیگر، شدت نبرد بین ایران و روم بود که باز بهانه‌ای برای ایذای عیسویان به دست روحانیان می‌داد. انوشیروان نیز در اوایل کار ناچار بود از افکار و عقاید روحانیان و موبدان تبعیت کند. (در قسمت ازدواج با اقارب در جای خود این اشتباه را رفع خواهد کرد.)

در این گیرودار بسیاری از ایرانیهایی که به دین مسیحی گرویده بودند، دستگیر و عده‌ای کشته شدند. مارابا (Maraba) اسیر و تحت محاکمه درآمد و به کوهستان تبعید و زندانی شد، ولی مجدداً مورد مهر و گذشت انوشیروان قرار گرفت و از بند آزاد شد، بدین شرط که وی عیسویان را از همکاری و همراهی با انوشه‌زاد، فرزند خسرو که از مادر مسیحی به دنیا آمد و مسیحی شد و برضد پدر قیام کرد بر حذر دارد[1]. مارابا که شخصاً مردی کاردان و با ایمان و متین بود، موفق شد کارهایی مطابق میل خسرو انجام دهد و مقام خود را محفوظ دارد.

---

۱. پسر انوشیروان «انوشک‌زاد» بر او یاغی شد و چون مسیحی شده بود، پس از دستگیری چشمان او را در گندی‌شاپور میل کشیدند و بسیاری از مسیحیان را بدین مناسبت مورد ایذا و آزار قرار دادند. علت کور کردن انوشک‌زاد این بود که دیگر نتواند شاه شود، زیرا شاهان نباید نقصی در اعضای بدن داشته باشند.

www.tabarestan.info تبرستان

در معاهدهٔ صلح پنجاه‌ساله‌ای که در ۵۶۷ بین پادشاه ساسانی و ژوستی‌نین امپراتور روم به امضا رسید برای عیسویان آزادی بیشتری پیش‌بینی شد و یکی از موادش رعایت حال نصارای ایران بود، به شرط آنکه از هر گونه امور تبلیغاتی برکنار باشند. انجیل ظاهراً در زمان همین پادشاه به زبان پهلوی ترجمه شد. قطعاتی از این ترجمه در ترکستان چین به دست آمده است که اکنون در موزهٔ **فولکره کند** (Volker Kunde) در برلن نگاهداری می‌شود.

پولوس پرسا (Poulus Persa) جانشین مارابا مختصری از منطق ارسطو را به زبان سریانی ترجمه کرد، و عقاید مختلفی را که راجع به خدا و عالم ابراز شده بود برای خسرو بیان داشت.

www.tabarestan.info تبرستان

به طور کلی در این قرن، یعنی در زمان خسرو و جانشینش، عیسویان آزادی بیشتری به دست آوردند. سالی یکی دو بار انجمنهایی در یکی از شهرها تشکیل می‌دادند و هر چهار سال یک بار کنگرهٔ بزرگی در مدائن برگزار می‌کردند. دربار ایران از تضییقاتی که کشور روم برای سایر مذاهب قائل بود، احتراز می‌کرد و این خود، بیانگر وسعت نظر شهریار ساسانی در مورد آزادی مذاهب و محترم داشتن عقاید اقلیتهاست.

در زمان این پادشاه، نسطوریها چون مورد بغض عیسویان بودند، طرف مرحمت قرار گرفتند و در نتیجه همین ملاطفت توانستند در هرات و مرو و سمرقند کلیساهایی دایر کنند و مبلغانی به چین و هند بفرستند.

همین مساعدتها و توجه به اقلیت عیسوی سبب شد یواگریوس (Euagrius) و سیبؤس (Sebêos) (برحسب گفته نولدکه) تصریح کنند که انوشیروان پیش از مرگ خود محرمانه غسل تعمید یافته بود، درحالی‌که چنین نبوده است و این گفته دروغ است.[۱]

واقعهٔ تحصن هفت تن از فیلسوفان مدرسهٔ فلسفهٔ آتنه که در اثر تعطیل آن مدرسه به دربار انوشیروان رو آورده بودند، معروف است و کمال دانش‌خواهی انوشیروان و احترام به عیسویان را در دوران سلطنت آن پادشاه عدل‌گستر، می‌رساند؛ قبلاً به این موضوع اشاره شده است (صفحه ۱۰۴).

---

۱. کریستن‌سن، آرتور، *تاریخ ساسانیان*، ص ۳۱۰.

بعضی نوشته‌اند انوشیروان گفته بود: «از مذهبی که بانی آن گفته، اگر به یک طرف شما سیلی بزنند، طرف دیگر را پیش آرید، چه باکی دارید».

هرمزد چهارم جانشین انوشیروان (۵۷۹-۵۹۰ م) هم به عیسویان با نظر احترام و رأفت می‌نگریست و از سختگیریهای موبدان جلوگیری می‌کرد. از او چنین نقل شده است:

«همچنان‌که تخت ما نمی‌تواند فقط بر دو پایهٔ پیشین بایستد و از دو پایه پسین بی‌نیاز باشد، دولت ما نیز با رنجش و انزجار رعایای عیسوی و سایر ملل تابعه، بر پای نتواند ماند. پس باید از آزار عیسویان دست بدارید و در کارهای نیکو کوشا باشید تا نصاری و پیروان سایر ادیان اعمال نیک شما را ببینند و به ستایش شما همزبان شوند و به دین شما روی آورند.»[۱]

www.tabarestan.info تبرستان

ایسوع یبه (Ishô-Yabh) با اجازه هرمزد به مقام جاثلیقی رسید. وی اطلاعاتی از تجهیزات و حرکات سپاهیان روم به دولت ایران می‌رسانید و از این راه خدماتی به دربار ساسانی می‌کرد.

خسرواپرویز (۵۹۰-۶۲۷ م) در آغاز پادشاهی خود به دلیل طغیان بهرام چوبین و پناهنده شدن به امپراتور روم موریس و مساعدتهایی که رومیها به او می‌کردند و آشنایی با آداب و رسوم عیسویان، به آنان علاقه‌مند و مقید شده بود، خاصه آنکه مریم شاهزاده خانم رومی یکی از زنهای خسرواپرویز، عیسوی و محبوبهٔ دیگر او شیرین نیز نصاری بوده است.

سبهریشوع (Sabhr-Ishô) جاثلیق جانشین ایشوع یبه نیز کمکهایی به او کرد. یزدین واستریوشانسالار و همه‌کارهٔ دربار او، عیسوی بود. او کلیسایی را که شیرین محبوبه خسرو ساخته بود، به زر و زینت فراوانی آراست، کلیساها و صومعه‌هایی ساخت و یهودیانی که خسرواپرویز را تحریک کرده بودند تا کلیساهای بیت‌المقدس را آتش بزند و ویران سازد، به دار آویخت و برای ترمیم و احیای آن کلیساها کوشش کرد. لیکن سرانجام به واسطه زد و خورد شدیدی که با رومیها پیدا کرد، پس از شکست از هراکلیوس، رفتار خشن و سختی با عیسویان در پیش گرفت

---

۱. براون، ادوارد، *تاریخ ادبی ایران*، ترجمه علی پاشا صالح، ص ۲۴۹.

و به طوری که در کتاب گویدی (Gueidi) ذکر شده، خسرو سوگند خورده بود که اگر در جنگ فیروز شود، در سرتاسر پادشاهی خود، کلیسایی را بر پای نخواهد گذاشت، به طوری که مرگ او را عیسویان وسیله نجات خود دانستند. چگونگی این جنگ که منجر به سیاست خشن او شد به‌طور خلاصه چنین است:

پس از کشته شدن موریس امپراتور روم به سال ۶۰۳، پسرش به دربار ایران پناهنده شد و تقاضای مساعدت کرد تا با کمک ایران بتواند حقوق خود را از فکاس(Phocas) غاصب امپراتوری بازستاند. خسرو با لشکر فراوانی به سمت دارا و آمد (دیار بکر) وادس و حرّان شتافت، و پس از فتح این شهرها تا نزدیکی جایگاه بیروت فعلی رفت. دسته دیگر سپاهیان ایران به سرکردگی شاهین وهمن‌زادگان (Shahen Vahman Zadhaghan) از طریق ارمنستان و کاپادوکیه به آسیای صغیر رسید، و آنجا را غارت کرد و از آنجا پس از فتح شهرهای آسیای صغیر تا کالسدون (Calcedon) نزدیکی قسطنطنیه رفت و این نقطه نیز بعداً به تصرف قوای ساسانی درآمد. خسرواپرویز سپس شامات و انطاکیه و دمشق را گرفت و غارت کرد و به کمک بیست و شش هزار یهودی، بیت‌المقدس را محاصره کرد و صلیب مقدس حضرت عیسی را به تیسفون فرستاد[۱].

خسرو رومیزان (Rômézan) (فرخان) ملقب به شهروراز (Shahrvarâz) (خوک کشور) یکی از بهترین سرداران خود را به مصر فرستاد. وی اسکندریه را گرفت و پس از نه قرن، یعنی از انقراض سلسله هخامنشی که مصر از تصرف ایران خارج شده بود و پادشاهان ساسانی پیوسته درصدد فتح آن بودند، به دست ایران افتاد (۶۱۶ م). با این فتوحات و پیشروی دسته دیگر قوای ایران با سرکردگی شاهین دیگر سردار رشید ایرانی، برای روم جایی باقی نماند و خود قسطنطنیه نیز در معرض تهدید و حمله قرار گرفته بود، منتها چون عبور از بسفور به‌آسانی میسر نبود، پیشرفتی در این قسمت حاصل نشد.

در خلال این پیشرویها که شهریار ساسانی را مست ساخته بود، جریانی در شرف تکوین بود که وضع را عاقبت به ضرر خسرواپرویز تغییر داد.

---

۱. این صلیب به موجب پیمان صلحی که در ۶۲۹ بین کواذ دوم (شیرویه) و هرقل بسته شد، پس داده شد و رومیها به شکرانه آن، جشنها برپا ساختند. اصل صلیب در اثر تفحص و با نظر مادر قسطنطین و در زمان او پیدا شده بود.

فکاس چون در برابر پیشروی قوای ایران تاب ایستادگی نداشت، در همان اثنای جنگ عقب‌نشینی کرد و جای خود را به هراکلیوس (هرقل) داد که با نیرویی از افریقا به قسطنطنیه می‌آمد (۶۱۰ م) و خود را برای مقابله با خسرواپرویز مجهز کرده بود. پیشرفتهای پی در پی سپاهیان ایران و تهدید قسطنطنیه، هراکلیوس را نیز بیمناک ساخت و بر آن داشت تا قسطنطنیه را ترک کند و به کارتاژ در شمال افریقا برود. به همین دلیل ذخایر و خزاین قسطنطنیه را بار کشتی و بدان مقصد روانه کرد. قضا را باد مخالف، کشتی خزاین و ذخایر را به دست سپاهیان ایرانی سپرد. این گنج، به گنج بادآور «گنز واذآور» معروف است.

هراکلیوس در اثر اصرار روحانیان و مردم قسطنطنیه از تخلیه آنجا منصرف شد و تصمیم به مقابله گرفت، و چون خزاین آنجا را بار کرده بودند و به دست خسرواپرویز افتاده بود، با خزاین و اندوخته‌های کلیساها مخارج تجهیز قوا را تأمین کرد و در سال ۶۲۲ با سپاهیان ورزیده‌ای از بغاز هلس‌پنت (Hellespont) (داردانل امروز) گذشت و در ایسوس (Issus) پیاده شد. او در نزدیکی ارمنستان شهروراز را شکست داد و به خاک ایران وارد شد، گنزک (Ganzak) را محاصره و آتشکده بزرگ آذرگشنسپ را ویران کرد و ذخایر آن را به یغما برد، ولی آتش مقدس آتشکده را خسرواپرویز هنگام فرار با خود برد تا به دست هراکلیوس نیفتد (۶۲۳ یا ۶۲۴ م).

مقام جاثلیقی پس از فوت سبهریشوع، برحسب تقاضای شیرین به گرگوار (Grégoire) معلم مدرسهٔ سلوسی واگذار شد (۶۰۴ م). او نیز پس از چهار سال بمرد و دیگر کسی برای این مقام تعیین نشد، زیرا یعقوبیها به واسطه گرویدن شیرین و گابریل رئیس پزشکان (درستبد) دربار به این فرقه قدرتی پیدا کرده بودند.

ولی به طوری که بالاتر گفته شد، در اثر شکست خسرواپرویز از هراکلیوس، او تعداد زیادی از نسطوریان و یعقوبیان را بکشت، یزدین واستریوشانسالار را که نزدیک‌ترین شخص به دربار بود به دار زد، و زنش را شکنجه کرد. شمطا (Shamta) فرزند یزدین در ازا، با مخالفان خسرواپرویز که برای خلع و قتل او پیش‌قدم شدند، همراه و تبدیل به یک عامل مؤثر شد.

زاخائو (Sachao) روابط بین عیسویت و دیانت رسمی ایران را در قرون

www.tabarestan.info تبرستان

چهارم و پنجم این‌طور توجیه می‌کند:

«عیسویت در عهد ساسانی همیشه، حتی در سخت‌ترین دوره‌های زجر و تعدی، مجاز بوده است، اگرچه گاهی بعضی از جوامع عیسوی در شهرها و دهات دستخوش آزار عمال ایرانی می‌شده‌اند. عیسویان اصول دینی خود را در انجمنهایی که در سنوات ۴۱۰ و ۴۲۰ در پایتخت کشور ایران تشکیل یافت، با حضور دو نفر نمایندهٔ دولت امپراتوری بیزانس، برقرار نمودند که یکی ماروثا اسقف میافارقین میفرقط (Maiphergat) بود و دیگری آگاس اسقف امیدا. افرعت (Aphraat) رسالات تبیینیه خود را در سخت‌ترین ایامی که جور و تعدی با عیسویان در زمان شاهپور دوم جاری بوده نوشته است، معذلک اثری در این رسالات دیده نمی‌شود و حاکی از این است که اجرای مراسم دیانت عیسوی در آن عهد به‌طور عادی و بدون مانع جریان نداشته است. فشار همیشه متوجه علمای دین مسیح بوده، اما هیچ گفته نشده است که عامهٔ عیسویان را زجر داده یا مجبور به ارتداد نموده باشند. ظاهراً عیسویان چه در کشور ایران چه در دولت امپراتوری روم، در روابط حقوقی بین خود تابع قانون سریانی و رومی موسوم به قوانین قسطنطین تئودوزلئونین (Constantini Theodosii Leonis) بوده‌اند که ظاهراً آن را با عرف محل وفق می‌دادند. کشتارهای بزرگ به‌ندرت اتفاق می‌افتاد و غالباً عیسویان می‌توانستند به آرامی تحت هدایت جاثلیقان و اسقفان خود، زیست کنند.»[۱]

پروفسور ادوارد زاخائو مستشرق معروف آلمانی و آشنا به زبانهای سانسکریت، سریانی و فارسی است. وی آثار ابوریحان بیرونی را در کمال خوبی به زبان انگلیسی ترجمه کرده و کتابهای مشهور *طبقات کبیر* ابن سعد کاتب واقدی را که شرح حال صحابه و بیش از ۱۴ جلد است چاپ کرده است.

به طور کلی در اواخر ساسانیان بین اقلیتهای مذهبی، عیسویت در درجه اول قرار گرفته و بعد از دین زرتشتی که دین رسمی ایران بود، یکی از ادیانی است که نه‌تنها در ایران، بلکه در هندوستان و ترکستان و بین هباطله و در چین و عربستان و یمن پیروان زیادی داشته است و مبلغان و کلیساهایی داشته‌اند که مشغول توسعه و فعالیت بوداند.

مسیحیت در ارمنستان

برحسب روایت مورخان، از سدهٔ اول میلادی، مسیحیت در ارمنستان به‌طور پنهانی رواج

---

۱. کریستن‌سن، آرتور، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، ص ۲۰۷.

داشته و این کشور در زمان ساسانیان گاهی تحت سلطهٔ ایرانیان و گاهی در دست رومیها بوده است. زمان شاپور اول به ایران تعلق داشت، ولی در ۲۸۶ میلادی تیرداد به همراهی رومیان آنجا را جزء متصرفات روم ساخت. در ۳۰۱ میلادی با کوشش گریگوری مقدس (Gregory The Illuminator) معروف به نوربخش که اصلاً ایرانی و اشکانی نژاد بود، دین رسمی ارمنستان، مسیحی شد و او نخستین پادشاهی است که مسیحی شد، ولی فهم و درک این آیین را نداشت و در همان وهله اول به زور شمشیر و جنگ مردم را به قبول این کیش مجبور کرد. کتاب انجیل نیز به زبان ارمنی ترجمه شد.

چند سال بعد اندرانیک مقدس، نخستین کلیسا را به نام اجمیادذین (Miadzin Edj)[1] در خاک ارمنستان بساخت، و مردم کم کم در اطراف مبلغان مسیحی جمع شدند و پرستشگاههایی ساختند. زیارتگاه تادی مقدس در قرن نهم میلادی یکی از این زیارتگاههاست.

راجع به این زیارتگاه نوشته‌اند که یکی از پادشاهان قدیم ارمنستان به نام شانادروق و دخترش ساندخت مسیحی شده بودند. پس از چندی پادشاه به دین سابق که بت‌پرستی بود برمی‌گردد، ولی دخترش در اثر تبلیغ تادی دست از مسیحیت برنمی‌دارد، بنابراین تادی و او هر دو به امر پادشاه کشته می‌شوند و در همین محل که به زیارتگاه تادی مقدس معروف شده است دفن می‌شوند.

مانی و مانویان

مانی[2] از طبقهٔ نجبای ایران است و به طوری که نوشته‌اند مادرش مریم از خاندان شاهان اشکانی و پدرش پاتک (Patek) از اهل همدان و شاید از همین دودمان بوده است. پاتک به بابل می‌رود و در مرکز استان «مسن» مسکن می‌گزیند. مانی در روز ۱۴ آوریل ۲۱۵ یا ۲۱۶ میلادی در مردینو (Mardinou) یا ابرومیا (Abroumia) ساحل چپ دجله سفلی، به دنیا آمد و چون فرقه مغتسله درآن نواحی نفوذ مذهبی داشتند، بدواً پیرو این آیین بود و بعداً که از ادیان دیگری از قبیل بودایی، زرتشتی، مسیحی و

۱. به زبان ارمنی، به معنی محل نزول تنها پسر زاییده شده است.

۲. به زبان شامی مانی حیا (Mani Hayya) یعنی مانی زنده است.

www.tabarestan.info تبرستان

دین بابلیها، اطلاعاتی پیدا کرد به دعوی دینی مخلوط از همین عقاید پرداخت، و معتقد بوده است که آیینهای زرتشتی و بودایی و مسیحی در مذهب او مستهلک خواهد شد و این مذهب مافوق همه قرار خواهد گرفت.

وی گفته بود:

[در هر زمانی انبیا حکمت و حقیقت را از جانب خدا به مردم عرضه کرده‌اند. گاهی در هندوستان به وسیله پیغمبری بودا نام و گاهی در ایران به واسطهٔ زرتشت و زمانی در مغرب زمین به وسیله عیسی و عاقبت من که مانی پیغمبر خدای هستم، مأمور نشر حقایق در سرزمین بابل گشتم.]

تبرستان www.tabarestan.info

وی خود را فارقلیط که حضرت عیسی خبر داده، خوانده و مدعی بود که کارهای مسیح را او کامل خواهد کرد و مردم را نجات خواهد داد.

پیشرفت دین مانی در آغاز بد نبود و در بابل مقبول ایرانیان قرار گرفت، و نوشته‌اند که در زمان اردشیر مورد توجه شاپور قرار گرفت و دو برادر شاهپور «مهر شاه» حاکم مسن و «پیروز» به او گرویده بودند. مانی از شاپور تقاضا کرده بود که پیروانش را اجازه دهد تا آزادانه به هرجا خواهند بروند و مورد اذیت و آزار قرار نگیرند. شاپور با تقاضای او موافقت کرد، و به همین دلیل یکی از کتابهای عمده‌اش را «شاهپورگان» نامید و حتی نوشته‌اند که وقتی شاهپور برای جنگ با گردین سوم (۲۴۳-۲۴۴ م) و والرین (۲۶۰ م) به طرف مغرب می‌رفت، مانی هم همراه او بوده است. ولی در آخر سلطنت با مانی رویه نامساعدی در پیش گرفت. وی از ایران زمین تبعید شد و قریب ده سال در کشورهای آسیای مرکزی به سر می‌برد و تا هند و چین رفت وآیین خود را تبلیغ کرد. قبل از تبعید مسافرتهایی هم به مصر، فلسطین، حدود نصیبین، فارس، پارت، مرو و خراسان کرده بود.

در زمان هرمزد اول مانویان گرفتاری شدیدی نداشته‌اند، ولی در زمان بهرام اول برادر هرمزد اول که کار به دست روحانیان می‌افتد، اذیت و آزار مانویان آغاز می‌شود، و بنا به گفته یعقوبی مجلس مباحثه‌ای تشکیل شده است که در نتیجه آن مانی محکوم و به زندان «انوش برد» در غل‌وزنجیر می‌شود (چهارشنبه ۳۱ ژانویه ۲۷۷ م) و پس از ۲۶ روز در اثر شکنجه و مشقات حبس، در سن شصت سالگی در

زندان می‌میرد (دوشنبه فوریه ۲۷۷ م). «کرتیر» موبدان موبد عامل مؤثر قتل مانی و قلع و قمع مانویان بوده است.

به روایتی دیگر او را به دار آویخته‌اند و سپس پوستش را کنده پر از کاه کرده‌اند و به یکی از دروازه‌های شهر گندی‌شاپور آویخته‌اند. این دروازه از آن به بعد به دروازه مانی معروف شد. گویا قطعات بدنش را پیروانش جمع و دفن می‌کنند.

در مورد دار زدن مانی پیروانش از مسیحیان تقلید کردند و گفتند روح او به آسمان و به بهشت روشنایی رفت.

تبرستان www.tabarestan.info

مانویان به یاد شهادت پیغمبر خود روزی را تعیین کرده بودند و در آن روز منبری می‌گذاشته‌اند که علامت حضور استاد غایب بود و چون در یونانی منبر را «بما» می‌گفته‌اند، این روز را «عید بما» (Béma) نامیده بودند.[۱]

مانی دارای کتابها و رسائل زیادی است که غالباً به زبان سریانی و مشتمل بر اصول و فروع آیین اوست. زبان مادری مانی سریانی بود، ولی به زبان پهلوی نیز رساله‌هایی دارد. کتاب *شاهپورگان* (راجع به معاد) به پهلوی ساسانی است و مقداری سرود به پهلوی اشکانی دارد.

قسمتهایی از کتاب *شاهپورگان* و ترجمهٔ پهلوی انجیل ضمن کاوشهای تورفان در غارهای توئن هوانگ (Touen Houang) پیدا شده است. همچنین در فیوم مصر کتابهایی با پاپیروس یافت شده که ترجمهٔ قبطی بسیاری از نامه‌های مانی است و هنوز قسمتهایی از آن به چاپ نرسیده است و آنچه منتشر شده اطلاعات جالب و صحیحی از زندگانی مانی به دست می‌دهد.

مانی خود مخترع خطی بود مرکب از سریانی و پهلوی، با این مزیت که

---

۱. عید بما عید فطر مسلمانان بوده است، به این صورت که پس از سی روز روزه، شب را با احیا می‌گذراندند و در اطراف منبر مانی که پنج پله داشته و بر روی آن تصویر مانی قرار گرفته، جمع می‌شدند و به گناهان خود اعتراف می‌کردند و معتقد بودند که نیمه شب مانی بر آنها نازل می‌شود، بر روی تخت می‌نشیند، و گناهان آنها را می‌بخشد. (بما در فارسی گاه و به ترکی جایدان)

در *زبور* مانی، بما روز شادی و روزی که زمین پر از شکوفه است تلقی شده است. در یک جا آن را روزی دانسته‌اند که مانی به آسمان رفت (مانند صعود مسیح به آسمان). در هر صورت چون خلاص شدن روح مانی از ظلمت تن موجب شادی بود، بنابراین روز وفات او را جشن می‌گرفته‌اند.

هزوارشهای معمول در زبان پهلوی را کنار گذاشته و رسم‌الخط جدیدی اختراع کرده بود که با تلفظ و اصوات مطابق و دارای حرکات بود. این الفبا در نواحی آسیای مرکزی و سغدی زبان پذیرفته شد، و از آن خطی پدید آمد که تا دیر زمانی در آن نواحی به‌کار می‌رفت.

دین مانی با وجود سخت‌گیریهای روحانیان زرتشتی تا دیر زمان به‌طور پنهانی در ایران و سایر نقاط باقی ماند و گاهی هم با مقاومت شدید روحانیان مواجه می‌شد، از جمله در زمان نرسی و هرمزد دوم.

تبرستان www.tabarestan.info

پس از مانی سیسینوس (Sisinnios) خلیفه او می‌شود که او را هم ده سال بعد به دار می‌زنند؛ بعد دینایوس به جای او خلیفه می‌شود و چون ناخوشی بهرام سوم را معالجه می‌کند مورد توجه قرار می‌گیرد و در نتیجه مانویان تا حدودی مصونیت پیدا می‌کنند.

با توجه به نامه و دستورهای کتبی که به شاگردان خود در تیسفون، بابل، مسن، ادسا، خوزستان، ارمنستان و هند نوشته است، معلوم می‌شود که در تمام این نقاط پیروان و معتقدانی داشته است و پس از مرگش توسط شاگردانش تا کشور روم نیز رخنه کرد. عیسویان از نفوذ این دین سخت می‌ترسیدند، زیرا اساس دین آنها را متزلزل می‌ساخت.

در روم نیز پیروانی پیدا کرد، ولی پاپ اعظم از ترس توسعهٔ این دین، به همراهی والنتین سوم فرمان تبعید مانویان را صادر کرد و ژوستی‌نین در ۵۲۰ م برای آنان مجازات اعدام مقرر داشت. در شمال افریقا نیز قتل عام شدند.

در آسیای مرکزی نیز تا قرن هشتم میلادی رواج داشت و یکی از خوانین اویغوری به نام بوگو یا بوگوک که در نیمه دوم قرن هشتم میلادی فرمانروایی می‌کرد پیرو دین مانی بوده است (۷۶۳ م).

پس از زوال دولت بزرگ اویغور، چینیها در ۸۴۳ به موجب فرمانی از فعالیت این مذهب در چین جلوگیری کردند. ولی با وجود این تا قرن چهاردهم این دین در چین دوام یافت.

در حفاری تورفان و خوچو (Khotscho) مخصوصاً در غار خوچو نقاشیهای مانی هنوز نمایان است. در بخشهای قبلی همین کتاب قسمتهایی از آنها توضیح داده شد.

در قرن یازدهم معتقدات مانوی را جمعی به نام «آلبی‌ژواها» (Albigois) یا

کاتارها (Cathares) در فرانسه، ناحیه لانگدوک منتشر کردند که انشعابی از دین مسیحی بود، ولی روحانیان با آن به مقابله برخاستند. در ۱۲۰۹-۱۲۲۹ میلادی به دستور پاپ املاک و دارایی پیروان آن مذهب مصادره شد و خود آنان بر اثر زجر و کشتار نابود شدند.

مانی به وسیله نقاشی، خوب و بد و زیبا و زشت آفرینش را می‌نمایانده است. او صورت فریبندهٔ فرزندان نور را رسم کرده بود تا حسن صورت آنان بینندگان را به سوی خود جلب کند و همچنین مظاهر ظلمت را به شکل دهشت‌آوری نقش کرده بود تا نفرت بینندگان را برانگیزد.

www.tabarestan.info تبرستان

مبنای این آیین، کوشش و مساعی بشر در راه تصفیهٔ جهان از بدیها و تاریکیها، برای یاری اهورمزداست. مبدأ عالم را دو چیز می‌داند: نور (طرفدار خداوند) تاریکی (طرفدار شیطان یا اهریمن). عالم نیز مخلوطی از نیک و بد تلقی می‌شود، و بشر هم که عالم کوچکی است، به سهم خود مجموعه‌ای از جان (خیر) و جسم (شر) است؛ باید روان را از چنگ شر برهاند و پاک کند، تا بتواند به جایگاه اصلی خود در آسمان نور و روشنایی برسد.

پیروان مانی دو دسته بودند: صدیقون[1] که از زناشویی، مصرف مشروبات الکلی و خوردن گوشت (به‌جز ماهی) پرهیز می‌کردند. سمّاعون[2] که باید نماز بگزارند، روزه بگیرند و از منهیات پرهیز کنند، ولی در مورد اختیار کردن همسر آزاد بودند و زندگی عادی داشتند.

آنها هر یکشنبه دور هم جمع می‌شدند، نماز هفتگی و سرود می‌خواندند، و صدیقون که نزدیک‌ترین پیروان مانی بوده‌اند، کتاب آسمانی را می‌خواندند.

کریستن‌سن طبقه‌بندی جامعه مانوی و حکمت عملی و کار هر طبقه را این‌طور نوشته است:

«جامعه مانوی مرکب از پنج طبقه بود، معادل پنج تجلی پدر عظمت و از این قرار: طبقه اول دوازده نفر فرشتگان. طبقه دوم ۷۲ تن دیسپسگان. طبقه سوم ۳۶۰

---

۱. برگزیدگان، به فارسی خروهخوان یا آردا یا یزدامذ (واعظ)

۲. به فارسی نغوشاگ

تن مهیشتگان. طبقه چهارم ویزیدگان (گزیدگان). طبقه پنجم نیوشگان (سماعون)»

تعداد افراد دو طبقه اخیر حدی نداشت و این دو طبقه بیشتر از سایرین در کتابهای مانویه نام برده شده‌اند. نیوشگان عبارت از تودهٔ مومنان بودند، یعنی آنانی که طاقت تعالیم دشوار طبقهٔ گزیدگان را نداشتند.

کتابهای مانی را شش کتاب نوشته‌اند. تعدادی هم رسائل و منشور به پیروان خود نوشته که نام ۷۶ عدد آن در *الفهرست* ابن‌الندیم ذکر شده است.

از شش کتاب یک کتاب یعنی *شاهپورگان* به زبان پارسی (فرس ساسانی) و پنج کتاب به زبان آرامی شرقی است، سرزمینی که در آن متولد شد و نشو و نما کرد. این پنج کتاب عبارت‌اند از: *کوان* (به فتح اول) به عربی سفرالجباره، قطعاتی از آن یافت شده است؛ *کنزالاحیا*، *سفر الاسرار*، *فرقماطیا* که به ایرانی «بن گاهیک» نامیده می‌شد و *انجیل مانی* (انجیل زنده). این کتاب در فرس ساسانی ارتنک، به فرس اشکانی اردهنک، به یونانی ایقون، و در قبطی ایقونس، در چینی «تصویر دو اصل بزرگ» نامیده شده است. ارتنک یا ارژنک با یک جلد آلبوم تصویری دربارهٔ مطالب کتاب همراه بوده است.

اکثر مورخان قدیم راجع به تاریخ زندگی و عقاید و پیروان و اخلاف مانی و گسترش و طول عمر مذهب او، بحثهایی کرده و اطلاعات زیادی داده‌اند و طالبین می‌توانند به کتاب *مانی و دین او* فراهم آورده آقای احمد افشار شیرازی با متن دو سخنرانی جالب و محققانهٔ استاد تقی‌زاده در مقدمهٔ همان کتاب مراجعه کنند، ولی چون گاهی با تعصب مذهبی و معلول به غرض از این آیین یاد شده است، چه بسا حقیقت امر در بعضی از موارد مخدوش شده باشد. با این حال در دو قرن اخیر به‌ویژه در چهل سال گذشته که نوشته‌هایی هم از آثار مانی و پیروان او در خلال کاوشها به دست آمد، دانشمندان و پژوهندگان اروپایی موضوع مانویت را مورد بررسی و تحقیق عمیقی قرار دادند و به روشن ساختن تاریخ و اساس معتقدات مانویه خدمت بسزایی کرده‌اند. بین این دانشمندان پروفسور والتر هنینگ و هانری شارل پوئش (Henry Charles Puech) فرانسوی تا امروز بیش از سایرین در این راه کوشش کرده‌اند و نویسنده برای اطلاع کافی از چگونگی این آیین، قسمتی از تحقیقات

www.tabarestan.info تبرستان

پروفسور هانری پوئش را که مورد تأیید استاد تقی‌زاده بوده و در سخنرانیهای مربوط به زندگی مانی مورد استفادهٔ او قرار گرفته است عیناً نقل می‌کند:

اصول مذهب مانی

مانی خود را جانشین تعداد زیادی از رسولان آسمانی می‌دانست که از زمان آدم و زرتشت و بودا وعیسی یکی پس از دیگری برای هدایت نوع بشر آمده‌اند. او خود را خاتم انبیا و برترین پیغمبران می‌شمرد. خود را برتر می‌دانست، زیرا بالاترین دانهٔ زنجیری بود که به صورت رسولان از ابتدای خلقت نازل شده‌اند، و بعد از ظهور مانی، چون عالم وارد دوازدهمین و آخرین دورهٔ وجود خود می‌شود، دیگر جز قبول مذهب جدید و سپس رسیدن به انتهای حیات خود، راهی ندارد. و نیز خود را برترین رسولان می‌دانست، زیرا ادعا داشت او همان روح القدس[1] است که مسیح ظهور او را پیش‌بینی کرده است. وی عقیده داشت که تعلیمات پیغمبران پیش از او همه تاریک و ناقص بوده است، به‌علاوه به دست مریدان و حواریون از صورت اصلی خود خارج شده است و تدوین‌کنندگان آنها خیانت کرده‌اند و از خود به آن اضافه نموده‌اند، درحالی‌که پیغام الهی که به دست مانی بر روی زمین آورده شده است، حقیقت روشن و مستقیم و کامل و علم مطلق است.

از مطالب فوق سه نتیجه گرفته شده است که اصول مذهب مانی را تشکیل می‌دهد. مذهب مانوی مذهبی است برای جهان و باید قبل از اینکه عالم به انتها برسد، جانشین تمام مذاهب شود، و به علت صحیح بودنش، لایق این است که عالم را مسخر کند. چون مذهب زرتشت در ایران، بودا در مشرق، عیسی در مغرب، تمام حقیقت را در برنداشتند فقط در کشورهای مخصوصی توانستند ریشه بدوانند، ولی چون مذهب مانی حقیقت مطلق و کامل است، هیچ حدی برای خود قائل نیست. مانی می‌گوید: «امید من در مشرق و مغرب پراکنده می‌شود و پیغام الهی از تمام زبانها شنیده خواهد شد، و در تمام شهرها آن را اعلام خواهند کرد. مذهب من بر سایر مذاهب این رجحان را دارد که سایر مذاهب در کشورها و شهرهای بخصوصی ایجاد شده‌اند، ولی مذهب من در تمام شهرها و تمام کشورها پذیرفته خواهد شد.»

1. Saint Esprit

www.tabarestan.info تبرستان

در عین حال دین مانی به بهترین فرزندان خود سفارش می‌کند که مانند استاد، برای تبلیغ مسافرتها بروند، تا با کلام خود دین مانی را به عموم مردم بقبولانند. به‌علاوه مانی کتابی دارد. مانی می‌گفت علت زوال ادیان قدیم این بوده است که مؤسسان آنها کتابی برای تعلیم آن تدوین نکرده‌اند. بنابراین مانی هفت کتاب نوشته است: کتابی که به شاپور هدیه کرد، *انجیل زنده*، *خزانه زندگی*[1]، *کتاب رموز*، *کتاب غولان*، *مکاتیب*، و به آنها ارزش کتاب آسمانی را داد. پایه و اساس مذهب خود را بر روی این کتابها که شامل هستند قرار داده است و پیروان خود را از انشعاب برحذر می‌دارد.

چون دین مانی ادعای عالم‌گیر بودن را داشت، مانی اصولی از مذاهب دیگر، مانند مذاهب زرتشت و بودا و مسیح را اقتباس کرده است. ولی مذهب مانی فقط ترکیب ساده‌ای از مذاهب مختلف نیست. مانی طریقه‌ای ایجاد کرده است که به علت خاصیت معنوی و عمومی بودنش بتواند در محیطهای مختلف اثر داشته باشد. در حقیقت مانویت مجموعه‌ای از اصولی است که استواری پایه و اساس آن صحیح بودن الهام را ضمانت می‌کند و در عین حال قابلیت این را دارد که در هر قالبی ریخته شود.

عناصر هندی و ایرانی یا مسیحی که در متون مذهب مانی دیده می‌شود، بالبداهه به وجود نیامده‌اند، بلکه نتیجه یک اقتباس عمدی و سنجیده است. بنابراین سرچشمه و اصول و شکل اولیهٔ فکر مانی مافوق این اقتباسهاست. فی‌الواقع مذهب مانی نوعی از معرفت[2] و خصوصاً نوع بسیار چشمگیری از «گنوستیسیسم» (Gnosticisme) است.

مذهب مانی مانند مذاهب دیگر اصحاب معرفت، کوشش می‌کند شرایط کنونی انسان را تفسیر کند: شرایط عجیب، دردناک، غیرقابل تحمل، در یک عالم مملو از دروغ، بندگی و بدی. مانی این شرایط را تفسیر می‌کند و راه نجات را نیز نشان می‌دهد.

وی به انسان نشان می‌دهد که چگونه از جای دیگری به اینجا آمده است؛ کیست، از کجا آمده، و به کجا می‌رود. انسان از خداوند به وجود آمده است. در اطراف شخصیت حقیقی او در نتیجهٔ جهل یا عدم اطلاع، غباری جمع شده است، ولی با

www.tabarestan.info تبرستان

1. Pragmateia

۲. مقصود مذهبی است که در تجسس شناسایی و معرفت حقیقت است و در آن زمان در اطراف ناحیه بابل رواج داشته است.

این حال همواره قابلیت این را دارد که به عالم بالا برود. به محض اینکه این غبار و جهل پراکنده شود، به اصل خود برمی‌گردد. بنابراین معرفت نفس که فقط در نتیجهٔ معرفت به حال انسان عالم و طبیعت آن و وضعیت پیش از تاریخ و سرنوشت آن به دست می‌آید، به ما امکان می‌دهد که خود را مجدداً بیابیم و حقیقت وجود خود را به دست بیاوریم و بنابراین نجات یابیم. «گنوز» (Gnose) علمی است که راه نجات را نشان می‌دهد.

در طریقهٔ مانی شرایط وجود انسان و دنیایی که در آن وجود دارد، بد است، زیرا مخلوطی غیرعادی از ماده و روح، خیر و شر، روشنایی و تاریکی است. این ترکیب غریب و عجیب همان دو ماده متضاد و نتیجه سقوط و زوال بشر است، زیرا زمانی وجود داشته که در آن این دو ماده متضاد به‌کلی از هم مجزا بوده‌اند. بنابراین راه نجات این است که بین این دو ماده مجدداً جدایی ایجاد کنند، و آنها را به حال اولیه خود برگردانند.

www.tabarestan.info تبرستان

با این طریق افسانه‌ای که اساس علم مانی را تشکیل می‌داد از سه مرحله ترکیب یافته است: یکی زمان گذشته که در آن دو عنصر خیر [و شر] به‌کلی از هم جدا بودند. دوم زمان میانی که زمان حاضر است و در آن عنصر بد و خوب با هم مخلوط شده است. سوم زمان آینده که آخرین زمانهاست، و در آن مجدداً خیر و شر از هم جدا می‌شوند. به این ترتیب برای پیروی از مذهب مانی باید این دو اصل[1] و این سه زمان را پذیرفت.

پس در ابتدا دو طبیعت خیر و شر، روشنایی و تاریکی، دو عنصر متضاد بوده‌اند. این دو عنصر هر دو جاویدان‌اند، کسی که آنها را به وجود نیاوده است، هر یک با مخلوقشان در یک عالم مقیم هستند، یکی عالم خیر یا پدر روشنایی یا پدر بزرگیها یا «خداوند خیر» که فرشته‌هایی دارد و در شمال و بالا در پنج جایگاه اقامت دارد. دیگری عالم شر یا «سلطان تاریکیها» و شیاطین که محل اقامت او در پایین و جنوب است. اینجا همه ناشی از بی‌نظمی و حمق و زشتی است، درحالی‌که در عالم خیر چیزی جز صلح و عقل و پاکی وجود ندارد. عصر میانی و برزخ، میان این دو است، و تاریکی کوشش می‌کند عالم و روشنایی را فراگیرد. خداوند تصمیم می‌گیرد با تاریکی به وسیله روح خود که مظهر آن پسرش، یعنی انسان اولی است، مبارزه کند، ولی انسان اولی مغلوب می‌شود و در گرداب جهنم می‌افتد و شیاطین پنج پسرش را که روح او هستند،

---

۱. یعنی اصل خیر و شر

می‌بلعند. بنابراین یک قسمت از مادهٔ درخشان یا قسمتی از روح خداوند، با عنصر تاریکی، «ماده» مخلوط و بنده او شده است. خداوند از این پس کوشش می‌کند انسان را که در حقیقت نیمی از خود اوست، نجات دهد، و این عمل در تمام دورهٔ خلقت ادامه خواهد داشت. انسان اولی از تاریکی نجات می‌یابد و به آسمان برمی‌گردد.

سپس «پدر بزرگیها» به وسیله مخلوقی که مرتباً به وجود می‌آورد، دنیای کنونی را ترتیب می‌دهد که در حقیقت دستگاهی برای نجات دادن و پاک‌کردن و انتقال به محل اولی برای قطعه‌هایی از نور و روشنایی است که با ماده ممزوج گشته است. وی ابتدا شیاطین جهنم را مغلوب می‌کند، بعد از پوست آنها آسمانها، و از کثافاتشان زمین را درست می‌کند، قطعه‌هایی از نور را که کمتر با ماده ممزوج شده‌اند به صورت ستارگان در می‌آورد، قسمتی از عنصر خود را از شیاطین پس می‌گیرد، که چون روی زمین کثیف می‌افتند حیوانات را به وجود می‌آورند، و چرخ عظیمی تهیه می‌بیند که دوازده سطل بزرگ دارد، و به‌تدریج به وسیله آن چرخ ارواح را مانند آب از عالم ظلمت و تاریکی بیرون می‌کشد، و آنها را تا ماه و خورشید بالا می‌برد، و از آنجا به بهشت که در آن به وجود آمده بودند، برمی‌گرداند، ولی «ماده» از ترس اینکه مبادا طعمه‌اش ربوده شود، و حیاتی که به این طریق کسب کرده از دستش برود، کوشش می‌کند قسمت مهم عنصر نورانی را که در اختیار دارد در جسم دو موجود، که فریب خورده و به اطاعت درآمده‌اند، متمرکز کند و به این وسیله عبودیت روح را تا ابد ادامه خواهد داد. این دو موجود دو شیطان بزرگ‌اند، یکی نر و یکی ماده که پس از اینکه تمام زاییده‌های شیطانی خود را بلعیدند باهم جفت می‌شوند و آدم و حوا را به وجود می‌آورند.

بالاخره نجات‌دهنده‌ای پیدا می‌شود و آدم را از جهل حیوانی که نتیجهٔ آن است نجات می‌دهد، او را بیدار می‌سازد، چشمانش را باز می‌کند و به او نشان می‌دهد که چگونه روح او از روح خداوند ولی جسم و گوشت او تحت تأثیر شیطانی به نام «هوس» قرار گرفته است. این شیطان باعث می‌شود که انسان مرتباً جفت می‌شود، می‌زاید، و بدین طریق شریک عمل «ماده» عمل ماده می‌شود. بنابراین عبودیت خجلت‌آور و درناک روح نورانی، در جسم تاریک، تا انتهای زمان که ابتدای عهد

www.tabarestan.info تبرستان

سوم است، ادامه خواهد یافت، مگر برای کسانی که خود را پای‌بند «هوس» نکرده باشند. در این موقع پس از زیر و رو شدن دنیا، «جنگ بزرگ» و پس از محاکمات نهایی (روز قیامت)، کره زمین مدت ۱۴۶۸ سال خواهد سوخت، و آخرین قطعه‌های نور که نجات یافته‌اند به آسمان خواهند رفت، «ماده» مخلوقش در گودال عمیقی زندانی خواهد شد، عاقبت نور و تاریکی به‌کلی از هم مجزا خواهند گردید.

از این افسانهٔ خلقت نتیجه می‌گیریم که قسمت عالی انسان، یعنی روح و عقل از جنس خداوند است. راه نجات این است که به وسیله مذهب معرفت از حقیقت وجود خود اطلاع یابیم و خود را از فراموشی که نتیجهٔ امتزاج با «ماده» است، بیرون آوریم و روح خود را در حالت بیداری و جدایی کامل در ماده نگاه داریم.

بنابراین پس از مرگ، به بهشت اصلی نور بالا خواهیم رفت. در آنجا از صلح «نیروانا» برخوردار خواهیم گشت. برعکس اگر کوشش کنیم که روحمان را در ناپاکی جسم و قید تمایلات مادی نگاه داریم، مانند این است که خودمان را محکوم کرده باشیم که مجدداً به دنیا بیاییم و در اجسام مختلف مرتباً تغییر قالب دهیم. پس از تزکیه نفس باید کوشش کنیم خود را از تماس با «ماده» دور نگاه داریم و به همین طریق از تعرض به حیات الهی که در تمام موجودات اطراف ما حی و حاضر است و رنج می‌برد، خودداری کنیم. نباید فراموش کرد که در این جهان ممزوج در هر چیز قسمتی از روح الهی موجود است:

عناصر، اشیاء، نباتات، حیوان و انسان. جهان صلیبی است که روی آن نور یا «روح زنده» و درد طولانی و طاقت‌فرسایی تحمل می‌کند. هر عمل شدیدی در مخالفت با اشیاء و موجودات گناه منسوب می‌شود، بنابراین دستور مذهبی مانی، دورشدن از دنیا و نگاهداری خود از تمایلات است. طبق این دستور، باید از شهوت و تولید نسل، تملک، زراعت یا برداشت محصول، قتل و خوردن گوشت، یا آشامیدن شراب احتراز کرد، زیرا تمام این اعمال به رنج (نور) خواهد افزود. این امتناعها را دستورهای سه‌گانه می‌نامند.

امتناع از گناه به وسیله زبان و دست و قلب مقدور خواهد بود، معهذا چون اجرای این دستور از عهدهٔ عموم برنمی‌آید، مانی عمل کردن به آن را فقط از

www.tabarestan.info تبرستان

برگزیدگان و کاملین خواسته است؛ آنان تنها کسانی هستند که به محض مرگشان نجات خواهند یافت. به سایرین زندگی آزادتری اعطا شده است، ولی به همین دلیل از به دنیا آمدن مجدد معاف نخواهند بود.

صدیقین و سماعین طبقه چهارم و پنجم سلسله مقامات دین مانی را تشکیل می‌دهند. در طبقه بالا کشیشان (Les Prêtres)، اسقفها، و «آپوترها» (Les Apôtres) یا استادها قرار می‌گرفتند، و در بالای همه آنها یک رئیس عالی مذهب قرار داشت که جانشین مانی بود. در دین مانی رسوم مذهبی وجود ندارد، تنها رسوم آنها بعضی حرکات و علامات مذهبی است، مانند علامت با دست راست، بوسهٔ صلح، سلام برادرانه و دست‌دادن. بنابراین قسمت مهم رسوم مذهبی مانی ادعیه و سرودها و روزه و تشریفاتی است که در آن شهامت هم‌کیشان را به خاطر می‌آورند. جشن اصلی جشن «بما» است و در مقابل صحنه‌ای انجام می‌گیرد که روی آن مصلوب شدن مانی را نشان می‌دهند. تختی که رسول خدا به عنوان اسقف اعظم بر آن جلوس می‌کند، محکمه‌ای که هر سال به صورت فرضی در آن شرکت دارد و مانند روز قیامت از طرفداران مذهب، اقرار گناهان را می‌گیرد، و خصوصاً منبری که استاد در روی آن مذهب خود را تبلیغ می‌کرد، در آن صحنه نشان داده می‌شود. ولی از همه مهم‌تر برای پیروان مذهب مانی مسئله تبلیغ و انتقال و پخش پیغام نجات‌دهنده و روشن‌کنندهٔ اذهان یعنی مانی است.

به هر حال در همه جا مذهب مانی به اصول خود که معرفت (یا گنوز) است وفادار می‌ماند. از طرف دیگر این اصول بر پایه و اساس دوگانگی قرار گرفته است و مطلقاً جنبهٔ مرتاضی دارد.

توسعه مانویت و بقایای آن

پیروان مانی هرگز نتوانستند برنامه‌ای را که برای آنها معین شده بود، یعنی تسخیر تمام جهان، کاملاً انجام دهند. با این حال توسعه و پیشرفت دین مانی از حیث زمان و مکان بسیار قابل ملاحظه است. مدت دوازده قرن، از قرن سوم تا پانزدهم میلادی، این دین دائماً در پیشرفت بوده و در تمام نیم‌کره شمالی آتلانتیک تا اقیانوس آرام انعکاس یافته است.

www.tabarestan.info تبرستان

مرکز دین مانی مدتها شهر بابل بود که در آنجا نیز متولد شد، ولی مقر کلیسای «نور» را شهر تیسفون قرار دادند. در زمان خود مانی به علت مسافرتهای بی‌شمار او، مذهب جدید در سراسر ایران منتشر شد، و با وجود ممانعتها و انشعابات، در برابر دورهٔ ساسانی در ایران طرفداران متعدد داشت. در اواخر قرن پنجم نهضت مزدکیان برای پیشرفت کار خود از راهی استفاده کرد که مانی باز کرده بود. بعد از تسخیر ایران به دست اعراب و حتی در زمان خلفای اموی نیز مانویت پیشرفتی داشت، ولی در ابتدای عهد خلفای عباسی از بین رفت.

تبرستان www.tabarestan.info

در مشرق ایران پیروزی زیادتری نصیب مانی شد. در ماوراءالنهر و خراسان مذهب مانی از ابتدا پیروان زیادی پیدا کرد. پیروان متعصب را «دیناوریه» (Denavaryya) Denavari) می‌نامیدند. در اواخر قرن هفتم میلادی ترکستان شرقی به دست دولت چین افتاد و راه بزرگ کاروان‌رو بین کاشغر و کوچا قره شهر، ارتباط ایران با آسیای مرکزی و شرقی را برقرار کرد. از سال ۷۳۲ م، طبق فرمان امپراتوری چین مذهب «مومونی» (Mo-Moni) یا «مارمانی» (Mâr-Mani) آزاد شد. طبق فرمان دیگری در ۷۶۸ م و ۷۷۱ م اجازه ساختن معابد در بعضی از نقاط به آنها داده شد. در سال ۷۶۳ م رؤسای ایغور «خاقان» مذهب مانی را پذیرفتند. ایغورها قبایل ترک نژادی بودند که از چندین قرن پیش کشور بزرگی را از رود ایلی تا رود زرد تشکیل داده بودند. قرقیزها در ۸۴۰ میلادی کشور ایغورها را از میان بردند و تا آن تاریخ مذهب مانی مذهب رسمی آنها بود.

بعد از انقراض دولت ایغور، مذهب مانی هم از میان رفت، مانویان متفرق شدند و مراکز عمدهٔ آنها نواحی «کان‌چو» «کان‌سو» و «خوچو» (امروز قراخواجه) در مغرب تورفان و ناحیه ختن بود. در کشور چین پس از اینکه پیروان مذهب مانی از حمایت سلاطین ایغور محروم شدند، مورد آزار قرار گرفتند و در ناحیهٔ «فوچئه» و «فوکین»، در کنار مذهب «تائو» و مذهب بودا به صورت مخفی تا قرن چهاردهم میلادی به زندگی خود ادامه دادند، و حتی بعد از این تاریخ نیز در ناحیهٔ «یانک تسه جنوبی» این مذهب پیروانی داشت.

در مغرب زمین، مذهب مانی سرنوشت دیگری داشت، ولی درآنجا نیز گاهی در حال پیشرفت و گاهی رو به زوال بود. این مذهب بسیار زود از سرحد غربی ایران

تجاوز کرد و مانی تمایل فراوان داشت تا شهرهایی را به تصرف درآورد که دین مسیح قبلاً در آن رسوخ کرده بود.

در طول قرن سوم میلادی چندین هیئت را برای تبلیغ به مصر روانه کردند که باعث انقلابهای مذهبی شد. مراکز مسیحی و فلسفی درصدد دفاع برآمدند. فرمان امپراتور دیوکلسین که در ۳۱ مارس ۲۹۷ صادر شد رئیس فرقه را محکوم به اعدام و اموال او را ضبط کرد. از سال ۲۷۴ نیز مذهب مانی از طریق بین‌النهرین به فلسطین رسوخ کرد. عقاید مانوی از مصر به افریقای شمالی رفت و در آنجا در اواخر قرن چهارم میلادی طرفداران زیادی به دست آورد و حتی کسی که بعدها «سنت‌اگوستن» نام گرفت، مذهب مذکور را پذیرفت. در زمان حمله «واندالها» هنوز در آنجا پیروان بسیار داشت. قرن چهارم دورهٔ منتهای ترقی و پیشرفت این مذهب در امپراتوری روم است. مسیحیان آن را الحاد خطرناکی تلقی کردند، با این حال در سالهای اول قرن چهارم در روم و دالماسی رسوخ کرد و سپس به تمام نقاط دیگر امپراتوری روم راه یافت، ولی همه جا مسیحیان با آن به مبارزهٔ شدیدی پرداختند. در آسیای صغیر، یونان، ایتالیا و بدون شک در «گل» (فرانسه) و اسپانیا، مبارزه ادامه یافت. کمی بعد دوره زوال آن شروع شد. کلیسای مسیحی و دولت امپراتوری روم، هر دو آن را مورد تعقیب قرار دادند و قانونهای بسیار شدیدی برای مبارزه با آن وضع و هر روز شدیدتر شد، به طوری که تا اواسط قرن پنجم تقریباً به‌کلی از تمام ناحیه اروپای غربی، رخت بر بسته بود. در قرن بعد، از نواحی اروپای شرقی نیز برافتاد. در ۴۴۵ طبق پیشنهاد پاپ لئون کبیر، تصمیمات شدیدی دربارهٔ دین مانی گرفته شد، و تمامی طرفداران مذهب ثنویت از روم و ایتالیا خارج شدند. چند نفری سعی کردند در اسپانیا پناه جویند، ولی در ۵۲۷ «ژوستن» و «ژوستی‌نین» قانونی وضع کردند که طبق آن طرفداران دین مانی محکوم به اعدام شدند و به این طریق دین مانی در اروپا به طرف انقراض قطعی سوق داده شد.

ولی هنوز موقع مرگ مذهب روشنایی نرسیده بود و احتمالاً این مذهب در افریقای شمالی و در مغرب زمین، باز مدتها به صورت پراکنده و مخفیانه می‌زیسته است و وقتی هم که بالاخره اصول اصلی مذهب مانی به‌کلی فراموش شد، شعباتی از آن به نامهایی دیگر جای آن را گرفت و تاریخ‌نویسان به این شعبه‌ها نام مانویت جدید

www.tabarestan.info تبرستان

(Neo-Manichéisme) داده‌اند. ولی این نام‌گذاری کاملاً صحیح نیست، زیرا اگرچه هر یک از این شعبه‌ها باهم قرابتی دارند، اما احتمالاً زاییدهٔ مذهب اصلی مانی نیستند.

یکی از آنها مذهب طرفداران «پل» (Pauliciens) است که در ارمنستان در اواسط قرن هفتم میلادی به وجود آمد و تمام امپراتوری بیزانس را، هم از نظر مذهبی و هم از نظر نظامی، مورد تهدید قرار داد. «پولیسینها» کاملاً طرفدار ثنویت هستند و عقیده دارند که دو خداوند وجود دارد، یکی خداوند خلاق و حاضر، دیگری خداوند خوب و «پدر عالم» و خداوند عالم نامرئی و آینده. بنابراین عهد قدیم و مسئله به قالب انسان درآمدن خدا، مراسم مذهب مسیح و سلسله مراتب کلیسا را منکر بود. بالاخره پیروان این مذهب را به صورت دست جمعی از سوریه به ارمنستان و «تراس» تبعید کردند و در آنجا در ربع اول قرن دهم عقاید مانی با عقاید دیگری ترکیب یافت و شعبهٔ «بوگومیل» (Bogtomiles) یعنی دوستداران خدا یا مردمان مستحق ترحم خدا را، ایجاد کردند. «بوگومیلیسم» در ابتدا یک نهضت انقلابی و مذهبی است که علیه مذهب ارتودوکس بیزانس که از خارج آمده بود و روحانیان از آن طرفداری می‌کردند، شورید. این نهضت نیز مخالف «کنز» (Knéze) (تزار) و نجبای بلغارستان بود، و به نام انجیل، مالکیت، تجمل، کار، گوشت یعنی غذای پرچربی، ازدواج و تولید نسل را محکوم می‌کرد. به عقیده آنها تمام این اعمال پست مانند کلیسای مسیح و تأسیسات آن از زشتیها و مخلوق «مامون» (Mammon) یا شیطان هستند، یعنی پسر ارشد خداوند در ممالک عالم مادی که پس از سقوطش خلق کرده است. تنها آرزوی بوگومیلیستها برگشت به پیغام بی‌غل و غش مسیح، روزه، و غسل معنوی است، که می‌تواند انسان را به حالت اولیه آزادی و تکامل خود برگرداند.

بوگومیلیسم در بلغارستان طرفداران زیاد پیدا کرد و تا قرن هفدهم در آنجا به حیات خود ادامه داد. این مذهب نیز از مذاهبی بود که ادعای تسخیر عالم را داشت. از قرن یازدهم میلادی در شبه جزیره بالکان رو به توسعه رفت و خصوصاً در مقدونیه غربی و ناحیه «بوسنی» «اسلاونی» پیروان بسیار داشت. در قرن یازدهم و دوازدهم میلادی در شهر قسطنطنیه نفوذ کرد، بعد به طرف آسیای صغیر رفت، و در قرن چهاردهم میلادی داخل روسیه شد و در آنجا عامل پیدایش عقاید عرفانی و

www.tabarestan.info تبرستان

مراسم غریب و عجیب در شعبه‌های مختلف مذهبی بود. پیدایش شعبه مذهبی کاتار (Catharisme) در اروپای غربی نتیجهٔ مستقیم ظهور مذهب «بوگومیلیسم» است.

مزدک و مزدکیان

برحسب روایت ملالاس (Malalas) (مورخ متوفای حدود ۵۷۸ م) در عهد دیوکلیسن شخصی از مانویه در رم ظهور کرد به نام بندوس (Bundos) که عقاید جدیدی را با عقاید مانی ترکیب کرد، و معتقد بود که خدای خیر با خدای شر نبرد کرد و او را مغلوب ساخت و بنابراین پرستش غالب واجب است. وی به ایران آمد و به دعوت پرداخت. این دین را در زبان پهلوی «درست دینان» (Deristdnan) خوانده‌اند، و دین مزدک دنبالهٔ همین دعوی بندوس و این آیین است.

www.tabarestan.info تبرستان

شخص دیگری به نام زرتشت را نیز مقدم بر مزدک (Mazdak) نوشته‌اند (در کتاب استیلیت (Stylites) تألیف حدود سال ۵۰۷ م معاصر مزدک)، ولی کریستن‌سن در کتاب *تاریخ ساسانیان* این مرد را با بندوس یکی دانسته است (صفحه ۳۳۸) و فرقه زرتشتگان را بدین شخص منسوب می‌داند (مدرک کریستن‌سن *شاهنامه ثعالبی* است). این زرتشت پسر خورگان و از مردم پسا بوده است.

پس مزدک در تعقیب و تبلیغ این عقاید که یکی از شعب مانویه بود و به قول طبری مربوط به «خلیفهٔ زرتشت» به شمار می‌آمد، گام برداشت، منتها چون مرد عمل و فعالیت بود نام مؤسس اصلی مذهب تحت‌الشعاع قرار گرفت و مزدک و فرقهٔ مزدکیه مشهورتر شد.

بنا بر روایت طبری مزدک اهل مدریا (Madaryâ)[1] و پدرش بامداذ (Bamdadh) بوده است و این دو نام ایرانی‌اند.

مزدک کتابی داشته که مورخان اسلامی بدان اشاره کرده‌اند و نوشته‌اند که ابن مقفع آن را به عربی ترجمه کرده بود، ولی از میان رفته و اثری از آن نیست. پیروان این آیین چهار دسته شدند که در خوزستان، فارس، کردستان، یزد و

---

۱. به عقیده کریستن‌سن این شهر در ساحل شرقی دجله (محل کوت‌العماره فعلی) واقع بوده است. دینوری مزدک را از اهل استخر فارس دانسته است ـ مؤلف *تبصرة العوام* تبریز نوشته.

ترکستان متفرق بوده‌اند. در زمان خلفای عباسی از این چهار فرقه نام برده شده و تا حدود سال ۳۰۰ هـ. پیروان مزدک در ایران بوده‌اند و با خلفا جنگها کرده‌اند.

نیم قرن پس از کشت و کشتار مزدک و مزدکیان، پسر خاقان بزرگ ترکان غربی رویه و مرام مزدک در مورد ضبط املاک و ثروت نجبا و بازرگانان به نفع فقرا و محرومان را معمول داشت، ولی آن نیز نپایید و معتقدان منکوب و معدوم شدند. همچنین نوشته‌اند که در آغاز قرن هشتم هجری «خورزاد» برادر پادشاه خوارزم به پیروی از همین مسلک، قدرت را در دست گرفت و دارایی ثروتمندان و متنفذان را اعم از اغنام و احشام و دختران و زنان از آنها گرفت و بین مستمندان تقسیم کرد. پادشاه خوارزم مجبور شد از اعراب کمک بگیرد و به کمک «قتیبه» وضع را به حال سابق برگرداند.[1]

نظریه اجتماعی مزدک انقلاب و تحولی بود که بر مدار تقسیم و تعدیل ثروت همین افراد بشر دور می‌زد. به موجب این مسلک دارا و نادار باید دارایی‌شان یکسان شود و این تعدیل حتی به حرمسراهای اغنیایی که زنان متعددی داشتند تعمیم می‌یافت. ولی اجرای این نهضت وضع ناهنجار و اغتشاش‌آوری ایجاد کرد، املاک به غارت رفت، زنان ربوده شدند، اراضی ضبط شد و عده بسیاری در این گیرودار کشته شدند.

به طور کلی می‌توان گفت که حمایت شدید از اصول مالکیت و تمایز شدید طبقاتی و قانون زناشویی و اصلاحات و تعدیل مالیاتها و نفوذ بی‌حد و حصر نجبا و روحانیان در اثر ادعای مزدک متزلزل شد و جانشینان قباد پس از قلع و قمع و کشتار مزدکیان از این تحول برای تعدیل این موارد به سود مردم استفاده کردند.

تاریخ‌نویسان نوشته‌اند که قباد با اصول عقاید مزدک مخالف نبوده و شاید در اثر این تمایل و نزدیکی می‌خواسته است از نفوذ بزرگان و اشراف و فئودالها که در سلطنت اسلافش و اوایل سلطنت خودش به حد اعلی رسیده بود بکاهد و در نتیجه همین تمایل و تسامح، محاکمه و به حبس‌ابد در زندان «انوش برد» محکوم شد.

فردوسی و طبری نوشته‌اند که در یک سال قحطی مزدک نزد کواذ رفت و راجع به محتکران و وضع آشفتهٔ مردم، سنگینی مالیات و وضع نامطلوب حضاریها به او تذکراتی داد و مردم را وادار کرد تا انبارها را بشکنند.

---

۱. گیرشمن، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین.

www.tabarestan.info تبرستان

محاکمه سیاوش ارتشتاران‌سالار که از سرداران بزرگ و شجاع و وفادار قباد بود و در استخلاص او از زندان «انوش برد» سهم بسزایی داشت با این اتهام که در صلح با رومیها جانب کشور را نگرفته است و چند تهمت مذهبی و اعدام او، ضربه‌ای بر مزدکیان بود، زیرا او را طرفدار این آیین نوشته‌اند.

کاوس فرزند ارشد قباد نیز که پادشاه پذشخوارگر بود، به دلیل مزدکی بودن نگذاشتند به سلطنت برسد. کاوس بر انوشیروان بشورید و در این جنگ کشته شد و یکی از حامیان متنفذ و مقتدر این آیین از بین رفت و ضربت مؤثر دیگری بر پیکر این فرقه وارد شد. از این به بعد مزدکیان به‌طور پنهانی و سری به‌حیات خود ادامه می‌دادند و تا بعد از اسلام نیز گاه پنهانی و گاهی آشکار فعالیتهایی داشتند.

www.tabarestan.info تبرستان

کریستن‌سن راجع به آیین مزدک و عاقبت او می‌نویسد:

«شریعت مزدک بدون شک در آغاز جنبهٔ دینی داشته و بانی آن شخصی عاشق اصلاحات نظری و طالب بهبود احوال زندگانی مردم بوده و به هیچ‌وجه افکار مغرضانه‌ای نداشته است. جنبهٔ اجتماعی این دعوت در درجه دوم اهمیت بود. فرمانهایی که کواذ در دورهٔ اول پادشاهی خود برای اجرای مرام دنیوی مزدکیان صادر کرد، هرچند انقلابی محسوب می‌شد، ولی به آن اندازه که مورخان خارجی مبالغه کرده‌اند تازگی نداشته است. در زمان خلع کواذ و در عهد سلطنت زاماسپ مزدکیها چندان پیشرفتی نداشته‌اند و محدود بوده‌اند. مع‌ذلک افکار این فرقه رفته رفته در عامه رسوخ کرد و در آغاز به‌آهستگی و پس از چندی به‌سرعت انتشار یافت. پس مبلغان و سردسته‌هایی قیام کردند که نه ایمان و خداترسی داشتند نه مثل مزدک بی‌غرض و اصلاح‌طلب محسوب می‌شدند. وقتی توده مردم به دلیل انبوهی جماعت خود تهور بیشتری پیدا کرد به اعمال زور و تعدی دست زد، و از روایاتی که مورخان راجع به اصلاحات خسرو اول و ترمیم خرابیها ذکر کرده‌اند پیداست که ویرانی کشور به چه میزان بوده است.»

«اگرچه کیش مزدک پس از ورود به طبقات سافله تدریجاً به صورت یک مسلک سیاسی درآمد، اساس دینی آن باقی ماند و در میان طبقات عالیه هم پیروانی داشت.[1] عاقبت مزدکیان به اندازه‌ای قدرتمند شدند که مراتبی برای روحانیت در

۱. به گفته تئوفان مورخ.

نظر گرفتند و یک نفر را به عنوان رئیس روحانی انتخاب کردند که به روایت مالالاس آندره‌زر (Andarazar) نامیده می‌شد، اما نولدکه این لفظ را اندرزگر (Andarzgar) دانسته که در زبان ساسانی به معنی مشاور و معلم است. این کلمه عنوان بوده است نه نام عادی و ظاهراً رئیس کل فرقهٔ مزدکی را اندرزگر می‌خوانده‌اند. مالالاس و تئوفان[1] (Theophane) روایت کرده‌اند که این اندرزگر در قتل عام مزدکیان به هلاکت رسید، از طرف دیگر در همهٔ منابع تاریخی ایران و عرب که مأخذشان خوذای نامک بود، نوشته‌اند که مزدک با گروهی از اصحابش در روز قتل عام هلاک شدند. پس خیلی محتمل است اندرزگری که مزدکیان به ریاست کل خود برگزیدند، همان مزدک باشد.»

www.tabarestan.info تبرستان

همین دانشمند از قول مورخان راجع به عاقبت کار مزدک و مزدکیان در زمان قباد و خسروانوشیروان چنین نوشته است:[2]

«دولتیان طریقه‌ای را که بارها تجربه شده بود در پیش گرفتند؛ انجمنی از روحانیان تشکیل دادند و اندرزگر مزدکیان را با سایر رؤسای فرقه به آنجا خواندند و گروهی عظیم از آن طایفه را دعوت و جلب کردند تا در مجلس مباحثهٔ رسمی حاضر باشند. کواذ شخصاً مجلس را اداره می‌کرد، اما خسرو که به ولایت عهدی تعیین شده بود و حقوق خود را دستخوش توطئه و دسته‌بندی مزدکیان و کاوس می‌دید، تمام همت و جهد خود را به کار برد تا بحث طوری به پایان رسد که ضربتی هولناک و قطعی به فرقهٔ مزدکی وارد آید. پس از میان موبدان چند تن از مباحثه‌گران کارآزموده را فرا خواند که نام آنان از این قرار است:

پسر ماهداذ، نیوشاپور، داذهرمزد، آذر فروغ بغ، آذربد، آذرمهر، بخت آفرید موبدان موبد و گلونازس (Glnazes) و بازانس (Bazanes) کشیش مسیحیان که در این پیش‌آمد با زرتشتیان هم داستان شده بودند. همهٔ این افراد در انجمن حضور داشتند. بازانس مورد توجه خاص کواذ بود، زیرا از طبابت سررشته داشت. طبعاً مدافعان کیش مزدکی مجاب و مغلوب شدند، و در این اثنا افواج مسلحی که پاسبان سران مخصوص مزدکیان بودند، تیغ در کف بر سر آن طایفه ریختند. اندرزگر (که ظاهراً خود مزدک بود) به هلاکت رسید. عدهٔ حقیقی مزدکیانی که در این دام مقتول شدند، معلوم نیست. اعدادی که مورخان ایران و عرب آورده‌اند

---

۱. مورخ متوفای ۸۱۸ م.

۲. کریستن‌سن، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ۱۳۱۷، ص ۲۵۳.

مبنای صحیح ندارد، ولی ظاهراً همهٔ رؤسا در این مکان هلاک شدند. بعد از این واقعه حکم کشتار عموم مزدکیان صادر شد، اما افراد این فرقه چون رئیسی نداشتند، پراکنده گشتند و نتوانستند در مقابل دشمنان خود ایستادگی کنند. این فرقه از هم پاشید، دارایی آنان ضبط و کتابهای دینی آنها سوخته شد.»

دربارهٔ اغتشاشها و نابسامانیهای ناشی از اعمال پیروان مزدک و دفع آنها توسط خسرو انوشیروان، چنین نوشته‌اند:

[کسری اصلاحات را شروع کرد و نخست به علاج اوضاع مختلی پرداخت، که نتیجهٔ فتنهٔ مزدکی بود.[1] او فرمان داد تا اموال منقول و غیرمنقول مالکانی را که مزدکیان اموالشان را گرفته بودند به آنان مسترد داشتند و اموال بی‌صاحب را به اصلاح خرابیها تخصیص دادند. اما درباب زنانی که مزدکیان ربوده بودند، مقرر فرمود، اگر آن زن قبل از آن واقعه شوهر نداشته یا شویش در این میان فوت شده است، درصورتی که مرد رباینده از حیث طبقه اجتماعی با آن زن مساوی باشد باید او را شرعاً به عقد خود درآورد، وگرنه باید از آن زن کناره گیرد، یا به روایت دیگر زن مختار بود که او را به شوهری خود اختیار بکند یا نکند، به هرحال رباینده مکلف بود مهر یا مهر مضاعفی به خانوادهٔ زن بپردازد. اگر شوهر قانونی زن در قید حیات بود، زوجه به او برمی‌گشت و غاصب می‌بایست معادل مهری را که شوهر قانونی داده بود، به زن بپردازد. هر طفلی که نسبش مشکوک بود می‌بایست متعلق به خانواده‌ای باشد که در آن زندگانی می‌کرد و در آن خانواده حق ارث داشت. هرکس خسارتی بر دیگری وارد آورده بود، مال یا هر چیز دیگری را غصب کرده بود، مجبور به ادای غرامت می‌شد و به مجازاتی مناسب با جرم خود می‌رسید. خانواده‌های اعیان و اشرافی را که به دلیل کشته شدن سردودمان خود به تنگدستی افتاده بودند، شمارش کردند، تعداد یتیمان و زنان بی‌شوهر آن خانواده‌ها را به دقت حساب کردند و به هر یک از آنها قوت لایموتی دادند. پادشاه، یتیمان این طبقات را «اطفال خود» شمرد. دختران را به مردانی که هم طبقه آنان بودند به زنی داد و جهیز آنها را از خزانهٔ دولتی تهیه کرد و پسران، دختران دودمانهای نجیب را به زنی گرفتند، و آنان را توانگر کرد و فرمان داد که در درگاه بمانند. پس آنها را تعلیم دادند و برای ادارهٔ امور مهم مملکت آماده کردند. بدین طریق کسری طبقه جدیدی از نجبای درباری پدید آورد که مطیع و فدایی او بودند. گذشته از این، فرمان داد تا ابنیه و املاکی که به دلیل کوتاه شدن دست

۱. اوتیکیوس و طبری.

صاحبان آنها و انهدام جداول و قنوات ویران شده بودند، آباد کنند. مالکان را کمک کردند و به آنها چارپایان جدید دادند تا مجدداً به کار خود مشغول شوند. دهات خراب را از نو بنا کردند، پلهای چوبی و سنگی را که ویران شده بود مرمت نمودند. و در محلهایی که در معرض خطر بود استحکاماتی ساختند...]

از ملاحظه مطالب بالا می‌توان پی‌برد که مزدکیان چه اغتشاشات و درهم ریختگیهایی در سراسر کشور ایجاد کرده بودند، به‌طوری که مدتی از وقت خسرو انوشیروان صرف ترمیم و باسازی آنها شد.

درست دین که شریعت بندوس، زرتشت[1]، مزدک باشد، در واقع اصلاحی در کیش مانی محسوب می‌شده است.[2] کیش مانی این آیین هم، آغاز کلامش بحث در باب روابط اصلین قدیمین، یعنی «نور و ظلمت» بود. تفاوت آن با عقاید مانی در این بود که می‌گفت، حرکات ظلمت، ارادی و از روی علم قبلی نبود، بلکه علی‌العمیا و برحسب صدفه و آمیزش تیرگی و روشنایی، عالم محسوس مادی پیدایش یافته و برخلاف تعالیم مانی، این پیدایش نتیجهٔ نقشه و طرح قبلی نبوده و برحسب تصادف موجودیت یافته است. پس در آیین مزدک برتری نور خیلی بیش از کیش مانی مورد تأکید بود، و این موافق روایت ملالاس است که گوید، اعتقاد بندوس بر این بود که خدای خیر (نور) بر خدای شر (ظلمت) چیره شده است و از این‌رو باید غالب را ستود. اما این استیلا تام نیست، چه عالم مادی که مخلوطی از دو اصل قدیم است، باقی است و مقصد نهایی تکامل این عالم نجات ذرات نور است که در ذرات ظلمت آمیخته است. این قسمت از عقاید مزدکیان تابع قول مانی است. مانی می‌گفت نور را پنج عنصر است: اثیر، نسیم، روشنایی، آب، آتش. اما مزدک فقط سه عنصر را تصدیق می‌کرد: آب، آتش، خاک.

اگرچه شهرستانی در این مورد سکوت کرده است، ولی می‌توان به قرینه گفت، همان‌طور که در عقاید مانی ظلمت هم پنج عنصر داشته، مزدکیان نیز به سه عنصر ظلمانی معتقد بوده‌اند و مدبر شر از آن سه عنصر بیرون آمده است چنان‌که

---

۱. این زرتشت همان زرتشت است که در صفحه‌های قبلی از او نام بردیم و به زرتشت پیغمبر باستانی ایرانی ارتباطی ندارد.

۲. منبع اصلی عقیده مزدک کتاب شهرستانی است.

مدبر خیر از عناصر نورانی خارج شده بود. مراد از مدبر خیر خدای نور است که در کیش مانی اصطلاحاً او را پادشاه نور می‌خوانده‌اند.

مزدک خدای خود را چنین تصور می‌کرد که برتختی در عالم بالا نشسته است، چنان‌که خسرو در این عالم می‌نشیند، و در حضورش چهار قوه[1] (تمیز، فهم، حفظ، سرور) هستند، چنان‌که در نزد خسرو چهار شخص (یعنی موبدان موبد، هیربذان هیربذ، سپاهبذ، رامشگر) حضور دارند. این چهار قوه امور عالم را به واسطه هفت وزیر خویش می‌گردانند که عبارت‌اند از سالار و پیشکار و بارور[2] و پروان و کاردان و دستور و کوذک (غلام و خادم) و این هفت تن در دایرهٔ دوازده تن روحانی دور می‌زنند از این قرار: خواننده، دهنده، ستاننده، برنده، خورنده، دونده، خیزنده، کشنده، زننده، کننده، آینده، شونده، پاینده.

در هر انسانی این چهار قوه وجود دارد و آن هفت و دوازده در عالم سفلی مسلط هستند. شهرستانی بیانات خود را در باب مبدأ آفرینش با شرحی در خصوص خواص اسم اعظم و حروف آن اسم به پایان می‌رساند.

اما در باب علم معاد و احوال قیامت در نظر مزدکیان، شهرستانی توضیح زیادی نداده است، مثلاً گوید بنا بر رأی مزدکیه خلاصی نور از ظلمت برحسب اتفاق و بدون قصد و اختیار صورت خواهد گرفت، چنان‌که امتزاج آنها هم نخست برحسب اتفاق و بدون اختیار، واقع شده است، و این بسیار موجز و مختصر است. در هر حال، راه نجات این است که انسان طریق زهد و ترک بپوید. در منابع موجود بیشتر مطالب راجع به همین جنبهٔ زهد و ترک مزدکیه است. نزد این طایفه همانند مانویه، اصل آن است که انسان علاقه به مادیات را در خود کم کند و از آنچه این علاقه را مستحکم‌تر می‌سازد اجتناب ورزد، از این‌رو خوردن گوشت حیوانات نزد مزدکیه ممنوع بود. و درباره غذا همواره تابع قواعد معینی بودند و ریاضتهایی می‌کشیدند. منع خوردن گوشت حیوان سبب دیگری هم داشت. برای خوردن

---

۱. مراد از این قوه، روان است که در متون مانوی آمده است.

۲. شهرستانی این کلمه را با نون می‌نویسد (چاپ مصر) چون در خط پهلوی ل و ن و راء یکسان است؛ بارور و بالون یک معنی دارند و اختلاف نسخ از اینجا ناشی شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

گوشت، کشتن حیوان لازم بود و نتیجه ریختن خون منع ارواح از حصول نجات بود.

شهرستانی روایت می کند که مزدک امر به قتل نفوس می‌داد تا آنان را نجات بخشد، ممکن است منظور از این قتل، کشتن فواحش و شهوتها باشد که سد راه نجات‌اند و همو گوید که مزدک مردمان را از مخالفت و کین و قتال باز می‌داشت. در جامعه مانوی «گزیدگان» بایستی در تجرد بمانند و بیش از غذای یک روز و جامه یک سال چیزی نداشته باشند. از آنجا که در مزدکیه نیز همین میل به زهد و ترک وجود داشته است، می‌توان حدس زد که طبقهٔ عالیهٔ مزدکیان هم قواعدی شبیه گزیدگان مانوی داشته‌اند. ولی پیشوایان مزدکیه دریافتند که مردمان عادی نمی‌توانند از چنگال شهوت و هوس مادی نجات یابند، مگر اینکه بتوانند بدون مانع به آنها برسند، پس این فکر را مبنای عقاید خود قرار دادند و چون دنبال این اصل را گرفتند وسیله‌ای به دست دشمنان افتاد تا آن طایفه را عموماً متهم به باحه و ترویج فحشا و منکر کنند، درصورتی که این کارها در اصل آیینشان نبود و با زهد و پارسایی اصلی آنان مباینت تام داشت، و چنان که گفتیم صرفاً پیشوایان متأخر مزدکیه ملزم بودند که موانع و قیود را بردارند تا حرص و آرزو فرونشیند [که گفته‌اند الانسان حریص علی ما منع]. زرتشت و مزدک هر دو تأکید می کرده‌اند که انسان مکلف به عمل خیر است. در اصل شریعت آنان نه‌تنها قتل، بلکه ضرر زدن به غیر هم ممنوع بود؛ در مورد مهمان‌نوازی می گفتند مهمان از هر طایفه و ملتی باشد هیچ چیز را نباید از او دریغ داشت، حتی با دشمنان هم باید با مهربانی و عطوفت رفتار کرد.

www.tabarestan.info تبرستان



نبرد بهرام با امرای قبایل شمال شرقی، نقش رستم

گنوستیک

به تحقیق معلوم نیست که عقاید گنوستیک[1] یا ناستیک از چه زمانی پیدا شده است، ولی به طوری که نوشته‌اند و در اینجا به‌طور خلاصه نقل می‌شود از آغاز ظهور مسیحیت، بعضی از آنها خواستند مسئلهٔ مرموز و پیچیدهٔ پدر و پسر را که برحسب معتقدات مسیحیون، خدا و مسیح است با اصول فلسفه حل کنند. بنابراین هر دسته به نوعی این موضوع را تعبیر کردند، برخی در عقیده و عمل مسیحی بودند و بعضی در عقیده مسیحی بودند ولی به رسوم بت‌پرستی عمل می‌کردند.

آنها معتقد بودند که میان حقیقت یک سلسله ائون (Aeons) (اشراق یا حقیقت پاینده ایزدی) وجود دارد که مانند حلقه‌های زنجیر به هم پیوسته و از هم جدا و شایسته احترام و بلکه پرستش‌اند و مسیح یکی از این حلقه‌ها و بلکه آخرین حلقه است و از آن حلقه‌هاست که بارقه‌ای از نور حقیقت در آن تجلی کرده است و بدان سبب شوق و ذوق اتصال به حقیقت و بیرون آمدن از آلودگی ماده را دارد.

مذاهب گنوسی مجموعه‌ای از عقاید مذهبی و فلسفی شرقی در ممالک بین ایران و یونان (بابل، همه بین‌النهرین، سوریه، فلسطین، مصر) است و از ترکیب فلسفهٔ یونان بعد از اسکندر، الهیات ایران و بابل کمی قبل از ظهور حضرت مسیح به وجود آمده بود و پس از ترکیب شدن با مسیحیت، در سدهٔ اول میلادی شروع به انتشار و اشتهار و انشعاب می‌کند. در قرن دوم و سوم میلادی در کشورهای بین‌النهرین، سوریه، فلسطین تا مصر و روم نفوذ داشته است. اصول اساسی این عقیده را چنین ذکر کرده‌اند:[2]

«این عقیده مبتنی برمکاشفه و اشراق و معرفت اشراقی و عقاید مخصوص تکوینی و همچنین فلسفه وجود بود که ثنویت جزء اصلی و بنیادی آن است، یعنی اعتقاد به دو عنصر اصلی خیر و شر و حکومت آنها در عالم و دیگر هفت قوه خالقه که ظاهراً منشأ آن عقاید بابلی راجع به تأثیر سبعه سیاره بود، خلاص و نجات روح انسانی از عالم مادی شر و عودت او به عالم بالا که در واقع جوهر مرکزی عقاید «گنوسی» است و از فلسفهٔ جدید یونانی مخصوصاً افلاطونی مایه گرفته است.

---

۱. این کلمه را عارف و دانا معنی کرده‌اند.

۲. *مقدمه مانی و دین او*، سخنرانی استاد تقی‌زاده، ص۳۴.

www.tabarestan.info تبرستان

براساس این طریقت، وسیلهٔ برگشتن روح به عالم نور بیشتر شامل معرفت به حقایق و زهد در دنیا و امساک از معاشرت جنسی و زاد و ولد است. از عقاید مختلف و بسیار عجیب گنوسی اعتقاد به مادر بزرگ یا خدای آسمانهاست که در اغلب طریقه‌های گنوسی وجود دارد و نیز اعتقاد به انسان قدیم یا ازلی و انسان اولی یا آدم است.»

مذاهب گنوسی زیاد است. در کتاب تاریخ کریستن‌سن تا ۷۲ فرقه نوشته شده که اهم آن ماندانی و بازیلیدیس (Basilides) است که در قرن دوم در انطاکیه ظهور کردند. از دیگر فرقه‌ها والنتین (Valentin) در میانهٔ قرن دوم میلادی، مرقیون و باردیصان از اورفه بین ۱۳۰ تا ۱۹۰ میلادی هستند.

www.tabarestan.info تبرستان

قسمتی از افکار و وضع آنها به شرح زیر خلاصه و نقل می‌شود:[1]

به عقیدهٔ گنوستیکها «رهایی از تاریکی ماده و قفس عنصری با کوشش انسان میسر نمی‌شود، بلکه کشش ایزدی باید دستگیری کند و این دستگیری را که نجات از مادیت است، خداوند به حضرت مسیح سپرده است. از این‌رو مسیح منجی بشر است. برخی از اینها، بشر را که جای دیگر در کیش مانی ذکر می‌شود، مسیح دانسته‌اند و بعضی او را «آدم» نامیده‌اند. برخی از آنها به دو مسیح عقیده داشتند: یکی ایزدی و نور، و دیگری بشری و مادی. آنکه ایزدی است، روح‌القدس است که چون مسیح بشر، تعمید یافت بر او فرود آمد و چون مصلوب گشت از او جدا شد. برخی گمان می‌کردند که حضرت مسیح دو جنبه دارد: یکی ایزدی که مجرد از ماده است و دیگری مادی. بعضی می‌گفتند مسیحی که ظهور کرد در حقیقت خیالی بود، یعنی جسم نداشت، ولی به نظر مردم جسمانی می‌نمود، از این‌رو او از زمان زادن تا هنگام مرگ، به نظر مردم بشر می‌نمود، درصورتی‌که جسمانی نبود.

بنا بر عقیده گنوستیسزم دانش بر دو نوع است: یکی عادی که به تجربه شخص را دانا می‌کند و دیگر حقیقی که با کشف و شهود و عرفان ظاهر می‌شود، از این‌رو برخی از آنها به زهد در مباینت و تزکیهٔ نفس عقیده داشتند، بعضی به بتخانه‌ها و بتها و به رسم بت‌پرستان نذر و قربانی می‌دادند یا بت حضرت مسیح را نیز در کنار سایر بتها می‌گذاشتند. برخی باطناً زرتشتی یا مهرپرست بودند یا نه‌تنها به دیگر مذاهب

---

۱. *ایران نامه*، گردآوردنده عباس مهرین، جلد سوم، چاپ وزرات فرهنگ، ۱۳۲۱، ص ۴۸۷.

مرموز و باطنی معتقد بودند، بلکه به جادو و تعبیر خواب و دیگر موهومات نیز عقیده داشتند. افکار ناستیکی در اواخر قرن دوم به کمال ترقی رسید و به سبب مقاومت سخت متشرعین مسیحی و نبودن مرکزیت فکری تدریجاً سست شد و سرانجام از میان رفت. ولی در افکار مانی و کشیش مغتسله و گروه ماندانی بابل، تجدید شد؛ در مذهب مسیحی کاتولیک نیز به شکل دیگری تا امروز ادامه یافته است.

متشرعین قدیم مسیحی می‌ترسیدند که افکار فیلسوفانهٔ ناستیک در کیش مسیحی نفوذ کند، و در این صورت، به‌تدریج مسیحیت را مبدل به یک طریقه عرفانی و مرموز خواهد کرد و اختلاف چنان زیاد خواهد شد که وحدت و مرکزیت مذهب مسیحی ناپدید می‌شود و شخص مسیح وجود خیالی تلقی خواهد شد. پس برای وحدت و استقلال مذهب و نگه داشتن شخصیت تاریخی حضرت مسیح و تعالیم او، مقاومت شدید علیه گنوستیک لازم شد و به غلبه متشرعین و دینداران مسیح انجامید. می‌توان گفت که مسیحیان قدیم به دو فرقه تقسیم شده بودند. فرقه‌ای که می‌خواست مسیحیت را تبدیل به طریقتی عرفانی و رمزی کند و با فلسفه تطبیق دهد، ناستیکی بود. و فرقه دیگر که کوشش می‌کرد افکار مسیح و شاگردانش را دین و شریعتی تاریخی کند، بانی کلیسای مسیح شد و نخستین وظیفه‌اش این بود که افکار حکما و عرفای ناستیک و مهرپرستان و بت‌پرستان و یهودیان و غیره را به اندازه‌ای که برای تقویت دینشان لازم است به آن بیفزاید و همه را به صورت خاصی که آن را دین مسیح می‌نامیدند، درآورد.»

www.tabarestan.info تبرستان

فلسفه زروان و زروانیان

زروانیان دسته‌ای بودند که به فلسفه زروان[1] یا «زمان بی‌کرانه» معتقد بودند و آن را نه‌تنها از سپنته‌مینیو(Spentamainyu) وانگره‌مینیو برتر تصور کردند، بلکه علت هر دو می‌دانستند، زیرا آغاز و انجام هر چیزی را «زمانه» یا «زروان» می‌بینند. همهٔ اشیاء در حدود زمانه پدید آمده‌اند و ممکن نیست از آن بیرون باشند.

فکر زروانی در ایران از حدود قرن دوم پیش از میلاد تا زمان خسرو انوشیروان و در زمان اسلام بین دانشمندان ایرانی که مسلمان شده بودند رایج بود.

---

۱. در لغت پهلوی زمان را زروان (Zerván)، زرون (Zrvan) و زوروان (Zurván) گفته‌اند.

دامنه علم کلام زمان اسلام را به یک واسطه با علم کلام مسیحیها و سپس با علم کلام ایران پیش از اسلام مرتبط دانسته‌اند، ولی در زمان اسلام به‌تدریج متروک شد و در زمان اسلام نیز مؤلفان کتابهای پهلوی تعمداً برای محو آثار این عقیده کوشیدند منتها نتوانستند آن را از بین ببرند.

پادشاهان ساسانی با آنکه زرتشتی و مروج آن دین بودند، با زروانیت مخالفتی نداشتند و گاهی وزرا یا سرداران آنها زروانی بوده‌اند، مانند مهرنارسه وزرک فرمازار زمان (یزدگرد اول، بهرام پنجم، یزدگرد دوم) که اسم پسرش را زروان داز و دخترش را زرواندخت گذاشته بود.

www.tabarestan.info تبرستان

از مورخان قدیمی اودیموس ردسی (Euedemos Rhodios) یکی از شاگردان ارسطو است که در سنه ۳۰۰ پیش از میلاد می‌زیست و نوشته‌هایش از میان رفته‌اند، ولی نوشته‌های او در کتاب *دمسکیوس* (Damascius) منعکس است و دیگر سنت باسیل، ۳۳۰ تا ۳۷۹ م، رئیس کلیسای قیصریه (Caesarea) در کاپادوکیه و تئودور موپسواستی (Théodore of Mopsuéstia) ۳۶۰ تا ۴۲۸ میلاد هستند، کتاب موپسواستی از بین رفته ولی فوتیوس (Photios) از قول تئودور اشاره‌ای به افکار و عقاید و پیروان او کرده است.

وی می‌نویسد: «تئودور در کتاب اول خود عقیده ناپسند ایرانیان را که زرتشت تشریح کرده است، شرح می‌دهد. مقصود اعتقاد به زاروم (زروان) است که زرتشت او را خدای همه جهان شناخته و او را با قضا و قدر یکی دانسته است؛ زاروم قربانی کرد تا اورمزد از او به وجود بیاید و اهورمزدا به وجود آمد، ولی شیطان (اهریمن) هم مقارن آن ایام از او تولد یافت...»

در مکالمه بین آذرهرمزد و بانویی به نام ناهید که از دین زرتشتی برگشته و مسیحی شده بودند با آذر فرازگرد دربارهٔ بطلان دو دین زرتشتی و زروانی مباحثاتی به میان آمده است (اواخر قرن پنجم میلادی) که نمودار رسوخ این عقیده در دورهٔ ساسانی و بین زرتشتیان بوده است.

همچنین ازنیک (Eznik) یکی از کشیشهای مسیحی ارمنی در قرن پنجم میلادی کتابی در رد دین زرتشتی نوشته و دربارهٔ زروان و رد آن مطالبی بیان کرده

است. دیگر الیزه (قرن پنجم) ماربها (به طریق Patriche قرن ششم) و تئودور بارکنایی سریانی (Theodor Barkonï)، و از مورخان اسلامی، شهرستانی شرحی دربارهٔ زروانیت نوشته‌اند. در نوشته‌های باستانی هند نیز اشاراتی رفته است که احتمال وجود پیروان این کیش را در آن سرزمین تأیید می‌کند.

در یک کتیبه خارج از خاک ایران که در نمرود داغ پیدا شده است، آنتیوکوس (Antiochi de Commagène) پادشاه کماژنه آرزو می‌کند که پس از مرگ جسد او تحت محافظت «زمان اکرانه» یا «زمان بیکران» باشد و شاهی در نسل او دوام کند. زروان اکرانه (زمان نامتناهی) را با تلفظ یونانی کرونوس آپیروس نوشته‌اند.

چون بحث در اطراف ماهیت و معتقدات این کیش و رابطهٔ آن با آیین زرتشتی مفصل است و با موضوع بحث ما مناسبت زیادی ندارد از تفصیل بیشتر در این باره خودداری می‌شود. آنانی که می‌خواهند اطلاعات بیشتری از چگونگی این عقیده کسب کنند به کتاب *ایران‌نامه* تألیف دانشمند ارجمند آقای عباس مهرین صفحه ۴۱۸ تا ۴۳۵، کتاب *ایران در زمان ساسانیان* تألیف کریستن‌سن ترجمهٔ رشید یاسمی صفحه ۹۴ تا ۱۰۲ و تحقیقات پروفسور نیبرگ و دیگر محققان مراجعه کنند.

www.tabarestan.info تبرستان

مهر و مهرپرستی

مهر یکی از ایزدان کهن آریاییهاست که نخستین بار در کتیبه بغاز کوی با ناساتیا (Nasatia) و وارونا (Varuna) و ایندرا (Indra) از آن یاد شده است و پرستش آن پیشینه بسیار درازی دارد که به پیش از پیدایش آیین زرتشت بر می‌گردد. برهمنان هند او را در ردیف هفت پروردگار از فرزندان ادیتی (Aditi) یا ادی‌تیا (Adtya) می‌دانستند و در ریگ‌ودا نام آن گاهی با «وارونا» خدای بزرگ ذکر شده است. آریاییها ایرانی نیز او را تا سرحد پرستش می‌ستوده‌اند. پس از پیدایش آیین زرتشت چون مبنا و اساس این دین بر یکتاپرستی بود و اهورمزدا خدای بزرگ و قادر متعادل شناخته می‌شد، دیگر خدایان مورد احترام ایرانی کارگزاران و فرشتگان مقرب درگاه خداوندی شدند و فرشتهٔ مهر نیز در ردیف یاران و کارگزاران درجهٔ یک اهورمزدا و از ایزدان اصلی به شمار می‌رفت.

زرتشت، اهورمزدا را برترین مقام اخلاقی، نیکویی محض و مبرا از هرگونه تعلقات مادی می‌دانست. صفت خاص او سازندگی و آفرینندگی است و تباه ساختن و نابودکردن دور از شأنش بوده است. ولی مهر در عین اینکه روح محض و آفریننده بوده، نابودکننده هم بوده است. جنبهٔ تجرد و مادی را هر دو با هم داشته است.

در آیین زرتشت اهورمزدا فعال مایشاء بود و اوامر او را هفت امشاسپند (جاویدانهای مقدس) اجرا می‌کردند و آنها در حقیقت واسطهٔ بین آفریدگار و آفریدگان بودند. از این هفت فرشته که بگذریم، دو فرشتهٔ دیگر که نزدیک‌تر و مأموریتشان مهم‌تر، و جاه و مراتبشان بیشتر از هفت امشاسپندان بود، یکی همین مهر و دیگری سروش است.

برای مهر عناوین چندی از قبیل سردار محبت، نگاه‌دارندهٔ پیمان، دشمن دروغ و دروغگو، پشتیبان راستی و درستی، فرشتهٔ فروغ و روشنایی، و صفات فراوان دیگری مثل «دارنده دشتهای فراخ، نیرومندترین آفریدگان، زبان‌آور خوش‌اندام، دارندهٔ هزار چشم و گوش، بیدار، سود بخشنده، پیروزی‌دهنده، از همه چیز آگاه و...» قائل بوده‌اند و معتقد بودند او در بالای کوه هرا که در آنجا گرما، ناخوشی، تاریکی و شب را راهی نیست و بر تمام زمین مشرف و مسلط است قرارگاهی دارد که از آنجا سرتاسر این جهان خاکی و مادی را می‌نگرد و در هر جا عهدشکنی، بی‌وفایی به گفتار، دروغگویی یا کار زشتی انجام گیرد، فوری می‌شتابد و گناهکار را به سزای کار زشتش می‌رساند. افسانه‌هایی نیز راجع به پیدایش او نوشته‌اند از این‌گونه که مهر به صورتی خارق‌العاده از تخته سنگی آفریده شد و بی‌درنگ بر همهٔ هستیها سرآمد و با گاو مقدس زمین درآویخت و او را در هم شکست و قربانی کرد. مرگ این حیوان سبب زندگی زمین شد. سپس خون این شکار را می‌خورد و در نتیجه بارور می‌شود.

یکی از یشتهای بزرگ پس از فروردین یشت که دارای ۱۴۶ قطعه است به نام همین فرشته (مهریشت) سروده شده است که چند قطعهٔ آن نقل می‌شود:[1]

«ما می‌ستاییم کسی را که اهورا او را پاسبان و نگهبان سعادت نوع بشر گماشت.»

«در جهان هیچ بشری نیست که بتواند آن اندازه بداندیشی کند که مهر مینوی قادر به نیک اندیشی است.»

---

۱. *یشتها*، تألیف استاد پورداود.

«در جهان بشری نیست که از عقل طبیعی بهره‌مند نباشد به آن اندازه که مهر مینوی از عقل طبیعی بهره‌مند است.»

«ای مهر، تویی نگهبان خان و مان از تست خانه‌های بزرگ که از زمان برازنده برخوردار است.»

در زمان هخامنشیان نظر به اینکه توانایی و روح سلحشوری و راست گفتاری صفت خاصه آنها و مهر نیز پشتیبان کشور و یاری‌کنندهٔ شاهان و راست کرداران بود، این فرشته مقام اولی خود را بازیافت و احترام او نسبت به سایر فرشتگان بیشتر شد، در نتیجه پرستشگاههایی به نامش ساختند و مخصوصاً در اواخر پادشاهی این دودمان به طوری که در کتیبه‌های تخت جمشید و شوش مربوط به زمان اردشیر دوم و سوم دیده می‌شود، در شش کتیبه نامش به تنهایی یا با فرشته آناهیتا پس از اهورمزدا ذکر شده است. یک جا در کتیبه اردشیر سوم در تخت جمشید بر وسط دیوار پلکان غربی کاخ تچر در انتهای کتیبه نوشته شده است: «اردشیر شاه می‌گوید، مرا اهورمزدا و میترا و آناهیتا نگهدارند و این کشور و آنچه را که کرده‌ام.»[1]

کتیبه اردشیر دوم در روی ستونی قرار دارد که در شوش پیدا شده و روی آن نوشته شده است: «این آپادانا را داریوش از نیاکان من بنا کرد، در زمان اردشیر (مقصود اردشیر اول است) نیای بزرگ من سوخت، من به خواست اهورمزدا، میترا، آناهیتا دوباره آن را ساختم. اهورمزدا، میترا، آناهیتا مرا از همه دشمنان نگاه دارد.» و ستونی نظیر این در همدان پیدا شد که روی آن نوشته است: «این ایوان را من به خواست اهورمزدا، آناهیتا، میترا ساختم». در زیر ستون دیگری که در همدان پیدا شد و اکنون در موزهٔ لندن است، از اهورمزدا و میترا و آناهیتا مدد خواسته است.

از مورخان قدیمی نیز نوشته‌هایی به جا مانده که باز هم نشان‌دهندهٔ پرستش و احترام مهر در اواخر سلطنت هخامنشیهاست:

۱. گزنفن مورخ و دانشمند و سردار معروف یونانی در *کوروپدی* (*کوروش‌نامه*) می‌نویسد که شاهان هخامنشی به مهر سوگند می‌خورند و باز نوشته‌اند که وقتی لیزاندر سردار اسپارتی در سارد به خدمت کوروش اصغر برادر اردشیر دوم

۱. *تمدن هخامنشی*، تألیف نویسنده، جلد اول، چاپ شیراز، ۱۳۴۱.

رسید، وی را در باغ بسیار بزرگی دید که با درختان مرتب و زیبایی مشجر شده بود. از کوروش اصغر می‌پرسد این باغ را کی ساخته و طراحی کرده است، کوروش به مهر قسم می‌خورد که خود او آن را ساخته است.

۲. پلوتارک نیز می‌گوید داریوش برای امر مهمی به یکی از خواجه‌سرایان امر می‌کند که از مهر بترسد و راست بگوید.

۳. کورتیوس رفوس (Curius Rufus)[1] می‌نویسد که داریوش در جنگ با اسکندر در آربل از مهر خواست که او را نصرت دهد.

۴. پلوتارک راجع به خبر مرگ زن داریوش سوم در اردوی اسکندر نوشته است: «وقتی یکی از خواجه‌سرایان از اردوی اسکندر فرار کرد و به نزد داریوش سوم آمد تا خبر مرگ ملکه را به او بدهد، داریوش او را به روشنی مهر قسم داد تا عین ماوقع را راجع به علت مرگ ملکه بیان کند، زیرا داریوش بیم آن داشت که ملکه در اثر مبادرت اسکندر به عمل خلاف عفتی خود را مسموم کرده باشد.»

۵. و باز در حالات اردشیر دوم نوشته‌اند: هنگامی که شخصی هدیه‌ای برای او می‌آورد، با کمال خوشرویی و مسرت می‌پذیرفت. یک روز شخصی امزوس (Omisus) نام، انار بسیار درشتی به شاه هدیه کرد. اردشیر گفت: «به مهر قسم که اگر شهر کوچکی را به این شخص بسپارند او می‌تواند آن را بزرگ کند».[2]

۶. یکی از دوازده ماه زمان هخامنشی به نام پرستش این ایزدان «باگیادیش» نامیده می‌شد که همان ماه مهر فعلی باشد و جشن مهرگان در همین ماه برگزار می‌شده است.

۷. کتزیاس (Ketesias) پزشک و مورخ یونانی در دربار اردشیر دوم در کتاب پرسیکا (Persika) از مهر و جشن مهرگان صحبتی به میان آورده است و در کتاب آتنئوس (Atheneaus) از قول دوریس (Duris) مورخ قرن سوم پیش از میلاد که قسمتهایی از مطالب کتاب کتزیاس را نقل کرده نوشته شده است: «پادشاه ایران در بین جشنهای ایران فقط در این جشن مست می‌شد و ایرانیان پایکوبی می‌کردند...»

اشکانیان نیز از نظر روح شجاعت و جنگ‌آوری و سلحشوری و قهرمانی در

---

۱. مورخه سده اول میلادی

۲. پیرنیا، مشیرالدوله، *تاریخ ایران*، ص ۹۹۴.

www.tabarestan.info تبرستان

ترویج مهرپرستی به منتها درجه کوشیدند و اکثر نامهای پادشاهان این دودمان مانند مهرداد «میترادات»، مهربازو، مهران، مهرزاد از نامهایی است که با این واژه ترکیب یافته است و در نتیجهٔ فتوحات و توسعهٔ پادشاهی هخامنشی و اشکانی این اعتقاد به نواحی آسیای صغیر، کاپادوکیه، ارمنستان و از آنجا در قرن اول پیش از میلاد به ایتالیا و سپس تمام کشورهای باختر زمین نفوذ کرد.

میترائیسم در قرن اول میلادی با مذهب جوان مسیحیت رقابت شدیدی کرد و به‌سرعت پیش رفت و در قرن سوم به اوج ترقی خود رسید. این کیش با اینکه بدواً قسمتی از آیین زرتشتی بود، کم‌کم در خارج از ایران آیین مستقلی شد که پیروانش را به راستی و نیکویی و ریاضت و بردباری و نظم و برانداختن بدی و فساد ارشاد می‌کرد. این عقیده از جزیرهٔ بریتانیا تا شمال افریقا و عربستان رفت و در مشرق از سغد و باکتریا به قلب هندوستان و سند گجرات رسید. شاهان دورهٔ کنشکا با آنکه بودایی بودند، بر روی سکه‌هایشان نقش خورشید و واژه‌های مهر و آذر را به خط یونانی نوشته بودند. در قرن چهارم و پنجم که این آیین در اروپا شکست خورد و به نابودی گرایید، در مشرق با استقبال مواجه شد و برایش پرستشگاههایی ساختند.

در سال ۶۷ پیش از میلاد پرستش مهر از راه آسیای صغیر و روم توسط راهزنان دریایی سیسیل که به دست پمپ اسیر شده بودند، به دنیای مغرب نفوذ کرد. در سال ۶۶ میلادی نرن به وسیله تیرداد پادشاه ارمنستان به آیین میترا گروید. کمودوس (Commodus) (۱۸۰-۱۹۲ م) امپراتور روم خود مروج این آیین بود و توسط او در کشورهای تابعه‌اش مانند آلمان رواج بیشتری یافت. این آیین بدواً از ۱۴۸ میلادی و توسط رومیها به آلمان نفوذ کرد.

دیوکلسین (Diocletian) و گالریوس (Galerius) و لی‌سینوس (Licinius) هر یک به افتخار میترا به عنوان نگاهدارندهٔ امپراتوری‌شان معابدی در کنار رود دانوب ساختند.

با روی کار آمدن کنستانتین و برقراری امپراتوری مسیحی در روم شرقی از رواج این مذهب کاسته شد و نور مسیحیت، فروغ مهر را در خود مستهلک کرد و آن را بی‌بها ساخت (۳۳۷ م). جانشین او ژولین (Julianus) با وجود اینکه ظاهراً مسیحی بود، در باطن بیشتر به مهرپرستی گرایش داشت و در کاخ خود یک پرستشگاه ایزد مهر ساخت و

www.tabarestan.info تبرستان

چون ژرژ (به طریق اسکندریه) خواست پرستشگاه مهر را خراب کند و به جای آن کلیسا بسازد، مهرپرستان مانع او شدند، و او را گرفتند به زندان انداختند و سپس اعدام کردند. بعد از ژولین باز ورق برگشت و مهرپرستان مورد ایذا و آزار قرار گرفتند.

تا قرن چهارم میلادی در روم هنوز این آیین رواج داشت و طبقهٔ اعیان که به مذهب مسیح خوش‌بین نبودند و به بت‌پرستی رغبت داشتند، طرفدار این آیین بودند و پرستشگاههای آن را دایر نگاه می‌داشتند. لیکن در ۳۹۴ میلادی تئودوز جلو پیشرفت و رواج میترائیسم را گرفت. بسیاری از آداب و رسوم مهرپرستی در کیش مسیحی وارد و با آن آمیخته شد.

www.tabarestan.info تبرستان

نیایش مهر آداب و تشریفاتی داشته است. نیایش‌کننده باید غسل کند، برسم در دست بگیرد، شیر مخلوط با زور (Zaothra) (آب مقدس) و عصارهٔ گیاه هوم بنوشد، از نان مقدس (Daraona) بخورد و سرودی بدین مضمون داشته‌اند که باید می‌خواند: «مهری که در پیرامون و بالا و پایین مملکت است ستایش می‌کنیم، او بسیار تواناست و به ممالک ایران راستی و سازش بخشیده و به ایرانیان خان و مان عطا کرده است، مهری را که دارای دشتهای فراخ است می‌ستاییم تا او به یاری ما و گشایش کارهای ما آید و به پیروزی و زندگانی خوش راهنمایی فرماید.»

معبد مهر به شکل سرداب ساخته می‌شد، زیرا معتقد بودند که او گاو نر در میان غاری قربانی کرد.

مجسمه مهر را این‌طور نمایانده‌اند که گاوی را در زیر پای انداخته و قربانی می‌کند، زیر دست و پای گاو، مار و عقرب نقش شده است. دو پسر بچه در طرف راست و چپ او ایستاده‌اند و هر یک مشعلی در دست دارند. مشعل دست راست رو به بالا و مشعل دست چپ رو به پایین است و این نشانه طلوع و غروب خورشید است.

از رومیان قدیم افسانه‌ای راجع به مهر باقی مانده که به شرح زیر است:

[مهر از سنگ خارا تولید شده است و کلاه مخصوص بر سر دارد. در یک دست مشعلی گرفته که برای روشن‌کردن به وجود آمده است، چوپانهایی هم که او را هنگام ظهور دیده‌اند، نماز و نیایش کرده و بره و گوساله و محصولات خود را نثار کرده‌اند. مهر برای نگهداری خود از آسیب باد تند، در پشت شاخه‌های انجیری

پنهان شد و با کارد خود از آن درخت میوه چید و در برابر خورشید زورآزمایی کرد و خورشید بلندی مقام او را تصدیق کرد و پرتوی از نور گرد سر او قرار داد، گاو نری در بالای کوه می‌چرید، مهر به طرف او رفت، او فرار کرد و مهر خود را به شاخه‌های او آویخت و با او رفت تا او خسته شد. مهر او را به دوش خویش کشید و به غاری برد که منزلش بود و این نشانه رنج و مشقت و زحمت آدمی در این جهان است.

اما مهر گاو را رها ساخت و او در روی زمین به گردش پرداخت. خورشید قاصد خود کلاغ را به جانب مهر فرستاد و به او فرمان داد که گاو را بگیرد و قربانی کند. مهر به کشتن گاو راضی نبود و با اکراه سگ خود را برداشته و گاو را تعقیب کرد و او را در غاری که پناه برده بود به چنگ آورد، با یک دست بینی او را گرفت و با دست دیگر خنجری به تهیگاه او فرو برد، ناگهان از بدن او گیاهان درمان‌بخش رویید و سراسر زمین خرم و سرسبز شد و از مغز مهره‌های پشت او حبوبات به وجود آمد و از خونش درخت تاک رویید. اهریمن آفریده‌های خود یعنی مار و کژدم و مورچه را فرستاد که از خونش بیاشامند و چشمه حیات او را زهردار سازند، اما کوشش آنها فایده نداشت.]

www.tabarestan.info تبرستان



مجسمهٔ مهر، موزهٔ واتیکان

فصل چهارم

پرستشگاهها و آتشکده‌ها

تبرستان
www.tabarestan.info

احترام به آتش و آتشکده‌های مهم

آتش از ادوار خیلی پیش از عناصر مقدس و مورد احترام و تکریم آریاها بوده است، زیرا نور و حرارت و آتش پایه و اساس اختراعات و مؤثرترین وسیلهٔ پیشرفت تمدن بشر و یکی از ارکان مهم زندگانی انسان به شمار می‌رود. بدون این عنصر که امروزه به صورت نفت و برق و الکتریسیته از آن استفاده می‌شود، لحظه‌ای نمی‌توان زیست.[1]

علمای زمین‌شناس اختراع آتش را در اواخر دورهٔ حجر یعنی عهد سنگ تراشیده (Poleolitique) که متجاوز از ده هزار سال پیش از میلاد است، حدس زده‌اند و هم در این دوره بود که انسانهای ماقبل تاریخ اسلحه‌های سنگی خود را تراش دادند و به صورت سلاحهای تراشیده و منظم درآوردند.

آتش برای زندگی بشر و دفع سرما و رفع نیازمندیها و تهیه خوراک فوق‌العاده ضروری و مورد نیاز است و چون در ادوار باستانی بدین سهل و آسانی که امروز با کبریت و برق و سایر وسایل می‌توان آن را به وجود آورد، به دست

---

۱. واژه آتش در اوستا Atr-Atere-Atar اثر Athr در فرس باستانی Atar در پهلوی آتور Atur و آتش Atash آمده است. کلمهٔ آذر همان واژهٔ فرس باستانی آتر است که تا به ذال بدل شده است. نگهبان آتش را اترون Athravan یا آذربان می‌نامیدند. ماه نهم سال را آذر می‌خواندند و جشن آذر را به نام «آذر جشن» در روز نهم این ماه می‌گرفتند. در این روز مردم به زیارت آتشکده‌ها می‌رفتند.

نمی‌آمد در نگاهداری و فروزنده بودن آن، نهایت دقت و کوشش را ملحوظ می‌داشتند. هم اکنون نیز با آنکه وسایل متعددی برای برافروختن آتش در دست است باز در اکثر خانه‌ها معمول است که آتش را شب در زیر خاکستر یا داخل اجاق نگاه می‌دارند تا برای روز دیگر آماده باشد.

ایرانیان قدیم معتقد بودند که حرارت به سه شکل و در سه جا وجود دارد: در روی زمین به صورت آتش، در هوا یعنی بین زمین و آسمان به صورت حرارت و در آسمان به شکل خورشید جهان افروز خودنمایی می‌کند.

در اوستا آتش پنج قسم شمرده شده که در یسنای ۱۱ و ۱۷ مذکور و در تفسیر پهلوی آن یسنا نیز مندرج است و درکتاب بندهشن با مختصر تغییری به این صورت نقل شده است: برزی‌سوه (Berezisavah) (آتش معابد، آتش بهرام) وهوفریانه (Vohufryâna) (آتش بدن انسان و حیوان) اوروازیشته (Urvázishta) (آتشی که در نباتات پنهان است) وازیشته (Vazishta) (آتشی که در ابر است، برق) اسپنیشته (Spenishta) (آتشی که در بهشت در حضور اهورمزدا می‌سوزد).[۱]

در هر خانواده آتشگاهی[۲] بوده است و مانبذخانه یعنی بزرگ‌تر و کدخدای خانه موظف بوده است که شب و روز در روشن نگاه داشتن آن همت گمارد تا پیوسته مشتعل و فروزان باشد و خاموش نشود.

خاموشی آتش را با نیستی و بدبختی و هلاکت خانواده توأم می‌دانستند. مسافر هنگام بازگشت از مسافرت پیش از دیدن زن و فرزند به زیارت آتش می‌رفت و چنانچه بدبختی گریبان‌گیر کسی می‌شد، شکایت پیش آتش می‌برد و به همین دلیل برای آن قربانیها می‌کردند و سرودها می‌خواندند.

احترام آتش به اندازه‌ای بوده است که حکمفرمایان و شاهان محل فارس (فراتاداران) در زمان سلوکیها و پارتها رئیس آتشکده هم بوده‌اند و خود را حافظ آتش می‌دانسته‌اند و از همین لحاظ است که روی سکه‌های خود منظرهٔ

---

۱. کریستن‌سن، *ساسانیان*، ص ۹۱.

۲. جای نگاه داشتن آتش را آتشگاه «آتش-گاه»، آذرگاه، آتشکده، آذرکده، آتشخانه و گنبد آذر گفته‌اند.

آتش و مشعل یا آتشدان را نقش کرده‌اند، بعضی از آنها نوشته‌هایی دارد که می‌نمایاند شاهان وقت نگاهبان و حامی آتش نیز بوده‌اند.

روی سکه بغدات این عبارت به خط آرامی نوشته شده است: «بغدات پرت دارا لهیه بغ کرت» یعنی «بغداد آتش‌دار پسر خدایگان بغ کرت» و نیز در یک طرف مسکوکات شاهان ساسانی شکل آتشدانی است که بر فراز آن آتش مقدس فروزان است. احترام و عقیده به این عنصر مفید، و مقدس داشتن آن نه‌تنها در این سرزمین، بلکه در تمامی قبایل و ملل قدیم معمول بوده است. رومیان قدیم آتش مقدس را در معبد وستا (Vesta) نگاه داشته‌اند و نگاهدارندهٔ آن را وستالیس (Vestalis) می‌نامیده‌اند که دختری پاکدامن و از خانواده‌ای شریف بوده است. در یونان الهه آتش را هسیتا (Hesita) خوانده‌اند. هندوان آتش مقدس را اگنی (Agnî) و خدای آن را با همین نام می‌خوانده‌اند. در دین مبین اسلام نیز آتش دارای اهمیت بوده و یکی از مطهرات است.

www.tabarestan.info تبرستان

در عهد باستان آتش به تناسب اجتماعات و شهرها درجهٔ مخصوصی داشته است. آتش‌خانه را مانبذیا کدخدای خانه نگاه می‌داشته است و نگاهبان آتش در هر عشیره یا دیه «آذران» مغ بوده، ولی در کوره یا استان «آتش بهرام = و رهران» هیئتی با ریاست یک موبد نگاه‌دارندهٔ آتش بوده‌اند.

علاوه بر این انواع آتشکده‌های محلی که شاید هزاران عدد از آن در سراسر قلمرو پادشاهی وجود داشته است، سه آتشکده بزرگ در سه نقطه کشور وجود داشته که آتش سایر آتشگاهها و آتشکده‌ها را از آن سه آتشکده بزرگ می‌آورده‌اند و معتقد بودند که آتش علوی در آغاز آفرینش توسط باد در این سه نقطه به وجود آمده است. این سه آتشکده عبارت‌اند از: آتشکدهٔ آذر گشنسپ[1]

---

۱. گشنسپ به ضم اول و فتح نون و سکون ش و س و ب به معنی خیره‌کننده آمده است و آن را گشنسب یعنی خداپرست. آذر گشنسب و آذر جشنسن نیز نوشته‌اند.

خود واژه گشنسپ مرکب از گشن و اسپه است. گشن در فرس قدیم و پهلوی و اوستا به معنی نر و نرینه است و اسپه (اسب) یعنی آتش اسب نر. گاهی نون آن را انداخته‌اند و آذر گشسب نوشته‌اند. نام چند تن از مردان تاریخی ایران در زمان ساسانیان از همین واژه گرفته شده است.

(Adhur Gushnasp)، آذر برزین مهر (Adhur Burzenmitre) ، آذر فرنبغ (Adhur Farnbagh). این سه آتشکده[1] از دورانهای کهن به جا مانده و هر یک به طبقه و گروهی منسوب بوده است: آذرگشنسب مربوط به «ارتشتاران»، آذر فرنبغ مربوط به کشاورزان «واستریوشان» و آذر برزین مهر منسوب به پیشوایان دینی «آتوربانان» بوده است.

در بندهشن فرگرد ۱۷ سه آتشکده مزبور این‌طور توصیف شده‌اند: آذر فرنبغ که جمشید آن را در پرستشگاهی در کوه فرهمند خوارزم فرو نهاد. در زمان کی گشتاسپ که دین زرتشتی پدید آمد از خوارزم به کوه رشن کابلستان در سرزمین کابل برده شد. آذرگشنسب تا روزگار پادشاهی کیخسرو مستقل بود و او بر بالای کوه اسنونت (Asnavant) (سهند) آن را در پرستشگاهی نهاد. سوم آذر برزین مهر است که در زمان کی گشتاسپ، همان‌گاه که زرتشت دین خود را آورد، آن آتش در کوه ریوند «در خراسان نزدیک نیشابور» برپا شد.

در روایات داراب هرمزدیار، جلد اول به سه آتشکدهٔ نام‌برده اشاره شده است و می‌نویسد:

«آذر فرنبغ در کاریان فارس، آذربرزین مهر در ریوند خراسان، و آذرگشنسب در آذربایجان. آذرگشنسب سپهدار ایران است آتش رزمیان در اسوند کوه، آن آتش کی‌خسرو را یاری کرد وقتی که دژ بهمن را گرفت... این هر سه بی‌هیزم سوزند و از آب بیم نمی‌دارند...»

۱. آتشکدهٔ آذرگشنسب. آتش شاهی و آتش مقدس جنگیان و رزمیان بوده است. محل این آتشکده در گزن (جزن) آذربایجان که عربها آن را شیز نامیده‌اند، بوده است. مسعودی که در اوایل سدهٔ چهارم هجری به حدود گرگان و دریای خزر سفر کرده، نوشته است که اشکانیان زمستان را در عراق (تیسفون) و تابستان را در شیز از شهرهای آذربایجان به سر می‌بردند. در این شهر در زمان اشکانیان آتشکده‌ای

---

۱. آتشکده مرکب از آتش + کده و کده نیز مرکب از کد + های نسبت است. کد از ریشه کته (Kata) اوستایی از مصدر کن (Kan) به معنی کندن و از همین ریشه واژه‌های خانه و خندق معرب کندک پهلوی آمده است. کده در فرهنگها از ادات مکان و به معنی خانه است.

www.tabarestan.info تبرستان

به نام «آذرخشن»، یعنی «آتش‌نیک»[۱] وجود داشته که پادشاهان ایران هنگام تاج گذاری پیاده به زیارت آن می‌رفته‌اند و هدایای گرانبها و زیادی تقدیم آن می‌کردند. این آتشکده چون در زادگاه زرتشت برپا شده بود، بین سایر آتشکده‌ها مقام و اهمیت بیشتری پیدا کرد.

آذرخش همان آذرگشنسب است و شاهان ساسانی در تابستان از تیسفون بدانجا می‌آمدند. نام دیگر این شهر شیز است. یاقوت آن را معرب چیس دانسته است. در دینکرد شیچ (Sich) نوشته شده است.

راولین‌سن[۲] (Sir. Henry Rawlinson) که در ۱۸۳۸ آنجا را دیده است جای آتشکده آذرگشنسب را شهر شیز «گنجک»[۳] دانسته، ولی این تصور باعث اشتباه محققان بعدی شده است. مارکوارت (Markwart)، لیلان کنونی را محل آذرگشنسب دانسته است. لیلان دهی است از شهرستان مراغه در گوشه شرقی دریاچه ارومیه[۴].

تبرستان www.tabarestan.info

---

۱. مسعودی این‌طور معنی کرده است، ولی یاقوت این کلمه را از آذر + رخش می‌داند که دو «ر» درهم ادغام شده‌اند، مثل آذرنگ = آذر + رنگ، یعنی آتشین رنگ (*یسنا*، استاد پورداود، بخش سوم، ص ۱۳۹).

۲. خوانندهٔ کتیبه‌های میخی فرس هخامنشی و سایر خطوط میخی. برای اطلاع کامل از خدمات ارزندهٔ این دانشمند عالی‌قدر انگلیسی به کتاب *تمدن هخامنشی*، جلد اول، صفحه ۲۵۴ تألیف مؤلف مراجعه کنید.

۳. گنزک (Ganzak) همان گنجک است، به معنی گنجینه و خانه گنج و پایگاه شهریاران آذربایجان و از دورهٔ پادشاهی اشکانیان شهر مذهبی بوده است. جزنق، کزنا، جنزه هم گفته‌اند (یاقوت در *معجم البلدان*، ابن خرداذبه در *المسالک و الممالک*)، گزن را محل تولد زرتشت نیز نوشته‌اند و استرابن در کتاب جغرافیای خود گزن و گزکا را پایتخت آذربایجان دانسته است. یاقوت می‌گوید بین مراغه و زنجان نزدیک شهر زور و دینور واقع شده و خود در قرن هفتم هجری آنجا را دیده است و می‌نویسد گنبدی بر بالای آن بود و بر فراز آن گنبد، هلالی نقره قرار داشت.

جکسن (S. W. Jakson) معتقد است این آتشکده در محلی بود که امروز در آذربایجان به تخت‌سلیمان معروف است و به طور کلی یکی از وجوه نام‌گذاری خطهٔ آذربایجان این است که آنجا نگاهدارنده و خازن آتش بوده، زیرا آذربایجان ترکیب دو کلمهٔ آذر و بایگان (نگاهدارنده و خازن) است.

۴. *یسنا*، استادپورداود، بخش سوم، چاپ تهران، ۱۳۳۷.

دژ شیز که آتشکده در آن قرار داشته است اکنون ویرانه‌اش هم برجا نیست. درازای دژ ۴۰۰ متر و پهنای آن در حدود ۳۱۰ متر بوده است، به اندازه صفهٔ تخت جمشید. دژ حصار ضخیمی داشته که ارتفاع آن را ۴۵ پا و قطرش را ۱۶ پا حدس زده‌اند و دو دروازه داشته است. در میان دژ دریاچه‌ای است که آب آن از ته دریا می‌جوشد. رنگ آن آبی آسمان‌گون، شیرین و گواراست. درازای دریاچه ۱۲۰ متر، پهنایش ۸۰ متر، عمق وسط آن حدود صد متر و عمق اطرافش حدود شصت متر است.

در هر حال اکثر خاورشناسان و باستان‌شناسان همان ویرانه‌های تخت سلیمان کنونی را که در آذربایجان یک‌صد میلی جنوب شرقی دریاچه ارومیه در خاک افشار واقع است، جای آتشکدهٔ آذرگشنسب دانسته‌اند.

شاهان ساسانی هنگام رسیدن به تخت‌شاهی با پای پیاده به زیارت این آتشکده می‌رفته‌اند و هدایای زیادی تقدیم می‌کرده‌اند و از همین لحاظ دارای خزاین و نفایس زیادی بوده است. وجود اشیاء گرانبها و جواهرات و زر و زیور و ثروت زیاد این آتشکده سبب شد که آنجا را گنجک «گنج» بنامند. تئوفانس مورخ رومی (۷۵۰-۸۱۷ م) دربارهٔ ثروت این آتشکده نوشته است که همانند گنجینه کرزوس پادشاه لیدی بوده است.

و نوشته‌اند که بهرام پنجم (۴۲۰-۴۲۸ م) قبل از جنگ با خاقان بدین آتشکده رفت و نیایش کرد. پس از شکست خاقان همهٔ یاقوت و جواهری را که در اکلیل خاقان بود با شمشیری که به زر و گوهر ترصیع شده بود به آتشکده اهدا کرد. و نیز خسرواپرویز نذر کرده بود که اگر بر بهرام چوبین ظفر یابد حلیه‌های زرین و هدیه‌های نقد نثار آذرگشنسب کند. پس از موفقیت به نذر خویش وفا کرد.

مورخان دیگر متذکر شده‌اند که شاهان ساسانی از تیسفون با پای پیاده به زیارت این آتشکده می‌رفته‌اند. ابن خرداذبه آتش آتشکده را سرچشمهٔ کلیهٔ آتشهای مقدس ایران می‌داند و موضوع پای پیاده رفتن را هم متذکر شده است.

این آتشکدهٔ ثروتمند در ۶۲۴ میلادی، اواخر سلطنت خسرواپرویز، به دست هرقل (هراکلیوس) امپراتور روم غارت شد و ثروت بی‌حساب آن به یغما رفت.

محققان و دانشمندان بر این فرض‌اند که یک نسخه از اوستا در همین آتشکده و نسخهٔ دیگری در دژنبشت تخت جمشید مضبوط بوده و به دست یونانیها در زمان اسکندر مقدونی به تاراج رفته است.

۲. آتشکده آذر فرنبغ. یا آذرفروبا[۱] یعنی «آتش شکوه ایزد» که آتش روحانیان و موبدان و پیشوایان دین بوده است.

در تفسیر پهلوی بند پنجم آتش بهرام نیایش آمده است: «نام این آذرفرنبغ است و آتشی است که نگهبانی پیشه پیشوایی (اتربانی) با اوست، و از یاوری این آتش است که دستوران و مؤبدان به دانایی و بزرگی و فردست یابند و آتشی است که با دهاک (ضحاک) پیکار کرد.»

www.tabarestan.info تبرستان

باستان‌شناسان و محققان از جمله ویلیام جکسن و پروفسور کریستن‌سن محل این آتشکده را در کاریان فارس بین بندر سیراف[۲] و دارابجرد که خرابه‌ای نیز از آن مشهود است، نوشته‌اند. آتشکدهٔ نام‌برده تا قرن دهم میلادی (چهارم و پنجم هجری) دایر بوده و به دلیل استحکاماتی که داشت به دست تازیان نیفتاد و از آنجا آتش به جاهای دیگر می‌برده‌اند. تنها پروفسور هرتسفلد معتقد است که محل این آتشکده در دریاچهٔ کنارنگ (جلگه نیشابور) بوده است.

آذرفرنبغ را آذرخورا (Xvarrah)، خره و خورنه (Xvarnang) نیز نامیده‌اند در کتابهای *حدودالعالم*، *احسن‌التقاسیم* مقدسی، *مسالک‌الممالک* اصطخری، *صورة الارض* ابن حوقل، *مروج‌الذهب* مسعودی، *البلدان* ابن الفقیه، *معجم‌البلدان* یاقوت حموی، *شاهنامه* فردوسی، *کارنامه اردشیر پاپکان* و *آثارالباقیه* ابوریحان بیرونی از این آتشکده نام برده شده است. در ادبیات فارسی گاهی آذرخرداد ذکر شده است. فردوسی فرماید: چو آذر گشسب و چو خرداد و مهر - فروزان چو بهرام و ناهید و چهر. گاهی نیز آن را آتشکده فارس گفته‌اند مانند فرموده حافظ: سینه‌گو شعله آتشکده فارس بکش - دیده‌گو آب رخ دجله بغداد ببر.

---

۱. فرنبغ در پهلوی فرویغ و فروبا نیز خوانده شده است.

۲. سیراف یکی از بنادر مهم قدیمی ساحل خلیج فارس بود که تا قرن ششم و هفتم هجری آباد بوده است و از آن پس از بین رفت و نامی از آن باقی نماند.

مسعودی در *مروج‌الذهب* این آتشکده را آذرجوی خوانده است، یعنی نهر آتش و یاقوت در *معجم‌البلدان* می‌نویسد: از اطراف و اکناف، از جاهای دور به زیارت آن می‌شتافتند وآتش آن را برای آتشکده‌های دیگر می‌بردند.

۳. آتشکده آذربرزین مهر (آتش مهرتابنده). یا آتش نگهبان و حامی برزیگران و کشاورزان در ریوند شمال شرقی نیشابور (ابرشهر) واقع بوده است. پروفسور ویلیام جکسن جای این آتشکده را قریهٔ مهر بین خراسان و راه میان دشت و سبزوار می‌داند. در اشعار اغلب شعرا از این آتشکده نام برده شده است. دقیقی گوید:

پس آزاده گشتاسپ بر شد بگاه — فرستاد هر سو به کشور سپاه
پراکند گرد جهان موبدان — نهاد از بر آذران گنبدان
نخست آذر مهر برزین نهاد — بکشور نگر تا چه آیین نهاد
که آن مهر برزین ابی دود بود — منور نه از هیزم و عود بود

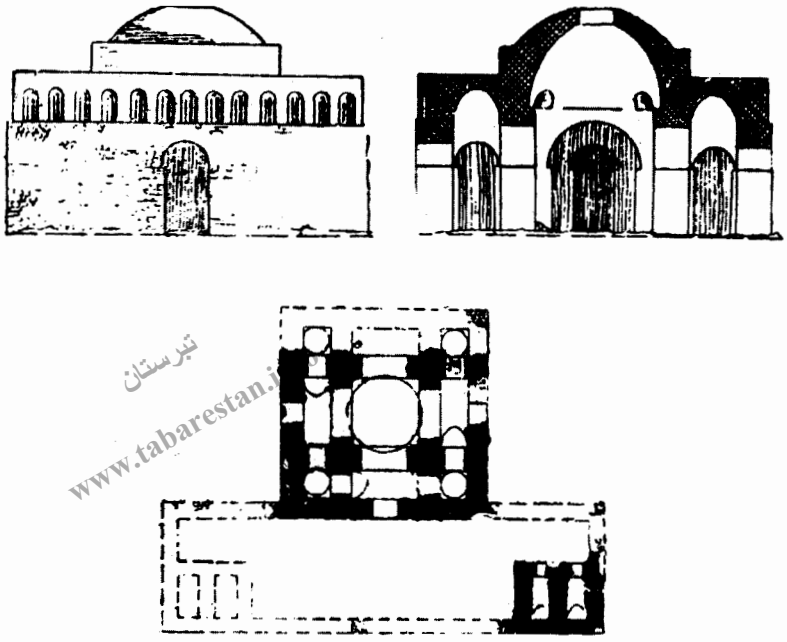
***

علاوه بر سه آتشکدهٔ بزرگ و مهم یاد شده، آتشکده‌های دیگری نیز وجود داشته که در درجهٔ دوم اهمیت قرار گرفته‌اند و هر یک به سهم خود مورد اکرام و احترام و تقدیس بوده‌اند، از قبیل آتشکده شهر طوس، نیشابور، ارّجان و آتش کرکرا در ارمنستان و کویشه (Kuvisa) بین فارس و اصفهان، آتشکدهٔ فردجان قم، آتشکده‌های فیروزآباد و سایر نواحی فارس.

قلعه آتشگاه در ترشیز تا قرن هشتم باقی بود. کوه آتشگاه خرابه‌ای است بین اصفهان و نجف‌آباد. در پانزده کیلومتری باکو آثار آتشگاهی است به نام «آتش خدا». در شش کیلومتری رشت دهی است به نام «آتشگاه». در قصر شیرین سر راه کرمانشاه به خانقین نیز آتشگاهی وجود دارد. سایر آتشکده‌ها عبارت‌اند از: آتشکدهٔ جره، آتشکدهٔ قلعه دختر، آتشکدهٔ فراشبند در فارس و آتشکده‌های نیاسر نزدیک کاشان، تخت کیکاوس در ۱۲ کیلومتری مغرب تخت رستم در خاک شهریار، کوه خواجه در سیستان، هرسین در کرمانشاه، هندیجان خوزستان، شوش.

در قرون اولیه اسلامی در هر شهرستانی که زرتشتیها بودند آتشکده‌ای برپا و در حال اشتعال بوده است.

www.tabarestan.info تبرستان



تبرستان
www.tabarestan.info

نقشه مقطع و نمای یک آتشکده عهد ساسانی
(نقل از کتاب *تاریخ صنایع ایران* تألیف دکتر کریستی ویلسن، ترجمه عبدالله فریار)

ابواسحق ابراهیم محمد بن فارسی اصطخری معروف به کرخی در کتاب *مسالک الممالک* که حدود ۳۴۰ هجری تألیف کرده است می‌نویسد:

«هیچ ناحیتی و روستایی نیست که نه در و آتشگاهی هست. آنچه بزرگ‌تر است و معروف‌تر از آن یاد کنیم. کاریان آتشگاهی است نزدیک برکه جور و آن را بارین خوانند و به زبان پهلوی بر آن نبشته‌اند کی سی هزار دینار بر آن هزینه شده است. آتشگاهی بر در سابور هست شبرخشین خوانند، هم در سابور آنجا راکی باب ساسان گویند آتشگاهی هست گنبد کلوشن خوانند، به کازرون آتشگاهی هست آن را چفته خوانند و دیگری هست کلازن خوانند و به شیراز آتشکده‌ای هست مسوبان خوانند و درگیرکی چنان است کی هر زنی به وقت آبستن یا به وقت حیض زنا کند پاک نشود تا آنگاه به آتشگاه آید و پیش هربذ برهنه شود و به کمیز[1] گاو خویشتن را بشوید».[2]

۱. ادرار

۲. *مسالک و ممالک*، به اهتمام ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۰، ص ۱۰۶.

شاهان ساسانی هر یک که به تخت سلطنت می‌نشستند آتشی می‌افروختند و آتشکده‌ای برپا می‌داشتند که مبدأ تاریخ قرار می‌گرفته است. در کتیبهٔ پهلوی شاپور کازرون که قبلاً ذکر آن رفت، به این موضوع اشاره شده است. گذشته از آتشهای پادشاهان، آتشهای خانه‌ها و خانواده‌ها هم بوده که به نام آذران، آذربهرام، از آنها یاد شده است. آتش دههای کوچک را آذران و جاهای بزرگ‌تر را آذربهرام می‌گفتند.

آتشگاهها بیشتر در جاهای بلند و روی تپه‌ها و دامنه کوهها ساخته می‌شده است. زرتشتیان کنونی نیز در شهرهایی که جمعیت نسبتاً زیاد است، آتشکده‌هایی دارند و مهم‌ترین آن آتشکدهٔ نوساری هندوستان است که قریب هفتصد سال از بنای آن می‌گذرد. استاد معظم پورداود در کتاب *ایرانشاه* راجع بدان چنین نوشته است:[1]

«در سنت پارسیان است که آتش بهرام را مسافرین از ایران با خود آوردند. شاید هم درست باشد، چه غالباً در تاریخ طبری و مسعودی می‌خوانیم که ایرانیان از بیم آنکه آتش به دست دشمن افتد و خاموش شود، در وقت شکست آن را با خود برداشته به جای دورتر فرو می‌گذاشتند. هرچند که به‌تدریج آتشکده‌های با شکوه ایران خاموش و به مسجد تبدیل یافت ولی تاحدی که ممکن بود در نگهداری آن کوتاهی نکردند. یزدگرد سوم پس از شکست نهاوند خود به شخصه آتش مقدس ری را که مخصوصاً محترم شمرده می‌شد برگرفته به مرو برد. اگر هم ایران شاه پس از ورود مهاجرین در سنجان در سال ۷۱۶ برپا شده باشد بناز ۱۲۳۰ سال از عمرش می‌گذرد و هماره پریشانی و سرگشتگی خواستارانش را در کشور بیگانه نگران بوده، ولی در کشاکش روزگار رنگ سرخ خویش نباخته، یاران را با زبان گرم به پایداری و دلگرمی پند همی داد. پس از شکست سنجان در جایی که بیشتر اقامت نمود نوساری است، که مدت ۲۳۵ سال در آنجا بود. فقط دو سال، از ۱۷۳۳ تا ۱۷۳۶ در سورت به سر برد. در ۱۷۴۱ از نوساری به بلسار رفت در اینجا بیش از یک سال نماند، آنگاه به اودواده (Udvada) رفت. اینک دویست و چهار سال است[2] که در این ده استقرار یافته است.

هزار تن زرتشتی از دستور و موبد و هیربد و به دین دور آن را گرفته‌اند،

---

۱. *ایرانشاه*، تألیف استاد پورداود، چاپ بمبئی، ۱۳۲۵، ص ۲۲.

۲. عدد فوق براساس سال ۱۳۲۵ خورشیدی، سال تألیف کتاب *ایرانشاه* حساب شده است.

زرتشتیان ایران و پارسیان هندوستان نیز به زیارت آن می‌روند، مخصوصاً ماههای اردیبهشت و آذر ماه اوقات زیارت آنجاست، از سرای این ایران خدیو (آتشکده ایرانشاه) در بامداد و نیمروز و شام، سرود اوستا از موبدان سفیدپوش بلند است، ایرانشاه با صدها خدام خود یادآور آتشکده‌های شیزوری و استخر در روزگار بافر و شکوه ساسانیان است».

***

تاریخ‌نویسان بعد از اسلام اکثراً راجع به آتشکده‌های زمان ساسانی و آنهایی که در زمان آنها هنوز دایر بوده است، مطالبی نوشته‌اند که می‌توان اطلاعات گرانبهایی از لابه‌لای آنها به دست آورد. بنابراین اهم آنها با گفته‌های چند تن از باستان‌شناسان و محققان قرون اخیر نقل می‌شود:

www.tabarestan.info تبرستان

تاریخ قم را به سال ۳۷۸ هـ. توسط حسن بن محمد بن حسن قمی به نام فخرالدوله دیلمی و صاحب عباد به زبان عربی تألیف و توشیح کرده است: و حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی در سال ۸۰۵ هـ. آن را به زبان فارسی برگرداند و آقای سید جلال تهرانی آن را در تهران به سال ۱۳۱۳ شمسی چاپ کرد. این کتاب راجع به آتشکده‌ها شرحی دارد که خود مؤلف نیز از کتاب *البلدان* ابن الفقیه همدانی (حدود ۲۹۰ هـ.) نقل کرده است و ما عیناً آن قسمت را نقل می‌کنیم:

«چنین گوید همدانی در کتاب خود که در دیهی از دیه‌های «رستاق فراهان» نام آن فردجان، آتشکده کهنه و دیرینه بوده است و در این آتشکده آتش آذر چشنسف بوده است، و این آتش از جمله آتشهایی بوده که مجوس در وصف و حق آن غلو کرده‌اند، مثل آتش آذر خره، و آن آتش جمشید است و اولین آتشهاست. دیگر آتش ماجشنسف که آن آتش کیخسرو است و مجوس در این هر سه آتش غلو کرده‌اند به حدی که عقول و اوهام از وصف و ضبط آن قاصرند، مثل آنکه روایت است مجوس گفته‌اند که با زرتشت ملکی بود به نزد بشتاسف (ویشتاسپ) شهادت می‌آورد و گواهی می‌داد بدانکه زرتشت رسول است و پس از مدتی آتشی گشت، فاما آتش جم به جانب خوارزم بود، انوشیروان آن را به کاریان به ناحیت فارس نقل کرد. پس چون عرب در این طرف متمکن شدند و دست یافتند، عجم ترسیدند از آنکه این آتش بمیرد و بنشیند، پس آن را دو بهره گردانیدند: بهره‌ای به کاریان (آذر فرنبغ) بگذاشتند و بهره‌ای به فسا نقل کردند تا چون یکی از این دو فرو می‌رود آن دیگر بماند.

و اما آتش ماجشنسف که آن آتش کیخسرو است (آذرگشنسب) به موضع برزه آذربیجان بود. انوشیروان در حال آن نظر و فکر فرمود و آن را به شیز که اولین موضعی است از مواضع آن ناحیت نقل کرد، زیرا که این آتش به نزدیک ایشان به غایت عظیم و محترم بوده است و در کتاب مجوس چنین یافته‌ام که بر آتش ماجشنسف فرشته موکل است و به برکه همچنین فرشته‌ای است و به کوهی از ناحیت آنکه آن را سبلان گویند. همچنین ملکی است و این فرشتگان مأمورند به تقویت و تمشیت صواحب جیوش، پس انوشیروان گفت مرا دست نمی‌دهد که آتش ماه‌جشنسف به آتش برکه به سبلان نقل کنم، تا این هر مسه آتش به یکجا جمع شوند، و اما من آتش ماجشنسف به آتش برکه نقل کنم تا هر دو ملک یکدیگر را معاونت کنند، و اما آتش زرتشت (آذر برزین مهر) آتشی است به ناحیت نیسابور بوده است و آن را از آنجا نقل کرده‌اند و از جمله اصول آتشها بوده است.

www.tabarestan.info تبرستان

و از جمله آن آتشها که مجوس در آن غلو کرده‌اند، آتش آذرجشنسف است که به فردجان بوده است و متوکلی (موبدان موبد زراتشت بن‌آذرخوره معروف به ابی‌جعف‌محمد التوکلی) چنین گوید که یکی از مجوس که آتش آذرجشنسف دیده بود مراحدیث کرد و گفت که چون مزدک بر قباد غلبه کرد قباد را گفت وظیفه چنان است که تو همه آتشها را باطل گردانی الا سه آتش را، و این دیگر آتش را به نزدیک نقل کنی. و همچنین مجوسی روایت کرد که آتش آذرجشنسف از آتشکده بیرون آمد و به آتش ماجشنسف به آذربیجان متصل شد و بدان آمیخته شد و چون آن را برمی‌افروختند آتش آذرجشنسف سرخ پیدا و ظاهر می‌گشت و آتش ماجشنسف سفید، و این گاهی می‌بود که پیه را در آن می‌انداختند و راوی می‌گوید که چون مزدک را بکشتند، دیگر باره مردم آتشها را به جای خود نقل کردند و آتش آذرجشنسف به آذربیجان نیافتند و همه اوقات تفحص آن می‌نمودند و بر اثر آن می‌رفتند تا معلوم کردند که آن به فردجان مراجعت کرده است و باز گردید. پس همه اوقات بدین قریه آتشکده بوده است تا آنگاه که برون ترکی امیر قم بدین دیه رسید و بر باروهای آن منجنیقها وعرادها نصب کرد و آن را در سنه ثمان (هـ: اثنتین) و ثمانین و مأتین بگرفت و فتح کرد و باروی آن خراب کرد و آتشکده را زیر و زبر گردانید و آتش را بنشاند (و آتشدان را به شهر قم برد. هـ.) و از آن روز باز آن آتش و آن آتشکده باطل گشت و دیگر آنجا آتشکده نبود و حکایت همدانی تا اینجا بود».

ابوریحان بیرونی در *آثار الباقیه* نوشته است:

«در زمان فیروز جد انوشیروان باران نیامد و مردم ایران شهر گرفتار خشکسالی شدند. فیروز بدین جهت خراج این سالها را از مردم نگرفت و درهای خزاین خود را گشود و هر کس خواست از مالهای آتشکده‌ها به او وام داد و با مردم ایران شهر نیکویی کرد و با مردم چون پدری با فرزندانش رفتار کرد چنان‌که در این سالها کسی از گرسنگی از میان نرفت. سپس فیروز به آتشکده‌ای که به آذر خورا معروف است رفت و آن آتشکده در فارس است و در آنجا نماز خواند و از خدا خواست که این بلا را از سر مردم بگرداند. سپس از کانون بالا رفت و نگهبانان و هیربدان را دید که بر سر آن نشسته‌اند و سلامی که به پادشاهان می‌کردند به او نکردند و او از ایشان در دل گرفت. سپس رو به آتش کرد و دست و ساعد خود را گرد شعله آن گردانید و سه بار شعله را به سوی سینه خود برد چون دوستی که دوستی را در برگیرد و شعله تا ریش او رسید و آن را نسوخت. سپس فیروز گفت: خدایا همه نامهای تو فرخ است اگر نیامدن باران برای من و بدی سرشت من است، به من بگو، تا از میان بروم و اگر جز این است از میان بردار و مرا و اهل جهان را بگو و باران برایشان ببار سپس از کانون فرود آمد و از زیر گنبد بیرون رفت و بر «دنبکا» نشست که آن را از زر مانند تختی و کوچک‌تر از آن می‌ساختند و رسم چنان بود که در هر آتشکده مهمی دنبکایی بود که از زر بود تا اینکه اگر پادشاهی بدانجا وارد شود برآن بنشیند و نگهبانان و هیربدان گرد او جمع شوند و چنان‌که به شاهان سلام می‌کنند بر او سلام گویند. به ایشان گفت دلهای شما تا چه مایه سخت است و چه مردم جفاکار و بدخواهید. چرا در این هنگام به من سلام نکردید؟ گفتند ما در برابر پادشاهی ایستاده بودیم که از تو بزرگوارتر بود و اجازه نداشتیم که بر تو سلام گوییم و روبه‌روی او ایستاده بودیم. سخنانشان را تصدیق کرد و به ایشان صلت داد. سپس از شهر آذر خورا به سوی شهر دارا رفت و چون به جایی رسید که امروز روستای معروف به کام فیروز فارس در آنجاست و در آن زمان صحرایی بود و آبادی نداشت، ابری بر آسمان بالا رفت و چندان بارید که پیش از آن دیده نشده بود تا اینکه آب در سرای پرده‌ها و چادرها افتاد و فیروز یقین کرد که دعای او برآورده شده است. خدای را سپاس گزارد و فرمان داد که در آنجا چادر زدند و صدقه داد و مال بخشید و مجالس فراهم کرد و شادی کرد و از آنجا نرفت تا این روستای خرم را فراهم ساخت و آن را کام‌فیروز نام گذاشت و فیروز نام او وکام به معنی اراده است زیرا که وی به اراده خود رسیده بود...»

تاریخ سیستان در صفحه ۳۵ راجع به آتشکده کرکوی[۱] چنین نوشته است:
«اکنون یاد کنیم سبب آتش کرکوی. بوالمؤید[۲] اندر کتاب گرشاسب گوید که چون کی‌خسرو به آذرآبادگان رفت و رستم دستان با وی، و آن تاریکی و پتیاره دیوان به فر ایزد تعالی بدید که آذرگشسب پیدا گشت و روشنایی بر گوش اسب او بود و شاهی او را شد با چندان معجزه، پس کی‌خسرو از آنجا بازگشت و به ترکستان شد به طلب خون سیاوش، پدر خویش، و هر چه نیرومند یافت اندر ترکستان همی گشت و رستم دیگر پهلوانان ایران با او، افراسیاب گریز گرفت و به سوی چین شد وزآنجا به هندوستان آمد وز آنجا به سیستان آمد و گفت من به زنهار رستم آمدم و او را به (بن کوه) فرود آوردند، چون سپاه او همی آمد فوج‌فوج، اندر بن کوه انبار غله بود چنان‌که اندر هر جانبی از آن بر سه سو مقدار صد هزار کیل غله دائم نهاده بودندی و جاودان با او گرد شدند و او جادو بود، تدبیر کرد که اینجا علف هست وحصار محکم، عجز نباید آورد تا خود چه باشد، به جادویی بساختند که از هر سوی دو فرسنگ تاریک گشت. چون کی‌خسرو به ایران شد و خسرو شنید آنجا آمد، بدان تاریکی اندر نیارست شد و این جایگه که اکنون آتشگاه کرکوی است معبد جای گرشاسپ بود و او را دعا مستجاب بود به روزگار او، و او فرمان یافت، مردمان هم به امید برکات آنجا همی شدندی و دعا همی کردندی و ایزد تعالی مرادها حاصل همی کردی. چون حال بر این جمله بود کی‌خسرو آنجا شد و پلاس پوشید و دعا کرد، ایزد تعالی آنجا روشنایی فرا دید آورد که اکنون آتشگاه است، چون آن روشنایی برآمد برابر تاریکی، تاریکی ناچیز گشت و کی‌خسرو و رستم به پای قلعه شدند و به منجنیق آتش انداختند و آن انبارها همه آتش گرفت چندین ساله که نهاده بود و آن قلعه بسوخت و افراسیاب از آنجا به جادویی می‌گریخت و دیگر کسان بسوختند و قلعه ویران شد، پس کی‌خسرو این بار به یک نیمه آن شارستان سیستان بکرد و آتشگاه کرکویه و آن آتش گویند آن است، آن روشنایی که فرا دید، و گبرگان چنین گویند که آن هوش گرشاسب

۱. کرکوی و کرکویه نام محلی است در سه فرسنگی شهر زرنک به راه هرات و نام یکی از دروازه‌های همان شهر هم بوده که از آن به سوی کرکوی می‌رفتند.
۲. ابوالمؤید بلخی مؤلف *گرشاسب‌نامه*.

www.tabarestan.info تبرستان

است و صحبت آرند به سرود کرکوی بدین سخن:

فرخت با داروش[۱] خنیده[۲] گرشاسب هوش همی برست از جوش نوش کن
می‌نوش دوست بدا گوش[۳] به آفرین نهاده گوش همیشه نیکی کوش دی گذشت
دوش شاها خدایگانا به آفرین شاهی»

حمزه بن حسن اصفهانی که در ۳۵۰ هـ. درگذشته است، در کتاب *تاریخ سنی ملوک‌الارض و الانبیا* اطلاعات جالبی دربارهٔ آتشکده‌های حدود اصفهان می‌دهد، بدین شرح:

«کی‌خسرو در کوه کوشید که کوه سرخی در پایان خاک فارس و آغاز خاک اصفهان بود آتشکدهٔ معروف به آذر کوشید را ساخت. گشتاسپ در روستای انارآباد در خاک اصفهان در دهی به نام «ممنور» آتشکده‌ای ساخت و املاکی را از آن روستا وقف آن آتشکده کرد. کی‌اردشیر که بهمن پسر اسفندیار باشد در اصفهان در یک روز سه آتشکده ساخت. یکی در برآمدن آفتاب و دیگری در رسیدن آن به میان آسمان وسومی در فرو رفتن آفتاب. یکی از آنها آتشکدهٔ شهر اردشیر است که نزدیک دره مارین باشد و دومی آتشکدهٔ ذروان اردشیر در ده دارک در روستای خوار و سومی آتشکدهٔ مهر اردشیر در اردستان. شاپور ذوالاکتاف در ده «حروان» در روستای «جی» آتشکده‌ای به نام «سروش آذران» ساخت و ده «یوان» و ده «جاجاه» از روستای «النجان» را وقف آن کرد. فیروز پسر یزدگرد ساسانی فرمانی داد نیمی از یهود اصفهان را کشتند، کودکانشان را زنده گذاشت و به آتشکده «سروش آذران» در ده «حروان» برد که آنجا خدمت کنند و کفشهای موبدان را از پاهاشان درآورند و جفت کنند و پاک کنند. خسرواپرویز در روستای «ماربین» در خاک کرمان آتشکده‌ای ساخت و چند ده نزدیک آنجا را بر آن وقف کرد».

ابن حوقل در کتاب *صورة‌الارض* که حدود ۳۶۷ هـ. تألیف شده همین مطالب را عیناً از *مسالک و ممالک* اصطخری نقل کرده و فقط بعضی از نامها را بدین شرح تغییر داده است: به جای بارانوا، نارفرا؛ به جای خره، جره؛ به جای شبرخشین

www.tabarestan.info تبرستان

---

۱. روش فروغ و نور، روشنای اسم مکان از روش+ نای و روشن اسم مصدر آن است.
۲. خنیده به ضم اول به معنی نافذ و منتشر
۳. باگوش: به آغوش

سیوخشبن؛ گنبدکاوسن به جای گنبد کاوس؛ کرازان به جای کلازن؛ سوکان به جای برکان؛ منسریان به جای مسوبان.

راجع به آتشکده منسریان می‌نویسد که از شیراز دیده می‌شود و آن دهی است در شمال شیراز و بر سمت راست راه یزد که به خراسان می‌رود و از آنجا تا شیراز نزدیک میل است.

در کتاب *حدود العالم من المشرق الی مغرب* که در ۳۸۲ ه. تألیف شده راجع به آتشکده‌های موجود در فارس نوشته است:

تبرستان www.tabarestan.info

«در آنجا آتشکده‌های گران است. در شیراز دو آتشکده است که آن را بزرگ دارند و در کازرون دو آتشکده است که آن را بزرگ دارند و در شهر شاپور دو آتشکده است که آن را زیارت کنند و در کاریان آتشکده‌ای است که آن را بزرگ دارند. و در خره یک آتشکده است که آن را بزرگ دارند در خوزستان اسک دهی است بزرگ بیرا کوه نهاده و بر سر آن کوه آتشی است که دائم همی درخشد».[۱]

ابن بلخی در *فارس‌نامه*:

«زرتشت در زمان گشتاسب، اول آتشکده که ساخت به بلخ و دوم آتشکده به آذربیجان به جیس و سوم آتشکده به اصطخر پارس»

کریستن‌سن از کتاب *بندهشن*:

«در زمان پادشاهی تخمورب (Taxmorubh) (تهمورث) جماعتی سوار گاو عجیب‌الخلقه موسوم به سرسائوغ (Sarsaôgh) شده از کشور خونیروس (Xvaniras) به شش کشور[۲] دیگر سفر کردند و جز به این وسیله کسی نمی‌توانست به آن کشور دیگر برود. شبی در میان اقیانوس چنین اتفاق افتاده که باد سه آتش را که بر پشت گاو روشن بود به آب افکند، اما آتشها مانند سه موجود زنده در مکان سابق خود بر پشت گاو مجدداً روییدند و هوا را روشن کردند.

یمه (Yim) (جم) که جانشین تخمورب شد بر فراز کوه خورهومند (Xvarréhômand) خوارزم آتشکده‌ای بنا کرد و آتش فرنبغ را در آن جای داد. ما به‌طور قطعی نمی‌دانیم که این سه آتش از چه زمانی معروف شده‌اند».

---

۱. نقل از کتاب *تمدن ساسانی*، تألیف استاد سعید نفیسی، ص ۱۱۷ و ۱۱۸.

۲. در افسانه‌های دینی آمده که عالم به هفت کشور تقسیم می‌شود و فقط در کشور مرکزی موسوم به خونیرس مردم سکونت دارند.

یاقوت (۵۷۵-۶۲۶ هـ.) راجع به شیز «گنجک» می‌نویسد:

«شیز ناحیه‌ای است در آذربایجان آن را مغیرة الشعبه بگشود. شیز معرب از جیس است. گفته شد که زراتشت پیغمبر مجوس از آنجا بود، قصبه این ناحیه ارومیه است و خلیفه متوکل مرزبانی آنجا را به حمدون بن اسماعیل الندیم داد... و گفت مسعر بن المهلهل، آنگاه که کار شریف و سودبخش بازرگانی مرا به سفرهای بلند کشانید، به دلم شک درآمد درباره آنچه از کانهای سنگهای گرانبها که می‌گفتند در تک خاک شیز نهفته است. شیز شهری است در میان مراغه و زنجان و شهر زور و دینور میان آن کوهها کانهای زر و جیوه و سرب و سیم و کانهای زرنیخ زرد و سنک جمست انباشته شده است.

گرداگرد شهر شیز دیواری برافراشته است و در میان آن دریاچه‌ای است که ژرفای آن دانسته نشده و من خود خواستم آن اندازه بگیرم چهارده هزار ارش (ذراغ) ریسمان در آن انداختم به ته نرسید. گرداگرد این دریاچه یک جریب هاشمی است خاکی که از این آب خیس شده زود سنگ (سخت) می‌شود. از آن هفت رود بیرون می‌آید که هر یک آسیابی را گردانیده از دیوار شهر بیرون رود.

در آنجا آتشکده‌ای است که مجوس (زرتشتیان) آن را بسیار بزرگ می‌دانند. همهٔ آتشهای شرق و غرب از آن مایه می‌گیرند و بر سرگنبد آن تیغه ماه از سیم برافراشته است که آن را طلسمی دانسته‌اند. بسا از فرمانگزارآنکه خواستند آن را بکنند بیهوده کوشیدند و دیگر از شگفتیهای این آتشکده این است که هفتصد سال است، آتش از آن زبانه می‌کشد نه خاکستری به جای گذاشته و نه هرگز خاموش شده است. این شهر را هرمز از گچ و سنگ پی‌افکند. نزدیکی این آتشکده ایوانهای بلند برکشیده‌اند و سراهای بزرگ ساخته‌اند. هر آنگاه که دشمنی آهنگ گرفتن شهر کند، سنگهای منجنیق او به دریاچه افتد و اگر هم یک ارش منجنیق را پس کشند سنگها به بیرون دیوار فرود آید...

... برخی گفته‌اند که شیز آتش «آذرخش» که آتشکده بزرگ زرتشتیان است برپاست. و هر آنکه پادشاهی از آنان به تخت و تاج می‌رسید پیاده به زیارت آنجا می‌رفت. مردم مراغه و این سامان آنجا را «کزنا» خوانند».[1]

در شیز مانند باکو به دلیل گاز نفت پیوسته آتش خوانده و برافروخته بود.

---

۱. *یسنا*، تألیف استاد پورداود، بخش دوم، ص ۱۶۶.

ابودلف مسعر بن المهلهل در مورد شهر شیز و آتشکدهٔ آن چنین می‌گوید:

«شهر شیز میان مراغه و زنجان و شهر روز و دینور واقع و محاط است از کوههایی که دارای معدن طلا و زیبق و سرب و سیم و زرنیخ زرد و غیره‌اند... و در آنجا آتشکده‌ای است بسیار باشکوه که تمام آتشکده‌های غرب و شرق مجوسان از آن برخوردار می‌شوند و بالای قبه آن هلالی هست از نقره که جمعی از سلاطین خواسته‌اند آن را بردارند قادر نشده‌اند، و از غرائب این آتشکده این است که هفتصد سال است آن را روشن کرده‌اند، نه خاموش شده و نه خاکستری بیرون داده است.

این شهر را هرمز بن خسروشیرین بن بهرام با سنگ و آجر بنا کرده و در اطراف آتشکده ایوانهای بلند و بناهای بزرگ محتشم ساخته شده است و هرگاه دشمن قصدگرفتن این شهر کند و به دیوارهای آن منجنیق ببندد، سنگهای آن به دریاچه می‌افتد و اگر منجنیق خود را گرچه یک ذراع باشد عقب بکشد، سنگها بیرون حصار می‌افتند...»

تبرستان www.tabarestan.info

فردوسی پدید آمدن آتش را این‌طور گفته است:

یکی روز شاه جهان سوی کوه — گذر کرد با چند کس هم‌گروه
پدید آمد از دور چیزی دراز — سیه رنگ و تیره تن و تیز تاز
دو چشم از بر سر چو دو چشمه خون — ز دود دهانش جهان تیره‌گون
نگه کرد هوشنگ باهوش و هنگ — گرفتش یکی سنگ و شد پیش جنگ
به زور کیانی بیازید دست — جهانسوز مار از جهانجو بجست
برآمد به سنگ گران سنگ خرد — همین و همان سنگ بشکست خرد
فروغی پدید آمد از هر دو سنگ — دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ
نشد مار کشته ولیکن ز راز — پدید آمد آتش از آن سنگ باز
هر آن کس که بر سنگ آهن زدی — ازو روشنایی پدید آمدی
جهاندار پیش جهان‌آفرین — نیایش همی کرد و خواند آفرین
که او را فروغی چنین هدیه داد — همین آتش آنگاه قبله نهاد
بگفتا فروغی است این ایزدی — پرستید باید اگر بخردی

شب آمد برافروخت آتش چو کوه / همان شاه در گرد او با گروه
یکی جشن کرد آن شب و باده خورد / سده نام آن جشن فرخنده کرد
که یزدان ز ناچیز چیز آفرید / بدان تا توانایی آمد پدید
یکی آتشی برشده تابناک / میان باد و آب از بر تیره خاک
نخستین که آتش ز جنبش دمید / ز گرمیش پس خشکی آمد پدید
وزآن پس ز آرام سردی نمود / ز سردی همان باز تری فزود
چو این چار گوهر به جای آمدند / ز بهر سپنجی سرای آمدند
گهرها یک اندر دگر ساخته / ز هر گونه گون گردن افراخته
پدید آمد این گنبد تیز رو / شگفتی نماینده نو به نو
ابر داه و دو هفت شد کدخدای / گرفتند هر یک سزاوار جای
فلکها یک اندر دگر بسته شد / بجنبید چون کار پیوسته شد
چو دریا و چون کوه و چون دشت و راغ / زمین شد به کردار روشن چراغ
ببالید کوه آبها بردمید / سر رستنی سوی بالا کشید
زمین را بلندی نبد جایگاه / یکی مرکزی تیره بود و سیاه
ستاره به سر برشگفتی نمود / به خاک اندرون روشنایی فزود
همی برشد آتش فزود آمد آب / همی گشت گرد زمین آفتاب

از دقیقی:

بدو گفت پایت بزین اندر آر / همه کشوران را بدین اندر آر
از آن شهرها بت‌پرستان بکش / پس آتشکده کن به آیین و هش

* * *

بفرمود تا آذر افروختند / برو عود هندی همی سوختند
زمینش بکردند از زر پاک / همه هیزمش عود و عنبرش خاک
همه کار او را به اندام کرد / پسش «خوان گشتاسبی» نام کرد
بفرمود تا بر در گنبدش / نهادند «جاماسب» را موبدش
بتان از سرگاه می‌سوختند / به جای بت آتش برافروختند

www.tabarestan.info تبرستان

استاد فقدید آلمانی مارکوارت در رساله‌ای به نام «آذربایجان» می‌نویسد:[۱]

[آذربایجان شهرت خود را در عهد ساسانیان مدیون آتشکدهٔ مقدس گنگ «گنزک» بود که عربها جای آن را شهر شیز نوشته‌اند. این آتشکده به دستور اردشیر تعمیر شد و از نو رونق و جلال گرفت، و هر یک از پادشاهان پس از تخت‌نشینی بایستی با پای پیاده به زیارت آن بشتابند. گنگ در عهد استقلال آتروپات خشتر پاون (شهربان) آذربایجان نشیمنگاه زمستانی یعنی قشلاق پادشاهان بود، ولی در عهد خسرواپرویز ییلاق پادشاه بود. این آتشکده که از حیث زینتها و تصویرهای بدیع و یک ساعت صنعتکارانه، خود یکی از عمارات قابل ستایش به شمار می‌رفت. قیصر روم هراکلیوس در ۶۲۴ میلادی آن را سوزاند و بعدها از نو ساخته شد.]

آثار این آتشکده در زمان سیاحت ابودلف مسعر بن المهلهل حدود ۹۲۵ میلادی هنوز برپا بود، ولی در زمان بلعمی مورخ ۹۶۵ م رو به خرابی گذاشته بود.

پروفسور کریستن‌سن می‌نویسد:[۲]

«شکل بنای آتشکده‌ها در همه جا یکسان بوده است: آتشگاه در وسط معبد قرار داشته و پیوسته آذر مقدس در آن می‌سوخته است. معمولاً هر آتشکده هشت درگاه و چند اتاق هشت‌گوشه داشته است. نمونه‌ای از این بنا هم‌اکنون در شهر یزد وجود دارد که از آتشکده‌های باستانی بوده و در زمان فتح اسلامیان به مسجد تبدیل شده است.

در شریعت زرتشت قاعده این بود که آفتاب بر آتش نتابد و بنابراین سبک جدیدی در ساختمان آتشکده معمول شد: اتاقی مطلقاً تاریک در وسط بنا می‌ساختند که مکان افروختن آتش در آتشدان بود. در پشت سکه حکام پارس که خراج‌گذار سلوکیها بودند صورت آتشکده دیده می‌شود. در سکهٔ مزبور سه عدد آتشدان که معمولاً در میان آتشکده جای دارد، در بالای آتشکده نقش کرده‌اند. در سمت چپ شخصی در حال عبادت و در جانب راست پرچمی دیده می‌شود. جزئیات آتشگاه در سکه‌های اردشیر اول بهتر نمایان است. آتشگاه را طوری قرار داده‌اند که یک سه‌پایه فلزی در روی آن واقع شده است و آتش مقدس در حال اشتعال، در بالای سه‌پایه دیده می‌شود.

اما در سکه شاهپور اول آن سه‌پایه از بین رفته و آتشکده به صورت ستونی بزرگ و چهار ضلعی ساخته شده است. در دو طرف آتشگاه دو تن با عصا یا نیزهٔ بلند ایستاده‌اند.

---

۱. *مجله ایرانشهر*، شمارهٔ ۲، سال دوم، ص ۲۰۰ و شمارهٔ ۳ به قلم غنی‌زاده.

۲. *تاریخ شاهنشاهی ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، ص ۱۰۲.

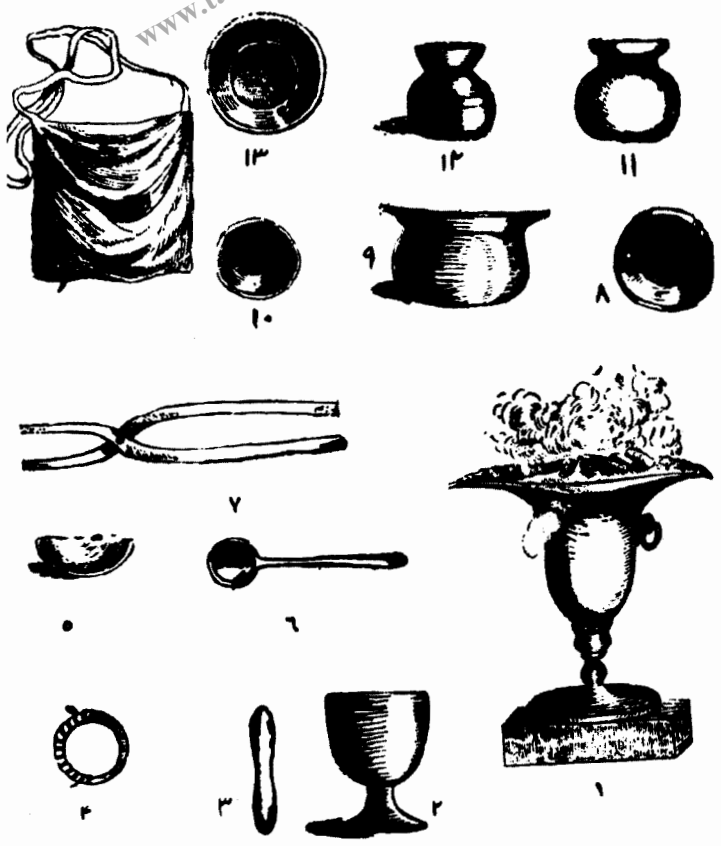
www.tabarestan.info تبرستان

بعد از شاهپور سایر پادشاهان ساسانی این نقش را تقلید کرده‌اند. گاهی شکل سری که گویا از آذر (خدای آتش) باشد، از میان شعله‌ها نمایان است. غالباً در حاشیهٔ سکه‌های نخستین پادشاهان ساسانی تا یزدگرد دوم کلمه «آتش...» دیده می‌شود و اسم پادشاه صاحب سکه در دنبالهٔ کلمهٔ آتش به جای مضاف‌الیه ضرب شده است.

به نسبت درجاتی که در قاعدهٔ دودمانی ایرانیان قدیم مقرر شده بود، آتشهای مختلفی وجود داشت: مثلاً آتش خانه و آتش قبیله یا قریه را «آذران» و آتش بلوک یا ایالت را «ورهران = بهرام» می‌گفتند. محافظ آتش‌خانه مانبذ نام داشت «یعنی رئیس خانه». برای نگاهبانی آتش «آذران» دو نفر روحانی و برای حراست آتش ورهران هیئتی از روحانیان با ریاست یک نفر موبذ مأمور می‌شدند. یکی از نسکهای اوستای ساسانی موسوم است به سوذگر (Súdhghar) و در آن تفصیلی در باب پرستش آتش همراه با چند قصه مسطور است. آتشکده پر از بوی کندر و سایر مواد معطر بود. یک نفر روحانی برای اینکه از نفس خود آتش را نیالاید دهان‌بندی که به زبان اوستایی پی‌تی‌دانه (Patidäna) گویند می‌بست و آتش را با قطعات چوبی که با مراسم مذهبی تطهیر شده بود مشتعل نگاه می‌داشت. این چوب غالباً از نباتی موسوم به هذانه پتا (Hadhànaépatà) بود. آن روحانی دم به دم به وسیلهٔ دسته چوبی که برسمه (Baresma) می‌خواندند و مطابق آداب خاص بریده می‌شد، آتش را به هم می‌زد و مشتعل می‌کرد و ادعیهٔ معینی را می‌خواند. سپس روحانیان هائومه (Haoma) نثار می‌کردند، در اثنای تلاوت ادعیه یا سرودن اوستا، روحانیان شاخه نبات هائومه را پس از تطهیر در هاون می‌کوبیدند. اجرای این امر مستلزم تشریفاتی طولانی و پیچیده بود که می‌بایست دقیقاً مطابق دستورالعمل انجام می‌شد، بعد از تهیه هوما آن را نثار می‌کردند. زائوتر (Zaòtar) بعضی از متون اوستا را با تشریفات گوناگون و با به کار بردن برسمه تلاوت می‌کرد. هر یک از هفت نفر رتو (Ratu) و معاونان آنها وظیفه خاصی داشتند. یکی از آنها موسوم به هاونان (Havanàn)، هوما را می‌فشرد، دیگری موسوم به آتروخش (Atravaxsh) مواظب آتش بود و با زائوتر در خواندن دعا همراهی می‌کرد. دیگری به نام فره‌برتر (Fraberetar) هیزم می‌آورد و بر آتش می‌نهاد. دیگری ملقب به آبرت (Aberet) آب می‌آورد. دیگری به نام آس‌نتر (Asnatar)، هوما را صاف می‌کرد، دیگری به اسم رایت‌ویشکره (Raevwishkara) هوما را با شیر می‌آمیخت. شخص هفتم که سروشاورزیر (Sraoshàvarez) نام داشت، مراقب اعمال سایرین بود و تکالیفی هم در خارج از معبد داشت، زیرا می‌بایست مواظب انتظامات روحانی باشد.

در آتشکده‌ها روحانیان ادعیهٔ مقرر پنج گانهٔ روز و تمام اعمال مذهبی را به جا می‌آوردند، خصوصاً هنگام اعیاد شش گانه سال که گاهنبار نامیده می‌شد و در فصول معین اجرا می‌کردند، جشن جنبهٔ باشکوهی به خود می‌گرفت. اشخاصی که در زمرهٔ روحانیان نبودند نیز در آتشکده‌ها راه داشتند و مکلف بودند به آن مقام بروند و دعای آتش نیایش (نیایش آتش) را بخوانند. مردم معتقد بودند که هر کس در روز سه بار به آتشکده برود و دعای نیایش بخواند، صاحب ثروت و فضلیت می‌شود. منظرهٔ اتاقهای تاریک که در آن آتش در آتشدان افروخته بود و آلات فلزی در پهلوی آتش می‌درخشید و ظرفها و هاونها و انبرها و برسمدان و ماهر و«آلتی به شکل هلال برای نگاهداری برسمدان» در آنجا قرار داشت. آواز طولانی

www.tabarestan.info تبرستان



اسباب و ادوات افروختن و نیایش آتش: ۱) آتشدان. ۲) هاون. ۳) دسته هاون. ۴) انگشترین. ۵) پیاله. ۶) چمچه. ۷) انبر (آتش‌چین). ۸) طشت نه سوراخ. ۹) آوند. ۱۰) طشت. ۱۱ و ۱۲) مشربه. ۱۳) سرپوش آوند. ۱۴) پنام. (*مزدیسنا*، تألیف دکتر محمد معین به نقل از *اوستای* اشپیگل، ج ۲، ص ۱۹۵)

روحانیان که گاهی به صدای بلند و لحن دلکش و گاهی با آهنگ پست زمزمه می‌کردند و نوع ادعیه‌ای که برای همان وقت مقرر شده بود، حضار و مومنان را مبهوت می‌کرد و به حال جذبه می‌افکند».

گارنگی میلیونر مشهور امریکایی در سفرنامه خود به دور دنیا از مراسم نیایش آتش در بمبئی توسط زرتشتیان که خود شاهد آن بوده است، نوشته‌ای دارد که ساموئیل لنگ در *فلسفه ایران باستان* آن را نقل کرده و در کتاب *فرهنگ مزدیسنا* تألیف دکتر محمد معین استاد دانشگاه تهران بدین شرح آمده است:[1]

«هنگام غروب، آنگاه که آخرین پرتو خورشید در پس دریای مواج فرو می‌رفت و اشعهٔ سیمین هلال ماه از افق می‌درخشید، جمعی از پارسیان با زنانشان با لباسهای زیبا و مجلل در ساحل دریای هند جمع بودند. این روز به سبب رؤیت هلال ماه نزد این ستایندگان طبیعت، مقدس بود. آتش مقدس به بهترین وضعی در آن محل تابان بود، یعنی خورشید در منتها درجهٔ زیبایی آخرین پرتو گلگون خویش را از صفحه گیتی برمی‌گرفت. امواج عظیم اقیانوس هند با ابهت تمام در حرکت بود و نسیم دلکش ملایمی از فراز آن به ساحل می‌وزید. پارسیان با قیافه‌های حاکی از ایمان در مقابل چنین منظره‌ای که روح هر بینندهٔ باذوقی را مجذوب می‌ساخت مشغول عبادت اهورمزدا، خداوند یکتا بودند. در حقیقت هیچ ستایشی را بهتر و ساده‌تر از این نمی‌توان تصور کرد، این طرز ستایش طبعاً روح بیننده را متأثر نموده متوجه یک مبدأ کلی می‌سازد و برای ستایش او برمی‌انگیزد، چنان‌که من نیز بی‌اختیار در این طرز ستایش با آن جمع پارسی شریک شده، در بقای عظمت طبیعت سرودگوی آفرینندهٔ یگانه گردیدم. در این ستایشگاه طبیعی جز آواز موجهای عظیمی که به ساحل دریا می‌غلطید، موسیقی دیگری نبود و در واقع نیز جز این موسیقی مقدس طبیعی هیچ ارغنونی لایق آن نیست که با سرود ستایش خداوند هم‌آواز گردد».

یاقوت حموی از قول بودلف مسعر بن المهلهل در توصیف شیز «گنجک» مطلبی راجع به دیدار سه تن موبد ایرانی از حضرت مسیح دارد که به شرح زیر نقل می‌شود:[2]

«اینک پیش‌آمدی که روی داده و این شهر شیز را ساختند این است: هرمز پادشاه

---

۱. معین، محمد، *فرهنگ مزدیسنا*، ص ۲۳۶.

۲. *یسنا*، تألیف استاد پورداود، بخش دوم، ص ۱۶۷.

www.tabarestan.info تبرستان

ایران دریافت که کودکی فرخنده پی در بیت‌المقدس در سرزمین بیت‌لحم زاییده شده و او باید بدو، از بوی خوش (دهن؟) و زیت و لبان پیشکش فرستد. این است که او کسی از نزدیکان خود را برگزید با خواسته فراوان و لبان بسیار به سوی اورشلیم گسیل کرد تا این نوزاد را بیابد و ره‌آوردها را به مادرش بسپرد و بدو مژده دهد از شرافت و برتری فرزندی که جهانی را با نیروی پاکی و پارسایی خود خواهد گرفت و از او درخواهد که از برای کامیابی هرمز و رستگاری کشورش دعا کند.

فرستاده شاه، مریم را یافت و ره‌آوردها را بدو داد، آنگاه که آن پیک خواست به مرز و بوم خود برگردد، مریم کیسه‌ای پر از خاک بدو سپرد و گفت، به خداوندگارت بگو که با این خاک، کاخی بسازد.

www.tabarestan.info تبرستان

فرستاده به سوی کشور خود رهسپار شد، همین که به سرزمین شیز رسید، که در آنگاه بیابانی بیش نبود، بیمار گردید و چون دریافته بود که زندگی وی به پایان رسیده، آن کیسه را در آنجا به خاک کرد و جان سپرد. ایرانیان گویند که پادشاه هرمز از این راز آگاه بود و کسی به آنجا که آن پیک مرده بود، فرستاد تا در آنجا آتشکده برپا کند. چون بدانجا رسید سرگشته ماند که چگونه کار خود را انجام دهد.

همین که شب فرا رسید، او دید که روشنایی به نزدیکی وی از زمین برخاست و از این فروغ دریافت که پایگاه شیز باید همین جا باشد، به گرداگرد آنجا شیاری برکشید و فردای آن شب فرمان داد که در همان جا آتشکده را پی‌افکنند. این است بنیاد آتشکده شیز».

مارکوپولو (Marco Polo) (۱۲۵۴-۱۳۲۴ م) در سفرنامه خود ضمن شرح داستان سه مغی که از ایران برای دیدار حضرت عیسی رفتند می‌نویسد:

«در ایران شهری است که سابه (Saba) (ساوه) خوانده می‌شود. از اینجاست که سه تن از مغان برای ستایش یشوع به بیت‌لحم رفتند. این سه مغ را در همین شهر گورستان زیبایی است و هنوز هم موی و ریش آنان به جاست. یکی از آنان بالتسار (Balthasar)، دومی جسپار (Jaspar) و سومی ملیکور (Melchior) نامیده شده‌اند.

مارکو از مردم این شهر، گور این سه مغ را جویا شد، اما هیچ کس نتوانست چیزی دربارهٔ آنان بدو بگوید جز اینکه گفتند دیرگاهی است که این سه مغ به خاک سپرده شده‌اند. پس از سه روز راه برسید به دژی که قلعه آتش‌پرستان خوانند و این درست است که مردم این دژ آتش‌پرستند و دلیلی که می‌آورند این است:

مردم این دژ گویند که در روزگاران پیشین سه پادشاه از این سرزمین رفتند از برای پرستیدن پیغمبری که به‌تازگی زاییده شده بود و با خود سه ره‌آورد برگرفتند و آن زر وکندر و مُرّ بود. چه خواستند درست دریابند که این نوزاد پیغمبر خداست یا یک پادشاه جهانی یا پزشکی است. چه آنان گویند اگر او به سوی زر دست برد، یک پادشاه جهانی است، اگر به سوی کندر دست دراز کرد او خداست، اگر دستش به سوی مُرّ رفت، پزشک است.

آنگاه که مغان به نزد یشوع درآمدند، جوان‌ترین این سه تن که نخست او را پرستید مسیح بدو به قامت و بالا و به سن همانند خود او نمود. پس از آن میانکی پرستیدن آغاز کرد، و پس از او سومی که پیرتر بود به ستایش ایستاد. هر یک از آنان را چنین نمود که مسیح به قامت و بالا و سن مانند خود اوست، آنگاه آنچه آنان هر یک جداگانه دیدند، با همدیگر بسنجیدند و بر آن شدند که هر سه با هم نوزاد را پرستش کنند، آن دم مسیح آنان را به همان سنی که داشت پدیدار آمد. آنگاه که مغان خواستند بیرون روند، آن کودک صندوق دربسته‌ای به آنان داد، آن را چند روزی با خود همراه بردند تا اینکه کنجکاوی آنان را بر آن داشت که در صندوق را بگشایند، چون گشودند در آن یک سنگ یافتند و معنی آن این بود: آیینی که از من دریافتید باید در آن مانند سنگ استوار و پایدار بمانید، اما مغان از دیدن آن سنگ در شگفت ماندند و پنداشتند که آنان را بفریفتند. آن سنگ را به چاهی انداختند، همان دم از آن چاه آتش زبانه برکشید. چون این بدیدند از کرده خود پشیمان شدند. بخشی از آن آتش را برگرفته به میهن خود بردند و آن را در پرستشگاهی فرو نهادند و هماره روشن و افروزان نگاه داشتند و چون ایزدی او را بپرستیدند و همه نذرهای خویش به آن پیشکش کردند. هر آنگاه آن آتش خاموش شدی، به سر همان چاه که آن سنگ در آن انداخته بودند رفتندی از آن آتش که هیچ‌گاه خاموش نگشتی برگرفتندی و هیچ جا جز از همان چاه آتش برنگرفتندی. از این‌رو است که مردم این کشور به آتش نماز برند».[1]

www.tabarestan.info تبرستان

آناهیتا

پس از آتش که شرح آن در صفحات گذشته داده شد، آب در نزد ایرانیان باستان،

---

۱. *یسنا*، تألیف استاد پورداود، بخش دوم، ص ۱۷۰، نقل از:

The Travels of Marco-Polo, Revised from Marsden's Translation M. Komroff, New York 1926, p. 37-38.

مقدس‌ترین عنصر است و یکی از قدیم‌ترین و بهترین یشتها (آبان‌یشت) در وصف این عنصر و فرشتهٔ موکل آن آناهیتا (ناهید) سروده شده است.

ایرانیان قدیم آب را مانند سایر عناصر محترم می‌داشتند و به شهادت گفته‌های مورخان قدیم آب جاری را آلوده نمی‌ساختند و از ریختن کثافات در آن احتراز می‌جستند. هرودوت می‌نویسد:

«ایرانیان خورشید و ماه و زمین و آتش و آب و باد را ستایش می‌کردند برای آنها فدیه و نیاز می‌آوردند...».

« ایرانیان در میان رود بول نمی‌کنند، آب‌دهن در آب نمی‌اندازند و در آن دست نمی‌شویند و تحمل هم نمی‌کنند که دیگری آن را به کثافاتی آلوده کند.»

تبرستان www.tabarestan.info

استرابن (Strabon) جغرافی‌نویس یونانی می‌نویسد:

«ایرانیان در آب جاری استحمام نمی‌کنند. در آن لاشه و مردار نمی‌اندازند. عموماً آنچه ناپاک است در آن نمی‌ریزند».

«وقتی که ایرانیان می‌خواهند برای آب نیاز و فدیه بفرستند به کنار دریاچه یا جویبار یا چشمه می‌روند. در کنار آن خندقی حفر نموده قربانی می‌کنند، به‌خصوص احتیاط می‌نمایند که آب را به خون نیالایند. پس از آن گوشت قربانی را در روی شاخه‌های مورد یا غار (Laurier) می‌گذارند، مغها آن را با چوبهای مقدس (برسم) لمس می‌کنند و کلام مقدس می‌سرایند و زیت آمیخته با شیر و عسل به روی زمین می‌ریزند (نه در آب) شاخه‌های تمر (برسم) در دست گرفته با سرودهای مفصل قربانی را به انجام می‌رسانند.»[1]

در قرنهای بعد نیز همین احترام و تقدیس معمول بوده است، کما اینکه تیرداد پادشاه ارمنستان برادر بلاش اول اشکانی (۵۱-۷۸ م) که از خاندان بسیار پارسای زرتشتی بود، در سال ۶۶ میلادی که می‌بایستی به رم برود و از دست نرو (Nero) امپراتور روم تاج ارمنستان را بر سر گذارد، به احترام آب دریا از راه خشکی به این سفر رفت.[2] در زمان ساسانیان نیز احترام این عنصر از معتقدات بوده و آگاثیاس (Agathias) این قسمت را متذکر شده است.

---

۱. *یشتها*، تألیف استاد پورداود، جلد اول، ص ۱۶۰.

۲. *زند و اوستا*، دارمستتر، جلد سوم، ص ۲۳؛ *یشتها*، استاد پورداود، جلد اول.

فرشتهٔ موکل آب و حاصلخیزی و تولید را اردویسور ناهید[۱] می‌نامیدند و چون آن را به شکل زن تصور می‌کرده‌اند گاهی با کلمهٔ بانو ذکر شده است. در اوستا نیز اردویسور اناهیت (Ardvisoura Anahita) گفته شده مرکب از واژه اردوی (بالا برآمده، فزوده)، سور (قوی) و اَ (ادات نفی) و آهیت (پلید، ناپاک) است و بنابراین معنی آن می‌شود پاک و بی‌آلایش و با اردوی‌سور جمعاً یعنی آب توانای پاک و بی‌آلایش. در فرهنگها و اشعار از اناهید، ناهد، ناهیده و ناهی یاد شده است و در فارسی اسم ستاره زهره است که رومیها آن را ونوس (Venus) خوانده‌اند. به یونانی آنائی‌تیس گفته می‌شود.

ناهید از زمانهای کهن: ناهید در نزد آریاها و از دوران بسیار کهن در ایران مثل سایر فرشتگان دین مزدیسنا ستوده شده است. در کتیبه‌های هخامنشی مربوط به زمان اردشیر دوم (۴۰۴-۳۵۹ ق.م) از جمله در تخت جمشید کتیبهٔ پلکان کاخ تچر (تالار آینه) و کتیبه زیر ستون شوش و همدان پس از اهورمزدا، همراه میترا از او یاد شده است: «به خواست اهورمزدا و آناهیتا و میترا، من دوباره این ایوان را ساختم. اهورمزدا و آناهیتا و میترا مرا از هر بدی نگاه دارند».[۲]

بین مورخان، بروسوس (Berossus) مورخ کلدانی قرن سوم پیش از میلاد از ستایش این فرشته نزد ایرانیان ذکری کرده و کلمنس الکساندرنیوس (Klemens Alexandrinus) حدود سال ۲۲۰ میلادی از او چنین نقل قول کرده است: «مورخ کلدانی در کتاب سومش در تاریخ کلده چنین گوید: ایرانیان متأخر ستایش کردن پروردگاران آدمی شکل را شروع کردند. نخست اردشیر دوم هخامنشی (۴۰۴-۳۶۱ ق.م) به این امر پرداخت و مجسمه افرودیت آنائی‌تیس را در بابل و شوش و همدان و دمشق و سارد برپا کرد و ستایش او را به مردمان فارس و باختر آموخت».[۳]

چون بین ایرانیان هیچ‌گاه معمول نبوده که مجسمه خدایان یا فرشتگان را بسازند ساختن مجسمهٔ ناهید را این‌طور توجیه کرده‌اند[۴] که شاید: [اردشیر دوم

---

۱. هم اسم فرشته موکل آب و هم اسم رودی است.
۲. *تمدن هخامنشی*، تألیف مؤلف، جلد اول، ص ۲۱۷.
۳. *یشتها*، تألیف استاد پورداود، جلد اول، ص ۱۶۴.
۴. گیرشمن، *ایران از آغاز تا اسلام*، ص ۳۱۸.

هخامنشی می‌خواسته است آیینی پدید آورد که بین همه اقوام قلمرو پادشاهی مشترک باشد و بنابراین به تقلید از ادیان بابلی و یونانی که خدایان خود را مجسم می‌ساختند، مجسمهٔ این رب‌النوع را پدید آورد. این بدعت را می‌توان با کوششی که پیروان بودا در زمان توسعهٔ آیین بودایی تحت تأثیر جهان یونانی-رومی برای ایجاد مجسمه بودا به‌کار بردند مقایسه کرد].

ستایش ناهید زودتر و سریع‌تر از پرستش مهر به دیگر کشورهای مجاور سرایت کرد به طوری که در آسیای صغیر و ساردو ارمنستان کپدوکیه تا دریای یونان معابدی از او برپا شد.

www.tabarestan.info تبرستان

ایالت اکیلیزن (Akilisen) واقع در سرچشمه فرات در یک قرن پیش از میلاد آنائی‌تیس نامیده می‌شد و معبد ناهید این شهر معروف بوده است. بنا به قول پروکوپیوس (Procopius) مورخ رومی، بعدها عیسویان این معبد را به کلیسا تبدیل کردند. اگاتانگلوس (Agathangelus) مورخ ارمنی قرن چهارم میلادی از معبد ناهید شهر ارز (Erez) اطلاعاتی داده است و می‌گوید مانند معبد ناهید شوش دارای مجسمهٔ طلا بوده است.

وصف ناهید در *اوستا*: فرشته ناهید در آبان یشت این‌طور توصیف شده است: «زنی جوان، خوش‌اندام و بلندبالا و برومند و زیباچهر، آزاده و نیکوسرشت، بازوان سفید وی به ستبری شانه‌اش است با سینه‌های برآمده و با کمربند تنگ در میان بسته، در بالای گردونه خویش مهار چهار اسب یکرنگ و یک قد را در دست گرفته و می‌راند. اسبهای گردونه وی عبارت‌اند از باد و ابر و باران و ژاله.

ناهید با جواهرات آراسته، تاجی زرین به شکل چرخی که بر آن صد گوهر نورپاش نصب است بر سر دارد که از اطراف آن نوارهای پرچین آویخته، طوقی زرین دور گردن و گوشواره‌های چهارگوشه در گوش دارد. کفشهای درخشان را در پاهای خود با بندهای زرین محکم بسته، جبه‌ای از پوست سر ببر که مانند سیم و زر می‌درخشند در بر نموده، جامه زرین پرچین در بر کرده، در بلندترین طبقه آسمان آرام دارد. اهورمزدا در کرهٔ خورشید مقام او را برقرار نمود. به فرمان پروردگار، ناهید از فراز آسمان باران و تگرگ و برف و ژاله فرو بارد، از اثر استغاثه پارسایان و پرهیزگاران از فلک ستارگان یا از بلندترین قله کوه (هکر) به سوی نشیب شتابد. نطفه مردان و مشیمه زنان را پاک کند، زایش زنان را آسان

سازد، شیر را تصفیه نماید، به گله و رمه بیفزاید، سراسر کشور از پرتو آواز خوش و نعمت و ثروت برخوردار گردد».

نقوش و مجسمه‌های ناهید: در موزهٔ برلن مجسمه‌ای است که خصوصیتهای ظاهری آن با خصوصیتهای یاد شده مطابقت دارد. محققان و باستان‌شناسان معتقدند که این مجسمه ناهید است و به دورهٔ اشکانی یا ساسانی تعلق دارد.

تنها نقشی که از بین نقوش ساسانی مربوط به آناهیت تشخیص داده شده یکی از تصویرهای مجلس تاج گذاری نرسی (۲۹۳-۳۵۳ م) در نقش رستم است. در این حجاری که آخرین مجلس حجاری در سمت شمالی نقش رستم است، شهریار ساسانی تاج شاهی را از مظهر آناهیتا می‌گیرد. لباس این نقش چین‌دار و بلند، نظیر لباسهای رسمی شب بانوان است و طوقی در گردن و تاجی بر سر دارد و با تمام وسایل تزیینی زینت شده است. چهرهٔ نقش متأسفانه محکوک شده است و کاملاً نمایان نیست.

www.tabarestan.info تبرستان

نقش دیگر در طاق بستان کرمانشاه در صحنهٔ مراسم تاج گذاری خسرواپرویز است. در این نقش دو فرشته Nicée در طرفین پادشاه ساسانی قرار گرفته‌اند و هر یک تاج افتخاری با نوارهای مواج به طرف او دراز کرده‌اند و خسرواپرویز با دست راست تاج را از مظهری که در طرف چپش قرار گرفته است و ظاهراً باید مظهر اهورمزدا باشد، می‌گیرد. مظهر اهورمزدا جامه‌ای بلند در بر دارد و ردایی به دوش افکنده که حاشیه آن مروارید نشان است. ریش او بلند و تاج نوار بسته‌ای بر سر دارد. مظهر ناهید به شکل زنی است که در طرف راست خسرواپرویز ایستاده و سبویی در دست دارد. سبو نمایندهٔ آبهای آسمانی و منبع فیضان رحمت الهی بر زمین بوده است. لباس او بلند است و در روی آن ردایی جواهر نشان قرار دارد. تاجش شبیه تاج مظهر اهورمزداست و در زیر آن چهار رشته گیسو بر دوش و سینه‌اش افتاده است.[۱]

دکتر گیرشمن رئیس هیئت کاوشهای شوش در کتاب *ایران از آغاز تا اسلام* از مجسمه سفالینی بحث می‌کند که در یک کارگاه سازندهٔ مجسمهٔ سفالین در شوش پیدا شده است و رب‌النوع برهنه‌ای را می‌نمایاند که یک پستان خویش را

---

۱. هرتسفلد، *دروازه آسیا*.

می‌فشارد و شیر آن را در جامی که در دست دارد می‌ریزد. دانشمند نام‌برده می‌نویسد می‌توان تصور کرد که قطعهٔ مزبور معرف رب‌النوع ناهید باشد که به صورت یک رب‌النوع یونانی ساخته شده است.[۱]

پرستشگاههای ناهید: پرستشگاههای ناهید نیز مانند سایر پرستشگاهها که به‌طور عموم آتشکده نامیده می‌شد، همین نام را داشته و چند آتشکده قدیمی با نام آتشکده ناهید، به این فرشته اختصاص داشته است. در اطراف و اکناف قلمرو پادشاهی در تمام نقاط پرستشگاهی به عنوان این فرشته وجود داشته است و امتیاز آن این بود که مخصوصاً در نزدیک آب رودها یا چشمه‌سارها و قمپها و برکه‌ها ساخته می‌شده است. معروف‌ترین آنها که در تواریخ نامی از آنها برده شده به شرح زیرند:

www.tabarestan.info تبرستان

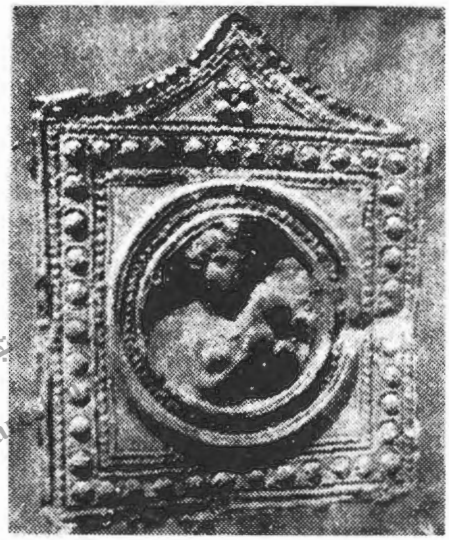
۱. معبد ناهید در همدان: از سایر معابد ناهید مجلل‌تر و مشهورتر بوده است و پاره‌ای از تاریخ‌نویسان قدمت آن را تا زمان هووخشتر پادشاه نیرومند ماد (۶۳۳-۵۸۴ ق.م) عقب برده‌اند. بین مورخان قدیم پولی‌بیوس (Polybius) مورخ قرن دوم پیش از میلاد ضمن توصیف شهر همدان از این معبد یاد کرده و نوشته است که هنگام ورود آنیتوکوس (Antiokhos) به شهر همدان تمام ستونهای ایوان دور پرستشگاه با صفحات طلا پوشیده بوده است. ایزیدروس خاراکس (Isidorus Von Charax) جغرافی‌نویس یونانی که در سال ۳۷ میلادی می‌زیسته، خزاین و نفایس این معبد و معبد کنگاور را توصیف کرده است.

این معبد در زمان اسکندر تاراج شد و باقی‌ماندهٔ نفایس و ذخائر زمان آنیتوکوس بزرگ پادشاه سلوکی (۲۲۳-۱۸۶ ق.م) نیز در زمان اردوان اول (اشک سوم) به غارت رفت.

این همان معبدی است که اردشیر دوم هخامنشی امر کرد تا آسپاس، زنی که داریوش دوم می‌خواست به زنی بگیرد، کاهن آن معبد شود، زیرا مطابق قوانین مذهبی، بانوانی که کاهنه این معابد می‌شدند باید از زناشویی دوری می‌کردند و اردشیر دوم خواست فرزند خود را بدین وسیله گوشمال دهد.

---

۱. گیرشمن، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، تهران، ۱۳۳۶، ص ۲۸۳.



www.tabarestan

نشان سفالین مکشوفه در شوش که نقش روی آن را مظهر ناهید تصور کرده‌اند.
(عکس از کتاب *ایران از آغاز تا اسلام*، تألیف دکتر گیرشمن)



مراسم تاج گذاری نرسی در نقش رستم، نقش دست راست مظهر ناهید است.
(نقاشی تکسی Taxier)

۲. معبد ناهید در شوش: که هنوزآثارش موجود است این معبد از دستبرد اسکندر مصون ماند و به طوری که پلی‌نیوس (Polynius) مورخ رومی قرن اول

میلادی نوشته است، مجسمه سنگینی از طلا برای ناهید ساخته بودند که در زمان اشک پانزدهم در سالهای ۲ تا ۳۷ میلادی، آنتوان سردار معروف رومی در زد و خورد با اشکانیان آن را به غارت برد. وی نیز نوشته است که در این معبد ذخائر گرانبهایی از سیم و زر در نتیجهٔ نذر و نیازهای اهدایی، گرد آمده بود و بیشتر تزیینات و اثاثیه آن از طلا بوده است.

پولی‌بیوس نوشته است: آنیتوکوس چهارم معروف به اپیفانوس (Epiphanus) (۱۷۵-۱۶۴ ق.م) با هدف به دست آوردن پول و غنایم برای خزانه خالی‌اش قصد غارت آنجا را کرد، ولی اهالی شوش در برابر او پایداری کردند و او را برگرداندند. این پادشاه چندی بعد دیوانه شد و مرد و مردم گفتند که به کیفر سوءقصد به معبد ناهید دچار این گرفتاری شد.

www.tabarestan.info تبرستان

۳. معبد ناهید در کنگاور: ویرانه این پرستشگاه هنوز برجاست و آبادی فعلی کنگاور قسمت وسطی معبد را اشغال کرده است. این بنای ویرانه ۶۴۰ پا طول و ۵۴۴ پا عرض دارد و در اطراف آن ایوانی به پهنای ۴۴ پا با ستونهای بلند بوده است که هنوز بقایای چند ستون آن در گوشه شمال شرقی معبد برپاست. در این بنا اثر معماری ایران و یونان مشهود است.[۱]

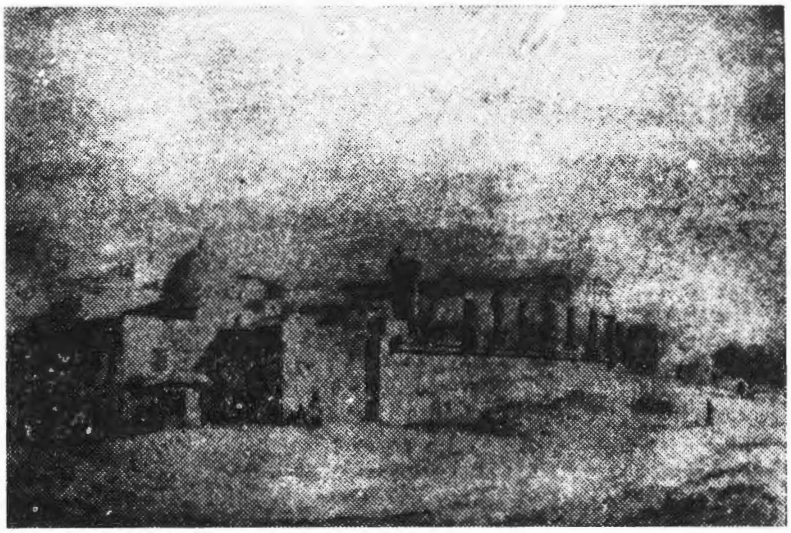
استاد پورداود معتقد است این معبد همان است که یاقوت حموی در *معجم‌البلدان* زیر عنوان کلمات قصر کنگور و قصراللصوص[۲] محل آن را میان همدان و قرمیسین (کرمانشاه) معین کرده است و گوید: «بناهای باشکوه آن در روی پشته‌ای تقریباً به بلندی بیست ارش (تقریباً ده متر) واقع است. گنبدها و ستونهای آن به غایت زیبایی و استحکام است. ابن رسته و دیگران نوشته‌اند که خسروانپرویز بر روی صفه ایوانی ستون‌دار از گچ و آجر ساخته بود و مستوفی گفته است که سنگهای بزرگ به‌کار رفته را از کوه بیستون آورده بودند».[۳]

---

۱. *نشریه انجمن آثار ملی ایران*، فهرست مختصر ابنیه و آثار تاریخی، تهران، ۱۳۰۴.

۲. چون در آغاز فتوحات اسلام هنگام عبور سپاهیان عرب از آنجا برای رفتن به نهاوند، اهالی کنگاور چارپایان بارکش مسلمانان را دزدیدند، اعراب آنجا را قصراللصوص (قلعه دزدان) نامیدند.

۳. لیسترنج، *سرزمین خلافتهای شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران، ۱۳۳۷، پاورقی ص ۲۰۴.



خرابهٔ معبد ناهید در قصبهٔ کنگاور، طرف چپ منظرهٔ قصبهٔ فعلی است.
(عکس از *یشتها*، تألیف استاد پورداود، جلد اول، ص ۱۷۶)

۴. معبد آناهیتا در استخر: یکی دیگر از پرستشگاههای معروف ناهید در شهر استخر بوده است که مورخان اسلامی از آن زیاد نام برده‌اند. ساسان و پاپک، موبد و روحانی بزرگ و سرپرست همین معبد بوده‌اند. تاج گذاری نخستین پادشاه ساسانی اردشیر و آخرینشان یزدگرد سوم در همین شهر و همین معبد انجام گرفته است و به روایت طبری به سال ۳۴۰ میلادی در زمان سلطنت شاپور بزرگ، سرهای شهدای عیسوی را در همین معبد آویزان کرده بودند.

همان‌طورکه گفته شد، بسیاری از شهرهای ایران از اواخر دورهٔ هخامنشی و از زمان اشکانی و ساسانی از این نوع معبد داشته‌اند و در هر دوره‌ای برحسب اقتضا و توجه سلسله‌ای که سلطنت می‌کرد، یکی از آنها بیش از دیگران اهمیت داشت و مورد توجه قرار می‌گرفت، مثلاً پرستشگاه همدان در زمان هخامنشیان و معبد ناهید استخر در زمان ساسانیان شهرت بیشتری داشته‌اند. گیرشمن، شیز مرکز عظیم دینی ماد آذربایگان (تخت سلیمان امروزه) و معبد مهم شمال ایران را متعلق به ناهید می‌داند.[۱]

---

۱. گیرشمن، *ایران از آغاز تا اسلام*، ص ۲۷۰.

ملحقات

۱. صاحب *مجمل التواریخ و القصص* دربارهٔ دانشمندان عهد ساسانی و کتابهای آن دوره اطلاعات جالبی می‌دهد که در تعقیب مطالب صفحات قبل دربارهٔ دانش در زمان ساسانی، عیناً نقل می‌گردد:

www.tabarestan.info تبرستان

«**اندر عهد اردشیر بابکان:** سام بن رجیع دستور بود و ماهر موبدان موبد و حکیمان بسیاری جمع شدند پیش او که علم را خریدار بود، چون هرمزد آفرید و به‌روز و برزمهر و ایزد داد و اینها همه مصنف کتابها و علوم بوده‌اند از هر نوع که از آن بسیاری نقل کرده‌اند به الفاظ تازی، و شرح گفته شد.

اندر عهد شاپور اردشیر: قصه ویس و رامین بودست و موبد برادر امین صاحب طرفی بود از دست شاپور به مرو نشستی و خراسان و ماهان به فرمان او بود.

اندر عهد شاپور ذوالاکتاف: مانی مصور به مشرق پیدا گشت و کتاب صورت می‌نهاد و خلقی متابع او شدند تا شاپور بکشتش و پوست او پر کاه بیاویخت و به روایتی این کار جدش بهرام گویند، چنان‌که ذکر کرده‌ام[1] والله اعلم.

اندر عهد یزد حرد بن هرمز: قصه شروین و خورین بودست وآنک روم خوانند نه روم بودست و شنیده‌ام روم حلوان خوانده‌اند و آن تاه دزد که خورین او را بکشت راه داشته است آنجا که اکنون طاق کسرا خوانند و شروین را آن زن جادو دوست گرفت که مریه خوانندش و او را مدتی آنجا ببست چنان‌که در قصه گویند، و خدای داند کیفیت آن و اندر سیرالملوک گفتست که شروین و انوشیروان عادل به روم بگذاشت تا خراج بستاند، در آن وقت که او باز می‌گردید از جهت خروج پسرش انوش‌زاد، والله اعلم.

اندر عهد بهرام گور: بزرگ‌تر از همه نعمن بن المنذر را داشت که پرورانیده او

---

۱. به‌طوری‌که قبلاً ذکر شد مانی در زمان شاپور اول ظهور کرد نه شاپور دوم (ذوالاکتاف).

بود و پدرش منذر از عالم برفت، و موبدان و سپهبدان بسیار بودند به جایگاه، و گفته شود خوش‌ترین روزگار در عالم، عهد پادشاهی او بود.

اندر عهد فیروز: نوش‌کیل طبری بود و سوخرای شیرازی، و بزرگان بودند و موبدان موبد و همه کار برای دختر کردی نام فیروزبخت‌دخت.

اندر عهد قباد: مزدک بیرون آمد به دعوت‌کردن و گفت به مال و زن و هر چه باشد اندر، مردم متساوی باید، و کسی را بر کسی برتری نیست، و خلقی تابع او شدند. و درویشان را و جهال را سخت موافق بود این مذهب، و قباد دین او پذیرفت که مولع بود به زنان، تا نوشروان هرمزد آفرید و مهرآذر پارسی و چند موبد را از پارس بیاورد و دین او به حجت باطل کرد، چنانک گفته شد.

اندر عهد کسری نوشروان: دانایان و حکیمان و موبدان بسیار جمع شدند، بزرجمهر بختگان و برزوی طبیب که *کلیله و دمنه* آورد، و یونان دستور مهبود فرمایاد (فرمازار) و خورشید خزینه‌دار و مهابود و نرسی و سیماه برزین و چون از پادشاهی نوشروان چهل سال بگذشت، پیغامبر علیه‌السلام از مادر بزاد و خبر است از رسول علیه‌السلام و قول او: ولدت فیزمن الملک العادل.

اندر عهد خسرواپرویز: ستور خراد برزین بود، و مهتران بندوی و گستهم خال وی بودند و سپهبد فرهاد بود و سمرگوی بهروز و منجم برزین، و حاجب او نوش بود و گنجور خورشید، و نوشین بازدار، و فریبرز جاندار بودش و طبیب هاهوی خراد و اندر عهدش پیغامبر ما را محمد صلوات الله علیه وحی رسید و بدو نامه نوشت و به اسلام خواند.

اندر عهد شیروی: اندر *سیرالملوک* چنان خواندم که وزیر او برمک بود جد برامکه.

اندر عهد پوران دخت: پیغامبر علیه‌السلام گذشته بود و ابوبکر صدیق به خلیفتی نشسته، و آخر عهدش بود، چون سه ماه از ملک پوران بگذشت، خلافت به عمر رضی‌الله عنه رسید و سپهبد رستم بود که به حرب قادسیه کشته شد و فرخزاد برادرش و مهران و بهمن جادو و جابان، و دیگری بسیاری اندرین مدت از پادشاه نشاندن نپرداختند!

اندر عهد اردشیر و آزرمی‌دخت و شهربراز: نه از اصل ملوک، مدتی نزدیک بود، و بزرگان عجم متحیر بودند تا یزدجرد شهریار را بیافتند.

اندر عهد یزدجر بن شهریار: و پنج سال عمر رضی‌الله عنه خلیفت بود، و پس

www.tabarestan.info تبرستان

عثمان رضی‌الله عنه و بزرگان عجم: فرخزاد بود، در این وقت و وردانشاه که او را عرب ذالحاجب خوانند، و هیچ استقامت نبود دوست او را تا او را درآسیایی در مرو بکشتند و بیشتر از این ذکر کتاب ندیدم که از آن این قدر جمع شایست کردن».

۲. ترجمه قسمتی از مطالب کتاب *غرراخبار ملوک الفرس* ثعالبی از صفحه ۶۰ دینکرد مربوط به موضوع «اوستا» مشروحه در صفحات قبل:

«زرتشت کتابی آورد و می‌گفت که آن از جانب خداوند ارجمند به وی وحی شده و آن را در دوازده هزار پوست گاو نوشته و به زر آراسته بود و گشتاسب بفرمود که آن کتاب را در دژی به استخر نهاده و هیربدان را بر آن بگماشتند. ابن خرداذبه گوید که تبار زرتشت به منوچهر می‌پیوست و از مغان آذربایجان بود و کتابی که آورده است در ستایش و نیایش خداوند و داستان گذشتگان و خبر از آیندگان و در بایستنیها و دستورهای دین می‌باشد. و از جهت نزدیکی به خداوند ارجمند آتش را بزرگ داشت و آن را پرتوی از نور او می‌دانست و می‌گفت آن از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین اصطقسات است و بفرمود آب را که اقوام آفریدگان و آبادی جهان در آن است بزرگ دارند و آن را پاک داشته، در ازاله نجاسات به کار برند و به پلیدیها نیالایند... و چنان پنداشت که هر چه از تن آدمی خارج گردد از هر منفذ و سوراخی که باشد نجس است، از این‌رو زمزمه کردن (واج گفتن) را در هنگام خوراک خوردن سنت کرد تا آب دهان انسان طعام را نجس نکند و سه نماز را واجب داشت که یکی در پگاه و دیگری در نیمروز و سوم هنگام فرو شدن آفتاب بود و در وقت خواندن آنها روی به خورشید داشتند به هر سو که او می‌گشت و خوردن و آشامیدن را در ظرفهای چوبین و سفالین از آن حیث که نجاست می‌پذیرند حرام کرد... و می‌گفت که روان مردگان در روزهای فروردگان به خانه و نشیمنگاههای خود باز می‌گردند، از این‌رو بفرمود که در آن روزها خانه‌ها را پاک کرده و فرشهای پاکیزه بگسترند و خوراکهای اشتهاآور بنهند و آنها را بخورند تا روان ایشان به بوی و نیروی آنها توان و نیرو گیرد. مس میت و دست زدن به مرده را حرام کرد. و می‌گفت هر که به مرده دست زند او را غسل واجب آید، زیرا چون روان پاک از آدمی جدا گردد تن او نجس شود و بر مردمان طهارت را در شب و روز یک بار واجب داشت و آن در نزد وی شستن صورت و دو دست است و بر مردمان واجب کرد که یک ثلث از هر اموال خود خارج کرده به درویشان و بی‌چیزان و بیچارگان دهند و پلها را اصلاح کرده

و نهرها را پاک کنند و زمینها را آباد سازند. و گوید که طلاق جز به یکی از این سه چیز: زنا و جادوگری و ترک دین، صورت ندارد و می‌خواری و زناکاری و دزدی را حرام کرد».

۳. ترجمه انجیل به فارسی: مربوط به سطر اول پاورقی صفحه ۲۳۶. در ۱۸۱۱ م هانری مارتین کشیش در شیراز از طرف شرکت هند شرقی تمام عهد جدید را به فارسی ترجمه کرد که نسخه‌ای از چاپ اول آن در کلیسای شیراز مضبوط است و نسخه‌ای از همان ترجمه را خود هانری مارتین به فتحعلی‌شاه قاجار (۱۷۹۷-۱۸۳۴ م) تقدیم کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

در ۱۸۸۰ تجدید نظری در آن شد و مجدداً به چاپ رسید و از آن سال به بعد دیگر تجدید نظری در ترجمهٔ انجیل به فارسی نشده است.

در هفته سوم خرداد ماه ۱۳۴۲ کمسیونی از کلیساها در تهران تشکیل شد. این مجمع در نظر دارد که از روی متن یونانی مجدداً عهد جدید را با کمال دقت و سلاست به فارسی ترجمه کند و البته این کار چند سالی وقت لازم دارد.

۴. ادای وظیفه به استاد کریستن‌سن: استاد فقید کریستن‌سن بیش از هر خاورشناسی در قرن اخیر دربارهٔ تمدن و فرهنگ و وضع اجتماعی دربار و آثار ساسانیان تحقیق و مطالعه کرده کتب و رسائلی نوشته است که اینک یکی از مأخذها و منابع تاریخ تمدن ایران در دورهٔ پادشاهی ساسانی است. حس وظیفه‌شناسی و قدرشناسی، نویسنده را بر آن می‌دارد که ضمن سپاسگزاری و قدردانی از مساعی گرانبهای این دانشمند عالی‌قدر ایران‌شناس، شمه‌ای از تألیفات و خدمات او را شرح دهد.

آرتور کریستن‌سن دانمارکی (۱۸۷۵-۱۹۴۴ م) یکی از مهم‌ترین و معروف‌ترین ایران‌شناسان معاصر است که از ۱۹۰۳ تا ۱۹۴۴ که درگذشت، بیش از چهل کتاب دربارهٔ فرهنگ و تمدن و ادبیات ایران در رشته‌های مختلف تاریخ، حقوق ایران، زنان و ادبیات و فلسفه، موسیقی و پزشکی در زمان ساسانیان نوشته که اغلب آنها به زبانهای معروف جهان منتشر شده است. مهم‌ترین تألیفات او عبارت‌اند از:

شاهنشاهی ساسانی، *لهجه‌های ایرانی*، *کیانیان*، *ایران در زمان ساسانیان*، *تتبع دربارهٔ آیین زرتشتی در ایران باستان*، *موسیقی در دوران ساسانی*، فصل اول *وندیداد*،

مطالعات دربارهٔ تاریخ حقوق ایران باستان، پادشاهی قباد اول و آیین اشتراکی مزدک، ایران قدیم و جدید، پادشاهان در سنن ایران باستان، داستانهای عامیانهٔ ایرانی، نمونهٔ اولین انسان و اولین پادشاه در تاریخ افسانه‌های ایران، نکاتی چند دربارهٔ کتاب بیان الادیان ابوالمعالی، صرف و نحو زبان سمنانی، ترجمهٔ رباعیات عمر خیام، تتبعات دربارهٔ رباعیات خیام، هنر پزشکی در ایران.

در ۱۹۱۹ میلادی که کرسی زبانهای ایرانی در دانشگاه کپنهاک ایجاد شد کریستن‌سن استاد آن کرسی بود و پس از بازنشستگی نیز بر سر این کرسی باقی ماند.

وی دارای کتابخانهٔ بسیار مهمی بود که به دانشگاه کپنهاک اهدا کرد و خود شالوده‌ای برای تأسیس انستیتوی زبانهای ایرانی دانشگاه کپنهاک شد و برای قدردانی از کوششهای او در زمینهٔ مطالعات ایرانی، این مؤسسه را کتابخانهٔ کریستن‌سن (Bibliotheca Christensen)[1] نامیدند.

در مراسم جشن هزارهٔ فردوسی، نظر به اهمیت و منزلتی که این دانشمند در بین دانشمندان خارجی شرکت‌کننده در جشن داشت، به ریاست کمیتهٔ خاورشناسان خارجی برگزیده شد و در این مراسم شرکت کرد.

به‌علاوه برای تکمیل اطلاعات خود، در زمان حیات سفرهای چندی به ایران کرد. مساعی و خدمات او به فرهنگ و ادب ایران مخصوصاً تمدن ساسانی مورد سپاسگزاری مورخان و دانشمندان جهان مخصوصاً ایرانیان بوده است و از این راه، نامی جاودانی برای خود در بین مستشرقان این قرن باقی گذاشت.

۵. کتیبهٔ پهلوی و نقش اشکانی تنگ سروک بهبهان: به طوری که قبلاً ذکر شد، یکی از چند کتیبهٔ معدود زمان اشکانی در تنگ سروک بهبهان است. این کتیبه از چندی قبل مورد تحقیق و بررسیهای باستان‌شناسان و استادان خط قرار گرفته و جامع‌ترین و دقیق‌ترین بحث مربوط به پروفسور هنینگ استاد دانشگاه لندن است. دانشمند نام‌برده در بهار ۱۳۲۹ که برای بررسی و مشاهدهٔ عینی کتیبه‌های پهلوی به ایران آمده بود، دستور داد که این کتیبه و نقوش به صورتی دقیق قالب‌گیری و عکسبرداری شود و نظریات خود را که حاوی تاریخچهٔ پیدایش و تحقیقات دیگران

---

۱. *ایران‌شناسی*، تألیف شجاع‌الدین شفا.

www.tabarestan.info تبرستان

هم هست، به‌طور مشروح در رساله‌ای نگاشته است. نظر به اهمیت این نقوش و کتیبه‌ها، ترجمهٔ آن که کار دوست دانشمند آقای رحمت‌الله ناتوان است و از روی متن انگلیسی تهیه شده است، در زیر خواهد آمد:

پروفسور و. ب. هنینگ

آثار تاریخی و کتیبه‌های تنگ سروک

هنگامی که بارون (ک. آ. دوبد. Baron C. A. Debode) دبیر اول سفارت روسیه در تهران در ژانویه ۱۸۴۱ ضمن مسافرت به فارس و خوزستان، از بهبهان[۱] می‌گذشت، حکمران آن ناحیه میرزا قوام[۲] توجه او را به وجود سنگهای حجاری شده و کتیبه‌های تنگی واقع در دوازده میلی شمال بهبهان جلب کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

چون «دوبد» متوجه شد که از این آثار قدیمی هیچ‌گونه اطلاعی به دنیای علم نرسیده است، روز ۲۹ ژانویه از آن درهٔ زیبا و دورافتاده که نام آن را «تنگ سولک» (Saulak) نوشته است، با دقت دیدن کرد. در طول یک بعدازظهر نقشه‌ای از آنجا برداشت و از نقوش و کتیبه‌هایی که دیده بود نسخه‌برداری کرد.[۳]

گزارش دوبد چندان مورد توجه قرار نگرفت و فقط در رساله‌ها به صورتی مختصر به این نقوش اشاره شد، از جمله در رساله اشپیگل در جلد سوم صفحهٔ ۸۲۰ که در ۱۸۷۸ منتشر شد آن را اشتباهاً تنگ سالک نوشته است. در کتاب *تفسیر فلسفه ایران* به قلم ژوستی (Justi) نیز به نحو شگفت‌آوری اصرار شده است که تنگ سالک

---

۱. ناحیهٔ بهبهان که جانشین شهر قدیمی ارگان (Aragân) است، گاهی جزء ایالت فارس و زمانی جزء خوزستان محسوب می‌شد. در عصر اسلامی بیشتر به فارس تعلق داشته و حد فاصل آن با خوزستان رودخانه تاب (Tâb) درماران و جراحی کردستان بوده است، ولی اکنون جزء خوزستان است. دره تنگ سروک طبعاً به خوزستان تعلق دارد، ولی زمانی حتی رام هرمز نیز جزء فارس محسوب می‌شد (رجوع کنید به: کتاب مقدسی ص ۷، ۱۶، ۴۲۱) هنگامی که دوبد از آنجا دیدن کرد، وضع به همین نحو بوده است.

۲. قوام‌الدین عموی حکمران بهبهان میرزا سلطان محمد خان پسر میرزا منصورخان است (رجوع کنید به: جلد اول کتاب دوبد، ص ۳۳۸ و *فارس‌نامه*، جلد اول، ص ۲۹۷ و جلد دوم ص ۲۶۸).

۳. رجوع کنید به کتاب او به نام *مسافرتهای لرستان و عربستان*، جلد اول، چاپ لندن، ۱۸۴۵، ص ۳۵۱.

همان سلوکیه و سلوک است که استرابو در فصل ۱۶ جلد اول کتاب خود آورده است. معهذا کتیبه‌ها در طاق نسیان ماند.

اگرچه نقوش به‌طور آشکاری مربوط به زمان پارتهاست و مجموع اصلی پیکره‌های ساخته شده بر صخره نیز به‌کارهای اشکانی شباهت دارد، معهذا دانشمند مطلعی نظیر هرتسفلد نوشته است: «از اشکانیان حجاری مهمی جز آنچه در بیستون وجود دارد دیده نشده است».[۱]

همچنین ک. اردمن و ر. گیرشمن در بحث راجع به استل خواسک که در شوش یافت شد، علی‌رغم قرابت سبک و زمان و مکان، اشاره‌ای به نقوش تنگ سروک نمی‌کنند.[۲] نام رسمی دره، تنگ سروک است، یعنی تنگ سروهای کوچک (سئولک صرفاً لهجه محلی است). از این دره با این نام، که ظاهراً از ریشه جدیدی است، چند بار در کتاب جغرافیایی و گرانبهای *فارس‌نامه ناصری* ذکری شده است. در *فارس‌نامه* که در سالهای ۱۸۸۶-۱۸۸۷ تکمیل و در ۱۸۹۵ در تهران چاپ شد، جلد دوم صفحه ۲۶۳ چنین نوشته شده است:

«در حومهٔ بهبهان به مسافت نه فرسخ شمالی بهبهان دره کوهی است مشهور به تنگ سروک به مسافت ربع فرسخی و چون از آن بگذرند چندین مغاکهای پست و پشتهای بلند به مسافت نیم فرسخ در سه ربع فرسخ است که درختهای سرو آزاد خود روئیده دیمی از نیم ذرع تا پانزده ذرعی فراوان باشد».

نقاشیهای احتشام‌الدوله که تاریخ آنها نوامبر ۱۸۶۴ است، از نظر تجسم بیش از جنبه دقت و درستی قابل ملاحظه است، زیرا نخستین کلمه مهم کتیبهٔ شماره یک که حتی دوبد هم بدان توجه نکرده است، کاملا نمایانده شده است.

نام احتشام‌الدوله (که در ۱۸۸۸ به حکومت فارس رسید) پسر فرهاد میرزا (یکی از عموهای ناصرالدین شاه که دوبار بین سنوات ۱۸۴۰ و ۱۸۸۰ به حکومت فارس رسید) برای کسانی که با ف. س. اندراس (که با شاهزاده همراهی و مساعدت کرد) آشنایی داشتند، مأنوس خواهد بود. ا. ک. براون نیز یکی دو بار در کتاب *یک سال در میان ایرانیان* از او نام می‌برد.

---

۱. *تاریخ باستان‌شناسی ایران*، ۱۹۳۵، ص ۵۷.

۲. رجوع کنید به: *آثار تاریخی Piot*، ۱۹۵۰، ص ۹۷- ۱۰۷.

از این توضیحات چنین مستفاد می‌شود که تنگ سروک در واقع به گردنه‌ای اطلاق می‌شود که در ضلع غربی جلگهٔ محل این آثار قرار گرفته است. کوههایی که تنگ را محصور کرده‌اند به کوه سروک (کوه سروهای کوچک) مشهورند. دامنه‌های غربی آن کوهها به طرف جاده‌ای کشیده شده که بهبهان را از راه تاشان و بابا احمد به دشت مال امیر متصل می‌کند (رجوع کنید به: *فارس‌نامه*، جلد دوم، ص ۲۶۳، آخرین سطر).

در اوایل قرن گذشته تنگ سروک متعلق به طایفه یوسفی بوده است که یکی از چهار طایفهٔ لرهای کهکیلویه بوده‌اند (سه شعبه دیگر عبارت‌اند از بهمنی، شیرعلی و طیبی).[۱]

یوسفیها زمستان را در نواحی تنگ سروک و تنگ میار می‌گذراندند و برای ایام تابستان به کوههای بلندتر مشرق تنگ سروک می‌رفتند و فصل ییلاق را در همسایگی برم‌المن (دریاچه دهکده ویران‌المن) به سر می‌بردند.

هنگامی که دوبد از آنجا دیدن می‌کرد قدرت طایفه یوسفی رو به کاهش می‌رفت و دره در قلمرو بهمنیها بود، در نتیجه چنین بازدیدی می‌توانست خطرناک باشد. در ۱۹۳۶ م دره هنوز در دست این قبیله بود.

از آثاری که ارزش دارد در این مورد به آن مراجعه شود کتاب *آثار عجم* است که در ۱۸۹۲-۱۸۹۳ م فرصت‌الدوله شیرازی که شعر هم می‌گفته، تألیف کرده است. سنگ قبر او را می‌توان در کنار آرامگاه ابدی همشهری بزرگش حافظ مشاهده کرد.

فرصت در این‌باره به اختصار می‌نویسد:

«تنگ سروک نیز از جمله سیرگاههای بهبهان است که در سمت شمال آن واقع شده، به مسافت نه فرسخ تقریباً، و در آن تنگ است چشمه‌ها و اشجار بسیار و درختان سرو بی‌حد و شمار و در کوه آن اشکالی چند از سلاطین و غیرذلک بر سنگ نقر نموده‌اند و قریب به آن تنگ قلعه‌ای است از کوه طبیعی و آن را قلعه نادری می‌نامند و بالای آن آثار ابنیه و عمارات قدیمه است».[۲]

---

۱. رجوع کنید به: *فارس‌نامه*، جلد دوم، ص ۲۷۰ و همچنین کتاب مان به نام Munderten, D. r Lur-Stamm.

۲. *آثار عجم*، بمبئی، ۱۳۵۴، ص ۴۱۱.

تنها در اثر کوششهای خستگی‌ناپذیر مرحوم سراورل اشتاین بود که توجه به آثار تاریخی تنگ سروک دوباره زنده شد. توصیفی که وی از این آثار کرده اکنون در دسترس است[۱] و کمتر چیزی می‌توان بدان افزود. متأسفانه در آن هنگام هوای زمستان نامساعد بوده و برف و باران و بوران، عکاسی و حتی مشاهده و کپیه کردن را تقریباً غیرممکن ساخته است، در نتیجه عکسهایی که در کتاب اشتاین چاپ شده رضایت‌بخش نیست. مواردی هم که از روی کتیبه‌ها با چنان زحمتی جمع‌آوری شده است برای خواندن امیدبخش نبود. مطالبی را که بیان می‌کنم مبتنی بر تجربه شخصی‌اند، زیرا یکی از دو نفر ایران‌شناسانی بودم که سراورل اشتاین به آنها مراجعه کرد.

بعد از کمی تردید مطلبی تهیه کردم[۲] که تقریباً نامفهوم و خالی از معنی است و نشان می‌دهد که مؤلف قادر به خواندن کتیبه نبوده است.

در بهار ۱۹۵۰ م هنگامی که در تخت جمشید بودم، فکر کردم نسبتاً به تنگ سروک نزدیک هستم[۳] و باید بکوشم تا مطالب کافی راجع به کتیبه به دست آوردم و عدم موفقیت قبلی را جبران کنم. در هر صورت کار کتیبه‌های ساسانی در فارس که هدف مسافرت من به ایران بود و بنا به دعوت دولت ایران صورت گرفت، تا اواسط ماه ژوئن به انجام نرسید، زیرا در آن فصل مسافرت به بهبهان مساعد نبود و بیماری نیز مانع این کار شد.[۴] با وجود مشکلات نباید به‌آسانی از تصمیم خود منصرف می‌شدم. به نظر می‌رسید که قبل از مسافرت یک سلسله عکسهای تازه مورد نیاز است.

در این موقع از وجود عکاس جوان و با حرارت موزهٔ ایران باستان آقای رستمی استفاده شد. مشارالیه تا سرمشهد و فیروزآباد با من بود و در تخت جمشید برایم کار کرده بود. به مقامات ایرانی پیشنهاد کردم آقای رستمی که خود با کمال میل حاضر به قبول این مأموریت بود به تنگ سروک اعزام شود. این پیشنهاد با کمال مساعدت و سخاوت، مانند تمام تقاضاهای من در ایران پذیرفته شد. بنابراین

---

۱. *راههای قدیمی در ایران غربی*، ص ۱۳ـ ۱۰۳.

۲. این مطالب در کتاب استین صفحه ۱۱۰ چاپ شده است.

۳. فاصلهٔ تقریبی تخت جمشید تا تنگ سروک دویست میل است.

۴. المقدسی گفته است ارجان در تابستان جهنمی است.

هنگامی که به طرف اصفهان حرکت کردم آقای رستمی هم با دستورات و اطلاعات دقیقی که آقای مصطفوی مدیر کل باستان‌شناسی و اینجانب در اختیارش قرار دادیم راه تنگ سروک را در پیش گرفت. اطلاعاتی که در اختیار آقای رستمی قرار گرفت از روی کتاب اشتاین بود و خوشبختانه یک نسخه آن را آقای سامی رئیس بنگاه علمی تخت جمشید در اختیار داشتند.

تقریباً دو ماه بعد در لندن نسخی از عکسهایی که آقای رستمی گرفته بود دریافت داشتم و به خاطر کسانی که به باستان‌شناسی علاقه دارند، در انتشار آنها شتاب کردم.

www.tabarestan.info تبرستان

با این حال مطالعهٔ کتیبه‌ها تا به حال پیشرفت چندانی نکرده است. خوبی عکسها تا حدی مربوط به مهارت آقای رستمی است و تا اندازه‌ای هم با اوضاع جوی ارتباط دارد. خشکی کامل سطوح سنگها در گرمای شدید تابستان باعث نمایان شدن جزئیاتی شده است که در ماه ژانویه، یعنی موقعی که «دوبد و سراورل اشتاین» به تنگ سروک سفر کرده بودند، نامرئی بود. بدین طریق شخصی که در طرف راست تخت ایستاده و اشتاین دربارهٔ آن نوشته «پایی باقی مانده از هیکلی است»، اکنون با کمال وضوح و تماماً دیده می‌شود. و در کتیبهٔ شماره ۱ که اشتاین در خصوص آن گزارش داده «فقط چند حرف با جزئی وضوحی از زیر تشخیص داده می‌شود» به‌ندرت حرف قابل تردیدی باقی می‌ماند.

برای تسهیل مراجعه، آثار و کتیبه‌ها با شماره‌گذاری تازه فهرست می‌شود. تکرار بیان و وصف کامل آثار غیرلازم به نظر می‌رسد. اما دربارهٔ نکاتی که عکسهای جدید روشن می‌سازند مطالبی گفته خواهد شد. برجستگی (Relief) در سراسر آثار نسبتاً کوتاه است. آنچه هرتسفلد دربارهٔ حجاریهای اشکانی در بیستون می‌گوید، دربارهٔ تنگ سروک نیز صادق است.

(متن را با قلم بیرون آورده‌اند ولی طرحی که بدین طریق حاصل شده به جای اینکه طرح‌ریزی شود حکاکی شده است.)

این موضوع درباره استل‌خوازک و حجاریهای اولیه ساسانی نیز صادق است (جنگ با اردوان در فیروزآباد، تاج گذاری اردشیر در نقش رجب، در سلماس).

حکاکی مخصوصاً در بعضی از موارد بسیار عالی است. در بعضی جاها بیشتر نقش فرو ریخته، به طوری که فقط طرحی از آن باقی مانده است. یکی از خصوصیات تنگ سروک که در تمام آثار آن نمودار است، ترجیح دادن نقش تمام صورت بر نیم‌رخ است برخلاف آنچه در آثار هخامنشی و ساسانی عمل می‌شده است. استل خوازک نیز دارای چنین خصوصیتی است.

نقاشی دوبد اگرچه از نظر جزئیات دقیق نیست، ولی مفیدتر از عکس اشتاین به نظر می‌رسد. اشتاین توجه را به تصویرهای پایه‌های تخت که به صورت پرندگان است، جلب کرده است (این موضوع را احتشام‌الدوله نیز مشاهده کرده بود). اکنون تصویر این پایه‌ها به صورت عقابهایی کاملاً واضح و مشخص دیده می‌شود. فقط سه عدد یافت می‌شود نه چهارتا.

دو عقاب بیرونی به یکدیگر نگاه می‌کنند. عقاب وسطی کوچک‌تر است و گویا زیوری سرش را پوشاند است و به دلیل کمی جا عقاب به‌درستی در مرکز قرار نگرفته است (بدنه پایینی مانع آن شده است). کلاه‌خودی که بر سر فرد سلحشور است به «سزابکا» شباهت دارد. کلاه‌خود سلحشور اولی (فرد سمت چپ) دارای شش میخ است: در هر طرف سه میخ. علاوه بر آن حفاظ مربع شکلی در بالای تاج قرار دارد. دو سلحشوری که نشسته‌اند دیهیم بر سر دارند. پادشاه که تاج و دیهیم بر سر ندارد از خودِ مخروطی شکل آن (که گویی در رأس آن قرار دارد) تشخیص داده می‌شود و جعدهای بزرگ موهایش (که سلاطین ساسانی را به خاطر می‌آورد) بر روی شانه‌ها افتاده است و دیهیمی بدون نوار در دست دارد، گویی هم‌اکنون آن را به دست آورده است. فرورفتگی عمیق مدوری که در بالای زانوی شاه و سلحشوران نشسته قرار دارد به این دلیل درست شده که لبه نیم‌تنه یا قبای آنها را نشان دهد.

قبا در پشت سر بسیار بلند است و در پشت پای سلحشور بر روی زمین کشیده می‌شود. پاها به دلیل شلوار بسیار بلند، به‌طور مضحکی کوچک به نظر می‌رسند. چینهای پارچه‌ای که میان پاهای سلحشوران آویخته است و قسمتی از لباس آنهاست ممکن است انتهای طاقه پارچه‌ای باشد که گاهی اوقات بر روی شانه حمل می‌شد.

سلحشوری که در پشت سر پادشاه ایستاده است، علاوه بر نیم‌تنهٔ گشاد کمرداری که پوشیده است و تا پشت پای او می‌رسد، جبه‌ای در بر دارد که از روی شانه‌ها و بازوهای او آویزان است.

در دست چپش شیء عجیبی قرار دارد که دارای لبه مواجی است. دست راستش به سمت جلو دراز شده و به نظر می‌رسد که پشت سر شاه را لمس می‌کند. تمام این چهار نفر گردنبند پوشیده‌اند.

کتیبهٔ شماره ۱. بالای تصویر است. این تصویر را اشتاین مشاهده کرد و قبل از او احتشام‌الدوله آن را دیده بود. اشتاین تصور می‌کرد که این کتیبه سه سطر است، لیکن چهار سطر است.

www.tabarestan.info تبرستان

کتیبهٔ شماره ۴. در طرف چپ نقش قرار دارد (اشتاین از روی عدم دقت در کتاب خود، صفحه ۱۰۶، آن را در طرف راست ذکر کرده است) و پنج سطر است لیکن فقط دو سه حرف اولی هر سطر باقی مانده است. دوبد آن را به صورتی خوب و کامل ترسیم کرده است.

نقش دیگر تصویری از سه هیکل در حال راه رفتن است ـ دو هیکل بلندتر در طرف چپ خود غلافی آویزان کرده‌اند که شاید گرزی در آن قرار داشته ـ در سمت چپ این بدنه، تصویر خشن و ناتمام درختی وجود دارد.

در شمال غربی، پادشاه در مقابل قربانگاه به عبادت می‌پردازد (دوبد او را موبد و اشتاین مجوس دانسته است) اما به‌طور قطع پادشاهی را نشان می‌دهد که در تصویر دیگر روی تخت سلطنتی دراز کشیده و به استراحت پرداخته است. در تصویر سوم شیری رسم شده است که علائم مشخص آن (خودِ مخروطی و اندازه جعدهای مویش) قبلا خاطرنشان شد.

در اینجا پادشاه ظاهراً دیهیم خود را با دست چپ در مقابل سینه‌اش حمل می‌کند. از حرکات و سکنات او چنین بر می‌آید که تاج را الهه‌ای که به علامت نیایش او دست راست خود را بلند کرده است، به او تفویض کرده است. یقه پهن و مزین او به وسیله قلابی که از احجارکریمه شناخته شده اطراف گردن بلندش را احاطه کرده و قسمتی از ردا یا جبه‌ای است که در بالا ذکر شد. این جبه از نیم‌تنه گشادی که

آستین‌های بلند دارد و با کمربندی بسته شده و انتهای آن آویزان است، کوتاه‌تر است.

آنها لباسهای بلند بدن‌نمای (ابریشمی؟) می‌پوشند و عصاهایی در دستهای راستشان گرفته‌اند. این لباسها شاید از همان نوع لباسی باشد که شاغلان تخت سلطنتی می‌پوشیدند و با لباس معمولی پارتی که در نقش دیگر نمایان است اختلاف دارد. شلوارها پهن و پاچینها روی چکمه افتاده است.

مجلس دیگر از چهار شخص بلند و دو فرد کوچک تشکیل شده است. چهار شخص بلندقد رو به سمت چپ کرده‌اند (سرها به حالت نیم‌رخ و بدنها به صورت جلو) دستهای راستشان به حالت تضرع بلند شده است (به نظر می‌رسد که اولین شخص از سمت چپ حلقه‌ای را در دست گرفته)؛ بازوهای چپشان که بریده شده به نظر می‌رسند شاید بر پشتشان بسته شده باشد. اما راجع به دو شخص دیگر: اولی از سمت چپ در دست راستش که به طرز ناشیانه‌ای به سمت چپ بیننده برگشته شیء نامشخصی را گرفته است (توپه‌ای که با میخی به تارک آن متصل شده - یک قلم سنگ‌تراشی) اما صورتش به طرف راست به سمت پنج شخص دیگر برگشته است. دومی که حتی کوچک‌تر از فرد قبلی است، با تمام صورت نمایانده شده و چیزی بر سر پوشیده است که به آنچه محبوبهٔ پادشاه در تصویر سرمشهد پوشیده است شباهت زیادی دارد و احتمال می‌رود که تصویر زنی (الهه) باشد.

در حجاری دیگری پادشاه سوار بر اسب است و شیری را به قتل می‌رساند. اسلحه‌ای که شاه به‌کار برده است، برخلاف تصور اشتاین نیزه نیست، بلکه شمشیر است. آنچه را که اشتاین (و دوبد قبل از او) شکل کمان خمیده تصور کرده بود (طرف راست سر پادشاه) فقط برش نامنظم لبهٔ گود شدهٔ سطح صخره است.

همهٔ حجاریها به استثنای یکی (بهرام سوم) گروهی را در سمت چپ نشان می‌دهد و هدف این طراحی، قرار گرفتن فاتح در بهترین جا یعنی در قسمت مرکزی است؛ این گروه عبارت‌اند از یک سوار در بیستون، سه سرباز پیاده‌نظام در تنگ سروک، یک شاهزاده جوان[1] با یک زندانی در فیروزآباد، یک سوار با پرچم

---

۱. همین شاهزاده (که از نوک کلاه‌خودش قابل تشخیص است) در مراسم تاج‌گذاری اردشیر در نقش رجب پشت سر شاه دیده می‌شود.

سلطنتی در نقش رستم (هرمزد دوم و شاپور دوم). این نکته مشکوک است که آیا سوار پشت سر بهرام دوم پرچم حمل می‌کند یا نه؟

بررسی این مجلس موجب پیدایش این فکر می‌شود که سوار دیگری هم باید در سمت راست جریان سرنگون شدن کلیباناریوس که صخره آن شکسته است وجود داشته باشد. فی‌الواقع آثار مفصلی از دشمن در حال دفاع وجود دارد، اما به اشکال می‌توان از این آثار استنباط کرد که سوارکاری وجود داشته، بلکه بیشتر چنین تصور می‌شود که شکل یک فرد مسلح پیاده نقش شده است (دو پایش را که به طرف فاتح برداشته است، پیداست). در شکل طرف چپ، دست اسب روی آن گذاشته شده، بازوی راست از جلو سر اسب آویزان است، ساق اسب نیز در واقع در انتهای گرزی که از دست دشمن افتاده نقر شده است، اما نکته‌های مبهم فراوان است.

www.tabarestan.info تبرستان

کلاه‌خود عریضی که رأس آن مسطح و طرفینش پیش‌آمدگی دارد و از زیر آن دو دسته موی مجعد بیرون آمده است، این احتمال را به وجود می‌آورد که این شخص با پادشاهی که در نقش قبلی نشان داده شده است یکی باشد.

سراورل اشتاین تصور می‌کند شیء بزرگ پشت پای سوار تیرکش باشد. این شیء خیلی عریض است و احتمالاً هم تیردان بوده و هم جای کمان[1] (رجوع کنید به: *تاریخ طبری*، ترجمه نولدکه، ص ۲۴۹). طول شیء به سه قسمت تقسیم می‌شود (مقایسه کنید با ترکش عریض اردوان در فیروزآباد که از سمت عمودی به دو نیم شده و به همین اندازه است).

قسمتهایی از تزیینات روی تیردان و وسط جوشن هنوز دیده می‌شود. سوار روی بالا تنه‌اش سینه‌بند چرمینی از جنس زره با بازوبندی حلقه مانند پوشیده است (مقایسه کنید با جنگجویان پارتی در فیروزآباد) بر اسب نیز برگستوانی پوشیده‌اند. بر پوشش جلو سینه آن یک برآمدگی دیده می‌شود که شکل بادگیر مانندی دارد (*تاریخ طبری*، ترجمه نولدکه، ص ۱۶۴) برآمدگی در جلو برای آسانی حرکت دست اسب، باز می‌شود. پوشش اسب به برگستوان ساسانی که در طاق بستان وجود دارد، شبیه نیست.

از سه سرباز دست چپ بالای مجلس یکی در حال پرتاب سنگ نشان داده

---

۱. مقایسه کنید باستل کاسترابگال Castor-Abgal (Syriaxxvi) ۱۹۴۹، صفحه ۲۳۶.

شده است (به‌طور صحیح «دوبد» آن را دیده است) دومی تیری پرتاب می‌کند. سومی از عقب در حالت افتادن است. طرز لباسشان با سایر اشکال تنگ سروک اختلاف دارد. کمان‌افکن و سنگ‌انداز شمشیرهای بلندی حمل می‌کنند که به رسم رومیان به کمربندی که بر شانه قرار دارد، بسته شده است. پشت سر شخصی که سنگ پرتاب می‌کند کمی بالای نوک نیزه، شیئی دیده می‌شود که «دوبد» آن را پتک دانسته، درحالی‌که به عقیده «اشتاین» حلقه و زنجیر است، شاید تبرزین یا حلقه‌ای برای بند کمربند باشد.

مجموع اشخاصی که در تنگ سروک نمایش داده شده‌اند چهل انسان و هفت حیوان (دو اسب، دو شیر، سه پرنده تزیینی) با سلاحهای زیر است: نیزه بلند، سرنیزه، کمان، تیر، ترکش و تیردان، شمشیر، خنجر، گرز، تبرزین، زوبین و پرچم.

موضوع حجاری تنگ سروک اعطای منصب به یک یا چند پادشاه است. پادشاهی را می‌بینیم که افسر شاهی را از رب‌النوعی آرامی (احتمالا بل) می‌گیرد.

پادشاه مزبور یا شاید جانشین او مزبور افسر را در جلو قربانگاه همان الهه‌ای که در آیین مذهبی مظهر Syria تلقی شده، نگه داشته است. آنگاه خود او درحالی‌که مظهر شاهی‌اش را بالا نگه داشته، در برابر دیدگان سران کشورش بر تخت سلطنت نشسته است. در یک بارعام، پادشاه و شخص دیگری که شاید روحانی بزرگ باشد دیده می‌شوند که روی تخت نشسته‌اند.

محوطه خاص اعطای منصب به وسیله سربازان شاهی حفاظت می‌شود. یک پیروزی بزرگ بر دشمن خارجی شالودهٔ قدرت شاهی را بنا نهاده و شجاعت شاهان تازه در شکار، در بیش از یک مورد نشان داده شده است.[1]

این تکرار ممکن است تفننی جلوه کند. به هر حال در این مورد شک بر یقین غلبه دارد، معهذا مطلوب این است که سعی کنیم معنی مکان قبل از کتیبه‌ها را که به

---

۱. من مرددم که سبک این حجاری با سایر حجاریها فرق می‌کند. اما ممکن است حالت ویرانی بدان داده باشد (یا حالت نیمه تمامی)، وضع آن روشن نیست. یک تغییر احتمالی (یعنی چهار زندانی و یک روحانی نزدیک می‌شوند تا خودشان را به عنوان قربانی به پیشگاه Nanai تقدیم کنند تا جشن افتتاح برگزار شود) چندان گیرنده نیست. اما به حضور زندانیان در این نقش برجسته در کتیبه‌ها اشاره شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

علت اختصارشان اطلاعات کمی به ما می‌دهند، روشن سازیم. به عنوان نمونه، هنر حجاری کتیبه‌ها بسیار ابتدایی است، به طوری که قبل از شروع کار حجاری، حتی روی صخره کاملاً صاف نشده است. کنده‌کاری از بدترین نوع خود است و حروف نیز از هم جدا نوشته شده‌اند. در نظر مردم این کتیبه‌ها با خطی ناشناس نوشته شده‌اند. اگر به عقب برگردیم می‌بینیم که نقاشیهای «دوبد» یا احتشام‌الدوله به‌طور کامل برای تعیین طبیعت کتیبه‌ها کشیده شده بودند. همهٔ اینها کاملاً آشکار است و اگر کسی فوراً آن را درنیابد باعث شرمساری است. کتیبه به‌طور ساده همان است که روی سکه‌های Elynais در عصر پارتها دیده می‌شود.[۱]

www.tabarestan.info تبرستان

اما نکته مهم و اساسی این است که نوشتهٔ تنگ سروک از نوع نوشته‌های سکه نقره چهار درهمی یونان است. بدین ترتیب برای خواندن کتیبه‌ها، باید تنها به سکه‌های چهار درهمی یونانی متکی باشیم و به سکه‌های مسی کوچک که ممکن است موجبات گمراهی‌مان شوند، بی‌اعتنا باشیم.

نوشتهٔ روی سکه‌های چهار درهمی یونانی مشتمل بر تمام حروفی است که با کمال اطمینان می‌توان آن را خواند و نوشته است: «ارد پسر شاه ارد». این نوشته به ما یازده حرف می‌دهد (ب ـ د ـ و ـ ی ـ ک ـ ل ـ م ـ ن ـ ر ـ س) که درست نصف آن آرامی است.[۲و۳] نکته با ارزش دیگر (اگر چه اجازه نباید داد در جریان قرائت حروف دخالت کند) خاستگاه این نام عجیب است: Kamnaskires. این اسم پیوسته به عنوان اسم شخص مورد توجه بوده و در واقع، غالباً مشابه اسم خاص به‌کار می‌رفت، اما با این وصف احتمال داده می‌شد که عنوان یک سلسله قدیمی باشد و بالاتر از آن، ترکیب کلام Kbnskyr، که به‌طور منطقی می‌توان گفت به تنهایی نام پادشاهی باشد،

---

۱. رجوع کنید به:

Les Monnaies Des L' Elynaide Revue Numismatique 4m Sér. T.xxll, 1919, 43-84.

و بحث کامل و جامع سکه‌ها G.F. Hill در کتاب

Cat, of The Greek Coins of Arabia, Mesopotamia, a. And Persia.

۲. رجوع کنید به: Allotle, Loc Cit، ص ۶۸ و مقایسه کنید با: Hill, Plate xi, 20-23.

۳. در اینجا پروفسور هنینگ شرح مبسوطی راجع به حروف سکه‌ها و مقایسه آن با این کتیبه نوشته است که چون تهیه حروف یونانی و پهلوی اشکانی آن مشکل بود، از ترجمه و ذکر آن خودداری می‌شود.

ممکن است این حدس را تقویت کند که تلفظ کلمه تقریباً Kabneskir بوده که به نحو قابل توجهی شبیه عنوان عیلامی Qa - Ap - Nu - Is - Ki - Ra یعنی خزانه‌دار است که غالباً در لوحه‌های کلی خزانهٔ تخت جمشید پیدا شده و ژرژ کامرون منتشر کرده است.[۱] از آنجایی که علامت Nu صدای Ni می‌دهد تلفظ آن به صورت Kapniskir یا Kabniskir جلوه می‌کند.

در عصر هخامنشی بدون شک وظیفهٔ ساتراپهای شوش حفظ خزانه‌های سلطنتی بود که در شوش نگهداری می‌شد، بدین لحاظ ممکن است در زبان عیلامی آن را Kabniskir می‌نامیده‌اند و این عنوان در ادوار بعدی به تمام کسانی که در آن استان فرمانروایی کرده‌اند اطلاق شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

روی هم رفته دوازده حروف وجود دارد که برای خواندن کتیبه می‌توان به آنها اعتماد کرد، اما قبل از این کار باید از خود بپرسیم که کتیبه به چه زبانی نوشته شده است؟ یا از آنجایی که زبان این کتیبه با زبان نوشته‌های سکه تقریباً یکی است، باید از خود پرسید، زبانی که سکه‌ها بدان نوشته شده چیست؟ معلومات فعلی نمی‌تواند پاسخ قابل اعتمادی به این پرسش بدهد.

البته به‌طور قطع زبان مزبور آرامی است. بدین ترتیب زبانی که سکه‌های چهار درهمی یونانی روی آن منقور است و در بالا مطرح شد آرامی بدون عیبی است.

در اینجا برای Bry (پسرمن) یک حرف نامربوط آرامی گذاشته‌اند که ظاهراً نوعی علامت‌گذاری است (همان شکلی که در پارتی و سغدی استفاده شده است). وجود علامات ثابت می‌کند زبانی که خطوط سکه‌ها را به آن نوشته‌اند آرامی نیست و امکان دارد یک لهجه ایرانی یا باقی‌مانده لهجه‌ای از عیلامی باشد.

این اختلاف ظاهراً جزئی، یعنی در یک جا Br و در جای دیگر Bry، در واقع نکتهٔ مهم و قابل ملاحظه‌ای است. این موضوع ثابت می‌کند سکه‌ها با خطوطی به دو زبان مختلف صادر می‌شد که یکی از آن آرامی، و دیگری زبانی با علامات آرامی بوده است.

با توجه به اینکه خط سکه‌های چهار درهمی یونانی، آرامی سره است، اما

---

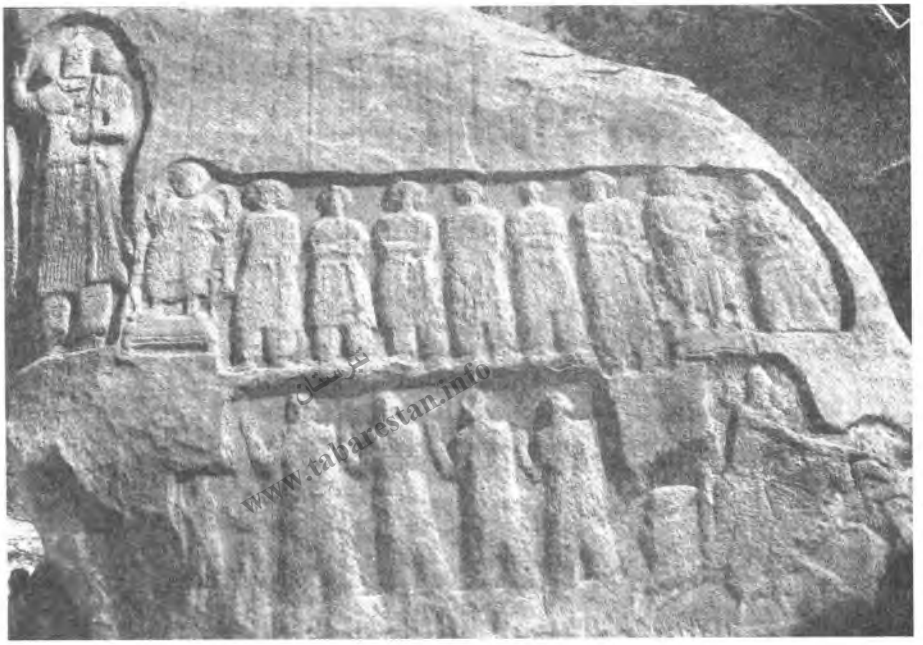
۱. مقایسه کنید با Gershevitch, Asia Major, ll 144.

سکه‌های کوچک مسی با خطوط مغلوط آرامی نوشته شده‌اند، می‌توان چنین تعبیر کرد که اختلاف در زبان مرادف با اختلاف خط است. چون این سکه‌ها به بدترین وضع نگهداری شده‌اند هنوز نمی‌توان گفت آیا چنین فرصتی با حقیقت سازگار است یا نه، اگر چنین نظریه‌ای به اثبات برسد، به فرضیهٔ Allotede La Fuye مبنی براینکه تنوع در نوشتن مربوط به موقعیت محلی است کمک خواهد کرد. شاید در اراضی پست خوزستان مردمانی سکنی گزیدند که آرامی صحبت می‌کردند و حال آنکه در زمینهای مرتفع شمالی یک زبان ایرانی (عیلامی؟) رواج داشته و ضرابخانه‌های Kamnaskires برای وفق دادن دو گروه ملی، سکه‌هایی با خطوط هر دو زبان ضرب کرده‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

قبلاً دیدیم که خط کتیبه‌های تنگ سروک با نوشتهٔ سکه‌های چهار درهمی یونانی یکی است، اکنون ملاحظه می‌شود که زبان سکه‌های چهار درهمی یونانی یا لااقل درمهای Kamnaskires Orodes آرامی محض بوده است، بنابراین حق داریم فرض کنیم که زبان تنگ سروک آرامی است. تا آنجا که من می‌دانم تاکنون این عقیده مطرح نشده است که زبان آرامی به خوزستان نیز نفوذ کرده باشد. لااقل در اراضی پست، زبان بومی باستان تحلیل رفته و به‌تدریج زبان همگانی آرامی جانشین آن شده است.

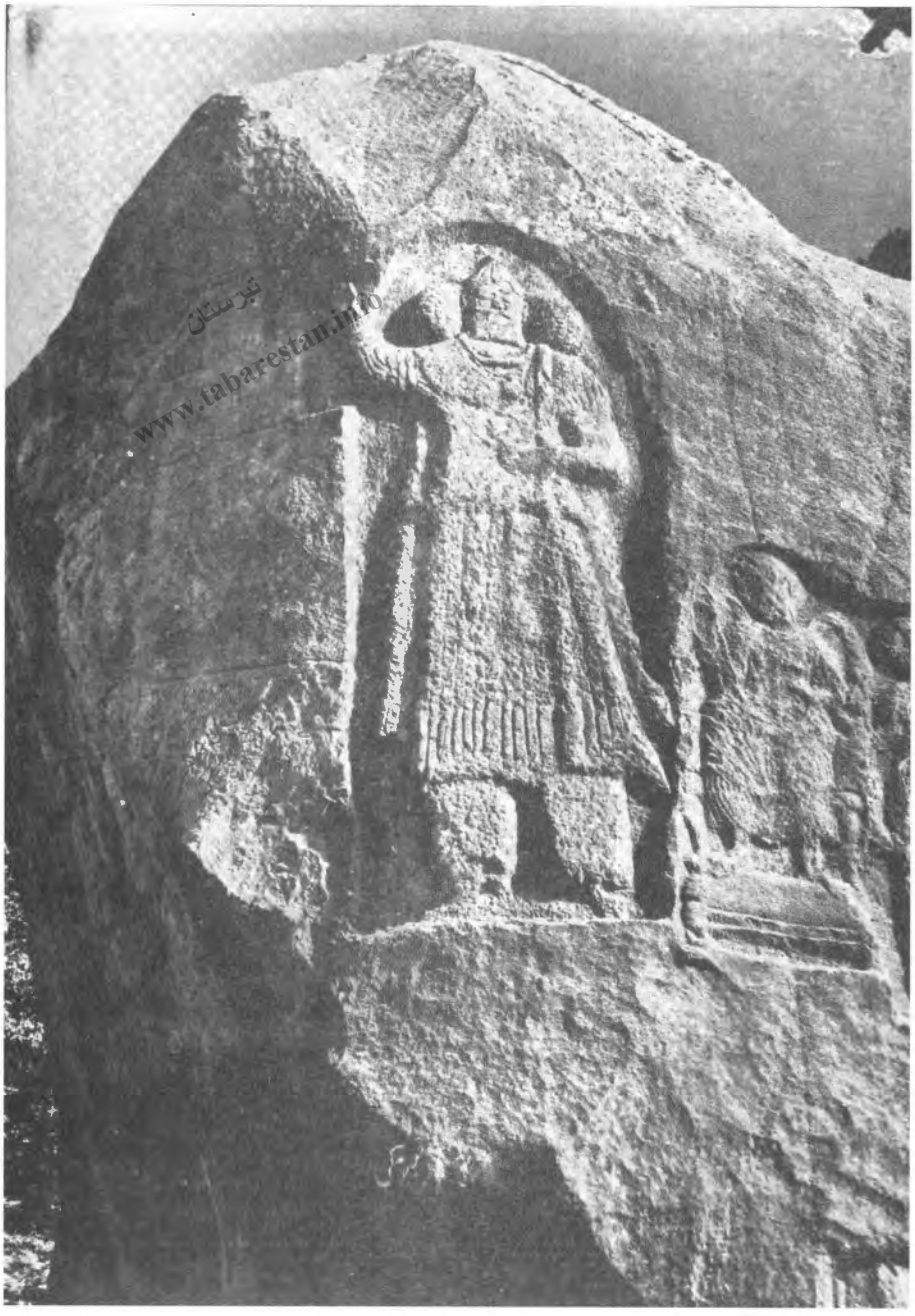
یکی دیگر از جملات کتیبه چنین است: «این است تصویر اهورمزدا».



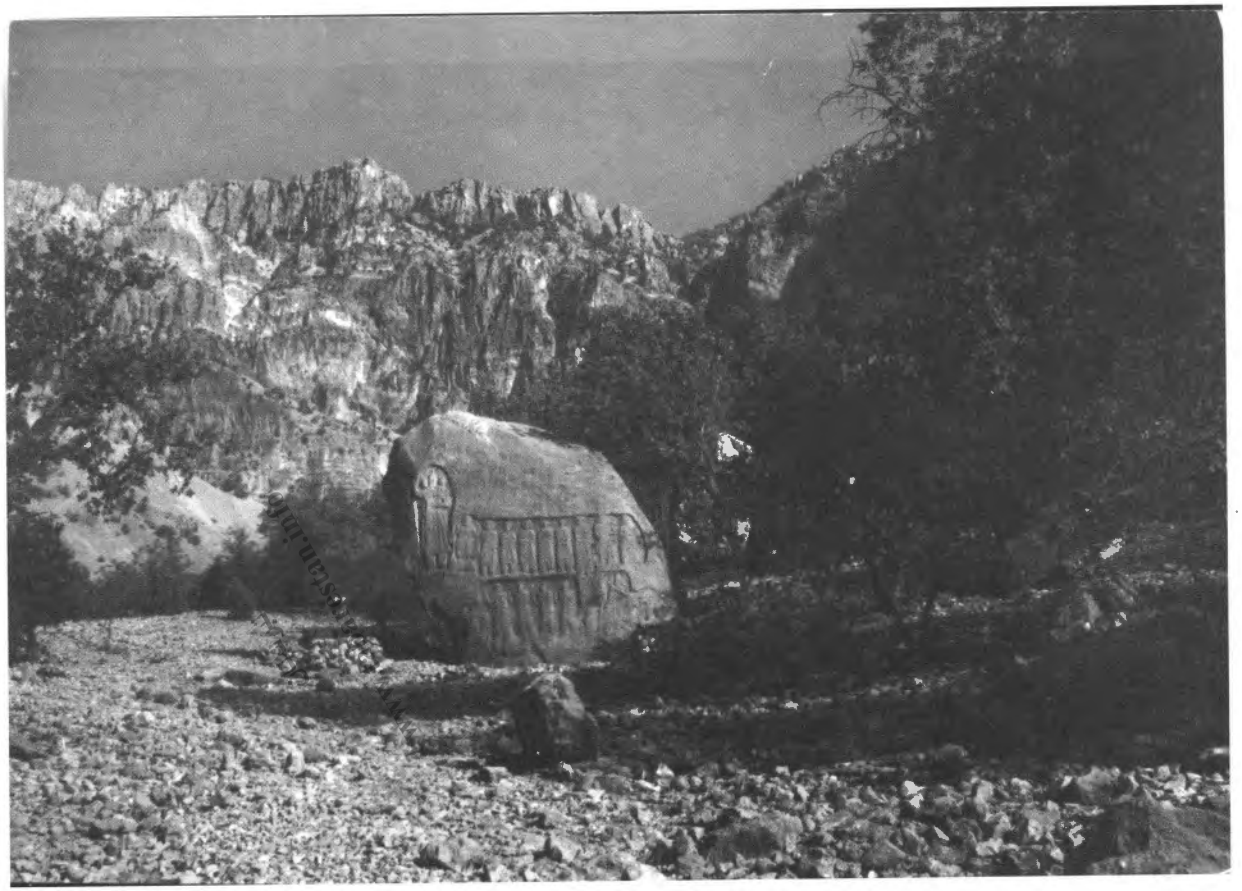
نقوش تنگ سروک بهبهان



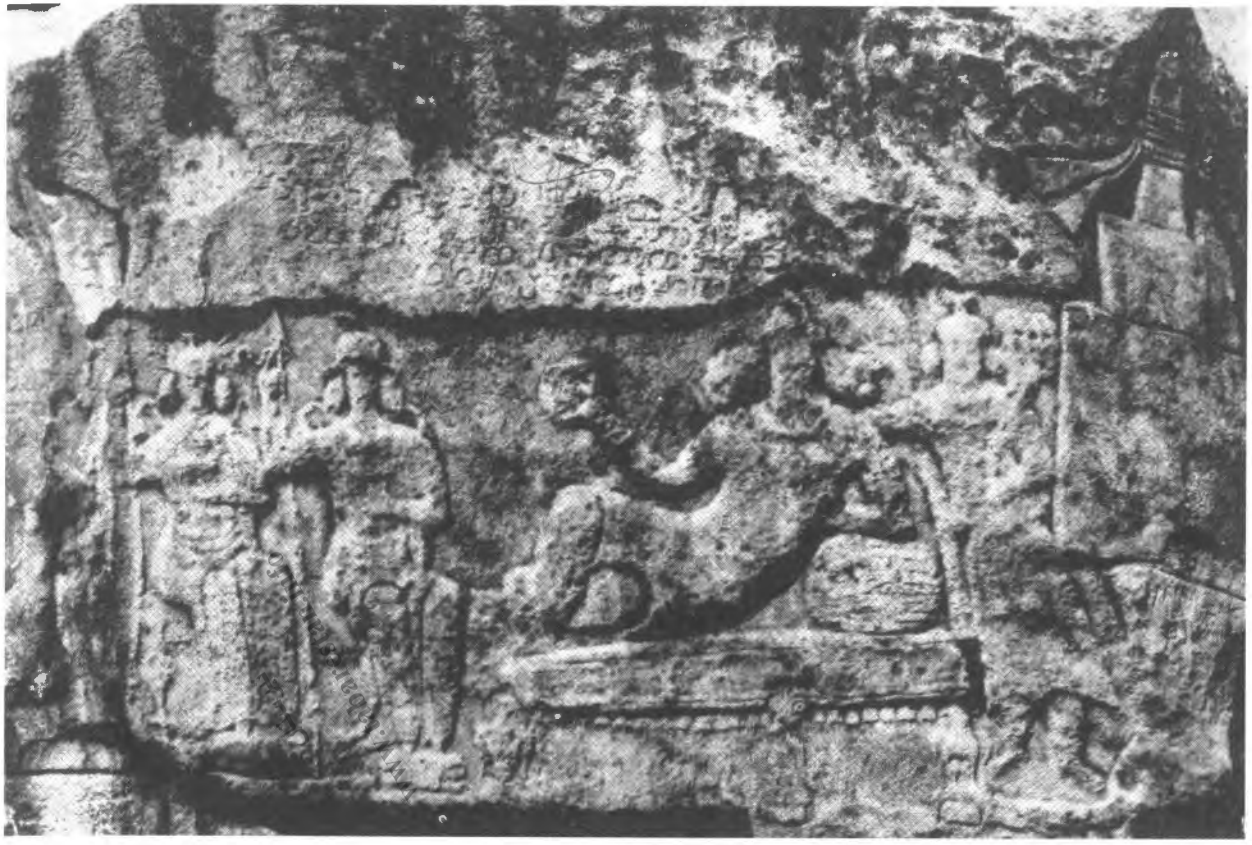
کتیبهٔ تنگ سروک بهبهان



نقوش تنگ سروک بهبهان



نقوش تنگ سروک بهبهان

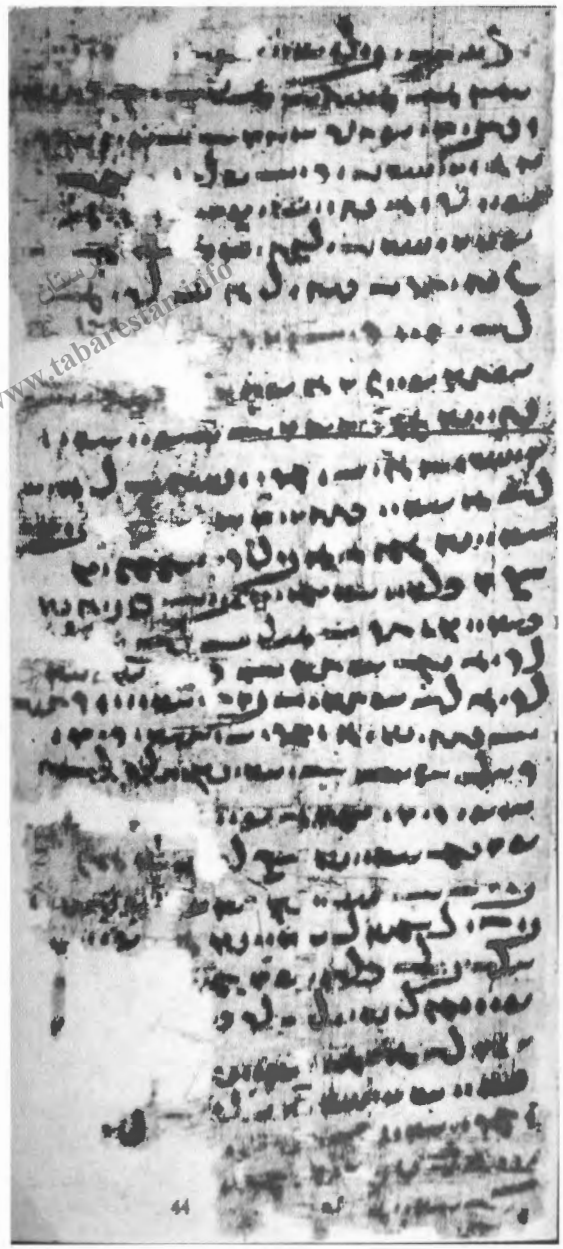


نقوش تنگ سروک بهبهان



قسمتی از کتیبهٔ پهلوی سرمشهد، کازرون

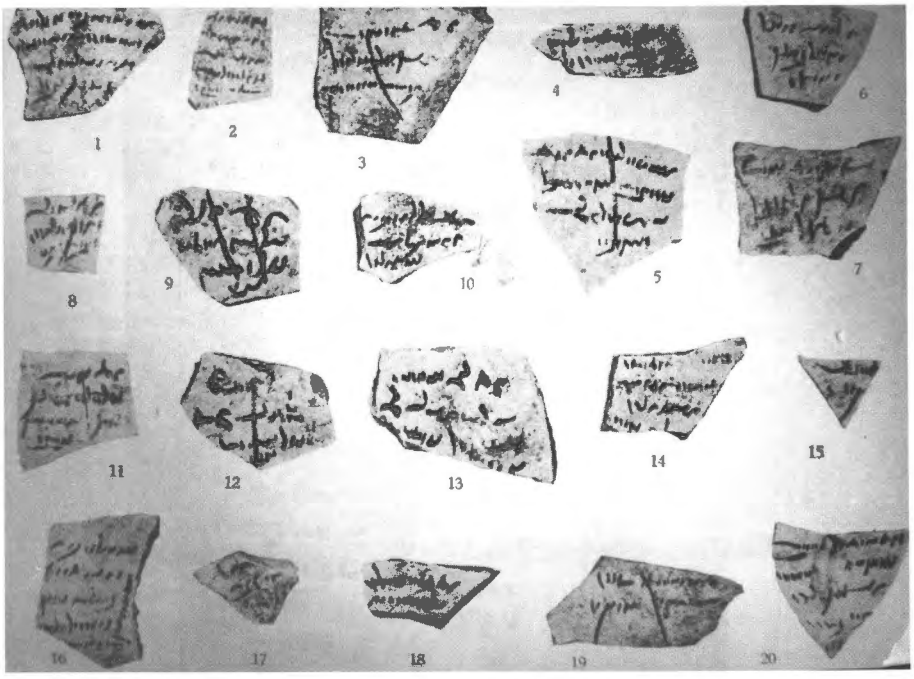
(*The Inscription of Sar-Mashad*, 1955, London)



کتیبه‌های پهلوی روی پاپیروسها

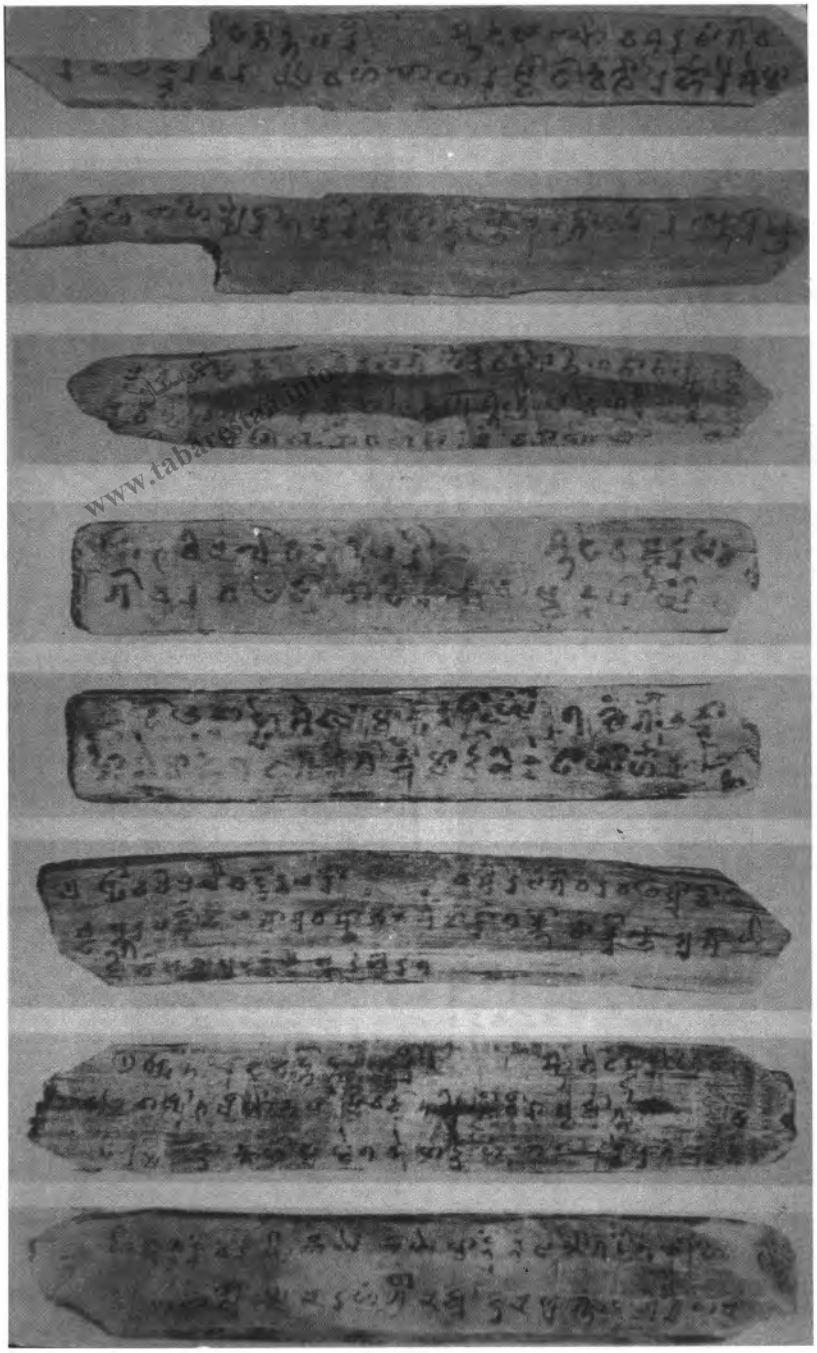
(نقل از کتاب *Ostrac and Papyri*, 1957, London)

تبرستان
www.tabarestan.info



کتیبه‌های پهلوی روی پاپیروسها

(نقل از کتاب *Ostrac and Papyri*, 1957, London)



کتیبه‌های سلوکی و پهلوی مکشوفه در ایران و آسیای مرکزی

(برگرفته از کتاب *Saka Documents*, 1950, London)



کتیبه‌های سلوکی و پهلوی مکشوفه در ایران و آسیای مرکزی
(برگرفته از کتاب *Saka Documents*, 1950, London).



کتیبهٔ پهلوی روی ستون
ایوان شرقی موزهٔ
تخت جمشید



کتیبهٔ پهلوی فیروزآباد



کتیبهٔ پهلوی نقش رجب



ستون در شاپور کازرون با کتیبهٔ پهلوی هنگام آبادانی.
این ستونها فعلاً در یک حیاط افتاده‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

اگر دیر آید درست آید

سخن را بشنو و بیهوده مگذار

بزرگان چنین کرده‌اند یادگار

که تا کار بی‌مغز هرگز نکرد

سخن هرچه گویی نیاید به بُرد

نخست اندر آن کار بسیار باش

ز هر سو که آید سخن گوش باش

سخن هرچه گویی نیاید به بُرد

که تا کار بی‌مغز هرگز نکرد

بزرگان چنین کرده‌اند یادگار

سخن را بشنو و بیهوده مگذار



نمونهٔ پارچهٔ ساسانی



نمونهٔ یک قطعه پارچهٔ قدیمی و نقش طراحی عالی روی آن

www.tabarestan.info تبرستان



نمونهٔ نقاشی با سوزن یا شیء نوک‌تیز دیگری از دوره ساسانی بر دیوار سنگی ایوان شمالی موزهٔ تخت جمشید،
نقاشی از هنرمند گرامی آقای تقی آصفی نقاش و بازرس فنی ادارهٔ کل باستان‌شناسی.



نمونهٔ سکه‌های ساسانی

بالا از راست به چپ: اردشیر، بهرام دوم. پایین: نرسی، شاپور دوم، شاپور اول.



نقش پشت سکه‌ها

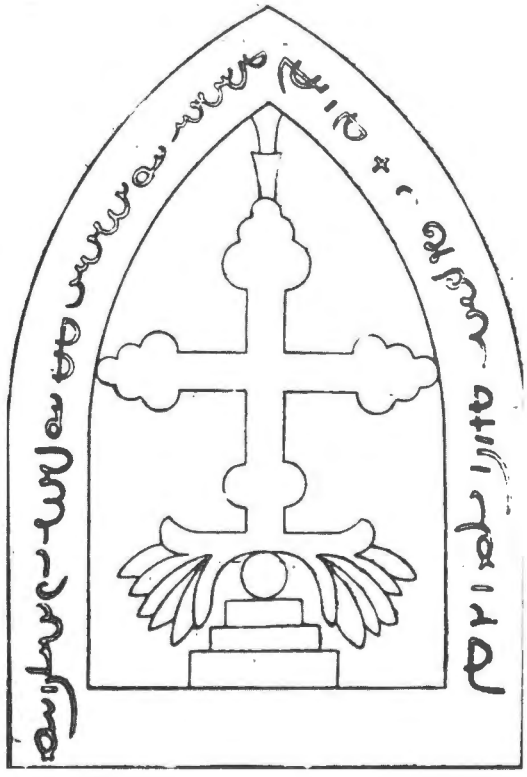


مراسم تاج‌گذاری اردشیر ساسانی در نقش رجب



تبرستان
www.tabarestan.info

نمونهٔ چند سکهٔ دیگر ساسانی



کتیبهٔ سن‌توما

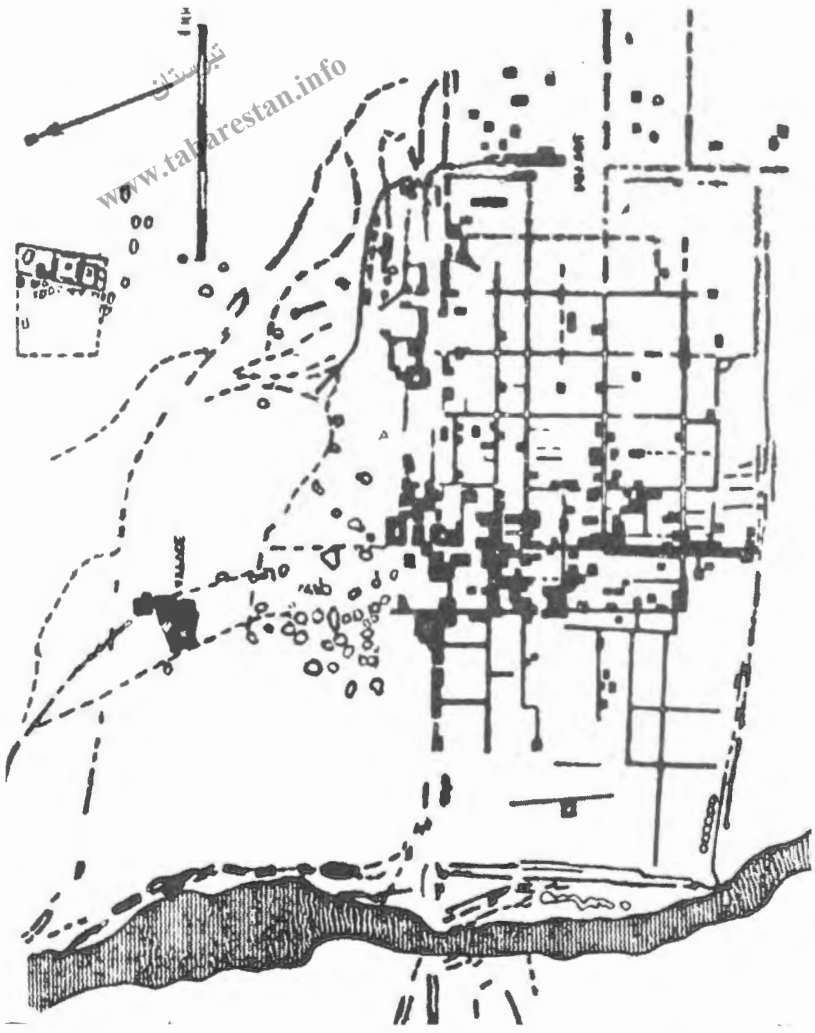


تبرستان
www.tabarestan.info

نمونهٔ چند سکهٔ دیگر ساسانی



نقاشی از روی نقوش تنگ سروک بهبهان
(نقل از صفحه ۲۶۴ کتاب *فارس‌نامه ناصری*)



نقشه شهر قدیمی گندی‌شاپور که باستان‌شناسان شرکت سازندهٔ سد دز و عملیات مربوط به سازمان آب و برق خوزستان و جناب آقای حاج محمد نمازی در اختیار مؤلف قرار دادند.

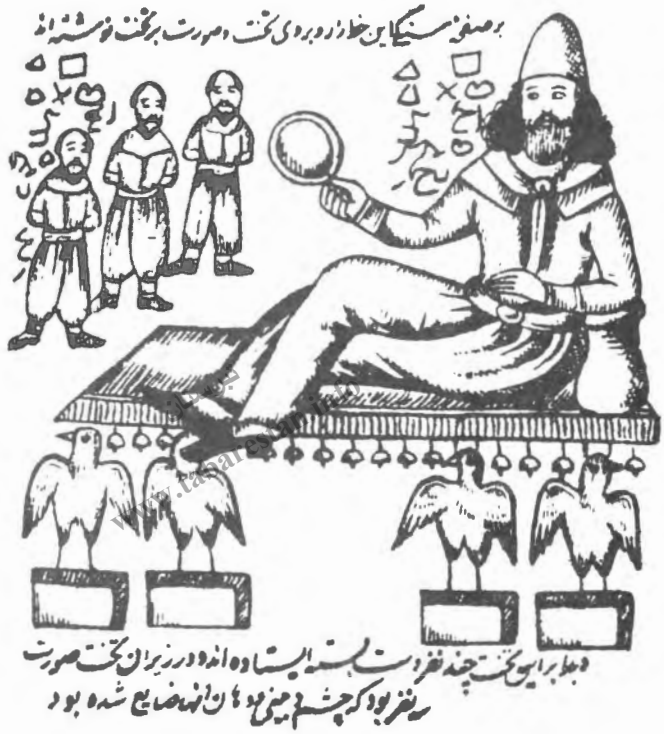


نقاشی از روی نقوش تنگ سروک بهبهان

(نقل از صفحه ۲۶۴ کتاب *فارس‌نامه ناصری*)



نقوش و کتیبهٔ تنگ سروک بهبهان،
(نقل از صفحه ۲۶۴ کتاب *فارس‌نامه ناصری*)



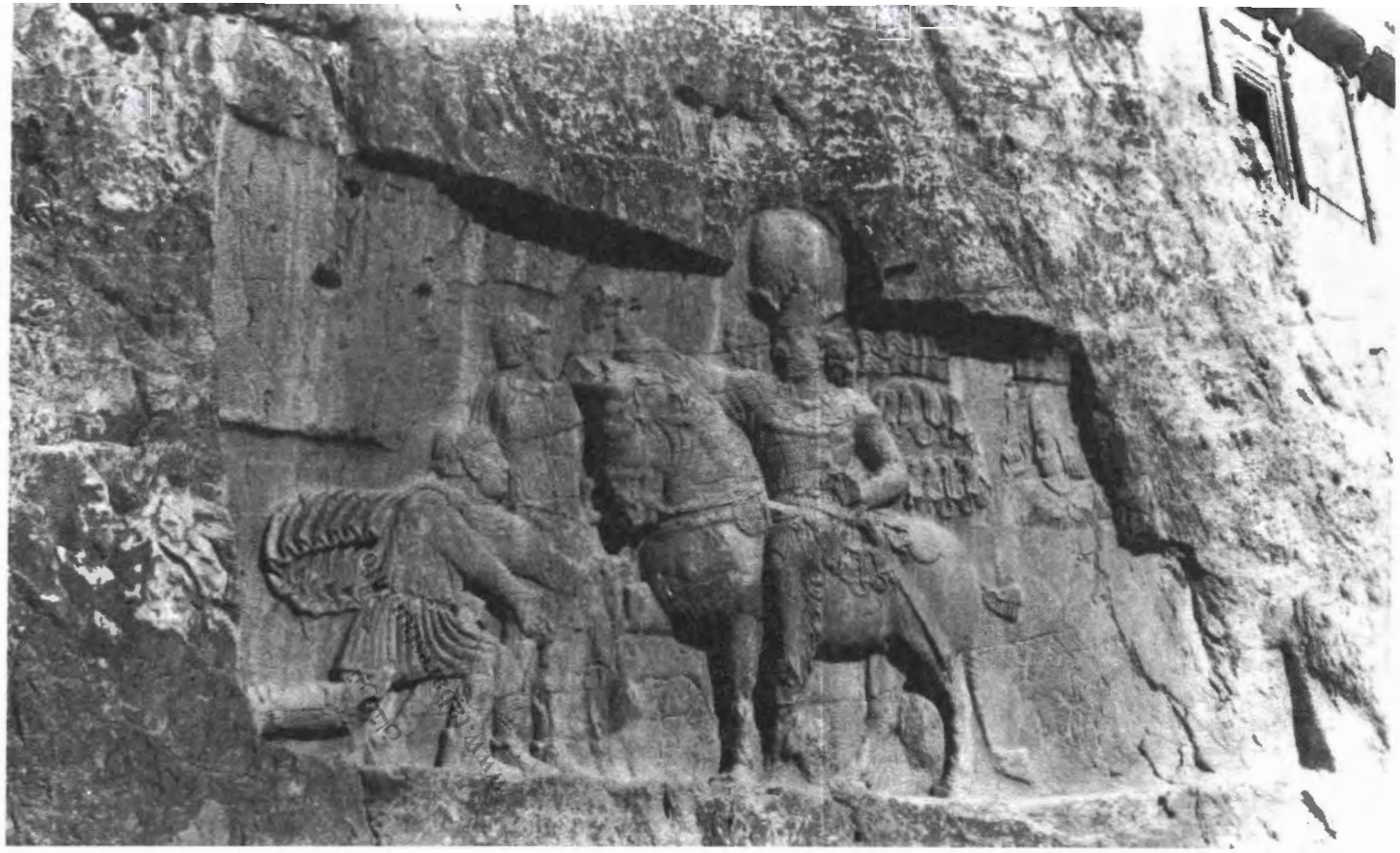
نقوش و کتیبهٔ تنگ سروک بهبهان



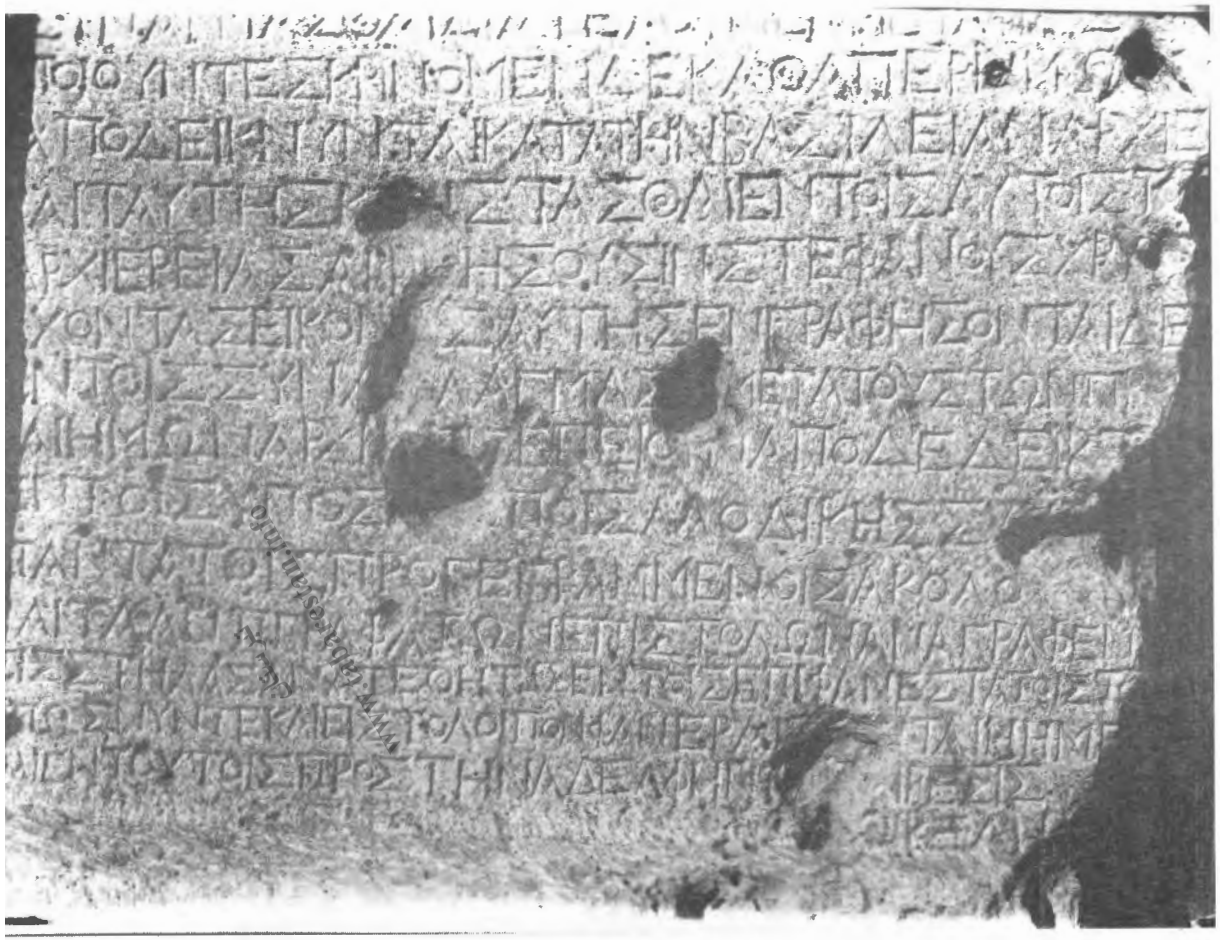
نقش بانوی هنرمند روی
ظرف نقرهٔ ساسانی



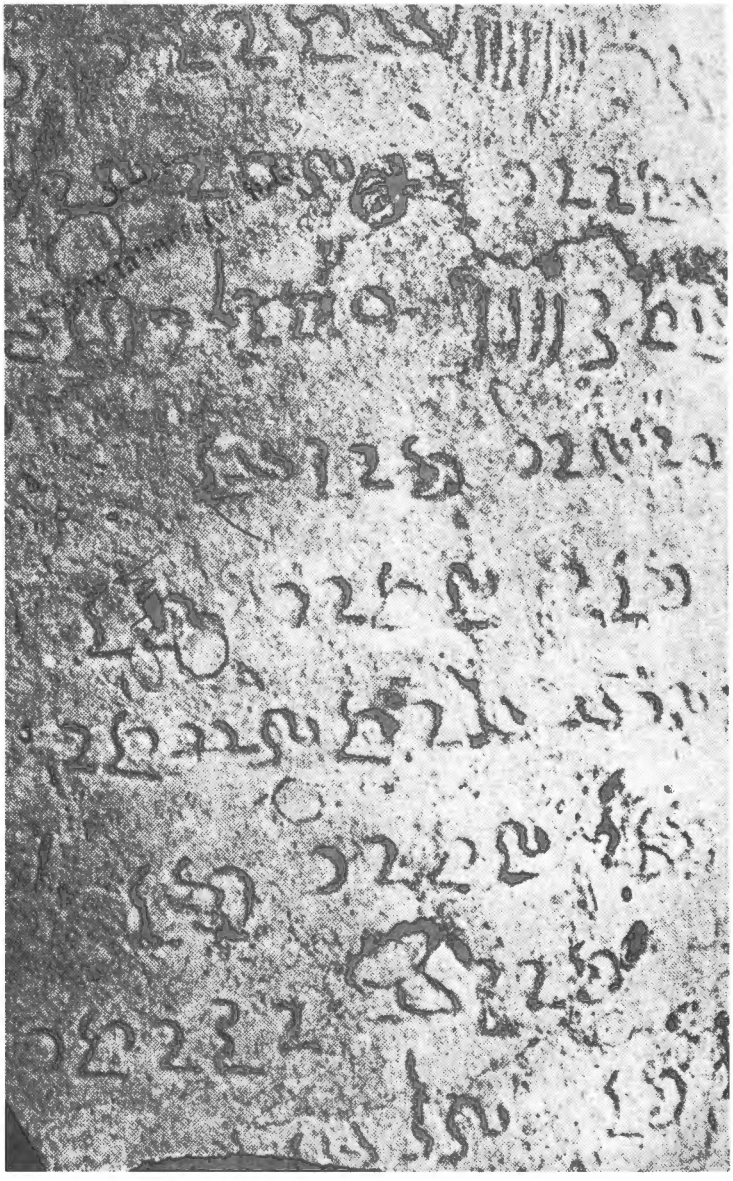
نقش شاپور در نقش رجب



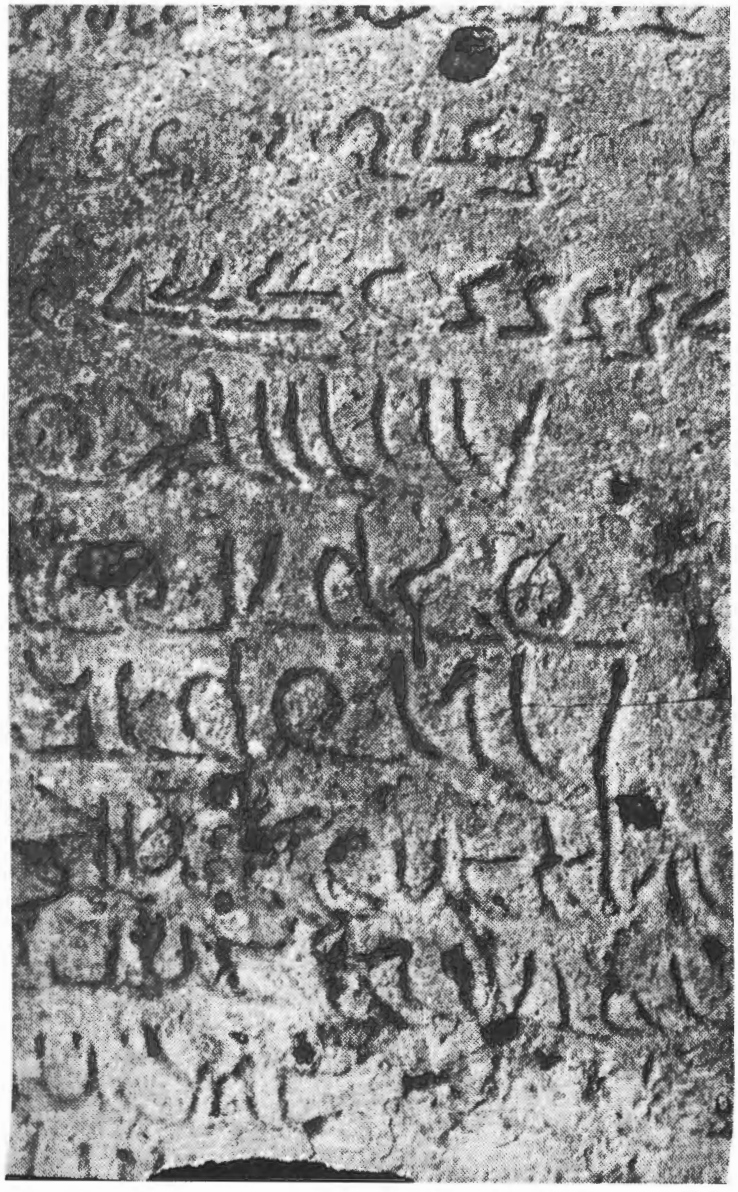
شاپور اول و والرین و کتیبهٔ پهلوی پشت سر شاپور (نقش رستم)



قسمتی از کتیبهٔ یونانی دور کعبهٔ زرتشت، (نقش رستم)



چند سطر از کتیبهٔ یک ستون در شاپور کازرون



چند سطر از کتیبهٔ یک ستون در شاپور کازرون



چند سطر از کتیبه یک ستون در شاپور کازرون

منابع و مآخذ

آثار عجم، فرصت‌الدوله شیرازی.
آثارالباقیه، ابوریحان بیرونی.
اخبارالحکماء قفطی.
ادبیات مزدیسنا، تألیف استاد دکتر معین.
اشعار دقیقی.
انجیل.
اندرز خسرو کواتان، ترجمه دکتر محمد هکری.
ایران از آغاز تا اسلام، تألیف دکتر گیرشمن فرانسوی، ترجمه استاد دکتر محمد معین.
ایران در زمان ساسانیان، تألیف دانشمند فقید پروفسور آرتور کریستن سن دانمارکی، ترجمه استاد فقید رشید یاسمی.
ایران شناسی، تألیف شجاع‌الدین شفا.
ایرانشاه، تألیف استاد پورداود.
برهان قاطع چهار جلد.
التاج جاحظ.
تاریخ ابن عبری.
تاریخ ادلی ایران، جلد اول تألیف دانشمند فقید پروفسور ادوارد براون، ترجمه آقای علی پاشا صالح.
تاریخ ادیان، تألیف استاد علی اصغر حکمت.
تاریخ ادیان، تألیف دکتر علی اکبر ترابی.
تاریخ ایران باستانی، تألیف مورخ فقید مشیرالدوله پیرنیا.
تاریخ بخارا، تألیف ابوجعفر نرشخی.
تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه دکتر عیسی بهنام.
تاریخ تمدن ساسانی، تألیف استاد سعید نفیسی.
تاریخ روم، تألیف دانشمند فقید فروغی.

تبرستان
www.tabarestan.info

تاریخ سیستان.
تاریخ سیستان.
تاریخ صنایع ایران، تألیف کریستی ویلسن، ترجمه عبدالله فریار.
تاریخ طبری.
تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا.
تاریخ قم.
تاریخ کلیساهای قدیم در امپراطوری ایران و روم، تألیف و.م. میلر.
تجارب الامم، ابوعلی مسکویه.
تجارب السلف.
تذکرة الشعراء، دولتشاه سمرقندی.
تراجم الحکما.
التنبیه والاشراف.
التنبیه، حمزه بن الحسن الاصفهانی.
تورات.
جغرافیای تاریخ ایران، تألیف استاد بارتلد، ترجمه حمزه سردادور.
جنگهای ایران و روم، تألیف پروکوپیوس، ترجمه محمد سعیدی.
چهار مقاله عروضی.
حدودالعالم.
الخراج قدامه.
درباره سخن، تألیف دکتر خانلری.
دوره‌های مجله ارمغان.
دوره‌های مجله آموزش و پرورش.
دوره‌های مجله دانشکده ادبیات تبریز.
دوره‌های مجله دانشکده ادبیات تهران.
دوره‌های مجله سخن.
دوره‌های مجله فرهنگ ایران زمین.
دوره‌های مجله مهر.
دوره‌های مجله نقش و نگار.
دوره‌های مجله یغما.
دیاتسرون.
دینکرد، تألیف دکتر مشکور.
دیوان حافظ.

تبرستان
www.tabarestan.info

دیوان حکیم نظامی.
دیوان منوچهری.
روضة‌الصفا.
زن در حقوق ساسانی، تألیف پروفسور کریستیان بارتولمه، ترجمه دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی.
زند و هومن، باهتمام دانشمند فقید صادق هدایت.
سبک‌شناسی، تألیف استاد فقید ملک الشعراء بهار.
سرزمین خلافتهای شرقی، تألیف لیسترنج، ترجمه احمد عرفان.
سنی ملوک‌الارض و الانبیاء، حمزه اصفهانی.
سیرة‌الملوک.
شاهکارهای هنر ایران، تألیف پروفسور ترجمه دکتر خانلری.
شاهنامه ثعالبی.
شاهنامه فردوسی.
شرح و ترجمه پروفسور هنینگ از نقوش و کتیبه تنگ سروک بهبهان.
عجائب البلدان، تألیف ابوالمؤید بلخی.
غرر اخبار، ملوک الفرس ثعالبی.
فارس‌نامه ناصری.
فارس‌نامه، بسعی و اهتمام لیسترنج Listrange و نیکلسون Nicholson، چاپ کمبریج ۱۹۲۱ میلادی.
فتوح‌البلدان.
الفهرست ابن الندیم.
کارنامه اردشیر بابکان ترجمه دانشمند فقید کسروی.
کتاب پایکولی، تألیف استاد فقید پروفسور هرستفلد.
کتاب علم قدیم و جدید، تألیف جرج سارتن، ترجمه دکتر احمد بیرشک.
کفایة التعلیم فی احکام التنجیم.
کلیله و دمنه.
گاتها، تألیف استاد پورداود.
گجسته ابالیش، باهتمام دانشمند فقید صادق هدایت.
گزارش گاتها، تألیف سرگرد اورنگ.
مانی ودین او، سخنرانی استاد سید حسن تقی‌زاده.
مجله انجمن آسیایی، پاریس، شماره ۲۴۸.
L' Inscription de Kartir a La Kabah De ZaroatrePar Louise Chaumont.
مجله ایرانشهر.
مجمل التواریخ و القصص.

تبرستان
www.tabarestan.info

مجموعه‌های ایرانی، تألیف پروفسور هنینگ.
مسالک و ممالک استخری، باهتمام ایرج افشار.
معجم البلدان.
مقالات دانشمند فقید احمد کسروی.
ملل و نحل، شهرستانی.
نامه تنسر.
نزهت القلوب، حمدالله مستوفی
نقش پارسی بر احجار هند، تألیف استاد علی اصغر حکمت.
وضع دولت ایران و ملت ساسانیان، تألیف کریستن سن، ترجمه استاد مجتبی مینوی.
یسنا ها ۲۹، تألیف سرگرد اورنگ.
یسنا، بخش دوم تألیف استاد پورداود.
یسنا، تألیف استاد پورداود.
یشتها، تألیف استاد پورداود.

Asia Major a British Journal of Far Eastern Studies.
Gorpus Inscriptionum Iranicrum Part London 1957.

ترجمه پروفسور اسپرینگ لی از کتیبه کعبه زرتشت.

Inscription Pehlevies Ecriture Cursive P. J. De Menasce.
Ostraca And Papyri 1957 London.
Saka Documents 1960 London.
The Inscription of Sar-Mashad 1955 London.
Third century Iran, Sapor And Kartir Chicago 1953.

www.tabarestan.info تبرستان

نمایه

آ

آب داگاش ۵۳
آبادان ۲۲۹
آبه بوشان ۲۹
آپارخشتر ۴۸
آپاسای ۶۸
آپاما ۱۳
آپوتر ۲۶۴
آپومایا ۴۹
آتروپاتکان ۴۷
آتلانتیک ۲۶۴
آتن ۱۰۳، ۱۰۴
آتنئوس ۲۸۳
آتنه ۱۰۳
آثارالباقیه ۸۳، ۲۹۳
آدانا ۵۰
آدیابن ۴۷
آذر آناهیت ۵۱
آذر برزین مهر ۲۹۰، ۲۹۸
آذر فرازگرد ۲۷۹
آذر فرنبغ ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۷
آذر فروغ بغ ۲۷۱
آذرباد ماراسپند ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۵، ۲۱۶
آذربایجان ۲۱، ۲۶، ۴۷، ۹۱، ۹۴، ۹۷، ۲۳۵، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۲۲
آذربد ۲۷۱
آذرپات زرتشت ۱۴۶
آذرپات فرنبغ فرخزاد ۱۴۶
آذرخش ۳۰۳
آذرخورا ۲۹۳
آذرفروبا ۲۹۳
آذرگشسب ۳۰۰
آذرگشنسپ ۱۳۴، ۲۵۱، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۸
آذرمهر ۲۷۱
آذرمیدخت ۳۲۱
آذرهرمزد ۱۳۳، ۲۷۹
آذری ۸۹، ۹۱
آران ۴۵
آربری ۱۶۴
آربل ۱۱، ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۸۳
آرتان ۴۹
آردان ۴۷
آرموری ۹۵
آرنوک ۵۲
آریوس ۲۴۴
آزادمرد ۱۳۳

www.tabarestan.info تبرستان

آزادوار چنگی ۱۸۰
آژمیخ ۴۹
آسپاس ۳۱۶
آشوکا ۲۳۰
آفرودیت ۲۲۸، ۳۱۳
آصفی (تقی) ۳۵۲
آگاثیاس ۱۰۳، ۱۰۵، ۳۱۲
آگاهی ۲۳۲
آل زیار ۸۰، ۱۲۵
آل نوبخت ۱۲۸
آلان ۴۷، ۵۹، ۸۹، ۲۱۹
آلانان ۴۵
آلانیا ۴۵
آلبان ۴۵
آلبانی ۴۷، ۵۵، ۵۹
آلبی‌ژواها ۲۵۶
آلفریک ۱۷۶
آمین مارسلین ۱۹۱، ۲۱۹
آنائی‌تیس ۳۱۳، ۳۱۴
آمد ۱۲۰، ۲۵۰
آمل ۸۱، ۲۰۷
آمودریا ۱۸، ۹۱
آناط ۴۹
آناهیتا ۵۱، ۵۶، ۵۸، ۲۲۳، ۲۸۲، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۹
آنتوان ۳۱۸
آنتیوک ۴۹، ۵۰
آنتیوکوس کماژن ۲۸۰
آندره زر ۲۷۱
آنیتوکوس ۳۱۶
آکاسی ۲۴۶
آکاسیوس آرامی ۱۱۱

ا

ابالیش ۱۴۳، ۱۵۶، ۱۵۷
ابراهیم (پیغمبر) ۲۲۷
ابراهیم مادی ۱۱۱
ابراهیم موصلی ۱۹۳
ابرخس ۸۶
ابرشهر ۲۰۷، ۲۹۴
ابرقو ۲۰۷
ابروان ۲۰۱
ابرومیا ۲۵۳
ابن ابی رومیة تمیمی ۱۲۴
ابن اسفندیار ۱۴۸
ابن الندیم ۸۵، ۱۰۱، ۱۴۷، ۱۴۸، ۲۰۰، ۲۵۸
ابن بلخی ۴۲، ۴۴، ۳۰۲
ابن حوقل ۸۴، ۲۹۳، ۳۰۱
ابن خدیم ۱۲۴
ابن خلدون (عبدالرحمن) ۸۲، ۸۵، ۱۲۹
ابن عبری ۱۲۵
ابن فقیه ۱۲۵، ۲۹۳، ۲۹۷
ابن قتیبه ۱۴۷
ابن قفطی ۸۲، ۱۲۳
ابن مقفع ۸۵، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۴۷، ۲۶۸
ابن‌خرداذبه ۱۸۹، ۳۲۲
ابن‌رسته ۳۱۸
ابوالحسن علی بن زید تمیمی ۸۵، ۱۲۸
ابوالفرج اصفهانی ۱۹۳
ابوالمؤید بلخی ۹۳، ۱۰۸، ۳۰۰
ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید منشی ۱۱۳
ابوجعفر نرشخی ۹۲
ابوذکریا یوحنا بن ماسویه ۱۲۴
ابوریحان بیرونی ۸۳، ۲۵۲، ۲۹۳، ۲۹۹

تبرستان www.tabarestan.info

ابوسهل ابن نوبخت ۱۰۲
ابوسیره ۱۲۷
ابوشکور بلخی ۹۳
ابوعلی محمد بن محمد بلعمی ۹۳
ابوعلی مسکویه ۱۰۲
ابومنصور (صاحب شاهنامه) ۹۳، ۱۰۸، ۱۷۹
ابونصر احمد بن محمد نصر قبادی ۹۲
ابی وقاص ۸۲، ۸۳، ۲۰۴
اپرسام ۵۲، ۵۳
اپریناک ۵۲
اپیروس ۵۰، ۵۵، ۲۸۰
اپی‌فانیا ۵۰
اتابخت ۵۲
اتیوپی ۱۲۱، ۲۴۵
اج‌میادذین ۲۵۳
احتشام‌الدوله ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۵
احسن‌التقاسیم ۲۹۳
اخبارالحکما ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۷
اخمیم ۱۹۸
ادایی ۱۹۶، ۲۳۲
ادسا ۴۵، ۴۶، ۵۰، ۹۰، ۱۱۴، ۱۲۲، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۵۶
ادیتی ۲۸۰
ادی‌تیا ۲۸۰
ارال ۹۱
ارت سانت (الکساندر) ۲۰۹
ارتخشتر ۲۵، ۵۳، ۱۴۵، ۲۰۶، ۲۰۹
ارتنگ (ارژنگ) ۱۷۴، ۱۷۶، ۲۵۸
ارتکزاتا ۲۰۲
اردستان ۳۰۱
اردشیر (بابکان) ۱۴، ۲۵، ۳۲، ۴۶، ۵۲، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۳۴، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۷۸، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۶، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۵۴، ۳۲۰
اردشیر اول هخامنشی ۲۸۲
اردشیر بی‌تخش ۵۲، ۵۴
اردشیر دوم ساسانی ۱۴۶، ۱۸۸، ۲۳۹
اردشیر دوم هخامنشی ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۱۳، ۳۱۶
اردشیر سورن ۵۳
اردشیر سوم هخامنشی ۳۸، ۲۸۲
اردشیر فارگیلمان ۵۲
اردشیر قارن ۵۳
اردشیر نخوز ۲۴
اردشیر وراز ۵۳
اردشیرخوره ۷۱، ۲۰۷، ۲۴۰
اردوان پنجم ۲۲، ۲۱۹، ۳۲۹
اردوان زرواندات ۵۴
اردوان سوم ۱۴
اردویسور آناهیتا ۳۱۳
ارز (شهر) ۳۱۴
ارسطو ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۲۷۹
ارشام ۴۰
ارشری ۹۵
ارشک گیو ۱۴
ارگان (ارجان) ۱۱۱، ۱۱۸، ۲۹۴، ۳۲۵
ارمنستان (آرمینا) ۱۴، ۲۱، ۲۶، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۵۹، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۶۷
ارنست رنان ۱۰۵
ارهی ۴۵، ۱۱۴
اروپان ۴۹
اروستان ۱۱۰
اریستارخوس ۸۵
اریسته‌اس ۸۶

www.tabarestan.info تبرستان

اریستون ۴۹
ازبکستان ۱۹۰، ۲۳۱
ازنیک ۲۷۹
اژه ۱۱۵
اسپانور ۱۴۹
اسپانیا ۱۰۳، ۱۹۲، ۲۶۶
اسپرینگ‌لی (مارتین) ۳۲، ۴۴، ۴۶، ۵۴، ۵۶، ۵۷
اسپریک ۵۲
اسپوراکان ۴۹
اسپیتامن ۱۳
استخر ۲۵، ۴۲، ۴۳، ۶۸، ۷۲، ۱۷۳، ۲۰۷، ۲۶۸، ۲۹۷، ۳۱۹
استخریات ۵۲
استراباد ۹۵
استی ۹۴
استیفان پنجم ۲۳۵
استیلیت ۲۶۸
اسحق ۲۴۰
اسحق بن زید ۸۵
اسروئن ۵۰، ۵۵
اسکندر مقدونی ۱۳، ۱۱۴، ۱۳۳، ۲۸۳، ۲۹۳، ۳۱۶
اسلامبول ۴۱، ۱۰۳
اسلاونی ۲۶۷
اسماعیل ابن‌جامع ۱۹۳
اسنونت ۲۹۰
اسوند ۲۹۰
اسک ۳۰۲
اسکندر مقدونی ۱۱، ۱۲، ۲۴، ۴۳، ۸۳، ۸۹
اسکندریه ۴۹، ۵۰، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۱۰۳، ۱۰۴، ۲۱۴، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۸۵
اشپیگل ۱۳۸، ۳۰۸، ۳۲۵
اشتاین (سراورل) ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴
اشمیت (دکتر اریک) ۳۷، ۴۴
اشک ۱۴، ۳۱۶، ۳۱۸
اشکونی ۹۵
اصطخر ۴۲، ۱۲۶، ۳۰۲
اصطخری ۸۴، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۱
اصفهان ۲۱، ۹۱، ۹۶، ۱۹۰، ۲۲۶، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۹۴، ۳۰۱، ۳۲۹
اطریش ۵۴
اغانی ۱۹۳
افراس ۷۷
افراسیاب ۱۸۳، ۲۱۵، ۳۰۰
افرعت ۲۵۲
افسوس ۲۴۴
افشار (ایرج) ۲۹۵
افشار شیرازی (احمد) ۲۵۸
افغانستان ۲۱، ۶۶، ۹۵، ۲۰۵، ۲۲۶، ۲۳۱
افلاطون ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۹۱
افلاطونی (رحیم) ۵۵
اقلید ۲۵، ۷۳
اقلیدس ۸۶
اقیانوس اطلس ۲۰
اگاتانگلوس (مورخ) ۳۱۴
اگریپاس ۵۰
اگنی ۲۸۹
التنبیه ۹۱، ۱۷۳
الفهرست ۸۵، ۹۱، ۱۴۸، ۲۵۸
المسالک و الممالک ۲۹۱
الم‌گده ۷۶
الموت ۹۶

www.tabarestan.info تبرستان

النجان ۳۰۱
النهمطان ۱۰۲
الواثق بالله ۱۹۳
الکناش ۱۲۳
الیزه ۱۹۲، ۲۸۰
امزوس ۲۸۳
امورابیم ۲۲۶
امیانوس مارسیلینوس ۱۷۶، ۱۹۷
امیر عضدالدوله ۸۱، ۱۲۳
امیانوس مارسلینوس ۱۷۶
امیر نصر بن احمد سامانی ۱۱۳
امیرمنصور ابن عبدالرزاق ۱۴۷
انارآباد ۳۰۱
انارکی ۹۶
انبار (پیروزشاپور) ۱۲۶
انتونیوپالیارو ۷۵
اندراس ۸۷، ۸۸، ۱۳۸، ۱۴۳، ۳۲۶
انطاکیه ۴۵، ۵۹، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۲۰۱، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۷۷
انکلساریا ادوارد تهمورث دینشاه‌جی ۷۶، ۷۷، ۱۴۲
انگره‌ماینیو ۲۷۸
انگلستان ۷۴، ۸۸، ۱۰۳
انمورین ۵۰
انوش برد (قلعه) ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۵۴، ۲۶۹، ۲۷۰
انوشک‌روان (انوشه‌روان) انوشیروان ۱۴، ۸۲، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۲۰
انوشک‌زاد (انوشه‌روان) ۲۴۷
انوشک‌زاد (انوشه‌زاد) ۲۴۷
انوشک ۵۲
انکتیل دوپرن ۱۴۲
اهمتانا (همدان) ۲۰۷
اهواز ۱۲۵، ۲۲۹
اهوازی ۱۲۰
اوتیکس ۱۲۱، ۲۴۴
اوتیکیوس ۲۷۲
اودودا ۲۹۶
اودیموس ردسی ۲۷۹
اورامان ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۳۲
اورشلیم ۲۳۳، ۳۱۰
اورفا ۴۵، ۱۱۴، ۱۷۶، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۶
اورلینوس (قیصر روم) ۱۲۵
اورمیه ۲۴۵
اورنگ (سرگرد) ۱۳۹، ۱۶۲
اورها ۴۵، ۱۱۴
اوریما ۴۹
اوزلی ۸۷
اولامیوس ۱۰۴
اکسفورد ۷۴، ۱۴۲، ۱۴۳، ۲۳۵
ایاس‌طایی ۲۱۷
ایباس ۲۴۶
ایتالیا ۴۱، ۱۰۳، ۲۶۶، ۲۸۴
ایدگاهی ۹۶
ایزد داد ۳۲۰
ایزیدور خاراکسی ۱۰۴، ۳۱۶
ایستریا ۵۰
ایسوس ۱۱، ۲۵۱

تبرستان www.tabarestan.info

ایسوع یبه ۲۴۹
ایشکیشمی ۹۵، ۹۸
ایغوری ۸۹، ۱۶۴
ایقون (ایقونس) ۲۵۸
ای‌گاای ۵۰
ایلی (رود) ۲۶۵
ایلیاد ۶۳
ایناخ ۲۲۶
ایندرا ۷۹، ۲۸۰
ایندوس ۴۵
ایکونیوم ۵۰

ب

بابل ۴۵، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۷۶، ۲۷۸، ۳۱۳
بابووای ۲۴۶
بات‌نی ۴۹
باجلانی ۹۶
بار (پروفسور) ۴۱
باراد ۵۳
بارادیوس (یعقوب) ۲۴۵
باربالیسوس ۴۹
باربد ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۶، ۱۹۷
بارتلد ۲۰۰
بارتولمه ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۲۰
باردیصان ۲۷۷
بارسوما ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۲
بارنت ۱۸
بارون دوبد ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵
بارین ۲۹۵
بازانس ۲۷۱
بازیلیدیس ۲۷۷
باغ لردی ۶۸
بالا ده ۳۰
بالاسکان ۴۷
بالتسار ۳۱۰
بالکان ۵۹، ۱۰۳، ۲۶۷
بامداذ ۲۶۸
بامشاد ۱۸۰
بامیان ۲۱
باندک ۵۴
بحر خزر ۲۱، ۲۰۲
بحر عمان ۲۰۱، ۲۲۸
بخارا ۹۲، ۹۷
بخت آفرید ۱۴۶، ۲۷۱
بخت‌النصر ۲۲۵
بختیشوع ۱۲۳، ۱۲۴
بدخشان ۹۱، ۹۶
براون (ادوارد) ۶۲، ۶۳، ۲۴۹
برتنگ ۹۶
برزویه (حکیم) ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۲۰
برزین ۳۲۱
برلن ۲۶، ۱۹۸، ۳۱۵
برهان‌الدین عبدالعزیز بن مازه ۹۳
بروسوس ۳۱۳
بروکسل ۷۴
برکه جور ۲۹۵
بریسن ۵۲
بزابده ۲۳۹
بزرگمهر (بوذرجمهر) ۱۱۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۳
بزرمهر ۳۲۰
بزم قباد ۲۰۷

تبرستان
www.tabarestan.info

بسفور ۲۵۰
بشگالی ۹۶
بطلمیوس ۸۶
بطلمیوس سوتر ۸۵
بطلمیوس فیلادلفوس ۸۵
بغ کرت ۲۸۹
بغ‌دات ۵۴، ۲۰۹، ۲۸۹
بغداد ۸۵، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۱، ۱۷۰، ۲۲۹، ۲۴۵، ۲۸۹، ۲۹۳
بقراط ۱۱۵
بلاذری ۶۳، ۲۱۱
بلاش اول ۱۳۴، ۲۲۳، ۳۱۲
بلاش برادر پیروز ۲۴۶
بلاش شاپور ۱۲۶
بلخ ۲۹، ۹۱، ۹۴، ۲۳۱، ۳۰۲
بلژیک ۱۰۳
بلسار ۲۹۶
بلعمی ۹۳، ۲۰۳، ۳۰۶
بلوچستان ۴۵، ۹۶
بلوچی ۶۳، ۹۴، ۹۶
بلوشه (ادگار) ۱۴۵
بما ۲۵۵، ۲۶۴
بمبئی ۷۷، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۶۶، ۱۷۰، ۲۲۰، ۲۹۶، ۳۰۹، ۳۲۷
بندهشن ۱۳۲، ۲۸۸، ۲۹۰، ۳۰۲
بندوس ۲۶۸، ۲۷۳
بندوی ۳۲۱
بن گاهیک ۲۵۸
بن‌ویست (پروفسور) ۴۱، ۸۸، ۱۴۴، ۱۶۳
بنیان‌دخت ۱۴۸
بنی‌لخم ۲۱۷
بهار (ملک‌الشعرا) ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۰
بهبهان ۱۳، ۸۸، ۲۰۰، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰
بهدین شاهپور ۲۴۴
بهرام ۴۳، ۵۱
بهرام اول ۳۲، ۵۶، ۶۹، ۲۵۴
بهرام پنجم (بهرام گور) ۱۰۱، ۱۳۱، ۲۰۶، ۲۴۱، ۲۷۹، ۲۹۲
بهرام چهارم ۲۱۲، ۲۳۹
بهرام چوبین ۲۱۷، ۲۴۹، ۲۹۲
بهرام دوم ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۵۶، ۲۰۶، ۲۳۸، ۳۳۳، ۳۵۳
بهرام سوم ۲۶، ۲۵۶، ۳۳۲
بهرام‌دخت ۱۴۸
بهروز ۳۲۱
بهرک ۱۳۳
بهزاد فرخ فیروز ۱۴۶
بهمن پسر اسفندیار ۳۰۱
بهنام (دکتر عیسی) ۲۰
بورنف ۱۳۸
بوسنی ۲۶۷
بوگو (بوگوک) ۲۵۶
بوگومیلیسم ۲۶۷
بیابانک ۹۷
بیت سلوخ ۲۴۰
بیت عربایه ۱۱۰
بیت لاپات ۱۲۰، ۲۳۷
بیت‌المقدس ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۴۹، ۲۵۰، ۳۱۰
بیت‌لاپات ۲۴۰
بیت‌لحم ۲۳۳، ۳۱۰
بی‌تی‌نیا ۵۰، ۵۵
بیدپای حکیم ۱۱۲

www.tabarestan.info تبرستان

بیرتا ۵۰
بیرجند ۲۳، ۹۶
بیرشک (دکتر احمد) ۸۶، ۲۴۵
بیروت ۸۴، ۱۰۴، ۲۳۵، ۲۵۰
بیزانس ۹، ۱۸، ۱۰۳، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۵۲، ۲۶۷
بیستون ۱۳، ۴۴، ۳۱۸، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۲
بیلی (پروفسور) ۴۱
بین‌النهرین ۸، ۴۵، ۵۰، ۵۵، ۹۰، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۶۶، ۲۰۷، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۶۶، ۲۷۶

پ

پاپابر عگائی ۲۳۶
پاپک ۲۵، ۵۱، ۵۲، ۶۱، ۶۲، ۶۳
پاپک هزار پت ۵۲، ۵۳
پاپکان ۴۳، ۱۱۳، ۱۵۸، ۲۹۳
پاتک ۱۰۲، ۲۲۹، ۲۵۳
پاردی ۵۲
پاردیک ۵۲
پارشخوار ۴۷
پارگوزشاهپور ۴۸
پاریس ۳۰، ۱۰۶، ۱۴۳
پاریکان ۵۳
پاسارگاد ۶، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۹
پاسفرد ۵۳
پالمیرا ۱۳
پالیارو (پروفسور) ۴۱
پامپلیا ۵۵
پامیر ۸۹، ۹۴، ۹۵
پاناگیا انگلوک تیستا ۱۹۹
پانتروس ۲۴۳
پانتکوت ۲۳۳
پانتیا ۵۴
پانونیا ۵۰
پاوه‌ای ۹۶
پاکستان ۹۶
پایکولی ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۲، ۶۱، ۶۵، ۶۹
پتیون ۲۴۲
پذشخوارگر ۲۷۰
پرات میشان ۲۴۰
پراچی ۹۶
پراکوه ۳۰۲
پرتان ۴۸
پرسنز ۸۵
پرسونی ۹۶
پرو ۲۹
پروت فرادات ۲۰۹
پروکلوس ۱۰۴
پریاک ۵۳
پریژیا ۵۵
پریسکیانوس ۱۰۴
پریسین ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷
پسا ۲۶۸
پشاوور ۴۵
پشتو ۸۹، ۹۶
پشه‌ای ۹۶
پشوتن سنجانا ۱۴۲، ۱۴۴
پشکابور ۴۸
پقیدا ۲۳۴
پل ۲۶۷
پل آبگینه ۳۰
پلوتارک ۲۸۳
پلوله ۹۶

تبرستان www.tabarestan.info

پلی‌نیوس ۳۱۷
پمبادیتا ۲۲۵
پمپد ۲۸۴
پمفلیه ۵۰
پنج گور ۹۶
پوئش (هانری شارل) ۲۵۸، ۲۵۹
پوپ ۱۰، ۱۸، ۱۴۳
پوخریک ۵۲
پور یوتکیشان ۱۵۲
پوراندخت ۲۰۶
پورداوود (استاد ابراهیم) ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۰، ۲۴۵، ۲۸۱، ۲۹۱، ۲۹۶، ۳۰۳، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۱۹
پورکوپیوس ۳۱۴
پوسان ۲۲۰
پول ۱۰۵
پولس پارسی ۱۱۰، ۱۱۱
پولس سوم (پاپ) ۲۳۵
پولوتسکی ۷۵
پولوس پرسا ۲۴۸
پولی‌بیوس ۳۱۶، ۳۱۸
پولیسینها ۲۶۷
پیترمن ۲۲۹
پیرگشنسب ۲۱۶، ۲۱۹
پیرنیا (مشیرالدوله) ۲۸۳
پیروچ‌شاه ۲۱۰
پیروز ۵۲، ۵۳، ۱۰۵، ۲۳۱، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۴
پیروز شاپور ۱۲۶
پیروز قارن ۵۲
پیشاوور ۴۵
پیلان گیر ۶۸

ت

تئودور بارکنایی ۲۸۰
تئودور موپسواستی ۲۷۹
تئودورُس ۱۲۱
تئودوزلئونین ۲۵۲
تئودوزیوس ۱۰۳
تئوفان ۲۷۰، ۲۷۱
تئوفانس ۲۹۲
تاب ۲۰۰، ۳۲۵
تاتی ارمنی ۹۶
تاتین ۲۳۵
تاجیک ۹۷
تاجیکستان ۹۷، ۱۹۰، ۲۲۶، ۲۳۱
تادی مقدس ۲۵۳
تارکاپیش ۵۱
تاریخ قم ۲۹۷
تاشان ۳۲۷
تاون ۸۶
تبت ۲۱۱
تبریز ۱۵۲
تجریش ۹۷
تخت رستم ۲۹۴
تخت گوهر ۳۶، ۳۹
تخت کیکاوس ۲۹۴
تخت‌جمشید ۶، ۲۵، ۲۶، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۳، ۴۴، ۵۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۲، ۷۳، ۸۱، ۸۸، ۲۸۲، ۲۹۲، ۳۱۳، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۵۲
تخت‌سلیمان ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۱۹
تخمورب ۳۰۲
تذکرة الشعرا ۸۱
ترابی (دکتر علی‌اکبر) ۲۳۲، ۲۳۶
تراس ۲۶۷

www.tabarestan.info تبرستان

تراهی ۹۷
تراونکور ۷۶
تراکیه ۵۰، ۵۵
ترسوس ۵۰
ترشیز ۲۹۴
ترولی ۹۷
ترک ۹۰، ۹۵
ترکستان چین ۸۸، ۹۱، ۹۵، ۹۷، ۱۷۴، ۲۴۸
ترکیه ۵۵، ۶۳، ۹۷
ترینی ۹۷
تقی‌زاده (سید حسن) ۴۱، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۷۶
تل قلات ۷۳
تلهدشکی ۹۷
تنسر ۳۰
تنگ براقی ۷۲
تنگ چوکان ۶۸
تنگ خشک سیوند ۲۵، ۷۳
تنگ سائولک ۳۲۵
تنگ سالک ۳۲۵
تنگ سروک ۱۳، ۸۸، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰
تنگاب فیروزآباد ۷۰
تهرانی (سید جلال‌الدین) ۲۹۷
تهمورث ۳۰۲
توئن هوانگ ۲۵۵
توران ۵۱
تورستان ۴۸
تورفان ۲۵، ۸۸، ۱۶۴، ۱۷۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۵
توزار ۵۳
توما ۲۳۴
توماس (ادوارد) ۲۶، ۳۰، ۶۲، ۸۷
توماس (سنت) ۲۳۲
توماس (هاید) ۱۳۸
تکسی ۳۱۷
تیان شان ۸۸
تیرداد ۲۵۳، ۲۸۴
تیرداد پادشاه ارمنستان ۲۸۴، ۳۱۲
تیری‌میتری ۵۳
تیسفون ۲۶، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۲۵، ۱۴۹، ۱۷۰، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۶۵، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲
تی‌یاناک ۵۳

ث

ثعالبی (صاحب شاهنامه) ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۰، ۲۰۰، ۲۶۸، ۳۲۲
ثیش ۸۷

ج

جاجاه ۳۰۱
جاحظ ۱۰۸، ۱۴۷، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۱۱
جاماسب ۳۰۵
جاماسب جی ۱۴۲
جبال ۱۲۵
جبرئیل بن بختیشوع ۱۲۳
جراحی (رود) ۳۲۵
جره ۳۰، ۲۹۴، ۳۰۱
جزن ۲۹۰
جزنق ۲۹۱
جسپار ۳۱۰

تبرستان www.tabarestan.info

جلال‌آباد ۹۷
جمشید ۲۹۰
جندق ۹۷
جندی‌شاپور ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷
جنزه ۲۹۱
جوشقان ۹۷
جکسن (سرویلیام) ۳۷، ۱۳۹، ۱۶۳، ۱۶۵، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴
جی ۲۲۶، ۳۰۱
جیحون ۹۴
جیس ۳۰۲

چ

چاچستان ۴۸
چترال ۹۷
چشمک نیوشاهپور ۵۳
چهار لنگ ۹۷
چهرتهم شاهپور ۵۳
چهرک ۵۳
چیس ۲۹۱
چین ۱۸، ۲۰، ۶۳، ۸۹، ۹۰، ۹۵، ۹۶، ۱۰۲، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۵، ۳۰۰

ح

حاج ملاهادی سبزواری ۱۰۵
حاجی‌آباد ۲۵، ۲۶، ۳۴، ۳۵، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۷۲، ۸۷، ۳۴۸
حارث بن کلده ثقفی ۱۲۴
حبشه ۱۲۱، ۲۴۵
حجاج ۸۴
حدودالعالم (کتاب) ۴۵، ۱۱۰، ۱۱۴، ۲۹۳
حران ۶۸، ۸۴، ۹۰، ۱۰۴، ۲۲۸، ۲۵۰
حروان ۳۰۱
حسن بن سهل الفلکی ۸۵
حشو ۲۴۰
حلب ۴۹، ۲۳۵
حلوان ۲۰۲، ۳۲۰
حمدالله مستوفی ۱۲۷، ۲۰۰
حمدون بن اسماعیل الندیم ۳۰۳
حمزة بن الحسن اصفهانی ۹۱
حمص ۴۵
حنظله بادغیسی ۹۴
حکمت (علی اصغر) ۴۲، ۷۷، ۹۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۳۴، ۲۵۴، ۲۵۷
حیره ۲۱۷

خ

خالد بن ولید ۲۱۷
خامات ۴۹
خامازسپ ۵۳
خانقین ۲۱۷، ۲۹۴
خانلری (دکتر پرویز) ۱۸
خترا ۹۷
ختن ۴۱، ۵۴، ۸۹، ۹۴، ۲۶۵
خراسان ۲۱، ۸۱، ۸۴، ۹۱، ۹۶، ۱۲۵، ۱۲۶، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۵۴، ۲۶۵، ۲۹۰، ۲۹۴، ۳۰۲، ۳۲۰
خرمشهر ۲۲۹
خره ۲۹۳
خرو ۴۷
خزر ۸۹

www.tabarestan.info تبرستان

خسرو کواتان ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۹۱
خسرواپرویز ۹، ۱۴، ۸۰، ۱۱۳، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۹۲، ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۱
خشمک بانو ۵۲
خلخال ۹۷
خلیج فارس ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۹۳
خواجه (کوه) ۲۹۴
خوارزم ۸، ۸۱، ۸۳، ۹۱، ۲۶۹، ۲۹۰، ۲۹۷، ۳۰۲
خوانسار ۹۷
خوتیک ۵۳
خوچو ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۵۶، ۲۶۵
خوران‌زیم ۵۱
خورزاد ۲۶۹
خورگان ۲۶۸
خورنه ۲۹۳
خورهومند ۳۰۲
خوزستان ۴۷، ۵۰، ۹۱، ۹۷، ۱۱۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۳۹، ۲۵۶، ۲۶۸، ۲۹۴، ۳۰۲، ۳۲۵، ۳۳۷، ۳۵۷
خوزی ۹۱
خونیروس ۳۰۲
خیام (حکیم عمر) ۳۲۴

د

دابشلیم ۱۱۲
داخی خشتر ۴۸
دادیشوع ۲۴۱
داذفرخ ۲۲۰
داذهرمزد ۲۲۰، ۲۷۱
داذویه ۱۰۸، ۱۱۲
دارا ۲۵۰
داراب سنجانا ۱۴۲
داراب هرمزدیار ۲۲۲، ۲۹۰
دارابجرد ۲۰۷، ۲۹۳
داردانل ۲۵۱
داردانیا ۵۵
دارمستتر ۱۱، ۱۲، ۸۷، ۱۳۸، ۱۴۸، ۳۱۲
دارک (ده) ۳۰۱
داریوش اول ۲۹، ۴۰، ۴۴
داریوش دوم ۳۵، ۳۱۶
داریوش سوم ۲۸۳
داسیا ۵۰، ۵۴
دالتن ۵، ۱۸
دالماسی ۲۶۶
داماسکیوس ۱۰۴
دانوب ۸، ۵۴، ۵۵، ۲۸۴
دجله ۱۳، ۱۴۹، ۲۰۲، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۵۳، ۲۶۸، ۲۹۳
درست دین ۲۷۳
درست دینان ۲۶۸
دریال ۴۵
دزفول ۹۷، ۱۲۰، ۱۲۴
دزکرد (دژکرد) ۷۲، ۷۳
دژنبشت تخت‌جمشید ۴۲، ۱۳۳، ۲۹۳
دستگرد شاهپور ۵۳
دشت میشان ۲۲۹
دمانا ۴۹
دمتریوس ۸۵
دم‌تی‌پلیس ۵۰

www.tabarestan.info تبرستان

دمرگان ۲۹
دمسکیوس ۲۷۹
دمشق ۹، ۹۰، ۲۵۰، ۳۱۳
دمنکا ۱۱۲
دهاول ۱۴۳
دورا ۱۳، ۷۵
دورا اروپوس ۱۳
دورکو ۴۹
دوریس ۲۸۳
دولا ۴۹
دولتشاه سمرقندی ۸۱
دومناس (پسرژان) ۶۸، ۷۵، ۱۴۳
دونباوندیان ۵۲
دوهارله ۱۴۶
دیاتسارون ۲۳۵
دیار بکر ۱۲۰، ۱۹۲، ۲۵۰
دیاکونف (پروفسور) ۴۱
دیخین وراز ۵۲
دیسپسگان ۲۵۷
دیلم ۹۱، ۱۸۹
دینایوس ۲۵۶
دینور ۲۹۱، ۳۰۳، ۳۰۴
دینوری (ابوحنیفه احمد بن داوود) ۶۲، ۲۶۸
دینکرد ۴۲، ۴۳، ۱۴۱، ۲۱۸، ۲۹۱، ۳۲۲
دیوژن ۱۰۴
دیوسرم ۱۱۲
دیونیسوس تراکس ۸۶
دیوکلسین ۲۶۶، ۲۸۴

ذ

ذروان اردشیر ۳۰۱

ر

راتیا ۵۴
رازی (امین احمد) ۱۱۳
راست (نیکلا) ۹۵
راستاک ۵۳
راش گالوتا (رأس الجالوت) ۲۲۵
رامتین ۱۸۰
رامهرمز ۲۰۷
رامین ۱۸۰
رانزیم ۵۲
رانی‌پوس ۴۹
راولین‌سن (سرهانری) ۲۹۱
ربولا (اسقف) ۲۳۵
رخج ۲۳۰
رخش ۵۲
ردوخت ۵۲
رستم ۳۰۰
رشید عباس ۱۱۲
رشید یاسمی ۱۳۶، ۱۶۴، ۱۷۷، ۲۳۱، ۲۵۲، ۲۷۱، ۲۸۰، ۳۰۶
رنه گروسه ۲۰
رها ۴۶، ۸۴، ۹۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۲۲، ۲۳۵
روتکی ۵۲
رودکی (شاعر) ۹۳، ۱۱۳
روزبه ۱۰۸، ۱۱۲
روسی ۱۱۲
روشن ۱۳۳
روم ۷، ۱۲، ۱۴، ۱۸، ۲۰، ۳۷، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۸۴، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۱،

www.tabarestan.info تبرستان

۲۱۷، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹،
۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹،
۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۶۶، ۲۷۶، ۲۸۴،
۲۸۵، ۲۹۲، ۳۰۶، ۳۱۲، ۳۲۰
رومانی ۵۴
رومیة الصغری ۱۰۳
رومیة الکبری ۱۰۳
رومیزان ۲۵۰
رومیه ۸۴
رونی (ابوالفرج) ۲۰۰
رکوندیا ۵۰
ری ۹۱، ۱۱۸، ۱۸۴، ۱۸۹، ۲۰۲، ۲۴۰، ۲۹۶
ریگ‌ودا ۱۳۳، ۲۸۰
ریو اردشیر ۱۱۱، ۱۱۸، ۲۳۷
ریوند ۲۹۰، ۲۹۴

ز

زابار ۵۳
زاخائو ۲۵۱
زادان فرخ ۸۴
زاره (پروفسور) ۲۶، ۳۷، ۴۰، ۸۷، ۱۳۹
زاروم ۲۷۹
زالمن ۱۶۴
زاماسپ ۲۲۰، ۲۷۰
زبیده ۱۱۲
زبیک ۹۷
زربن‌عبدالله ۱۲۷
زرنک ۶۷، ۲۰۷، ۳۰۰
زروان ۲۲۰، ۲۷۸، ۲۷۹
زروان اکرانه ۲۸۰
زرواندادان ۷۱
زفیرین ۵۰
زنجان ۲۹۱، ۳۰۳، ۳۰۴
زند ۴۳
زنزلوس ۲۴۵
زنگنه ۹۷
زهاب ۱۳
زهین ۵۳
زور (شهر) ۲۹۱، ۳۰۳
زوگما ۴۹
زیاک ۵۳
زیمگ ۳۰
زینون ۱۲۲، ۲۴۵

تبرستان
www.tabarestan.info

ژ

ژرژ سارتن ۲۴۵
ژرژ سال ۲۰
ژرژمارنکند ۱۲۱
ژرمانیا ۵۰، ۱۰۳
ژرمانیسیا ۴۹
ژرمن ۴۸، ۵۰، ۱۰۶
ژوپیتر ۲۲۸
ژوستن ۲۶۶
ژوستی‌نیانوس ۱۰۳، ۱۰۴
ژوستی‌نیانیوس ۱۰۵، ۱۲۲، ۲۱۱، ۲۴۷، ۲۴۸،
۲۵۶، ۲۶۶
ژولین ۲۸۴

س

ساباط ۲۱۷
سابه (ساوه) ۳۱۰
سارد ۲۸۲، ۳۱۳، ۳۱۴
ساری ۱۸۸
ساسان ۴۶، ۵۲

ساسان سورن ۵۲
ساسان مانزیک ۵۴
سالست ۷۷
سالمان ۸۷
سام بن رجیع ۳۲۰
ساموئیل لنگ ۳۰۹
ساموتراسه ۸۵
ساموساتا ۵۰
سباست ۵۰
سباستیا ۵۰
سبهریشوع ۲۴۹، ۲۵۱
سپنته‌ماینیو ۲۷۸
سپندیاد ۷۱
سترابن ۳۱۲
سجستان ۹۱
سده ۹۷
سرپل ۱۳، ۲۱
سرخه‌ای ۹۷
سردادور (حمزه) ۲۰۰
سرژیوس ۱۰۳
سرسائوغ ۳۰۲
سرسزیوم ۴۹
سرقلی ۹۷
سرمشهد ۲۵، ۳۰، ۳۲، ۵۶، ۶۳، ۸۸، ۲۳۸، ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۴۲
سروش آذران ۳۰۱
سرکش (سرکب) ۱۸۰، ۱۸۱
سرکیس هوروم ۱۹۲
سریتو ۱۴۴
سزار ۴۹، ۸۶
سعد بن ابی وقاص ۲۰۴
سغد ۲۹، ۴۸، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۲۰۱، ۲۸۴
سفر الاسرار ۲۵۸
سفرالجباره ۲۵۸
سلطان حسین بایقرا ۱۱۳
سلماس ۲۳۵، ۳۲۹
سلوسی ۲۲۵، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۵۱
سلوکوس ۶۷
سلوکوس نیکاتر ۱۲، ۷۵
سلوکی ۱۲، ۲۲۳، ۳۱۶، ۳۴۵، ۳۴۶
سلوکیه ۴۹، ۵۰، ۲۲۵، ۲۳۴، ۳۲۶
سلیمانیه ۹۷
سلینوس ۵۰
سمرقند ۴۳، ۸۹، ۹۴، ۹۹، ۲۰۰، ۲۳۴، ۲۴۸
سمنان ۹۸
سموئل فلاور ۸۷
سمیرم ۲۵، ۷۴
سنت افرم ۱۰۳
سنت باسیل ۲۷۹
سنت توماس ۷۶
سنت ژرمن ۱۰۶
سنت ویکتور ۱۹۹
سنت‌اگوستن ۲۶۶
سنجان ۷۷، ۱۴۳، ۲۹۶
سند ۴۵
سنگلچی ۹۸
سنندج ۹۶
سنی ملوک الارض و الانبیا ۱۷۳
سهراب کاوس جی ۱۴۶
سهند ۲۹۰
سوئیدا ۴۹
سوخرای ۳۲۱
سورا ۴۹، ۲۲۵
سورت ۲۹۶

www.tabarestan.info تبرستان

سوریه ۸، ۱۳، ۱۴، ۴۵، ۵۰، ۵۹، ۷۵، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۶۷، ۲۷۶
سوریه علیا ۵۰
سوزومن ۲۳۹
سوشیانس ۱۳۳، ۱۵۸
سوگد ۴۸
سوکوتورا ۲۳۷
سکا ۸۹
سکان ۵۲
سکانشاه ۵۲
سکستان ۲۰۷
سیاوش ۴۳، ۱۸۳، ۲۲۰، ۲۷۰، ۳۰۰
سیئوس ۲۴۸
سیبویه ۸۵
سیحون ۹۴
سیدرا ریا ۲۲۹
سیدونیوس ۱۹۷
سیراف ۲۹۳
سیردریا ۹۱
سیرنه ۸۶
سیرکا ۷۶
سیستان ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۶۶، ۱۴۵، ۱۷۰، ۱۹۰، ۲۴۰، ۲۹۴، ۳۰۰
سیسرد ۱۲۴
سیسیل ۵۹، ۲۸۴
سیسینوس ۲۵۶
سیلوستر دوساسی ۸۷
سیلک ۱۹
سیلیسیه ۵۵
سیمپلیکسیوس ۱۰۴
سیمون ۲۳۸، ۲۳۹
سیوند ۳۵، ۷۳، ۹۸
سیکان ۴۷، ۱۶۵

ش

شاپور اول ۱۴، ۲۶، ۳۲، ۳۴، ۴۰، ۴۳، ۴۵، ۵۵، ۵۶، ۶۱، ۶۶، ۶۸، ۷۵، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۴۳، ۱۶۴، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۸، ۲۵۳، ۳۲۰، ۳۵۳، ۳۶۱
شاپور خواست ۱۲۶
شاپور دخت ۵۲
شاپور دوم (شاپور بزرگ) ۲۸، ۲۹، ۶۶، ۱۲۷، ۱۴۶، ۱۵۵، ۲۰۶، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۳۲۰، ۳۳۳، ۳۵۳
شاپور سوم ۲۸، ۲۹، ۲۰۶، ۲۳۹
شاپور سکانشاه ۶۶، ۶۷
شاپور کازرون بیشاپور ۱۹، ۲۵، ۶۸، ۶۹، ۱۸۴، ۲۹۶، ۳۴۷، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵
شادروان شوشتر ۱۲۶
شارپ ۲۷، ۴۷، ۷۶
شاردن ۸۷
شام ۱۰۳، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۲۷، ۲۹۷
شامات ۲۲۸، ۲۵۰
شانبتکان ۵۳
شاه اسماعیل ۲۵، ۷۲
شاهپور دختک ۵۲
شاهپورگان ۸۸، ۱۶۴، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۸
شاهین وهمن‌زادگان ۲۵۰
شبرخشین ۲۹۵، ۳۰۱
شترکارت ۵۳
شدر (پروفسور) ۴۱
شرانی ۹۸
شروین خوروین ۳۲۰

www.tabarestan.info تبرستان

شسپیکان ۴۳
شغنانی ۹۸
شفا (شجاع‌الدین) ۳۲۴
شمطا ۲۵۱
شمعون ۲۳۹
شمعون غیور ۲۳۴
شهرستانی ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۰
شهروراز ۱۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱
شهمیرزادی ۹۸
شوروی ۴۱، ۹۶
شوش ۱۲، ۱۹، ۲۲، ۲۳، ۳۷، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۲۸۲، ۲۹۴، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۶، ۳۳۶
شوشتر ۹۸، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۶، ۲۰۱
شوشین‌دخت ۲۲۶
شیبیگان ۱۳۳
شیث ۲۲۶
شیخ ۲۹۱
شیخ عباده ۱۹۸
شیراز ۳۸، ۴۷، ۷۰، ۷۴، ۹۵، ۹۸، ۱۱۱، ۲۸۲، ۲۹۵، ۳۰۲، ۳۲۳
شیرویه ۹۱، ۱۸۲، ۲۰۵، ۲۵۰
شیرین ۲۴۹، ۲۵۱
شیز ۱۳۴، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۹
شیزیکان ۱۳۳
شینا ۹۸
شیکاگو ۳۷، ۴۴، ۵۶، ۵۷

ص

صاحب عباد ۲۹۷
صالح (علی پاشا) ۶۳، ۲۴۹
صالح ابن عبدالرحمن ۸۴
صدر المتألهین شیرازی ۱۰۵
صربستان ۵۵
صفا (ذبیح‌الله) ۹۱
صورة الارض (کتاب) ۲۹۳

ض

ضحاک ۲۹۳

تبرستان www.tabarestan.info

ط

طاق بستان ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۱۳۱، ۱۸۶، ۳۳۳
طالقان ۹۱
طایف ۱۲۴
طبرستان ۴۳، ۸۰، ۸۱، ۹۱، ۹۴، ۱۳۳، ۱۴۷، ۱۸۹، ۲۰۷، ۲۰۸
طبری ۶۲، ۸۹، ۹۱، ۹۳، ۲۰۳، ۲۱۳، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۹۶، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۳۳
طهماسب اول (پادشاه صفوی) ۲۳۵
طوالش ۹۷
طوس ۹۴، ۱۴۷، ۲۳۵، ۲۹۴

ع

عبدالحمید لاحقی ۱۱۲
عبدالله بن طاهر ۸۱
عبدالله بن مقفع ۹۱، ۱۱۲
عبدالله زبیر ۲۰۸
عبدالملک مروان ۱۷۳
عراق ۲۶، ۴۵، ۸۴، ۹۰، ۹۵، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۸۳، ۲۱۳، ۲۳۳، ۲۴۵، ۲۹۰
عرب ۴۵
عربستان ۴۷، ۵۰، ۲۵۲، ۲۸۴، ۳۲۵
عرفان (محمود) ۳۱۸

عشق‌آباد ۲۲
عضدالدوله دیلمی ۸۱
علی بن داوود کاتب ۱۱۲
عمر ۸۲، ۱۲۶، ۱۲۹، ۲۰۴، ۲۱۵
عمر بن فرخان ۸۵
عمرو عاص ۸۲، ۸۳
عوفی ۱۴۷
عیسی بخت ۹۰
عیسی بن شهلافا ۱۲۳
عیلام ۱۹۰

غ

غلاطیه ۵۰، ۵۵
غنی‌زاده (دکتر) ۳۰۶
غور ۹۷
غیاث‌الدین‌محمد سلجوقی ۴۲

ف

فارقلیط ۲۵۴
فالرن ۸۵
فامور ۳۰
فانتور ۲۴۳
فتحعلی‌خان ۱۲۴
فتوح البلدان ۶۳، ۸۴
فخرالدوله دیلمی ۲۹۷
فرات ۱۳، ۵۵، ۱۷۶، ۲۰۲، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۵، ۳۱۴
فراتادارا ۲۸۸
فراشبند ۲۹۴
فرانتز التهایم ۷۵
فرانسه ۴۱، ۸۷، ۱۰۳، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۲، ۲۵۷، ۲۶۶
فرای (دکتر ریچارد) ۴۱، ۸۸
فرخ ۱۳۳
فرخ ذات ۶۸
فرخ زروان ۲۲۰
فرخ هرمزد ۶۸
فرخان ۲۵۰
فرخزاد ۱۴۱، ۱۴۴، ۳۲۱، ۳۲۲
فرخ‌مرد ۲۲۰
فردجان ۲۹۴، ۲۹۷، ۲۹۸
فردریک مولر ۸۷
فردوسی ۸۱، ۹۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۰، ۱۴۷، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۶، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۶۹، ۲۹۳، ۳۰۴، ۳۲۴
فرصت‌الدوله شیرازی ۳۲۷
فرغانه ۲۰۷
فرقماطیا ۲۵۸
فرهاد اول ۱۴
فرهاد چهارم ۲۲
فرهاد میرزا (معتمدالدوله) ۳۲۶
فریار (عبدالله) ۲۹۵
فریبورک ۱۴۳
فریتا ۴۹
فریدون ۱۸۳
فریزندی ۹۸
فریژی ۱۰۴
فریکیه ۵۰
فلاندن ۳۸، ۴۰، ۶۰
فلاویاس ۵۰
فلسطین ۱۰۳، ۲۲۵، ۲۵۴، ۲۶۶، ۲۷۶
فلورانس ۲۳۵
فلیح بن عورا ۱۹۳
فم‌البداة ۲۲۵

www.tabarestan.info تبرستان

فنک ۲۳۹
فوتیوس ۲۷۹
فوچئه ۲۶۵
فوکین ۲۶۵
فکاس ۲۵۰، ۲۵۱
فیروز ۵۲، ۵۳، ۱۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۶، ۲۵۰، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۲۱
فیروزآباد ۲۵، ۷۰، ۸۸، ۲۴۰، ۲۹۴، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۳
فیروزمند (عبدی) ۴۷
فیروزکوه ۸۰
فیلیپ عرب ۴۵، ۴۸
فیلیس اکرمان ۱۹۹
فینیقیه ۵۰، ۱۰۴
فیوم ۷۷، ۲۵۵

ق

قابوس بن وشمگیر ۸۰
قاهره ۷۴، ۸۷، ۱۲۹
قباد ۱۲۰، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۸۹، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۴۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۹۸، ۳۲۱، ۳۲۴
قبرس ۵۵، ۱۹۹، ۲۴۵
قتیبة بن مسلم ۸۳
قراخواجه ۲۶۵
قرمیسین ۳۱۸
قزل ۲۱
قزوین ۹۱، ۹۶
قزوینی (علامه محمد) ۱۲۹
قسطنطنیه ۸۴، ۱۰۴، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۷، ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۶۷
قسطنطین ۲۳۶
قصر ابونصر ۷۴
قفقاز ۴۵، ۴۷، ۹۵
قلعه دختر ۲۹۴
قم ۹۱، ۲۹۸
قهرود ۹۸
قومس ۹۱
قونیه ۵۰
قیصر ۸۶
قیصریه ۵۰

ک

کابل ۴۵، ۹۸، ۲۰۲، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۹۰
کاپ ۴۷
کاتار ۲۵۷، ۲۶۸
کاتاماتام ۷۶
کاراباسک ۲۰۳
کارتاژ ۱۰۳، ۲۵۱
کارت‌سرو ۵۳
کارداران ۱۰۹
کارون ۱۲۰، ۲۲۹
کاریان ۱۴۱، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۲
کازارتلی ۱۴۴
کازرون ۳۰، ۶۸، ۷۰، ۱۸۴، ۲۰۰، ۲۹۵، ۳۰۲، ۳۴۲
کاسان‌دان ۳۶
کاستابالا ۵۰
کاش ۴۵، ۴۸
کاشان ۱۹، ۹۷، ۲۹۴
کاشغر ۴۵، ۴۸، ۲۶۵
کافر ۹۵
کال جنگال ۲۳، ۲۴
کالسدون ۲۵۰

تبرستان www.tabarestan.info

کالیستنس ۹۰
کالیماکوس ۸۶
کالی‌نیک ۲۰۲
کامرون (پروفسور ژرژ) ۳۳۶
کام‌فیروز ۲۹۹
کان‌چو (کان‌سو) ۲۶۵
کانگا ۱۳۹
کاور ۶۷
کاوس ۱۴۴، ۱۸۲، ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۰۲
کبدوکیه ۴۹
کپنهاک ۱۳۵، ۳۲۴
کتایام ۷۶
کتزیاس ۲۸۳
کرپرتر ۳۷
کرتکا ۱۱۲
کرتیر ۳۰، ۳۲، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۱۰۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۷، ۲۲۴، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۵۵
کرخای بیت‌سلوخ ۲۳۴
کرد ۹۱، ۹۲، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹
کردستان ۲۱، ۲۶، ۹۵، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۶۸، ۳۲۵
کرزوس ۲۹۲
کرمان ۴۸، ۵۲، ۵۳، ۸۱، ۹۱، ۱۴۲، ۲۲۱، ۳۰۱
کرمانجی ۹۸
کرمانشاه ۱۳، ۲۹، ۱۸۶، ۲۹۴، ۳۱۵، ۳۱۸
کرمل ۸۷
کرونوس آپیروس ۲۸۰
کرکوی (کرکویه) ۱۷۰، ۳۰۰، ۳۰۱
کریستن‌سن ۳۰، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۶۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۲۰، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۸، ۲۹۳، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۲۳، ۳۲۴
کریستی ویلسن ۲۹۵
کریکس ۵۰
کزنا ۲۹۱، ۳۰۳
کسائی مروزی ۹۳
کسروی ۱۵۹
کسری ۲۷۲
کسمائی ۹۸
کشه‌ای ۹۸
کشکر ۲۴۰
کعبه زرتشت ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۴، ۲۳۷
کفرانی (کفرونی) ۹۸
کلازن ۲۹۵
کلدانی ۷۶، ۸۸، ۲۴۵
کلرمن (اسقف) ۱۹۷
کلمنس الکساندرنیوس ۳۱۳
کلندریس ۵۰
کماژن ۵۰، ۲۸۰
کمال اسمعیل ۲۰۰
کمانا ۵۰
کمبوجیه ۳۶، ۳۷، ۳۹
کمودوس ۲۸۴
کنارنگ ۲۹۳
کنز ۲۲۷، ۲۶۷
کنزالاحیا ۲۵۸
کنستانتین ۱۹۹، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۸۴
کنگاور ۱۳، ۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹
کنهری ۷۷، ۷۹

تبرستان
www.tabarestan.info

کنکه هندی ۱۲۴
کنیشکا ۲۳۰، ۲۸۴
کوئیز (پروفسور) ۴۱
کواذ دوم ۲۵۰
کوان ۲۵۸
کوت‌العماره ۲۶۸
کوچا ۲۱، ۲۶۵
کورتیوس رفوس ۲۸۳
کوروش بزرگ ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۱۳۵
کوروش کوچک ۲۸۲، ۲۸۳
کوس (جزیره) ۱۱۵
کوشان ۴۵، ۴۸، ۲۳۰، ۲۳۱
کوفه ۲۱۷، ۲۲۵
کوه نقشت ۴۴
کوی (بغاز) ۲۸۰
کویشه ۲۹۴
کیا (دکتر صادق) ۲۴، ۸۰
کی‌آذربوزذ ۱۳۳
کی‌بی‌سترا ۵۰
کیتوکان ۵۳
کیخسرو ۴۳، ۱۴۴، ۱۸۳، ۲۹۰، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۱
کی‌گشتاسپ ۲۹۰
کیلیکیه ۵۰، ۲۳۵
کیندار ۴۹
کیوان‌پور (دکتر محمد مکری) ۱۵۱
کیومرث ۱۰۸، ۱۱۳
کیکاوس ۱۸۳، ۲۹۴

گ

گابریل ۲۴۶، ۲۵۱
گابی ۵۳
گارنگی ۳۰۹
گازا ۱۰۴
گالاتیا ۵۵
گالریوس ۲۳۸، ۲۸۴
گانت ۷۴
گبری ۹۸
گراداکید ۵۹
گرانیک ۱۱
گردیانوس ۴۵
گرشاسب‌نامه ۳۰۰
گرشاسپ ۱۷۰، ۳۰۰
گرشویچ (پروفسور) ۸۸
گرگان ۹۵، ۲۹۰
گرم‌آباد ۲۵، ۷۲
گروسی ۹۸
گریگور ۲۳۹
گریگوری مقدس ۲۵۳
گزن ۲۹۰، ۲۹۱
گزنفن ۲۸۲
گزکا ۲۹۱
گزی ۹۸
گستهم ۳۲۱
گشتاسپ ۴۳، ۱۵۸، ۱۶۵، ۲۹۰، ۲۹۴، ۳۰۱
گشن‌جم ۲۲۱
گشوات ۷۲
گل ۱۰۳، ۱۹۷، ۲۶۶
گلدنر ۱۳۹
گلونازس ۲۷۱
گناوه ۲۰۰
گنبد قابوس ۸۰
گنج شایگان ۴۳، ۱۴۴، ۱۵۳، ۲۱۴، ۲۱۵
گنداره ۲۳۰، ۲۳۱

www.tabarestan.info تبرستان

گندوله‌ای ۹۸
گندی‌شاپور ۸۴، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۲۳۷، ۲۴۷، ۲۵۵، ۳۵۷
گنزه ۲۲۹
گنزک (گنجک) ۲۶، ۲۵۱، ۲۹۱، ۳۰۶
گنوستیسزم ۲۷۷
گنوستیک ۲۳۰، ۲۷۶، ۲۷۸
گوت ۴۸
گودرز ۱۳، ۱۴
گودمان ۵۳
گوستاو لوبون ۲۳۲
گوگشنسب ۱۳۳
گونت گورب ۱۹۸
گیرشمن (دکتر) ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۳۷، ۳۹، ۶۹، ۷۱، ۸۸، ۲۶۹، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۶
گیگر (پروفسور برنهارد) ۷۵، ۸۸، ۱۳۸، ۱۴۵
گیل ۹۸
گیلان ۵۱، ۹۷، ۲۰۲
گیلکی ۹۸
گیمه ۳۰
گین‌چرای ۴۹

ل

لئون کبیر (پاپ) ۲۶۶
لابا (پروفسور) ۴۱
لابور ۲۳۹
لاجیم ۸۰
لاراندا ۵۰
لار-لارستان ۹۸
لازارفرپی ۷۲، ۲۴۲
لاسیا ۵۵
لانگدوک ۲۵۷
لانگلوا ۲۴۳
لاهیجان ۹۸
لاکنونیه ۵۵
لرستان ۹۹
لری ۹۹
لعل‌شکن ۳۵
لنتز (پروفسور) ۴۱
لندن ۲۶، ۳۲، ۴۴، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۸۸، ۱۴۸، ۱۹۸، ۲۸۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۹
لنینگراد ۱۸۴، ۱۹۸
لوقا ۲۳۵، ۲۳۶
لوگوک (آفن) ۱۷۴
لیبی ۲۴۴
لیدی ۱۰۴، ۲۹۲
لیزاندر ۲۸۲
لیسترنج ۴۲، ۳۱۸
لی‌سینوس ۲۸۴

م

مثنای پارسی ۱۱۱
ماجشنسف ۲۹۷، ۲۹۸
ماحوزه ۲۲۵
ماد ۲۹، ۴۷، ۳۱۶، ۳۱۹
مادکان سالار ۵۳
مارابا ۱۱۰، ۲۴۷، ۲۴۸
ماربین ۳۰۱
مارتین ۵۲
مارسابها ۲۱۹
مارمانی ۲۶۵
مارمتی ۱۱۰

تبرستان www.tabarestan.info

ماروتا ۲۴۰
مارک بان درزدل ۸۸
مارکو ۳۱۰
مارکوارت ۱۳۹، ۱۴۵، ۳۰۶
مارکوپولو ۳۱۰
ماری لوئیز شومون ۵۵
مارین ۳۰۱
مازنداران ۲۳۵
ماسبذان ۹۱
ماسه (پروفسور هانری) ۴۱
مال امیر ۳۲۷
مأمون خلیفه ۱۲۴، ۱۴۱، ۱۷۰، ۲۲۸
مان‌تن ۸۶
مانزیک ۵۴
مانگجی لیمجی هوشنک هاتریا ۲۲۰
مانی ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۱۰۲، ۱۲۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۲۰
ماه بصره ۹۱
ماه گشنسپا ۷۱
ماه نهاوند ۹۱
ماه کوفه ۹۱
ماهان ۳۲۰
ماهداذ ۲۷۱
ماهیار ۷۸
ماهیار (دکتر یحیی) ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶
ماوراءالنهر ۸، ۹۰، ۲۰۰، ۲۶۵
متوکل (خلیفه) ۳۰۳
متی ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶
مجمل‌التواریخ و القصص ۱۲۶، ۳۲۰
محلات ۲۲۶
محمد باقر ع (امام) ۲۰۹
محمد بن زفر بن عمر ۹۳
محمد بن وصیف سکزی ۹۴
مدائن ۲۶، ۸۳، ۸۴، ۱۱۳، ۱۴۹، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۸
مدرس ۷۶، ۷۷، ۲۴۵
مدریا ۲۶۸
مدشته گلتی ۹۹
مدگلشتی ۹۹
مراغه ۲۹۱، ۳۰۳، ۳۰۴
مراکش ۵۵
مرتان فرخ ۱۴۲
مردان شاه ۷۸، ۸۴
مردان فرخ ۱۴۲
مردینو ۲۵۳
مرقس ۲۳۵، ۲۳۶
مرقیون ۲۳۶، ۲۷۷
مرو ۴۷، ۵۲، ۱۸۰، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۸، ۲۵۴، ۲۹۶، ۳۲۰، ۳۲۲
مروج‌الذهب ۱۷۹، ۱۹۳، ۲۹۳، ۲۹۴
مرودشت ۶، ۳۴، ۳۸، ۶۴
مریوان ۹۹
مزدک ۱۷۸، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۴۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۹۸، ۳۲۱، ۳۲۴
مسالک و ممالک ۲۱۳، ۲۹۵، ۳۰۱
مستعصم ۲۰۹
مستنصر ۲۰۵
مستوفی (حمدالله) ۱۲۷، ۲۰۰
مسعر بن المهلهل (ابودلف) ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۹
مسعودی ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۳۳، ۱۴۷، ۱۷۳، ۱۷۹،

www.tabarestan.info تبرستان

۱۸۹، ۱۹۳، ۲۰۵، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶
مسن ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶
مسوبان ۲۹۵، ۳۰۲
مسینا ۱۴۵، ۱۵۸
مشیک ۴۸
مصر ۸، ۱۲، ۷۴، ۷۷، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۲۶، ۲۴۵، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۶، ۲۷۴، ۲۷۶
مصطفوی (سید محمد تقی) ۱۸۵، ۳۲۹
مطران ۵۴
معتمد (فرهاد) ۲۳۵
معجم‌البلدان ۱۲۶، ۲۹۳، ۳۱۸
معین (دکتر محمد) ۱۹، ۴۴، ۲۶۹، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۶
مغیرةالشعبه ۳۰۳
مقدونیه ۴۵، ۱۱۴، ۲۶۷
مقدیسی ۸۴، ۳۲۸
مقصودآباد ۲۵، ۷۲
مگوران ۴۸
مگوشنسب ۱۳۳
ملالاس ۲۶۸، ۲۷۳
ملبار ۷۷
ملیکور ۳۱۰
ممنور ۳۰۱
مناس (پروفسور) ۴۱
منبوک ۴۹
منچوری ۹۵
منذر ۱۳۱، ۳۲۱
منصور دوانیقی (خلیفه) ۱۲۳
منوچهر ۱۸۳، ۲۲۱
منوچهر جاماسب اسانا ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۵
منوچهری ۱۸۲، ۱۸۳
منوفیزیسم ۲۳۷
مهابود ۳۲۱
مهبود فرمایاد ۳۲۱
مهدی (خلیفه عباسی) ۱۱۲، ۱۹۳
مهر آبان کیخسرو ۱۴۶
مهر اردشیر ۳۰۱
مهر شاه ۲۵۴
مهربازو ۲۸۴
مهرجان ۹۹
مهرداد دوم ۱۳، ۱۴، ۲۲
مهرزاد ۲۸۴
مهرشاپور ۲۴۱
مهرگان‌کده ۹۱
مهرنارسه ۷۱، ۷۲، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۷۹
مهرین (پروفسور عباس) ۲۷۷، ۲۸۰
مهیشتگان ۲۵۸
موتاشیرا ۷۶
مودی (ژ-ژ) ۲۲۰
مورتانیا ۵۰، ۵۵
مورگن شترن (پروفسور) ۴۱
موریس دیماند ۱۹۹
موزاک ۱۹۹
موزهٔ آلبرت ویکتوریا ۱۹۸
موزهٔ ایران باستان ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸، ۳۲۸
موزهٔ بال ۷۴
موزهٔ تخت‌جمشید ۳۴۷
موزهٔ سوت گن‌سینگتن ۱۹۸
موزهٔ فلورانس ۱۹۸
موزهٔ فولکره کند برلین ۲۴۸
موزهٔ لوور ۷۴

www.tabarestan.info تبرستان

موزهٔ لیون ۱۹۹
موزهٔ واتیکان ۱۹۸، ۲۸۶
موزه ارمیتاژ ۱۳۱، ۱۸۴
موزه استراسبورگ ۷۴
موزه اکسفورد ۷۴
موزه برلین ۳۱۵
موزه بروکلین ۷۴
موزه بریتانیا ۱۸، ۱۹، ۱۰۵
موزه فیلادلفیا ۷۴
موزه گوتینگن ۷۴
موزه متروپلیتن ۷۴، ۱۹۹
موسی اشعری ۱۲۶
موسی ع (پیغمبر) ۲۲۷
موصل ۱۳، ۷۵، ۱۱۰، ۱۲۱، ۲۴۵
مولر ۶۳، ۸۷، ۱۶۴
مومونی ۲۶۵
مونجان ۹۹
مکران ۹۱
مکری ۹۹
مکری (دکتر محمد) ۱۵۱، ۱۷۰
میافارقین (میفرقط) ۲۴۰، ۲۵۲
میترادات اول ۱۴
میترایار ۷۸
میتربوزان ۵۲
میترک ۵۳
میتری حوشت ۵۲
میشان ۴۷
میلز ۱۳۹
میمه ۹۹
مینس ۲۲
مینورسکی (پروفسور) ۴۱
میه ۱۳۹

ن

ناپلئون بناپارت ۸۷
ناتوان (رحمت‌الله) ۳۲۵
نادوک ۵۳
ناساتیا ۲۸۰
ناستیک ۲۷۶، ۲۷۸
ناش ۵۴
ناصرالدین شاه ۳۲۶
ناهید ۲۷۹
نای‌ریز ۵۴
نجف‌آباد ۲۹۴
نخو ۶۶
نخویزکان ۲۱۷
نرسخی ۵۱، ۵۲، ۵۳
نرسی ۲۶، ۲۹، ۶۶، ۶۸، ۱۳۳، ۱۴۸، ۲۲۶، ۲۳۸، ۲۵۶، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۵۳
نرن ۱۳۴، ۲۸۴
نریوسنگ ۱۴۳
نزاری قهستانی ۱۹۰
نسا ۲۲
نسطوریوس ۱۲۱، ۲۴۱، ۲۴۴
نصیبین ۸۴، ۹۰، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۲۲، ۲۰۲، ۲۲۵، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۴
نضر ۱۲۴
نطنز ۹۸
نظامی ۱۳۱، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۹۶
نظامی عروضی ۱۰۸
نعمان بن منذر ۳۲۰
نفیسی (استاد سعید) ۹، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۸۲
نقش رجب ۲۴، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۸۷، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۸
نقش رستم ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴،

www.tabarestan.info تبرستان

۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۵۵، ۵۶، ۶۰، ۶۱،
۷۲، ۸۷، ۸۸، ۱۰۰، ۲۰۶، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۳۸،
۲۷۵، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۳۳، ۳۶۱، ۳۶۲
نلدکه (تئودور) ۳۳۳
نموپت ۲۱۰
نهاردس ۲۲۵
نوح بن نصر سامانی ۹۲
نورآباد ۳۷
نوربرگ ۲۲۹
نوساری ۲۹۶
نوش کیل ۳۲۱
نوشکی ۹۹
نکیسا ۱۸۰، ۱۹۶، ۱۹۷
نیاسر ۲۹۴
نی‌برگ (پروفسور) ۱۳۹، ۲۸۰
نیسه ۲۴۴
نیشابور ۷۴، ۸۱، ۱۹۰، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۹۰،
۲۹۳، ۲۹۴
نینوا ۷۵
نیوشاپور ۲۷۱
نیوشگان ۲۵۸
نیکلسون ۴۲
نیکوپولیس ۴۹، ۵۰

و

وارت‌راگن‌پات کور ۵۲
وارداپت (الیزه) ۵۴، ۲۲۴
وارداک ۵۴
وارونا ۲۸۰
واسموس ۳۷
والرین ۳۲، ۳۷، ۴۵، ۴۶، ۵۰، ۶۰، ۱۰۰، ۱۱۴،
۱۲۰، ۲۵۴، ۳۶۱
والنتین سوم ۲۵۶
وامق و عذرا ۸۲
وان ۱۲۱
واندال ۲۶۶
واندنبرگ (پروفسور لوئی) ۷۲، ۷۴
وایگلی ۹۹
وت فرادات ۲۰۹، ۲۱۰
وتنسرا ۴۳
وچورگ میترای بختگان ۱۴۶
وخانی ۹۹
وخونام شاهپورش‌نوم ۵۳
وخی ۹۹
وخی اردشیر ۵۴
ورازدخت ۵۲
ورازگ ۷۱
وردان ۵۴
وردانشاه ۳۲۲
وردپت ۵۳
ورزان ۵۳
ورکان ۴۷
وزگ سیونیکی ۲۴۴
وست ۳۰، ۶۲، ۷۷، ۸۷، ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۴۳،
۱۴۴
وستا ۲۸۹
وستالیس ۲۸۹
وسترگارد ۱۴۲
وشتاسف ۴۲
ولاترودی ۹۹
ولاترونی ۹۹
ولگاش (ولخش) ۵۳
ولیدبن‌عبدالملک ۲۰۵

تبرستان
www.tabarestan.info

ونوس ۲۲۸، ۳۱۳
وه آزاد مردان ۲۲۰
وه اندیوی شاپور ۱۱۱
وه هرمزد ۲۲۰
وهرام ۱۶۹، ۲۲۰
وهرامشاه ۲۲۰
وهوبرز ۲۰۹
وهوخشتره (شاه) ۲۰۹، ۲۱۰
وهی آنتیوک شاهپور ۵۳
ویرچان ۵۳
ویرود ۵۴
ویزان ۵۲
ویزیدگان ۲۵۸
ویس و رامین ۳۲۰
ویس‌پاریزن ۵۲
ویسپرد ۱۳۶
ویسپور ۵۳
ویشتاسپ ۲۹۷
ویشو ۲۰۲
وینار ۵۴
ویندفرن ۵۳
ویندیشمن ۱۳۹

ه

هاترا ۱۳
هادریان ۱۰۳
هارائی‌تی ۱۶۳
هارون‌الرشید ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۳۱
هانسن ۷۵
هاهوی خراد ۳۲۱
هاوگ ۶۲، ۸۷، ۱۳۸
هاوک ۶۳
هبتالیان ۲۳۱
هدایت (دکتر صادق) ۱۵۷، ۱۵۸
هرا ۲۸۱
هرات ۴۷، ۱۴۷، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۴۸، ۳۰۰
هراکلید ۱۱۵
هراکلیوس (هرقل) ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۹۲، ۳۰۶
هرتسفلد (پروفسور) ۲۲، ۲۶، ۳۰، ۳۷، ۳۸، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۸۷، ۲۹۳، ۳۱۵، ۳۲۶، ۳۲۹
هرتل ۱۳۹
هرزندی ۹۹
هرسین ۲۹۴
هرمزد اردشیر ۵۱، ۵۲، ۲۴۰
هرمزد اردشیر شاپور ۴۸
هرمزد آفرید ۳۲۰، ۳۲۱
هرمزد اول ۳۲، ۲۵۴
هرمزد چهارم ۲۴۹
هرمزد دوم ۲۵۶، ۳۳۳
هرمزدک ۵۲
هرمیاس ۱۰۴
هرودوت ۴۰
هرکول ۲۲۸
هسیتا ۲۸۹
هشام بن عبدالملک ۱۴۸، ۱۷۳
هلس‌پنت ۲۵۱
هلیودر ۲۳۹
همدان ۵۳، ۹۱، ۹۹، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۲۶، ۲۵۳، ۲۸۲، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹
همدانی ۲۹۷، ۲۹۸
هند (هندوستان) ۸، ۱۰، ۵۱، ۶۶، ۷۶، ۷۷، ۸۱، ۸۷، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۶۹،

www.tabarestan.info تبرستان

۱۷۹، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۱،
۲۲۲، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۵، ۲۴۸،
۲۵۴، ۲۵۶، ۲۸۰، ۳۰۹، ۳۲۳
هندیجان ۲۹۴
هنینگ (پروفسور) ۳۲، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۷۱،
۸۸، ۱۷۱، ۲۵۸، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۵
هوبشمن ۱۳۸
هوسپارم نسک ۱۱۵
هوشنگ ۳۰۴
هومر ۶۳
هومی چاچا ۱۴۴
هووخشتر ۳۱۶
هکر (کوه) ۳۱۴
هیانک تسانگ ۲۳۱
هیپاتی ۸۶
هیپارکوس ۸۶
هیراد بهرام ۷۸
هیرودیس ۲۳۳
هیون تسیانک (مورخ) ۱۳۰

ی

یارشاطر (دکتر احسان‌الله) ۴۱
یارندی ۹۹
یاقوت حموی ۸۴، ۹۱، ۱۲۴، ۱۲۶، ۲۰۰،
۲۹۳، ۳۰۹، ۳۱۸
یانک تسه ۲۶۵
یحیی (نبی) ۲۲۷، ۲۲۸
یحیی ابن خالد برمکی ۱۱۲
یزد ۸۱، ۹۹، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۶۸، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۲۰
یزدان تهم فرن بی ۷۵
یزدپت ۵۳
یزدگرد اول ۷۱، ۱۴۶، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۹،
۲۷۹
یزدگرد دوم ۷۱، ۲۰۶، ۲۱۶، ۲۲۶، ۲۴۱،
۲۴۳، ۲۷۹، ۳۰۷
یزدگرد سوم ۱۰۸، ۱۲۸، ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۰۳،
۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۵، ۲۹۶، ۳۱۹
یزدین ۲۴۹، ۲۵۱
یزغلامی ۹۹
یشوع ۳۱۰
یشوع بخت ۹۰
یعقوب لیث ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶
یعقوبی ۸۴، ۱۲۱، ۱۴۷، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۴
یقنوب ۸۹
یمن ۶۲، ۲۵۲
یهودا ۲۳۴
یواگریوس، ۲۴۸
یوان (ده) ۳۰۱
یوحنا ۲۳۵، ۲۳۶
یوستی ۱۳۹
یونان ۷، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۸، ۵۵، ۸۳، ۸۴،
۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۳۳، ۱۳۴،
۲۲۴، ۲۳۶، ۲۶۶، ۲۷۶، ۲۸۹، ۳۱۴، ۳۱۸،
۳۲۱، ۳۳۵
یووانیوم ۲۲۰

www.tabarestan.info تبرستان

تبرستان
www.tabarestan.info

Sassanid Civilization

Vol. 1

تبرستان
www.tabarestan.info

Ali Sami

شابک: ۵-۳۳۲-۵۳۰-۹۶۴-۹۷۸
شابک دوره: ۹-۳۳۴-۵۳۰-۹۶۴-۹۷۸
قیمت: ۹۵۰۰۰ ریال
مرکز پخش و نمایشگاه دائمی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، خیابان ابوریحان، شماره ۱۰۹ و ۱۰۷ - تلفن: ۶۶۴۰۸۱۲۰ نمابر: ۶۶۴۰۵۶۷۸
9789645303325